بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین و التتمیم

سبحان الله المتعالی یا قدوس ویا طبیب النفوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وبعد [illegible]

[illegible]

[illegible] مخزن [illegible]

[illegible]

[illegible] مطب جالینوس [illegible]

هشت

وکناش [illegible] ساهر و بختیشوع و منقذ السموم جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات حکماء هندی مثل ترجمه باهر و کتاب [illegible]

[illegible] و محمد بن محمد فیروز شاهی و سرت اقتباس [illegible] بود ملحوظ ساخت و بجهت اختصار اسامی قائلین [illegible]

الماهیه را که در کتب ملاحظه شد بتقیید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه و قیاس انسب [illegible]

[illegible] در بعضی که نشان [illegible] لازم بود و ذکر کرده [illegible] مجموعه [illegible] اختیارات بدیعی و سایر کتب [illegible]

[illegible] و استقرار [illegible] و در [illegible] بضاعت بخادم [illegible]

[illegible]

[illegible]

خاقان بن خاقان سلطان [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] بر پنج تنخیص تنخیص اول در بیان [illegible]

[illegible] تنخیص ثانی

[illegible]

[illegible] تنخیص ثالث در بیان ماهیت [illegible]

[illegible] تنخیص رابع [illegible] تنخیص خامس در بیان [illegible]

[illegible] قسم اول در بیان [illegible]

[illegible]

ثانی در بیان [illegible] قسم ثالث در [illegible]

[illegible] تنخیص اول در بیان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زبان و طعم و تغییران نموده دیگری که در تغییر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت ادویه موافق و ادویه
و لحاظ بر جمیع احوال هر چین مقدور شخص واحد نیست و بر سبیل بیان خاصیت و نفع و ضرر آن اکتفا بر اطلاع
خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغییر بسیار واقع شده
و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر مشترک بعضی نسبت
با امزجه سابقه و بجهت قیاس بعضی الاعلاج و بعضی قریب المنطق دانسته اند که آن ادویه را توان دانست اند و بر بعضی اکثر
مقدار را اعتبار ننموده که آنرا نتوان استعمال نمود و بعضی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری معین
ساخته اند و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اختلاف آنست که هر چه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم جوان
در فصل بهار در حین [illegible] فاصله بعد از ذبح باید گرفت و اگر [illegible] باشد در اول زمستان و باید که [illegible] و
سایر کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و [illegible] بهتر است و از نبات ثمر را بعد از رسیدن
و قبل از سقوط مگر انچه نارس مطلوب باشد در آنصورت قبل از انتهای نمو [illegible] باید گرفت و برگ را بعد از انتهای نمو
قبل از زرد شدن و تخم را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ [illegible] فصل خریف و [illegible] اول ریختن شکوفه
باید گرفت و باید وقت اخذ روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از رفع شبنم بوده باشد و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در
مکان تنگ و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید بود مگر طلب خشک نمودن باشد و هر چه از آفتاب [illegible] شود در سایه باید
خشک کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و معتدل بالذات تاثیر [illegible] و تاثیر دارد در مزاج معتدل منحصر است بجهات
مرتبه هر چه مقابل اعتدال بعد از ورود بدن معتدل و متغیر شدن اولا از کیفیت بدن اگر بدنرا ثانیا تغییر محسوس از اثر او نباید و
از تکرار و زیادتی مقدار اثر او [illegible] محسوس شود انرا معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و ان تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد
محسوس رسد او را در درجه اول نامند و هرگاه تغییر ظاهر و غیر مخفی دهد درجه ثانی و اگر بغایت تغییر دهد و بمرتبه فنا طبیعت نرسد درجه ثالث
و هرگاه طبیعت را فاسد سازد درجه چهارم [illegible] و هر یک از درجات بالفرض [illegible] باشد که اول و اوسط و آخر او [illegible]
گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده که [illegible] متفاوت است و [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] چند زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه اعتدال است درجه اول [illegible]
و [illegible] درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه انتهای تاثیر است [illegible] درجه دوم [illegible]
خواهد بود و درجه سیم [illegible] چهارم [illegible] و شدت و ضعف کیفیات در مرتبه مرکبات امر بدیهی است [illegible]
[illegible]
مزاج [illegible] کیفیت [illegible]

تا فوق و بالعکس ان شود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیت خواهد بود تا نقص کیفیت و مع هذا اشتباه کیفیت
محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاجی مرکبات نمیتواند شد و بجهت تبیین مراتب [illegible]
تاثیر کیفیت غالبه بنحو دیگر غیر انچه اولا مذکور شده بیان نموده اند که چون برد مشتمل است بر اقتضای مثل [illegible]
مجاری باشد [illegible] و رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و [illegible] سواقی بر اعضا و روح در جمیع اجزا [illegible]
ساری نیست پس هر چه بمقداری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از ان نخواهد بود که بعد از [illegible]
از کیفیت بدن تاثیر در [illegible] اقتضا کرده [illegible] خواهد شد که مقتضای حرارت از وست یا اثرات باقی خواهد
بود پس اگر تاثیر مخصوص در روح مجاری است و تجاوز از ان در شان او نیست درجه اول و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند
درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر تاثیر او در روح و اخلاط و رطوبت
و اعضا شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر انچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است مگر انکه بسبب
صورت نوعیه تریاقیه [illegible] باشد و [illegible] منحصر است بسه مرتبه و قوت عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی
الحقیقه افعال محسوسه او است در موضع ثلاثی مرتبه اول فعل محسوس او [illegible] بسبب کیفیت متشابه [illegible]
مبداء ایجاد وان عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانوی ذی مزاج ثانوی است در
وان از لوازم مرتبه اولی است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل
و [illegible] آثار مزاج اجزا خواهد بود چون [illegible] مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی باشد
[illegible] باشد اگر مزاج ثانی از او موافق آثار اجزا مفرده او است ان مرکب را متوافقه گویند و اگر مخالف باشد [illegible]
[illegible] متضاده القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از اولاست مثل [illegible]
[illegible] حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی است که تقطیع اخلاط لازم دارد و مانند اختصاص [illegible]
مزاجی است که تلطیف اخلاط خاصه [illegible] بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل [illegible] که از لوازم مزاج ثانوی است که بواسطه صورت نوعی
دفع سم میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی است که بواسطه صورت نوعیه دفع سم مینماید بنابر مذهب شیخ الرئیس [illegible]
محققین که بقای صور عنصری در مرکبات قائلند باید مراتب [illegible] چهار باشد [illegible] مرکب را [illegible] کیفیت [illegible]
متناسبه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب [illegible] مزاج ثانوی [illegible]
و تاثیر او [illegible] مزاج ثانوی مرتبه [illegible]
[illegible]
تحت مرتبه اثر صورت نوعیه ترکیب ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی مرکبات [illegible]

وهوا بخار و گوگرد موافقست از آب آتش و هرچه با صورت زیبقیه است با عکس التراکیب می باشد بجهت تحلیل اجزای عنصری او ممکن نباشد مثل
طلا یا تقلیل بسیار متعذر باشد مانند سایر متطرقات و آن معادن سبعه است و گویند بسایط متطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه
هر دو اجزا در غایت صفا و تمام بهم رسیده گوگرد و قوه ناریه صابغه غالب باشد صورت ذهبیه پذیرد و اگر زیبق غالب باشد یا قوه بارده صورت فضه
گیرد و چون اجزای ردی الجوهر بوده گوگرد کم باشد یا قوه تامه صورت نقره یابد و هرگاه زیبق جوهر بیشتر باشد سرب قلعی گردد و اگر زیبق قلعی
جید الجوهر بوده اسباب صبغ و قوه داشته باشد صورت مس پذیرد و چون با آن یبوست شدید غالب باشد صورت
روی و توتیا و اخار و صینی است و اینها کم شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدید ظاهر گردد و
النقد به بعضی بعضی اعمال مخصوصه دفع ردائت هر یک شود ممکن است و غیر کلم التراکیب مراتب می باشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار
سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار نیست و تقریبا فرمودهاند که هرگاه مزاج دوائی را انشعاب از تحلیل اجزا استنباط نمایند
نود چه کار مقدور بعین اول تقطیع و انبیق تقطیر کنند سائل و اجزا ملائی و زبده ان اجزا هوائی و صاعد شود اجزا ناری و ثقل اجزا ارضی
خواهد بود پس مزاج او دانسته بعد از غلبه اجزا مستقرا استنباط نمایند و از آنجمله تشخیص مزاج توان نمود طعوم است چه حروف
طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و بارده و متوسط بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت و در کثیف طاهر و در متوسط
و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصه و متوسط قبوضه و از فعل معتدل
الحراره و البروده در لطیف دسومه و در غلیظ حلاوة و متوسط از لطیف و غلیظ تفاهه و تعریف هر یک و بیان افعال ان در رساله
مذکور خواهد شد **تلخیص ثالث** در ذکر صفات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی و تفسیر
اسامی و الفاظ که در این تالیف مذکور میشود و در سایر کتب اد و یه مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی
میباشد مثل تسخین و تفریح و تجفیف و تبرید و تکثیف بارد و منضج کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن یابس اسهال فرمودن
یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که مشابه افعال کلی است مانند تفتیح و تسدید و دفع تحلیل و امثال اینها و غیره
مفرده و اصفات مخصوصست در هیجده قسم **هستم اول** لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم مرغ نیمبرشت
دوم لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه **سیم** لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب که اهو **چهارم** لطیف ردی
الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هر چه تند و تلخ و شور باشد **پنجم** غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند و زرده
تخم کرد زیاده پخته شده باشد **ششم** غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و اسب و گیشو **هفتم** غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا
مانند امرود و به **هشتم** غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت خشک کرده و قدید گویند و مانند کرم **نهم** متوسط اللطافه و الغلظه
که صالح الکیموس قلیل الغذا باشد چون گوشت بره یکساله که تعلق نماند **دهم** متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روی که
قنبیط عبارت از آن است **یازدهم** متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انگور **دوازدهم** متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا ما
زردک **سیزدهم** متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند بیضه که خوب پخته باشد **چهاردهم** متوسط ردی الکیموس متوسط

الغذا

الغذا مانند جیم که خوب پخته باشند **پانزدهم** لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نانک گندم که بسیار خوب پخته باشد
شانزدهم لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مانند بادنجان پخته **هفدهم** غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله
هیجدهم غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند گلم پخته اند که بترتیب عبارت از اوست • و تفسیر اسامی و فعل هر یک و صفات آن
حروف ترتیب تهجی است **ا** اکاله بسبب افراط تحلیل رجاء و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو پیدا میشود اصل بمعنی بیخ
اعم از آنکه از شجر یا از گیاه باشد اغصان بمعنی شاخها است و مخصوص شجر و گیاه ساق دار است اکلیل بمعنی تاج و این نام ایلاد و غیره آنکه
و در اد و یه مراد از آن چیزی بود شکوفه و نباتات است و اکلیل جمع او کمام بمعنی از اوست انبوبه جمع و ادنه بمعنی کتان و مخافا
التقاب مراد آن نه داشتن عضو است بمجال و یا کجو شکسته باشد یا لرم کرده باشد التحام بعشم کشیده چیزی استشناق چینی
کشیدنی چینی مایع که بسیار سایل باشد **ب** بشع بمعنی بد مزه است و هرچه الطعم مرکب از مرارت و قبض باشد با بی اسمها اند بصیغه
و در بختند بطابخ زمینها کلف دران جمع شده باشد و بغاره چه از ابانند **ت** تحقیق هرچیز دوا و در استعمال نمانند بثرات گرمهای که در ساق
سکون شود باد زهر اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع نباشد مخصوص با آن اسم است بر نور بغاره یعنی با لغو
برد انجار از بار نباتات در غلاف و در وقتی باشد مثل خشخاش با آن جمع بذرات با انواع تحت بین سیوه که رسد بتر بر بدن نصا و در نباتات
آب هر بقر بفتح اول ما ای تحقیق شتر جوان و کبرا اوله و شیرین **ت** تفه بمعنی بی مزه است و مراد از و طعمی است که لذیذ باشد و نه کریه
و تاثیر او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تقلید بمعنی الغرابت تریاق بغاره بمعنی تریاق نامند هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و تعدیل مزاج
و روح بجهت کند که دفع ضرر سم نماید یا اوسام نامند و او گویند مخصوص صناعیست و اینکه افیون را تریاق گویند نامند بجهت حفظ قوه است
در اجسام با تریاق اشتراک دارد تصفیق بمعنی شراب با آب تعلیق بمعنی چیزی کردن در سایر اعضا تکرج بمعنی و در گویند او
تنقیه طعام است یا بوی با هر و تکلیس بمعنی صاروج کردن و سیاه نمودن و جرم برداشتن آمده و مراد از و مهیا ساختن بعضی از
ادویات است بجهت قوت و جهت تا سیر و دفع کردن ثقل و کثافت از خود او احراق باشد با بقل و بگویند تصعید انجا با تقطر اجزای او تا صعود نماید
و لطیف او را اخذ کنند **ث** ثمرة بمعنی بار میوه او لیت و مراد آن و هرچه از نباتات است یعنی در تحت آنها باشد ثمر با نباتات است مثل خوشه و میوه
امثال آن ثقیل بمعنی گران است بطبع و در فعل بوده سریع النزول نباشد **ح** حجر و منفذ که در بدن نامند چنانکه از آب زمین مثل خرزه
عضو شکسته راست شد خارق بمعنی پاک کننده است فعل او دفع رطوبات لزجه و حامل آن است از سطح عضو مانند شوره و هر چه ملین
طبع است انجمله قوت مسهل باشد حارد بمعنی کشنده است پخته خود و فعل او شکافتن بسبب حرارت و از آنکه دافع بجاید خود مثل
تافسیا و آنجه شدید الجذب شده بکار رنج آن دارد و جذب کند مثل گوشت که معالجه را ریزه بسته شده است که در شادهای سپید شده باشد
و با فعل سایل نباشد مثل بهم رسیده بفتح اول و ثانی آب گرم را گویند و جمع شده و محرکی بر جا آن **خ** خاصه بمعنی ترشی است و فعل او تلطیف
و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای حدت خون و تولید ریاح و بعض اعضا است و هرچه نباتات
بلغم و با تقلیل جلا معده و تقطیع باشد حامض نامند حکاک بمعنی بسیار سایند در پیچ جدا شود ظاهر چه ... اینقسط سار و لذع بمعنی گزیدن

در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او نضج و تلیین و جلا ست و کثیر الغذا و محبوب قوی‌ها و معطش بسیار باشد
حرّیف یعنی گزنده است که اجزا او در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزا او نماید و فعل او تحلیل و تنقیه و تعفین و
احراق و تلطیف است بجهت شدت حرارت حادّ یعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او مثل افعال الحرّاقات و
حلاق ستوده و معمول الحواس فضیله و فی وجه است حب الحبه در قریبا ریز باشد و بی غلاف مثل گندم و جو حمل بار نبات الحجاز
ثمر و شاهرقراست حلیب شیر تحفه و عنوان و شیر تازه دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه خشک شده و کل
مخصوص نباتی است که بر روی زمین پهن بود نه با ساق باشد و مخمر نشو بر بسد خ خاثر الجزء اجزا اختلاط او بهم آورد خفیف یعنی سبک
و آنچه بطبع احتمال او اساس بود و سریع النفوذ باشد خلل یعنی پر است و در ادویه هرچه شبیه بیرون سطح ظاهر باشد مثل الحجر
بر روی بر باشد خاتم یعنی تام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشته به پوست بر روی آن
خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع ست خلف لغو اسم ضبع است خرم سرکه بر طیور د دسم هرچه زبان از نرم سازد و اجزا
او را منبسط نماید به احداث حلاوت و بخار می چرب نامند و فعل او ترطیب تلیین و ایضا در احداث تحلیل است دوا مطلق آنکه تا
بکیفیت کند و جزء بدن نشود دوا عقلی آنکه تاثیر بکیفیت او زیاده بر تاثیر کیفیت باشد دوا سمی آنکه بکیفیت تا ثیر او مزاج را نابود
کننده باشد مثل افیون ذابق آنکه بجهت لزوجه کثیفه بر دست چسبد مثل بق دهنی آنکه در رجیه او چربی و موجب باشد و باعث
اشتعال گردد مثل مغزها و تخمها دلوک یعنی ماییده است و مراد از آنچه از سفوفات با لکت بر بدن مالند ذ ذفر بوی ذفر
آنچه ساییده باشد یا بوی بر عضو بباشد ذو الخاصیه آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند ر رخو یعنی
رخو نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بنا زیر و ده و در ادویه هرچه نازک و زود شکسته باشد رتیه الهیه و مرده بار و در او
آنچه درستانت و حرارت هر تمام باشد رادع آنکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل رو آن نسازد و رادع مقابل جاذب است
رمص رطوبت غلیظ که در اطراف پلک چشم شده جسپیده باشد ردی الکیموس آنچه از اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رجیع
فضله هضم اول انسان بسبب ترشیح مایع آنچه در ماییده باشد و بر روی آن ایستد راسب باشد ر و ر سرگین حیوانات ز زعفر
طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملوحه است زهم بوی فرزغنبا و ماهی که در حیوانات بر آید زاسم کیفیت است که ساخر باشد و در ادویه
آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی تازه باشد منقبضانه س سائل آنچه اجزا او در جهات حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزا او منقطع شود
یا نشود مثل آب و روغنها سیاح شوید زا رسبط یکره سلکها راه رو در آنجا بقا مایی زهر باشد و بسبب ضرر کیفیت و خاصیت
مزاج را فاسد سازد مانند بیش سوق آنچه بیدا ه بیاشند و بالدر شقیقو چو دها باشد سحیق آنچه بسیار نرم ساییده باشند سهک بوی
شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم ش شطب بضم اول و ثانی آنکه نوی الادب جوهر شیر بفتح اول و سکون ثانی آنکه
الافر حدا کنند و در شدن و پوست بیان کرده و در ادویه هرچه باین صفات باشد منشطب گویند شجر نباتی که با ساق خشبی باشد
کاملا آنکه با اجزا استوار ثانی باشد و فروع رقیق و لطیف و صمغ و بذر و قشر و اصل و عصاره و مصالحت متزد و مختص باشد شرف بضم اول و فتح

ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه آنچه در اطراف او برآمده باشد مشرف نامند شمه آنچه بوی کنند شتر بفتح اول و ثانی در بدن بلند زیرین چشم
شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ سرشکستن و فراخی و سپیدی بر روی اسب و شدخ عضو یعنی از هم
باز شدن ص صفیق پوست درشت صخر یعنی زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آنکه برادیم باشد از نور بینند پس رد کرده و بعضی طریقه گفته
و در نباتات آنچه حب دارد و بار آورد و سیر بطرف باشد مستقیم نباشد مصفق نام ... صالح الکیموس آنچه از خوبی متولد گردد و کم بهره اعتدال
داشته باشد سایر اخلاط مخلوط و قرض طبیعی باشد و غلط بر از اینها نرسد ض ضماد آنچه از غلیظ القوام و مایع و نرم باشد بر عضو بالند و بر
بندد اعم از آنکه موم و روغن داشته یا نداشته ط طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو مالند طبیخ آنچه جوشانیده باشد و استعمال نمایند طیب بسکون ثانی
خوشبو و بتشدید یا دبالیزه طرق تازه طحلب جزوی که روی وطاحون که آسیا باشد سمی با اسم لازم و سطحا فی آنچه بر روی آب ایستد ع عفص یعنی
قابض یعنی که زبان را درشت سازد و اجزا او را بسبب قبض و درهم آورد فعل او تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و
ربع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزا عضو انفشار دهد مانند ضماد و مانند تمر هندی که در عمل و بخار مخفی فشار باید
عشب بضم اول و سکون گیاه هیست عصیر آب افشرده از نباتات منعقد کرده باشند استعمال او نمایند عنقود خوشه نبات
و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش غ غرغره یعنی و آن آنست که از حلق بیرون نیاید و مراد از او حرکت دادن مایعات است در
حلق و فرو بردن آن مغض مضمضه یعنی نان را از نباتات غسال یعنی شست و شوی دهنده آنچه جادی سطح عضو بغلط
رطوبت مایعه دهد باشد مانند شعیر غلیظ یعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه
ادویه ف فتیله یعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که به قبل و رحم مخصوص باشد فرفری یعنی زبان
بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن ق قابض که بیرون را نمانند که اجزا زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل
تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتهاست و در غیر طعم مراد از او لعاب است که بسبب بهم آوردن اجزا عضو حبس
استمساک نماید قطوع آنچه در کوشش و اعضا چکانند قاشر هرچه جلا باشد که چیزی از سطح استخوان تواند زدود
و بر سطح جلد قشر نمود قاتل آنچه اعضا را بهلاکت سازد و مراد سم است و بعضی گفته اند هر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر
حیوانی مخصوص بقاتل است قضبان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب آن را واحد است قبیعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی
خوشه کشته ک کیلوس کشکیست که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشک نان محلول کیموس اخلاط متولد از هضم کبدی است کثیر
الغذا آنچه اکثر مقدار او جزء بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل نمکید بسبوس گندم کثیف بخلاف لطیف آنچه بسبب
کلال اجزا او بدشواری قبول انفعال از کیفیت پیدا کند و نفوذ اجزا او بسرعت ننماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظ بحرارت رقیق ساخته
دفع نماید مانند تخم سداب و کاوی ل لعوق دواء لیسیدنی کننده و مراد از آن آنچه جلا بجهت احراق و تخفیف بهم آورد و بخاری خلط سایل سیلان
سازد مثل لاج ... و دفع نزله لازم جراحت ل لطوخ یعنی اندود و بچیزیست بر عضو که از طلا غلیظ و از ضماد رقیق باشد لطیف

و از آن اخراج عضوی چسبانند و با چسبیده باشد لعوق بمعنی انگشت [illegible] است که بمعجون رقیق تر باشد [illegible] اخیسانیدن او در
اجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزا [illegible] کند مثل زعفران [illegible] در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه [illegible]
[illegible] قابل استعداد گشته منقطع نگردد مثل [illegible] نباتات [illegible] دو رطوبت [illegible]
[illegible] اصول [illegible] نباتات [illegible] باشد [illegible] بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال
در منافذ [illegible] قریب [illegible] باشد مثل [illegible] ملح [illegible]
کند [illegible] و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا [illegible] باعتدال است [illegible]
[illegible]

او بظاهر اخراج کند [illegible] از طریق [illegible] و مخرج [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] طبیعی [illegible] خارج [illegible] نماید [illegible] تکثیف [illegible]
باشد [illegible] که حیوانی است [illegible] حرکت کرده [illegible]
[illegible] سطح عضو [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

تلخیص ثالث در بیان تلخیص [illegible] در بیان ماهیت و کیفیت [illegible] ادویه [illegible] و مرکبه [illegible]

و قد شرحت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن که مخفی نماند
که هر چیز مجرب دیگر است بلفظ که میند مجرب است یا مجرب دانسته اند ادا میکنند و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجرب است
مذکور میسازد و در رهر و انفعال کلیه اولاً بیان میشود مثل آنکه مفتح است یا رادع است و امثال آن تا آثار او را مخصص
در انفعال مذکوره که بیابد چیز نادر عمل میکند و در فلان عضو مرض فلان اثر دارد نه دانسته بلکه چیزهای موافق غیر
مذکوره در امراض غیر مسطوره که امتحان استعمال نموده و تجارب دیگر حاصل کرده و اتفاق اتم نموده که خواص مخ و بیزد
صمغ و دوغ و برگ و غیره را در ضمن اصل دوا بیان نموده متفرق مذکور نساخته مگر در بعضی که قابل ذکر با انفراده باشد
و بر سبیل تاخیر خواص برگ را مثلا ذکر نماید مرکب بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب که منثور
ذکر نموده اند مثلا که خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بیان مرکب سایر بیخ او شده ذکر [illegible] و علی هذا
القیاس و چون مراد از حجری از عموم بیان شیء است و هر بیان را با انفراده دوائی مخصص نیست بنا بر مراعات اختصار علی
مرکبی را در طی ذکر ماهیت آن بیان نموده در تشخیص رابع مخصوص است انشاء الله من قوم جواهر شد از متون کتب ظاهر میشود
اول کسی که تالیف در ادویه مفرده نموده بسقوریدس یونانی است و نزد بعضی هرامس [illegible] و تالیف مرتب مسمی بمقالات
السبعه فی [illegible] است و ثانی بولس [illegible] نموده است و ثالث [illegible] تریاق کبیر را تحریر
کرده و رابع جالینوس ملقب [illegible] که منافع ادویه مفرده را بیان نموده و [illegible] و سایر احوال نگفته و اول
کسی که از یونانی بسریانی نقل نموده [illegible] نصاری [illegible] است [illegible] زیاده بر ترجمه چیزی بیان کرده پس اسحق بن حنین [illegible]
از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید فوائد و تالیف مرتب مسمی بمنقولات اسحق کتبه و حنین ولد او اغذیه را از ادویه
جدا کرده [illegible] پس بختیشوع در این باب تالیف نموده اند و اول کسی که از اهل اسلام تالیف کرد محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب
کامل الادویه و کتاب [illegible] نموده اند پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و [illegible] یحیی بن جزله صاحب
منهاج و [illegible] و صاحب [illegible] و ابن بیطار [illegible] که مشهور بجامع [illegible] بسیط
[illegible] مصر [illegible] و این تالیف نموده [illegible] بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از [illegible] شاه
قانون [illegible] در ادویه مفرده بروفق تحقیق داده و تالیف [illegible] بلغت فارسی [illegible] باشد)

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

تشخیص چهارم از کتاب موسوم بتحفة المؤمنین در مداوای سموم و آن مشتمل است بر پنج فصل اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن
دویم در تدبیر مشترک سموم سیم در تدبیر سموم مشروبه چهارم در تدبیر سموم ملدوغه پنجم در دفع اکثر حشرات از ذکر تدابیر فصل
اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدری حبه از اشک چشم
گاو کوهی که در تقعیر چشم او منجمد میگردد و مسمی بتریاک گاو کوهیست و در الف مذکور شد بر کام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم مشروبه
و ملدوغه متضرر نگردد و بدستور در آن وقت از فادزهر معدنی بر کام شیره بمالند و سه روز متوالی هر روز نیم قیراط با شیر بدهند همین اثر
دارد و از آنجمله نارجیل مجربست که در ماهی دو بار بقدر یک نخود با گلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور
فادزهر معدنی در ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یک دانگ همین اثر دارد و از آنجمله شرب تخم خلصه است که اول تخم آن را یک حبه و روز دوم
یک مثقال از آن تناول نماید بتجربه رسیده و اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی مخصوص سم هوام دانسته اند مطلق
مستفق علیه اطباست که چون شخصی یک شب در شیر خیسانیده بنوشد در مدت العمر هیچ سمی در او تاثیر نمیکند و احتراز از سموم منوط است که
از اطعمه و اشربه که تغییر بو و مزه در آن واقع شود نطلبد و مجهول هوام کنار رود اجتناب نماید و بدستور از خشیده چیزی که مجهول الخاصیه و غیر
معروف باشد و بدست گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هرچند کاو حقیر باشد بجهت احتیاط و در مواضعی که بسیار باشد از هوام و خرابها
بدون بخور و پشاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن و تریاقها در ظرف مس و تعلیق مانند آن باشد و لو شبی که گرم بود و بخور یو ناشند
باشند که منفذ بجهت خروج بخار نداشته باشد نقل او نماید که سرد گردد و خوردن اکثر میوه ها بی آنکه بشکنند از مخصوصات آن مکروه
پوشیده نماند که تاثیر سم در جمیع امزجه یکسان نمی باشد چه با ابدان المزاج و معتادین افیون و سمیات کمتر متفرق میگردد بلکه
بعضی اصلا متضرر نمیشوند چنانکه مشاهده شده که عقرب بمعتاد افیون را گزیده و عقرب در ساعت هلاک شده و کتب التشخیص
متضرر نشد و اد را آن الم نیز چنان نبود و بدستور معتادین بشرب تریاقات را نیز همین خاصیت است و در خانها
داشتن مرغ قطا و مرغ کرکس و مرغابی و مرغ خانگی و امثال آن که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و باطلی یا مثل
گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خلاصه حیوانی و غسل کردن از طین مختوم نیست و نارجیل که
از مضرات است و در منع گزیدن هوام دارند اشیای مذکوره را از تجربه است و حبوب و حب نیات تداوی سموم مشروبه
تا به مقلم تریاق اکبر خصوصا مساوی جدوار یکی از اقوی واجبات است فصل دویم در تدبیر مشترک سموم باید دانست که تاثیر
سم یا آنکه منع روح حیوانیست و سبب باعث هلاک میگردد پس در جمیع سموم مشروبه و ملدوغه مراعات و اما باید نمود که
تاثیر سموم یا بسبب حرارت مفرط و معفنه یا بجهت برودت مفرط که روح حیوانی را از حرکت باز دارد و یبوست و ثقل
مفرطی که باعث سدد و طرق روح گردد و صورت نوعیه که اثر مضاد روح حیوانی باشد و آنچه بحسب اقتضای صورت نوعیه باشد
در نهایت موتیه سمیت است و در تدبیر در شدت آن باشیای قوی ذوالخاصیه بحسب کیفیت و کمیت زیاده باید کرد و چاره

آن تبرید

آن تبرید دل بمفرحات بارده و خوشبوی مانند گلاب و صندل و کافور و روغن گل سرخ و امثال آن و در بارده تسخین
باشیای عطر حاره و در افراط یبوست ترطیب بمثل شیر و سرطان نهری و انجه در اقسام آن بالخاصیه نافع است فاد زهر
و تریاق فاروق و نارجیل مجربست و منع خواب تا یک روز لازم است و تدبیر عضوی که او را سموم باو رسد شرطست چه از
سرایت بجای دیگر او نگاه داشته باشد بتدریج بالای موضع سرایت سم از جمله مشروبه باشد در قی مبالغه نمایند و اگر در ملدوغه باشد در بستن محکم آن
عضو سعی کنند و مکیدن آن و ریختن آب هلاک ... و بیلانشخص بناشتا نباشد و اولا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون
یا شراب کرده و بعد از آن بمکد و آب هلاک را بر زمین و بلاد و به تریاقیه مثل زیتون و امثال آن مضغ کنند و بدستور موضع
گزیده را حجامت کنند که باعث جذب سم گردد و ادویه جاذبه ضماد نمایند مثل سرگین کبوتر و پیونه و سرگین بز و سیر و گوگرد
و امثال آن را بآب و روغن زیتون و عسل و مرهم که حاضر باشد و مهره و بار در تریاق بحسب الجذب و باید بعد از
مهره شیر بر او ریخته و ما شیر حبسته شود نگاه داشتن او نمود و چون شیر منجمد گردد و مهره بیفتد علامت تخلص باشد
و در بعضی قطع آن عضو لازم است اگر عضو ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن و داغ کردن موضع گزیده
نافع است و تدبیر سموم مشروبه و ملدوغه که معلوم بوده باشد مذکور خواهد شد و اما تدبیر آنچه معلوم نباشد که آیا سم
گرم و به باشد در حلق که اثر تغییر او ظاهر گردد بآب گرم و گل سرخ و روغن گاو و مطبوخ شبت و آب و نمک و عسل و بوره
مکرر قی کنند و اگر باعث غشی و خفقان و اختلاط عقل گردد حقنه کنند و ادویه و تریاقیه مقدر و باشد بدهند که
بالتهاب حرارت و تشنگی مفرط بوده باشد علامت حرارت سم است در این صورت روغن گل سرخ و روغن بنفشه و لعاب
بزرقطونا و شیر تازه و دوغ و ماء الشعیر با شکر و قرص کافور و آب یخ و امثال آن از مبردات شربا و ضمادا نافع است
و طلی باید بر موضع گزیده ضماد صندل و کافور و کاهو و خیار و مخلط از سرکه و ضماد نمود و اگر علامت برودت ظاهر
گردد مثل سختی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و خیط ناروخ و حلتیت و جدوار و امثال آن باید داد و تخلیهای حاره مانند
عرق فتنه و عرق جهار و جند و امثال آن و حقنه با موم و حشکی طبع مطبوخ نو و تخم و شیر و تریاقیه دیوره ارمنی و
روغنهای حاره باید کرد و اگر علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی شکم و درد امعا و احتباس و ... طبع و ... خشکی
دهن در این صورت حقنه بمسهلات قوی مثل سنا مکی و بسفایج و لعاب حلبه و شیر تازه با حلتیت و مقل و سکبینج
و شکر سرخ و بوره و امثال آن باید نمود و اگر قدرت بر شرب نداشته باشد ادویه مسهله و بعد از آن تریاقیه بدهند با نمک
شیر و شکر و گوشت الی که ادویه مناسبه باد و طبع باقی ماند باشد و اگر قوت ... ساقط شده و غشی و بیهوشی و عرق سرد و خشکی
بسیار و چشم با مدام منحرفا و ... قوت تمام بماند و بادزهر و هشت بهند و ادویه قلبیه بر روی سینه او مکرر طلا کنند و انجه
در علاج غشی مذکور است بعمل آورند و اگر اسهال مفرط و پیچش باشد تدبیر آن مراوغ گل روغنها و لعابها کنند و بعد از آن ادویه قابضه
و تریاقات را با آب میوه های قابض در رب بهسه ... و موضع داغ کرده و امثال آن باید داد و هرگاه سم ملدوغ باشد بدستور که گذشت

بعد از بستن موضع و حجامت میکنند از تریاقات مذکوره بدهند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم لیمو و تخم ترنج
بغایت مفیدست و این دوا جهت سموم مشروبه و ملدوغه مشترک النفع است مغز کوکنار سی مثقال نمک بری سداب خشک از هر
یک پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوبیده هر قدر که لازم باشد بخورند و قدر شربتی ده مثقال و دیگر تریاق الطین
که بدستور مشترک النفع است با وجود وصف طین مختوم و اگر نباشد خالص صوف حمید و مخاط افعی با اساری [illegible]
کا بجوب کرده بوزن او در عسل سرشته [illegible] و علامت زیاده [illegible] در سموم ظاهر باشد فصل [illegible]
نافع است و سلیمان [illegible] مشترک النفع که سابقا مذکور شد فصل دویم در مداوای سموم مشروبه که معروف باشند و در این باب
مداوای بعضی از آن که از آن اشهر اند ذکر کرده میشود و غیر مشهور را استنباط مزاج آن تحصیل از تشخیص ثالث باید نمود و بحسب
اعراض و علامات هر یک بمداوای مشهوره از عمل کردن چه اکثر علاج بیک طریق است پس فی [illegible] و در ساعت مهلک
و امراض [illegible] ازین سم افیون دانسته اند علامات او ورم زبان و سده و دوار [illegible] و قی و غشی [illegible] علاج
او قی مکرر است بطبیخ تخم شلغم و روغن گاو و اگر نباشد [illegible] و بعد از آن شرب فادزهر معدنی
وزنه و خالص است برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا بخ کبیرا فادزهر دانسته اند و دوال الشاطره را در این باب اقوی از
تریاق فاروق میدانند و جدوار را اثر عظیم است فربیون [illegible] شرب او بول الدم و سیاهی زبان و اعراض [illegible] است
در غایت حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یک مثقال فادزهر با گلاب [illegible] و مغز کرده و آب سیبهای سرد است شاد [illegible]
و ابخار و ماء الشعیر و آب عنب الثعلب و امثال آن بجلاب و ضمادات مبرده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی
و ابخره کدو و کاسنی و امثال آن سلاره النمر [illegible] نامه ساعت کشنده است یعنی میسوان سموم حاره و مداوای او
بدستور فربیون است [illegible] تریاق [illegible] دانسته اند که [illegible] سلاره الافعی در سمیت مانند [illegible] است و مداوای او بدستور
او و با روغن [illegible] نافع است و شراب [illegible] باقلا [illegible] مفید است و اوویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد
جمیع سموم نافع اند سلاره کثیر [illegible] بعد از [illegible] است و تریاق [illegible] است و روغن گاو
بالفطیانا [illegible] بجهت دنب الخیل [illegible] شدید [illegible] است و تریاق [illegible] کرم و تریاق
مشترک النفع مذکوره [illegible] و فادزهر [illegible] و هر مرتبه [illegible] است [illegible]
[illegible] مضاف [illegible] و دواء [illegible] با ماء العسل و شرب [illegible] است که مکرر بنوشند و تریاق
الطین مذکور شد [illegible] از سموم حاره [illegible] سبب [illegible] است و اعراض او [illegible] و ضیق النفس [illegible]
[illegible] الدم است و مداوای آن ابخار و [illegible] و آب برگ خطمی [illegible] است و بعد از [illegible]
حب [illegible] سیاه [illegible] و کتیرا و رب سوس و [illegible] زرنیخ که بترکی الاکلنک [illegible] سموم حاره
[illegible] بالتهاب [illegible] است و مداوای او [illegible] و روغن گل [illegible]

شیر

شیره تخم خرفه و خیار و [illegible] شیر تازه بجهة احتباس بول [illegible] بطبیخ خطمی بکار برند و روغن بابونه [illegible] تخم [illegible]
و تقطیر بر [illegible] روغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک و عصیر [illegible] و شکر و روغن بادام و مداوای [illegible]
تخم [illegible] مذکورات و تریاقات مذکوره و دوال الشاطره و [illegible] و تریاق اربعه نافعند [illegible] و امثال آن
احتراق و جنون و وسواس والتهاب معده و تشنگی مفرط کند و مداوای آن شرب شیر و دوغ و گوشت [illegible] شیر تخمهای
[illegible] و استنشاق روغن گل و بنفشه [illegible] مغز کردکان فادزهر [illegible]
کاد و بستی شیر [illegible] معده [illegible] اضطراب شدید و غشیان عنیف [illegible] و عسر النفس و کثرت [illegible]
و طبع است و مداوای آن حقنه و [illegible] مایه [illegible] و [illegible] و فلفل [illegible]
[illegible] فاسد [illegible] و مصطکی و ماء العسل در این مفیدست [illegible] و امثال آن
[illegible] التهاب و غشیان و [illegible] و مداوای او [illegible] و اشیاء باریه [illegible] است [illegible]
[illegible] مذکور شده مانند روغنها و لعابها [illegible] اما اشیاء باریه [illegible] و شوکران و لفاح
[illegible] و امثال آن سوزش [illegible] و [illegible] دست و پا و [illegible] اعضا و [illegible] است [illegible]
[illegible] علاج [illegible] و مداوای [illegible] و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب با حلتیت [illegible]
و فلفل [illegible] و تریاق کبیر و حقنها [illegible] و افسنتین و [illegible] شرب [illegible]
[illegible] و مانند روغن [illegible] حلتیت نافع است و اگر [illegible]
[illegible] خورده شود [illegible] از مجربات است و مداوای [illegible] و آب کشنیز و بعد از قی حلتیت
و شراب و شربت افسنتین کافیست و در مداوای [illegible] و امثال آن مانند ماهی مرده [illegible] در موضع [illegible]
بعد از قی [illegible] مثل [illegible] و صعتر و امثال آن مفیدست و از اشیاء [illegible] ثقیله مانند مردار
سنگ و اجرام معادن و مرده موش و [illegible] و زیبق و امثال آن سورت احتباس طبع و [illegible] و بعضی بول الدم
[illegible] احتباس [illegible] و قی [illegible] و گاه هست که [illegible] و مداوای آن قی [illegible] طبع
[illegible] است [illegible] و شراب بغایت نافع است و طبیخ انجیر و تخم کرفس [illegible] و افسنتین و ترنجبین و
و گوشتهای چرب باید [illegible] مقتول [illegible] و ماء العسل [illegible] باید نمود [illegible]
[illegible] و امثال آن سورت [illegible] و [illegible] بول الدم [illegible] است و گاه هست [illegible]
دفع شود و مداوای [illegible] حوزدن جلاب و آب گرم و شرب طبیخ تخم [illegible] و [illegible] شیر [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] نافع است [illegible] و [illegible]
[illegible] نافع [illegible] و مداوای [illegible] سکنجبین [illegible]

و منع خواب بحمام لازم است و هرگاه باعث قی و غثیان شود و اسهال مفرط گردد به علاج هیضه مبادرت نمایند از آب شبت و
نمک تلخ و شوره و امثال آن باعث قولنج قوی و سرفه شدید و عطش شدید و سل است و مداوای او بروغن تازه و مسکن
لعابها الفا افتاده است و سفیداب و حتی و امثال آن موجب قولنج قوی و خناق و خشکی دهان و برآمدن گوشت و مداوای او
شربها القسل است با آب خطمی تازه و حماض و لعاب تخم کتان و روغن بادام و اسهال نمودن به ... مسهلات
سهلات و هرگاه بعض مذکور شرح معالجات باید نمود و ... بهر جهتی که باشد بالجمله دفع باید کرد و الله اعلم ... بعضو
بعضو خبیث شرطست **فصل چهارم** در سموم ... و جراحات آلات سمیه باید دانست که سموم حیوانات
بدستور سموم مشروبه قوی و ضعیف می باشد و قواعد مذکور شد در این مکان و بعضی از مشهورات مذکور میگردد تا به
مذکور در علاج باین طریق مداومت نمایند حیات اقسام مار بسیار است و مجموع آنها از سه مرتبه بیرون نیستند یکی آنکه
مهلت بدادا نمیدهد و یکی ضعیف که قتل نمیباشد و یکی قتال که مهلت و تدبیر داده باشد و از یک هفته بیشی نکذرانند و آن قسم
اول ماری بیباشد در بلاد ترک از دو شبر و سه شبر مایل به سیاهی و زردی و چشمش سرخ و سرش مار بلند و بر آن تاجی
و سمی بلکه و ناظر نیز کو بمجرد دیدن او هر حیوانی که آنرا دید هلاک میگردد هر چند که دور باشد و وحوش و طیور از وی گاه
و در حوالی مکان کیاه نیروید و قسمی از آن بقدر سه ذرع پنج ذرع و چشمش درخشنده و گزیدن او در ضربه ساعت
میکشد و قسمی از آن شاخ داری میباشد و قسمی از آن سمی باضعف است و صفت او در حرف الف شد و علامات گزیدن او
کراز آن موضع او لاخون روان میشود و بعد از آن زرداب و بعد از آن برنگ ذبیحه ... کند و تدبیر او بدستور است که در قواعد کلیه
گذشت و شرب تریاق کبیر و روغن کهنه با عسل و شیره شراب کهنه و تکرار قی و دو مثقال حلتیت با شراب و شرب مایه
معده مار و بستن آن بر موضع گزیدن و نیز ... بسته شود ... زردی گردد تا زه باشد با سرکه ممزوج با آب و فاختی و اسپند و تخم
و بیخ عرطنثا و بیخ کاشم و زراوند مدحرج و طیوراکه فرو کوهی و تغذیه نمود به طعام هری و نخود با شیر انسان و الاغ مفید است
و آب دوانا در دفع سم قوی باشد تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم و فلفل سه درهم و نصف زراوند مدحرج و جند بیدستر
از هر یک یک درهم و نیم با عسل ... بقدر یک ... استعمال کنند ... و نیز جرم آنها از جمله بجمت ...
حیات ... و امثال آن و نیز ... با لوان مختلفه بزرگ و کوچک می باشند و نیز کم بقدر سی آرش ها نماید نوع
عظیم آنست و کوچک تر از پنج ذرع نیست و زیاده برسی ذرع می باشد و چشمش بسیار بزرگ و در تحت فک زیرین او قصب
مانند ذقن و دندانش بسیار و بعضی از آن بال دار مانند بال شتر و علاج عنایت مانند مداوای افعی است و علاج زخم گزیدن او درد عصاره
از باد زهر کلیه و قروح خبیثه با یک کفتن ... دفع نمودن بیاد زهر و بدستور بر مالیدن بالخاصیه مفید است عقارب بقدر نوع و تمام
و اقسام می باشد و کوچکترین نوع از خرست و ... سیاه و ... و علامات گزیدن او باعث درد شدید و سردی اعضا و کزاز و در آخر اختلاط
عقل بالجمله ... باشد ... و عرق سرد و انطباق فکین و ورم قضیب و ... میگردد و اکثر بر بدن گزیده موی راست

بقیه

[margin: اشاره ... تحقیق ... اختیارات بدیعی ... بیطید]

بعصب باعث تشنج و بزاق موجب عفونت خون گردد به تجاویف رطبه است و مداوای او بهیچی که در قواعد داد ویه مشترکه گذشته
گذشت باید نمود و شرب سیر و ضمادات و شراب کهنه و روغن و دینار و ریوند و عاقرقرحا و بیرون مساله ... و بیاز عنصل و تخم بونجه و حرمل و
قاشرا و بیخ حنظل و معاجین فوق و اسپند و تره تیزک و تخم آن و بادخشن و سطاوی بیهوشی کردن اصل آنها گل عقرب دانستند مجربست و ضماد
بغایت مسکن درد و بدستور ضماد خندقوقی و بطحی ... و سرکه باز انتیایج و بدستور بادیدن و بار و غنی کرد که آن همین اثر دارد و بدستور شده
بر وغن زیتون در تسکین گزیدن عقرب سریع الاثر است و عقرب جراره بسیار کوچکی میباشد و دنبال او در زمین حرکت میکند و ما
سایر عقارب جنبه کار دو مدر زرد و لچینا دار ضرر آن او ظاهر میگردد و در وقت دیدن زدیدم سیم اعراض بعضی انسانهای بیهوشی در خفقان
و بول الدم و درم زیاده و تیجی عظیم و مکرر بول ... کرده موضع و شراب کنب سبب نفع است بالخاصیه ابله و سوخت
ادن تریاق اوست و درجه کاهو و دعو و شیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث درد اعضا کند و در درم زیاد
لازم بدان ... آن ... و مداوای طبع حقنه و در ... و غن کل و سرخ شدند و تریاق عسکری در دار این باب قوی الاثر است
سفوف ... از تجربات دانستند او طلای حقوق ... برگ درخت سیب ... و مثل آن ...
و علاج موضع جراحات را بر دوای ... باید کرد و ... را اهمیت ... کنند و تغذیه با ... و مثل آن ... موافق است
رتیلا و شبیه عنکبوت و اقسام زنبورها و پشه صفات است یکی پیدار مانند مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگوری نامند و یکی سرخ
یکی زرد و آنکه ذهبیه بسیار زرد و بعضی مایل بزردی می باشند و در بعضی ... مانند پشم و یکی کیبیه و در پشت او خطهای ... گرد و همه آن درد
شبیه بعنکبوت و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع ... و در معده و حار ... و ... و قطع است و در بعضی ... بر
تخم و عرق مفرط و ... و ... و مثل آن و ... و ... و در بعضی ... و ... و ضربان های مفاصل و اضطراب عظیم و سبب
مهلک می باشد و مداوای او بدستور استعمال ادویه مشترکه النفع مذکوره و ... عقرب بیان شد و تدبیر موضع گزیده با آب گرم و اسفنج
گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعت میگردد و باید بعد از تسکین موضع را با ... مشغول نمود و آن ... باشد و حمام دو
و قریب تا چند یوم بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب بلوط ... و ... بابونه ... باشد ضماد نمایند و در ... سوخته
بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه جهت عقرب نافع باشد دار و ... است و بیخ ... و ... و قنطوریون و ... و ... الطرفاد
تخم شبت و هلیون با شراب نافع است و این معجون جهت رتیلا و سایر هوام مفید است تریاق الرتیلا ... درهم و ... کرم ...
نیم درهم ابهل جوز السرو ده درهم ... سنبل الطیب حب الغار ... و ... تخم ... شبت ... درهم
با عسل دو وزن ادویه سرشته و مقدار شربتی سه مثقال و شب از نوع عنکبوت و با آنها ... است ... بدستور عنکبوت در ...
و ... طبع و ... است و ... میکند و مداوای او بدستور ... **قمل النسر** از جمله هوام و بقدر ... و انواع ...
و ... سود ... مانند ... و گزیدن ... به سبب ... و ... دماغ و سینه و ... و ... و ... مداوای او ...
موضع ... و ... سرخ و ... و ... و ... و مثال آن ... و ... و ... و ... و ...

مذکور شد نشود و مکس عسل و موی بار و پشه و امثال آن مداوای همه آن مانند سموم حار است و تبرید از آن شربت
شربها و ضمادها و چون مکس را سر کنده تمام او را بر موضع گزیده [illegible] بمالند درد او را در ساعت ساکن کند و بر سنوی
گل ارمنی با سرکه و برد بادروج و امثال آن نافعند **سام ابرص** و مضای بصاد [illegible] است و [illegible] سالا [illegible] کرده
اینها دندان ایشان در موضع گزیده بماند و مداوای که اخراج آن نشود درد دائمی باشد و مداوای آن در آب گرم گذاشتن عضو
و مالیدن آن است بر روغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را با روغن خمیر کرده بر بندند **سگ** دیوانه و سایر
سباع دیوانه و امثال آن گزیدن دیوانه شود و هر حیوانی که گزیده [illegible] و استعداد گزیدن حیوان دیوانه و دیوانه می شوند و گاه هست
که بنفسه مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ و سایر حیوان دیوانه گزیده [illegible] باشد و بعد از آن
در [illegible] فاسد و [illegible] حواس [illegible] و خلوت نشینی و خوف و کربت عارض میگردد و از آب خوف میکند
و چون در آب [illegible] و امثال آن صورت حیوانی در [illegible] بترسد [illegible] و چون اعراض قوی تر گردد باعث
تشنج و کزاز و ادرار منی بشهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا
و بیگانه میکند و متقدمین اطبا متفقند که بعد از خوف از آب [illegible] ممکن العلاج نیست و متأخرین
[illegible] علاج [illegible] نهایت [illegible] بسیار باشد و [illegible] و طغیان و نقصان تا [illegible]
است و میشود که زیاده و کمتر از آن نیز باشد [illegible] بعد از [illegible] هفته و دو هفته و چهل روز
آب بهم رسد و [illegible] تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال و زیاده از آن نیز گفته اند و بتجربه [illegible]
[illegible] است و در سایر [illegible] کمتر است علامت دیوانگی سگ [illegible] خود کرده [illegible]
[illegible] و چیزی نمی خورد و از آب میگریزد و [illegible] چشم بیرون آوردن زبان و دویدن بسیار و [illegible] آواز
و [illegible] و حمله کردن [illegible] و حرکت [illegible] و شبیه بحرکت مستان
و حمله کردن [illegible] سگان [illegible] ایشان اما علامت زخم او از زخم سگ
دیوانه [illegible] و دیوانگی و [illegible] باید که [illegible] زخم آن [illegible] سگ غیر دیوانه
هر گاه نان [illegible] علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و [illegible] کبوتر [illegible]
بر زخم بسته [illegible] علامت دیوانگی [illegible] سه شبانه روز [illegible]
و غیر دیوانه [illegible] **العلاج** اولا موضع زخم را حجامت کرده [illegible] و جذب سمیت و اخراج باید نمود
در این صورت بر زخم [illegible] و [illegible] مانند [illegible] بول انسان و خاکستر [illegible]
[illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] و [illegible] از جماع و خوردن [illegible] و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه [illegible]

بنفسج

بنفسج و مسهل باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که هر کس را داده شود خوف از آب نکرده و باعث نجات گردیده **دواء السرطان**
زنده را در ظرف مس سرخ بقدری باید بریشته کرد که توان سایید و دو جزو از آن و حنطیانا و کندر و یک جزو از [illegible]
سائیده در ایامی که روز مسهل نباشد با آب سرد و دو درهم صبح و دو درهم در شب تناول کنند و در تفریح و ترطیب
طبع سعی کنند و حقنه با الشعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزر قطونا و امثال آن بسیار مفید است و [illegible]
در ظرف [illegible] دارید و هنگام ابر نشینند و چون ظرف آب پوست [illegible] باشد در خوردن آن اجتناب میکند و در آب نشستن
و بول کردن در آن بغایت مفید است و از غذاها گوشت های لطیف مرغ و [illegible] و بزغاله فربه و روغن گاو و شیر
با [illegible] و حلواهای نشاسته و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار موافق است و [illegible]
رطبه مثل روغن بنفشه منافع است و استراحت خواب بسیار مفید است و خوردن آب [illegible] روزی [illegible] مثقال
دفعه از سه روز تا یک هفته از مجربات است و [illegible] بسیار بستوده سه روز روزی [illegible] مثقال [illegible] بنوشند
دانسته اند و [illegible] مجرب است و [illegible] که [illegible] نامند [illegible] کباب کرده بخورند [illegible]
بالخاصیه مجرب دانسته اند و بر سنوی کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته و بستن آن نیز بر موضع
جراحت نیز بسیار مفید است دوا الزراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات و از مجربات حکمت جمیع اطباست و چون از آن [illegible]
احتیاطی با بول دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچک عوام را گمان میشود که بچه های سگ است **دواء الزراریح** ذراریح
[illegible] را که [illegible] الاظفار نامند سر و بالهای و پاهای انداخته یک جزو و عدس مقشر یک جزو و فلفل و قرنفل و [illegible]
سنبل الطیب و زعفران هر یک [illegible] جزو مجموع را سائیده با آب [illegible] بسازند [illegible] با آب گرم بنوشند
قسم دیگر ذراریح را سه روز باد [illegible] سه شبانه روز در دوغ خیسانیده بعد از آن هر یک شبانه روز [illegible]
بعد خشک کنند و بعد از آن با [illegible] عدس مقشر سائیده با آب [illegible] بقدر [illegible] هر روز یک [illegible] بنوشند **[illegible]**
سگ دیوانه [illegible] و امثال آن یک [illegible] و نمک و عسل با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بندند
پس مرهم اسود [illegible] جهت زخم های [illegible] اعضا [illegible] بهم رسد بر سنوی نافع است **مرهم اسود**
روغن زیتون [illegible] بالسویه استعمال کنند و موضع گزیده [illegible] با آن [illegible] کنند
بیان [illegible] و عسل و بعد از آن با سرکه [illegible] مرهم اسود معالجه کنند و [illegible] باقی [illegible] کرده بگذارند بغایت
زخم سگ و امثال او است و [illegible] باسرکه بر سنوی [illegible] است و جهت زخم دندان انسان نیز مفید است و [illegible]
بر سنوی [illegible] با روغن زیتون و شراب جهت گزیدن انسان نافع است و هر گاه موضع زخم حیوانات ورم کند [illegible]
نافع است **موش خانگی** [illegible] بعضی [illegible] است و گویند که [illegible] بر موضع خاکستری [illegible] بر [illegible]
میباشد و چون بر حیوانی مسلط گردد بر خصیه او [illegible] و گزیدن او باعث درد شده [illegible] و گاه هست که [illegible]

بر دو اعضا بموی ... کرده و صماخ را با دستور قیه بالسرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم ترتیزک و امثال آن ضماد کنند والروم ...
پوست انار شیرین با سرکه پخته ضماد نمایند سرطان زخم آلات زهردار بدستور ریسه کرده سموم ... گذشت و در ورود ...
عجیب الاثر است و اصل در آن ضماد جاذب سم است و ... کردن زخم تا رفع سمیت آن بالکلیه شود و شربت تریاق کبیر و فاد زهر
و شستن آن موضع را با آب نمک است چوب انجیر و ... و حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند و
حلزونات و گوشت ... و امثال آن فصل پنجم در بیان ادویه که حشرات از آن گریزند مار نفع او از دود شاخ گوزن و سکبینج
بخور سم ... و موی انسان و زرنیخ و ... و سکبینج و چوب انار ... هیچ اثر دارد و پاشیدن آبی که نوشادر در او
حل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاکت است و ... کردن ... بغایت نافع بوده و طبیخ خسک دار بموضع
پاشند مار ... آن موضع ... و چون ریسمانی را آلوده ... برد و ... حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیگردند و ... قطران
گریزان است و چون چشم ... افعی ... ساعت چشمش ... رفع میشود ... از سموم مذکوره ...
هر یک از آن ... باعث حفظ از اذیت جمیع حشرات است عقرب از دود کبریت ... گریزد و عقرب نیز ... است
... آن در مکان باعث گریختن ... و چون چراغ بسیار روشن در جائی بگذارند حشرات ...
آنجا ... میشوند ... بعید از چراغ ... و بدستور ... الاحتراز فی الاسفار ...
هوام و پشه ... سفید ... سکنجبین ... در مکانی ...
دود کنند و پاشیدن آب مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر ... بغایت ... است و طبیخ پیاز عنصل از
مجربات است پشه طلا ... پشه کند ... و ... نوشادر را با ...
در آن ... کیک پاشیدن طبیخ خسک ... کیک ... از مجربات دانسته اند و
بدستور است طبیخ حنظل و افسنتین ... مشهور است فیل طلا کردن ... در روز ولادت
باب زیره ... در تمامی ... زیبق ... در ساعت دفع میکند و از مجربات
ذباب ... و ... کنند ... در جائی ... بکنند ... و طبیخ
حربق ... است و ... از عنصل ...
است ... ساس ... مطبوخ ... در کشتن کیک و ساس
و از مجربات است جعل ... فار چون ... اولاد ...
... جمیع موشان ... و پوست ... موشان ... و بدستور ... و ...
... و بیان عنصل ... موریانه ... ساعت ... و چون ... شیرینی
و سایر اشیا ... کنند ... صبط ... بسیار ...

وازنجا با

و از مجربات شمرده اند و در جائی که زنباد بخور کنند موریچه هرگز بانجا نرسد و از مجربات دانسته اند و داشتن پیاز عنصل
موجب هرب ... سباع و هوام و مار و فار و موریچه و مگس است والله ولی التوفیق والیه المرجع والمآب تتمیم پنجم در اوزان
و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در اوزان صغار فصل دویم در اوزان کبار فصل سیم در تحویل بعضی از اوزان
ببعضی فصل اول در اوزان صغار پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل باشد معروف باوزان صغار و مافوق آن
موسوم بکبار است و کیل عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و ... در همین اوزان صغار و کبار بحسب ...
و ازمنه مصطلح واقع شده و در این مقام هر چه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته اشاره بآن
و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از
اجزای مثقال است نزد اهل تجربه ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب ...
زیاده بر وزن فضه میباشد و اکثر ... اطبا بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده ... مثقال که در
اختلاف قلیلی قائلند و اختلاف ... در طی تحریر ... مذکور میگردد ارزه ... نامند ... دو دانه ...
شعیره دوازده است حبه از درهم ... کیک جزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو
شعیر است که چهار ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده ارزه باشد
قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بیست ارزه باشد دانق بفارسی دانگ گویند
آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یک حبه که چهل ارزه باشد ترمسه دو قیراط مثقال
نواة دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درهم فضی است غرما ... عرف ...
فتیقه است کرمشانیه نزد بعضی ... و نزد ... سه قیراط ... خرنوب از مطلق مراد یک قیراط است خرنوب
شامیه چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی باقلا ... باقلی مصری ...
است باقلی مصری چهل و هشت ... درهم باشد ... نزد بعضی یک دانگ مثقال است و نزد بعضی یک دانگ
و نزد بعضی یک دانگ درهم ... سه قیراط است ... از مطلق او مراد هشت قیراط است در زکوة
مذکور گردد ... درخمی ... درخمی نزد اکثر یک مثقال
و نزد قلیلی یک درهم ... جوزه از مطلق او مراد ... است حنطه یک مثقال است ...
... درهم است بندقه یک درهم است و نزد بعضی یک مثقال ... در ادویه مراد یک مثقال است و در ... چهار مثقال استار
... هفت مثقال ...
نیم است ... چهل مثقال است ... یک درهم است ...
دو ثلث مثقال است و نزد بعضی یک مثقال و یک ثلث ... سه درهم

حب بجای مهمله و نای معجمه قریب بشش مثقالست و گویند قریب بیست که کف دست مملو سازد حریا بجای معجمه یک دانگ و نیم مثقال
است دیا یک مثقال و دو دانگ کف شش مثقالست و آنرا قبضه نیز گویند نشا سه ربع اوقیه است رسوق دو مثقال و نیم است اوقیه
و قیه نامند هفت مثقال و نیم است استار چهار مثقال و نیم است و نزد تعلیقی چهار مثقال و نجندی گوید [illegible] چهار مثقال
ناطل و نبطل دو استار است و نزد نجندی ده وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و چهار دانگ
استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه صلوقه بوزن سکرجه کبیره است طرجهاره سه مثقال و نیم قیراط است استوق
سه اوقیه است نسطوس بوزن صحنه ملکیه است که شش درهمی باشد فلوس از روغن دوازده درهم است و از شراب یک دو وقیه و نیم و ثلث
ثلث از درهم تام در تقویم هشت دانگ بوده و در زمان حجریه شش دانگ است که دوازده قیراط فضی باشد و در بسطوج بیست و چهار و یک حبه
چهل و هشت حبه است و از نود و شش شعیره و یک صد و نود و دو میشود درهم فضی که آنرا درهم کیلی مراد است عبارت است از چهار دانگ و نیم
مثقال صغیر عبارت از درهم تام جدید است مثقال کیلی یک درهم ناقص و سه سبع درهم است و آن شش دانگ است که و بیست و چهار قیراط
باشد و صد و بیست شعیره و شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم ناقص کیلی است که چهار دانگ
باشد و آن بیافوق وزن دو مثقال و یک ثلث است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی است فصل دویم در اوزان کبار رطل
از مطلق آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و یک درهم صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم که دوازده اوقیه باشد [illegible]
گویند که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر سبع زیاده است و نسبت بر روغن بقدر نصف رطل شراب نسبت بر روغن بقدر تسع زیاده است
و رطل مکی صد مثقال و صد و بیست مثقال است من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن ذهب یک صد و هشتاد مثقال باشد و بوزن
فضه دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم است من مکی یک صد و هشتاد مثقال است من رومی بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال
باشد من قیصری انطاکی شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد [illegible] سی اوقیه است من فطری بیست و دو اوقیه است و نزد بعضی
صد و هشتاد مثقال قسط [illegible] که در روغن [illegible] اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت رطل قسط رومی
صد و پنجاه مثقال است قسط انطاکی یکصد و سی و پنج مثقال است جوهین شش قسط است بقسط رومی که هفتصد مثقال باشد دورق هشت
جوهین که هفت هزار و دویست مثقال باشد دو رطل سه رطل است اثاب از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم قوطولی هفت
اوقیه است ابریق دو من است و نزد بعضی نیم رطل طالبقونی صد و بیست و پنج رطل است جره مطلق یک بیست و چهار قسط است و نزد [illegible]
چهل و هشت قسط جره صغیر چهار قسط است جره انطاکی چهل و هشت قسط است جون جوخا [illegible] سه رطل قفیز پیمانه ایست که
پنج من باشد و گویند بیست و چهار کیلجه است کیلجه یک من و هفت ثمن من است کیل سی و شش من است کیله سیصد درهم و کسری است مترسه
شش ستار و ربع است ربیت [illegible] سه کیلجه است قنطار یک هزار و دویست اوقیه است و گویند [illegible] مد پیمانه ایست
بوزن دو رطل و ربع که دویست و شصت مثقال و نیم باشد صاع چهار مد است و [illegible] رطل است اما [illegible]
[illegible] مثقال است و [illegible] هزار و دویست مثقال است [illegible] ششصد مثقال است سیر [illegible] مثقال

و سیم عبارت از شانزده یک مثقال است نجا عبارت از [illegible] یک مثقال است بانزده نصف سبع است [illegible] و اصفهانی ده نار گویند فصل سیم در معرفت کل
اوزان بعضی ببعضی تحویل درهم بمثقال طریق آنست که از درهم نصف و خمس را جمع نمایند و از عدد درهم [illegible] است خواستیم دانست که
که پنجاه درهم چند مثقال است پنجاه نصف او که بیست و پنج باشد و خمس او ده و مجموع سی و پنج دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم [illegible] سبع افزوده شود و مبلغ حاصل [illegible] خواستیم که دانسته شود که چهل و دو مثقال شصت
مثقال است طریق تحویل [illegible] درهم [illegible] مثقال باید [illegible] حبات خواهد بود [illegible]
چهار و ثلث درهم [illegible] مثقال میشود باید بجهه حساب [illegible] حبه محسوب [illegible] بیست و هشت حبه بوزن مثقال
[illegible] قیراط و حبه مثقال است و تحویل [illegible] دویست درهم [illegible]
مجموع [illegible] حبات درهم خواهد بود [illegible] قیراط و نیم مثقال [illegible]
[illegible] سبع [illegible] چهار حبه و نیم است [illegible] و چهار دانگ و نیم درهم است [illegible]
بحمد الله واهب العطیات قسم اول از [illegible] موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده و آن مشتمل
بر پنج طریق طریق اول در [illegible] ادویه مخصوصه طریق دویم در بیان [illegible] استعمال بعضی از ادویه [illegible]
طریق سیم در [illegible] و ما یتعلق بها طریق چهارم در بیان [illegible] ادویه مفرده و مصنوعه [illegible]
نادره طریق پنجم در اعمال غریبه و امور [illegible] طریق اول در [illegible] ادویه مفرده و آن مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در [illegible]
دویم در [illegible] و تقلیه سیم در غسل ادویه چهارم در [illegible] ادویه پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه [illegible]
و حفظ بعضی از آن فصل اول در [illegible] احراق ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]

در کوزه مطین گل حکمت گذاشته و یک شب در تنور یا تنور جای داده روز دیگر بر آورند احراق عقیق و یاقوت و شب و مرجان صلب
هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوطه گذارند و روی او را بسفالی یا بوطه دیگر بپوشانند سوراخی جهت اخراج
بخار باید گذاشت و در آتش بعد سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که
دو دانه هم بریزد احراق قلعی و سرب بعد از آنکه رصاصین را بسیار رقیق و صفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده بر روی هم
صفحه قدری گوگرد پاشیده باشند و هر دو گوگرد را بر بالای هم [illegible] زیاده نباشد چون آتش [illegible] کرده بالیل چراغ آهنی
بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی که از سرب و قلعی مانده و آن بخار او [illegible] باشد که باعث غشی و [illegible] شود و بعضی بجای گوگرد
سفیداب کرده اند احراق صرف و شیخ [illegible] در ظرف مطین کرده در تنور یا تنور بگذارند تا سفید گردد و دانه هم ریخته شود
احراق نقره باید یکبار [illegible] بشویند و [illegible] کرده [illegible] آتش دهند [illegible] بار [illegible] اگر [illegible] کرده
در آتش گذارند چند اگر خبر [illegible] بسوزد بد [illegible] احراق فولاد و آهن و سرب [illegible] با [illegible] بجوشانند
ابدا و در ظرف [illegible] کرده [illegible] آتش [illegible] فولاد و آهن [illegible] صفحهای بسیار باریک کرده و در آتش سرخ نموده در آب
هلیلج [illegible] بریزند [illegible] و یکبار [illegible] در آب [illegible] باشد استعمال کنند و در احراق آهن بجای هلیلجات [illegible] باید کرد
مذکوره و سرب و قلعی [illegible] چند دفعه در آب هلیلج [illegible] چند بار [illegible] احراق نقره باید نقره را
بسوهان ریزه کرده و با آب [illegible] در ظرف آهنی با آتش تند سوزانیده هر که خوب سوخته نشود [illegible] کرده باشند [illegible]
چون نقره را در بوطه کرده [illegible] قلعی داشته باشد [illegible] که [illegible] سایده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار
صفائح رقیقه [illegible] کرده و سرکه آلوده بآتش تابند [illegible] کنند و چند بار [illegible] در بوطه سفیداب قلعی آلوده بگذارند [illegible] بسوهان
کرده در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا [illegible] و تحلیل رود پس [illegible] گوگرد پاشیده بر هم زنند تا مکلس گردد تکلیس
طلا بطریق حکمای هند که جهت [illegible] چند بار [illegible] سرب [illegible] گداخته در آب نوشادر [illegible] و بیانه نمایند و طلای
[illegible] را چند دفعه گداخته در آن [illegible] پس صفحهای باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته تا
آب [illegible] و بار [illegible] سرب [illegible] کرده در بوطه [illegible] بگذارند [illegible] زیبق در ظرف چینی با
[illegible] بسیار سایده در روی آتش گذاشته بر هم زنند تا زیبق [illegible] کنند [illegible] سماق بحری [illegible] بسایند
[illegible] بر روی آب [illegible] در آب [illegible] جمیع احجار و فلزات جهت تناول [illegible]
است و [illegible] چه [illegible] طریق دیگر [illegible] طریقه [illegible] و بعد از غسل
چیزی [illegible] که [illegible] تناول [illegible] آب [illegible] و آب ملح [illegible]
[illegible] شود [illegible] معقود [illegible] قلعی معقود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بایند در ظرف [illegible] در روی آتش [illegible] کنند و بعد از آنکه خوب گرم کرده باشند و سحق یافته

دو سه روز در جای [illegible] بگذارند تا [illegible] بر [illegible] بسوزد و تشویه و سحق کنند و باز بجای [illegible] اعاده کنند تا سه چهار [illegible]
انگاه در بوطه کرده بمجری آتش دهند که بوطه سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و باب گرم [illegible] بجوشانند و بشویند تا
اجزا از شوره [illegible] گردد در [illegible] سرخ کرده سحق را استعمال کنند و حقیر را منظور آنست که [illegible] در [illegible] تشویه و سحق [illegible]
کرده [illegible] کنند [illegible] کرده طرطرق [illegible] در ظرف سفال کرده بر روی [illegible] گذارند تا بسوزد احراق اقلیمیا در کوزه مطین
[illegible] در تنور یا در تنور گذارند احراق [illegible] را صلایه نموده با [illegible] تازه خمیر کرده بر روی [illegible] چند [illegible]
که شعله [illegible] بر طرف شود احراق [illegible] آهن [illegible] آتش سرخ کرده تا [illegible] مرتبه در سرکه [illegible] کرده پس
خشک کرده و سحق نمایند تکلیس پوست تخم مرغ [illegible] پوست تخم مرغ را با [illegible] [illegible] بشویند و [illegible]
کنند [illegible] در کوزه مطین کرده در کوره [illegible] بگذارند [illegible] سفید گردد [illegible]
[illegible] است [illegible] پوست تخم مرغ [illegible]
احراق ابریشم [illegible] و موی [illegible] در ظرف [illegible] کرده بر روی آتش گذاشته چندان [illegible]
که سوخته قابل سحق گردد و ابریشم و موی [illegible] شسته [illegible] کرده انگاه [illegible] کنند احراق [illegible] را سوهان کرده
در ظرف سفالین چندان بر آتش گذاشت که [illegible] گردد احراق [illegible] بر [illegible] است و هر گاه
خواهند که خاکستر [illegible] را استعمال کنند [illegible] آتش دادند تا خاکستر شود احراق سلحفاة [illegible]
بیرون آورده در کوزه مطین جا داده چندان در تنور یا تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاف [illegible]
ذبح [illegible] کرده در کوزه مطین با آتش [illegible] بسوزانند احراق عقرب [illegible] در
مطین [illegible] در ظرف [illegible] کرده در آتش معتدل [illegible] احراق [illegible] از جهت [illegible] احراق [illegible] است
احراق [illegible] جهت [illegible] است [illegible] سیاه [illegible] در کوزه مطین کرده در تنور یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا
رطوبتی باقی نماند و قابل سایده گردد احراق سرطان [illegible] سرطان [illegible] خاکستر [illegible]
آب [illegible] بشویند [illegible] در کوزه مطین یک شب در تنور معتدل بگذارند که خاکستر گردد
[illegible] سفیدی ظاهر گردد هر گاه [illegible] در ظرف [illegible] در روی
[illegible] باشد [illegible] جهت [illegible] احراق سرطان بحری [illegible] احراق [illegible]
جهت [illegible] در قدح مطین [illegible] کرده چندان در آتش بگذارند که نصف [illegible] در هوا [illegible] تا
خشک گردد [illegible] احراق زجاج [illegible] در [illegible] حل کنند و شیشه صاف [illegible] آهنی
گذاشته بر روی آتش [illegible] سرخ شود [illegible] کنند تا شیشه ریزه شود [illegible]
[illegible] تکلیس [illegible] فصل ششم در [illegible]

فصل سیم در عمل ادویه

اگر چه الفاظ مذکوره ... مفهوم میشود ... [illegible]
دهن کنند ... تشویه گویند و هر روغن و امثال آن ... تقلیه ... [illegible]
کرم کرده ... [illegible] تشویه ... [illegible]
[illegible]

فصل چهارم در [illegible] ادویه

با گلاب نیز همین اثر است و گاه یخ و گلاب هر دو باشند اقوی است غسل صبر و سنبل الطیب ... [illegible]
مصطکی حب بلسان دارچینی ... تفاح اذخر ... هر یک سه درهم نیم کوب نموده در ده رطل آب بجوشانند تا نصف
رسیده پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم سائیده با آب ... [illegible]
استعمال کنند و بعضی ... [illegible]
بالکلیه می شود غسل ... [illegible]
[illegible]

فصل [illegible] در اصلاح [illegible] و حفظ

بجهت رویانیدن موی مجرب است و سایر ادخنه و دوده باید پارچه‌های کتان و امثال آن را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته
فتیله را بر افروخته و ظرفی مثل قدح یا طشتی بر بالای آن منکوس نصب کنند که دوده‌ای که در آن جمع شود بر دارند و دستور
تخم کتان و امثال آن را بسوزانند و دوده بگیرند و یا آنکه روغن آنها را بفتیله سوخته دخان آن را ضبط و جمع کنند اکحال سرکه و عسل
و [illegible] هندی که با [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف نموده در شیشه کرده بچهل روز در آفتاب گذارند
تا [illegible] شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد دستور رب هلیله و [illegible] و امثال آن که قند [illegible]
کنند باید پوست هلیله و امثال آن را کوبیده در آب گرم خیسانیده و بجوشانند و سه روز افشرده در سایه خشک کرده و مادامی که در آن جرم
و طعمی باشد باز با آب گرم تازه خیسانیده و [illegible] صاف کرده تا طعم و جرم او نماند دستور محلوب کردن طلق باید [illegible]
سرخ کرده و در آب منطفی نموده [illegible] تا ریزه شود پس در کیسه [illegible] سنگ ریزه [illegible] اضافه نما[illegible]
و کیسه را بقوت تمام بدست مالیده در آب گرم [illegible] تا مثل شیر از کیسه تراوش کند [illegible] ته نشین
او را خشک کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید [illegible] از طلق محلوب [illegible]
دهن البویه را با پارچه‌های [illegible] تا ده سه روز [illegible]
اتخاذ رب بنفشه جهت اصلاح پوست افیون و غیره [illegible] در سایه خشک کنند و [illegible]
او نباشد بنفشه خشک را بجوشانند چنانکه مذکور شد [illegible] خشک کنند و همچنین اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و [illegible]
تصرفات حقیر است و در غایت خوبی و آثار و مقدار شربت است فصل پنجم در اصلاح بعضی و حفظ بعضی از آن اصلاح
دبق بعد از آنکه دانه را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند
و باین دستورات اصلاح جمیع ادویه [illegible] چسبنده [illegible] ترکیب کنند مغزها داشته باشد مغزها بکوبند
و [illegible] مغزها جهت [illegible] اصلاح [illegible] باید [illegible] قطع نموده [illegible] بسیار گرم [illegible]
عسل [illegible] روغن [illegible] بجوشانند و استعمال کنند [illegible] پوست [illegible]
اخراج [illegible] مبالغه نموده دست را [illegible] اصلاح [illegible] تازه [illegible]
[illegible] در سرکه خیسانیده [illegible] در سایه خشک کنند [illegible] استعمال [illegible]
بایکدیگر [illegible] روغن بادام شیرین استعمال نمایند اصلاح شیرم باید [illegible] شیر خیسانیده [illegible]
شیر را تغییر داده خشک نموده [illegible] استعمال نمایند [illegible]
سه روز [illegible] خیسانند و خشک کنند [illegible] استعمال [illegible] اصلاح ادویه
جهت [illegible] شیرم [illegible] باید بعد از [illegible] سه شبانه روز
در شیر خیسانیده [illegible] روغن بادام [illegible]

بر[illegible]

باشد در روغنهای بارده و باز در روغنهای حاره [illegible] با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند اصلاح [illegible] طریق دیگر
[illegible] است و [illegible] شاهده نموده [illegible] ادویه [illegible] بعد از آنکه دو سه روز در [illegible] مناسبه [illegible] خیسانیده
باشند بجوشانند و آب [illegible] جهت [illegible] با عسل بجوشانند تا بقوام رسد [illegible] ادویه [illegible] شوند [illegible]
استعمال کنند باید با بعضی ادویه [illegible] رفع قوت [illegible] بجوشانند تا [illegible] کند [illegible] سایر ادویه
[illegible] دستور حفظ زهره حیوانات [illegible] باید [illegible] قطع [illegible] در شیشه [illegible]
[illegible] دستور حفظ پیه و مغزهای حیوانات [illegible] باید [illegible] چند روز [illegible]
کرده [illegible] در سایه [illegible] ضبط کنند [illegible] دستور حفظ سایر ادویه
با هم باید جمع نمود [illegible] باشد [illegible] آهن [illegible] تخم [illegible]
بغیر جنس او باید جمع نمود [illegible] ظرف [illegible] نگاه دارند [illegible] شیشه ضبط کنند [illegible]
ظرف [illegible] مجموع ادویه [illegible] آفتاب [illegible] باید داشت و ظرف [illegible] جهت روغنها و [illegible]
[illegible] است طریق در دستور العمل [illegible] طریق استعمال الحبوب [illegible] در امراض [illegible]
و تحلیل مواد [illegible] غلیظه مستعمل است دیگر [illegible] موافق و [illegible] مزاج [illegible]
دیگر [illegible] و محلول [illegible] و هر یک [illegible] مخفی نماند [illegible] بتجربه رسیده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] از اقسام [illegible] نباشد [illegible] مزاج [illegible] امراض [illegible]
[illegible] از علوم [illegible] اخراج [illegible] استعمال [illegible] مضر است [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] حاره [illegible] باشد [illegible]
اما دستور استعمال [illegible] بعد از [illegible] هشت مثقال تا ده مثقال [illegible] باید [illegible]
[illegible] مثقال باشد [illegible] باشند [illegible] بجوشانند
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] بپوشند [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بجای آب [illegible] طعام [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] مزاجی [illegible]
[illegible] جایز است [illegible]
[illegible] است [illegible]

شامل تمام بدن نبوده باشد هر روز همان عضو را بمبخار چوب چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده یا نه باید
نقبه در وسط سرپوش دیگ کرده بچوبی مسدود کنند و نصف آب معلوم را بلیجه چوبی در دیگ ریخته چوبی باریک در دیگ نهند
چوبی باریک را اندازه گرفته موضع انتهای تری آنرا علامت کنند بعد از آن نصف دیگر را بریزند و بعد از جوشیدن بقدر دو سه ساعت
استخوان سد ان چوب را از نقبه سرپوش فرو برده ملاحظه نمایند موضع تری چوب را از رطوبت و عدم رطوبت آنرا
تشخیص نمایند و بتجربه رسیده که چون بدن موشا هم خشک شد بقدر چهار انگشت چون آب بنصف میرسد و باید هر روز
دیگ چوب چینی را آلات و در مطبوخ سابق او یاد کرده هر چه مضمحل نشده و رنگش چسپان سیاه مثل تنباکو شد چوب
چینی لاحق کنند که باعث قوت او میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار چوب شیره او را هر روز خشک کرده بار دیگر
بدستور سابق بجوشانیده بنوشند و باعتقاد فقیر اگر او را بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب ...
بنوشند و بعضی امر سخیله بغایت نافع ... از کلاجه سابق بر مهالاست و مدت پرهیز آن ... ماه است و اگر بلند
بل سال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز اجتناب از انبیات سوی روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و سیبهای تازه
لازم است و شیرینی با فراط نیز خوب نیست و تلخها و ... جماع نباید کرد و امر ... استلزام ... و تعصب مفرط و حرکات عنیفه
بغایت مضر است و بخار ... پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار و ترش و بعضی از بقول
بارده و ترشیهای خفیف اصلا مضر نیست مشاهده نموده که باعث تعدیل گشته و همچنین اوقات استعمال ان بسیار المزاج و افضل
بهار و محرور را وسط پاییز است و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شد دستور شامیدن چوب چینی
بطریق تمام جوشانیدن ان بطریقی است که مذکور شد و مقدار ان تا هفت مثقال کافی است و نبات تا نصف مثقال
که بنصف رسد همه تا پنج روز ... بنوشند ... بنصف میرساند و شرط باید دستوری است که مذکور شد از محرور بدن ...
جماع و کل ... جماع و امثال آن ... در اینجا دستور اصلا ضروری که در هیچ مزاج مظنون نمیکند و قلت مقدار و کثرت آن
و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب او اصلا آب نخورند و پس اگر آب زیاده
میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بجوشانند تا آب کمتر از نصف بماند و هرچه قوی تر کرده و اگر طالب
کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر بهم باشد و این قاعده عظیم است بجهة توافق آن
دستور تقوع چوب چینی که جهت محرور المزاج و خفقانی و ناقهین و تقویت اعضای رئیسه و تقوی و امزجه اطفال نافع است
و در فصل گرمی و هوای گرم موافق تر است چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال باید سوهان نمود و در عرقهای مناسب در آن
موافق سه شبانه روز در شیشه و امثال آن خیسانیده و مکرر بر هم زده صاف نموده بنوشند و هر گاه جهت خفقان حار باشد
و امزجه و امراض حاره باشد باصندل سفید و گشنیز خشک و گل سرخ با آلوسی بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک
و عرق گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه جهت برودت المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال
آن در عرق گاوزبان و بهار و عرق دارچینی و امثال آن باید خیسانیده و با شربتهای مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هر گاه جهت

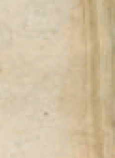
علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در شراب یا در عرق
مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدری چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال
و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال حلوای چوب چینی را ان است که در لیده با نشاسته یا شیره
برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر قسمی معطر خواهند باشد او چینی و زرنباد و تخم فرنجمشک و امثال
آن قدری اضافه نموده و باید از جرم چینی قدر هر شربتی از سه مثقال زیاده نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سل
سعفی است و نفعی که در چینی مقصود است بالاتر است و انسب آنست که قدری معتد به او را کوبیده سه روز خیسانیده
و حلوای او را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عسل ان معجون با آب او بقوام آورند و جرم آنرا استعمال نمایند و تحقیق
نموده که چینی که بجهت نفع عاجل از جرم ان استعمال نموده که بقدری مستفرغ شدند اما از اخلاط شدید مفاصل و بعد از ...
رسیده مغز او بجهت رطوبت مفرط معده و اسهال طبیعی نافع است دستور آشامیدن نقیعه در تخصیصات مذکور شد که
عشبة النار یا سمین بری است و چون مغربی او قوی تر است لهذا در این ایام آشامیدن آن قسم بطریق مخصوص متعارف شده
و یاسمین بری این بلاد همین اثر دارد اما بآن مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر
است و طریق استعمال اکثر هر روز پنج مثقال را بقدر بجوی ریزه کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق زرنباد هر یک نود مثقال
یک شب خیسانیده بطریق چوب چینی بجوشانند تا ثلث رسد بعد صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری
نبات نیم گرم کرده بنوشند تا دوازده روز بهمین نهج بیاشامند و بعضی از این زیاده تجویز کرده اند و پرهیز بدستور یست کرده
چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را بخار آن بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی بجمیع شش صد
مثقال او را بجوشانیده صاف نموده در عوض دوازده روز مینهند و بعضی قدر سه روز تا یک دفعه جوشانیده سه حصه
کرده سه روز بنوشند و تحقیق را مظنون آنست که موجب فشار کردن و هر روز جوشانیدن و اگر روزی خیسانیده باشد
میل اند و موافق قاعده کلیه محکای سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات در باب مطبوخات مذکور شده است و قواعد
کلیه مجملا و در آن باب مسطور است دستور آشامیدن فادزهر باید دو ماه او را بجا خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه
بمسهلات و مقیئات لازم است و چند روز باید بخود آب خورند و بغذاهای لطیف اکتفا نمود روزی که فادزهر تناول می نمایند باید معده
ممتلی نباشد و در سالی یک ... فادزهر حیوانی را با دو بر که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری
نبات باید شکر بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او یک مثقال و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را جایز داشته
و هر سال بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج بیکدانگ زیاد کنند و قبل از سی و چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و پنج و شصت سالگی
نباید خورد و در روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و جماع و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و شیرینیها اجتناب نمایند و
آسایش و تفریح را لازم دانند و فادزهر معدنی را بید امیشک سماق بسایند و باین معنی مجرب سازند طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال

قاریه و دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ مصطکی یک دانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ و رق طلا ده عدد
و نقره بیست عدد با نبات قوام آورده بدستور ترتیب دهند و مقدار شربت
حاجت تناول نمایند و شربت مثقال کثیرا در دفعه واحده باعث احتراق مزاج و اخلاط فاسده و امراض بالصواب دستور استعمال
ما الجبن جهت مواد محترقه سوداوی و حرارت صفرا تنقیه کرده و تفتیح سده و اسهال نموده و مواد محترقه و ترطیب اعضا
امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ ناخ چشم را که از ولادت او یک ماه گذشته باشد تعلیف با اسفناج و کاهو و شاه تره و خبازی
و تخصیل و بقول بارده کرده هر روز نصف و هشتاد مثقال شیر او را که سه رطل باشد در دیگی پاک جوشانیده در اثنای جوشیدن پانزده
مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در او ریخته با چوب انجیر که پوست آن پاک کرده باشند بهم زنند تا شیر بریده شود
از پنیر جدا نموده شیره جای بگذارند که ته نشین شود و روز دیگر ده مثقال اصل آن را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال
مخلوط کرده سه حصه نموده یک حصه نموده بنوشند و فاصله ما بین هر دفعه نیم ساعت باید تا یک ساعت و مقدار آن بعد از
چهار و پنج ساعت تناول نمایند و سفوف مذکور در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در
او آن بعضی آب و سایر لیلم قیمه شوربا و مثل پلو و امثال او تناول نمایند و بعضی از اطبا دستور آنست که بعد از آن صاف کرده و یا
در پیاله بشربه مذکور است و هرگاه جهت ملین و صفرا و تب و سده استعمال نمایند بجای سکنجبین بزوری بارده و معتدله باید که در
اجتناب از حبوبات و غذاهای غلیظ و ترشیها شدید الحموضه لازم است و هرگاه ترطیب مخصوص مقصود باشد
شیر را با پنیر مایه و دلمه ترتیب داده و ابها بر و جوشانیدن با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر بهم نرسد از شیر گاو و حاجت
شیر شتر و شیر الاغ در تشخیص ... در طب ذکر ... مذکور شد و شیر شتر در استسقای دقی و طحالی با بول او بغایت نافع و مسهل دستور اشامیدن
زرداب و مفتح سده و جگر و سپرز و دافع ضیق نفس بارده است و بز ... و حار ... نیز ... است ... با قرصها و اشربه بارده
معتدله بنوشند او را دیع رطل تا یک رطل باشد و هر روز ده درهم اضافه کنند تا بحدی که بطبع گران شاید زیاده کنند تا تجاوز از یک رطل
کرده بدو رطل شد و هرگاه طبع مجتنب باشد تا بقدر نیم وزنه شیر بول مخلوط باید کرد و ما داعی که بول صاحب مرض بقدر شیر و زیاده
از آن دفع شود نزد محمود کرده و اطلاق فرماید و در اروق طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نگردد علامت موافقت و عدم تحمل است
و چون تجشی ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت رفع تجشی دو دانگ سنگ تناول نمایند و اگر اقتصار بغذا در آب بادکنند و غذای دیگر
را آبخوی نه بهتر است و اگر الحلق زیاد کنند و باعث ضعف شود یک روز بنوشند و یک روز ترک کنند و مقویات قابضه مثل
مصطکی و سنبل و قرص ورد شده قابض و امثال آن اضافه نمایند و تعلیف شتر جهت تبرید کاسنی و از رجی و شیر و کلوخ ... و امثال آن

نمایند

نمایند و جهت تسکین قاقلی که در سر و زنان مانند و کشکر و در منه و کرفس و رازیانه و شبت و امثال آن دستور اشامیدن
شاه تره هرگاه مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و محبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه
خون با سکنجبین بزوری و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال نمایند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
و گلقند آفتابی و مربای بنفشه و امثال آن استعمال نمایند بحسب هر حاجتی و در هر صورتی اضافه کنند شاه تره
باید کوبید و آب او را صاف نمایند و باقی در پوست هلیله زرد جهت دفع ضرر سپرز یکشب گذاشته روز دیگر صاف آن را
مقدار سی مثقال تا شصت و پنج مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله قبل از آن نمایند و ساعت میل کنند و اگر
خواهند اخراج مسهله مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب خیسانیده صاف نموده بنوشند
غذا نخود آب و امثال آن با شکر یا با ترنجبین حاجت تناول نمایند دستور اشامیدن آب کاسنی جهت تبهای دموی
صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق باید بر ستور شاه تره آب بیدانشته او را گرفت شستی و قوت او را کم میکنند و شب
گذاشته در روز دیگر صاف او را از چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه و امثال
جهت تفتیح مواد ردیه منفجه مثل سکنجبین بزوری و ساده و جهت اخراج صفرا و بیرون مسهل مثل هلیلجات اضافه کنند
و صاحب سعال را آب کاسنی مضر است و هرگاه برگ تازه کاسنی بهم رسد و تبرید مطلب باشد پوست بیخ تازه او را
مثل خیار در بر که کرده تا بیست مثقال و او را در کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مزبوره بنوشند و چون برگ کاسنی
تازه او را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع که از احتراق صفرا باشد مجرب است دستور
اشامیدن آب برگ بید که معمول قدما است و جهت مواد بلغمی صفراوی و سوداوی و تفتیح سده و تقویت معده و آلات تنفس
نافع دانسته اند و بهتر از آب کاسنی و از آب شاه تره است در مواد مرکبه و صاحب سرفه را نیز نافع است و مضر در اکثر
مواد مجرب نموده برگ بید را کوبیده آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا سی مثقال او را با الخمور آن شکر بنوشند دستور
اشامیدن آب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش نافع است کدو را بخمیر
آرد جو گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر کدو را سوراخ کرده افشرده و آب او را میگیرند و از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال
او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر و گلقند آفتاب و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج
و چون از جهت لطافت در امزجه که صفرا غالب باشد محترق شده مستحیل بصفرا شود باید در آن جنان مزاج ... کثافات و غیر
باید استعمال نمود دستور اشامیدن آب خیار که در سنا نوع سا ... آب کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل
آورند و آب خیار تازه را بوسیله زرد ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا با تنهایی و با شکر و ادویه
اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه دستور اشامیدن کشوث که در اصفهان متعارف و آن قسمی از شیرخشت
دینار ... کرده آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهت سده احشا و تبهای مرکبه نافع است

نافع است و نسخه مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر نیز تجربه نموده [illegible] باید پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی
رازیانه تخم خیار تخم خیار بادرنگ که بلغت اصفهان تخم کاهو [illegible] تخم کشوث کل کشوث تخم خربزه کرفس از هر یک مثقال [illegible]
ده روز زیاده مثقال او باشد [illegible] تخم خربزه تخم کاسنی و امثال آن [illegible] و بعد از ده [illegible] مسهل [illegible]
مسهله تناول نماید و در ایام شربت این شربت [illegible] اجتناب نماید و هرگاه جهت مبرود المزاج
باشد تخم کرفس [illegible] اضافه [illegible] کنند یا شیره [illegible] و امثال آن [illegible] و هرگاه [illegible] ترتیب دهند [illegible] مثقال
[illegible] و صد و هشتاد [illegible] تا [illegible] با شکر بقوام آورند و هرگاه [illegible] مناسب استعمال نمایند
اسرع التاثیر است **طریق سیم** در کیفیت عرقها و آبها و روغنها **دستور** کیفیت [illegible] که اهل صناعت [illegible] نامند [illegible]



حرارت و یبوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ است و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع و در تحلیل
و تلطیف مفردات قوی الاثر [illegible] است [illegible] شیشه [illegible] که چراغ [illegible] معکوس [illegible] در چراغ
ظرفی بگذارند که قطره [illegible] از قطره [illegible] قندیل [illegible]
یا مرجح باشد و قندیل [illegible] عرق [illegible] چراغ [illegible] ظرفی باید [illegible]
کرده [illegible] قندیل [illegible] کرده [illegible]
[illegible] چراغ کنند که [illegible] گردد [illegible] قندیل [illegible]
نباید [illegible] چراغ [illegible] قندیل [illegible]
[illegible] جمع گشته [illegible] مثل [illegible]
کتاب [illegible] قندیل [illegible]
[illegible] عرق [illegible] در قرع [illegible] و هرگاه [illegible]
خاکستر [illegible] تقطیر کنند [illegible] انبیق [illegible]
نافع [illegible] است **دستور** کیفیت عرقی که [illegible] از مجربات [illegible] است و در جمیع
قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی [illegible] و [illegible] و تقویت اعضای رئیسه و قوه هاضمه و [illegible]
بالخاصیه در جمیع [illegible] است و [illegible] حرارت [illegible] یبوست [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] لطیفه [illegible]
ترتیب [illegible] شاه [illegible] سفید [illegible]
کا [illegible] طلاق [illegible] مثقال [illegible] پوست ترنج [illegible]
نارنج [illegible] پوست نارنج [illegible] مثقال [illegible] سنبل الطیب [illegible] هفتاد و پنج مثقال

[illegible]

نیم کوب کرده و اضافه نمایند سوای چوب نارنج و ترنج [illegible] کشند باید کوبیده و مخلوط نموده [illegible] چهل مثقال
تا هفتاد مثقال به مجموع آب آتش [illegible] باید [illegible] تا ترشی [illegible] کرده هر روز [illegible]
[illegible] ده روز [illegible] هفت روز [illegible] و هر چند [illegible] تر باشد قوی تر میشود پس بدستور
عرق بکشند [illegible] بغایت خوب و معطر [illegible] و چون بعد از فراغ عرق کشیدن
تفل [illegible] بعد از [illegible] پوست ترنج یا نارنج [illegible] نیم من [illegible] عرق
همان اثر [illegible] است **عرق** [illegible] جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف [illegible]
[illegible] و امثال آن [illegible] و هفت [illegible] عرق بکشند و [illegible]
[illegible] نارنج [illegible] تقطیر نمایند [illegible] **دستور** عرق [illegible]
تلطیف و محلل و ملطف و مجفف رطوبات [illegible] و مفتح [illegible]
[illegible] در قرع [illegible] انبیق تقطیر نمایند [illegible] قرع و انبیق [illegible]
[illegible] **دستور** [illegible] است و بالجمله در غایت لطافت
محلل [illegible] آب [illegible] است [illegible] کرده [illegible]
روغن را جذب کند [illegible] طبقه [illegible] صورت [illegible]
طبقه بالا [illegible] قرع [illegible] طبقه [illegible] قرع [illegible]
در طبقه بالا نصب کنند [illegible] قرع را [illegible] **دستور** [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] بدستور [illegible] روغن [illegible] قرع [illegible] تقطیر
دستور کیفیت [illegible] مثل [illegible] و امثال آن [illegible] بدستور [illegible]
قرع [illegible] **دستور** کیفیت روغن [illegible] و امثال [illegible]
روغنها که مقصود باشد مثل روغن بادام [illegible] باشد [illegible] قرع [illegible] بدستور [illegible] تقطیر نمایند
هرگاه در [illegible] و امثال آن [illegible] روغنها [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible]
[illegible] رطل [illegible] و نیم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بدستور [illegible] دفعه [illegible]
دستور کیفیت روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را [illegible] نموده و با بنفشه [illegible] و مانند آن
کیسه [illegible] رطوبت بادام [illegible] بدستور [illegible]

تکرار عمل نمود تا بحدی که ملاوم را زیره کشند اثر ندهند یا بوی انجیر در حیوان ظاهر کردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب یا شیره
کرم کرده بیفشارند تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ باین دستور عمل نمایند بغایت روغن او معطر کردد و همچنین با صندل
و امثال آن میتوان کوفت و بجای بادام مغز فندق و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد کرفتن روغن عنبر محصوص با کر بغایت
حسن تیه کویند در روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف میشود و آن عبارت است از آنکه پیاله که مملو از اشتم
باشد در برودی آتش باشد تا آب در او بجوشد و دیگری در میان بوده در وای مقصود را داشته باشند تا از حرارت آب جوش نیاید
آن در آن را در روغنی کرده آن پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و میوها و امثال آن پس عنبر و امثال آن ازار را که
با روغنی که خواهند محلول نموده در پیاله چینی و مانند آن گذاشته پیاله را در آب جوشان کذارند و بر هم زنند تا همه
حل شود و هرگاه حل نشود سیاه عنبر و زفت و غیره مطلب باشد بر روغن و غیره در پیاله مضاعف کذارند تا ساکن
کردد دستور کرفتن روغن تخم مرغ بر سبیل و نیست که در حبوبات کذشت زرده تخم مرغ را پخته کرده در تابه مسی بر آتش نهند
که قریب بسوختن شود پس افشرده روغن بگیرند و طریقی که بقرع و انبیق کرفته میشود در طریق پنجم مذکور شد دستور
روغن کوکرد جهت مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و لطافت قریبست و صنایع سطح ظاهر اوست بروغن رابع و کوبیده در
اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد کوکرد صاف شفاف را نرم سائیده و در قدح مطین کرده بر برودی آتش نرمی گذاشته چندین بار
تنقیه کنند تا دو چندان یا سه چندان او را جوهر بکنند پس در کفچه ماهی تولید دار کرده بر آتش و زنند و اندک اندک
تا روغن از کفچه در ظرف دیگر کردد و باید بعد از آن روغن کوکرد کفچه را در برودی شعله بر آن زنند تا اساس بچکد عرق فتنه
جهت تحلیل ریاح و تقویه باه و اعضا ریشه و معده نافع و از عطریات مشهور است جها و سنبل جهار نانخواه بجکد و
صندل سفید دارچینی و الاحسن لیه سنبل الطیب پنج سنبل سعد که طیبا قی کویند عود قماری سیوه ساده جها کوکو عاقی
هندی سوسن پوست نانخواه بقدری که مقدور باشد در عرق بهار و صندل و کلاب و امثال آن بقدری که جهار انگشت بر سر آن بخیسانند
بکشند و برد هم بچه عنبر بندد و بر قابله قدری بیاشند دستور کرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل اهل اکسیر است و جدا کننده
طلا از نقره است که باهم مخلوط شده باشد چون کرلخته در آن ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین
با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در آن اندازند نقره از طلا جدا شده و بر بالا آمده بر مس ملصوق کردد و طلای
خالص ته نشین کردد و در امور معلقات جهت بردن کوشت زیاد و بهق و برص و حکه و جرب و غیر منفج و دفع اثار بجلد مخل
است و در بعضی اعمال طریق پنجم بغایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه کویند و انجیر و اشیا را سیاه میکند از زاج جهت
با جاسم خواهد الله و الا آن که او مایل بزردی و سبزی و بعضی سرخ است جزو آنرا با یک جزو شوره صاف بسیار نرم سائیده
بقرع طین و انبیق تقطیر کنند و باد ردیک ریک و خاکستر باقرع غیر مطین بعمل آورند و کویند در فرنگی چون رسوق ریخته آن
ایون آب بقدر نخود قرع اضافه نمایند و تقطیر نمایند بنوع امکان ممیشان بحراست دهن الشعر و دستور کرفتن آن در

لولم

غایت

در غایت جلا و انصباغ و مفتح و محلل و بغایت سریع النفوذ و جهت رویانیدن موی بغایت نافع و در اصطلاح صناع
و ثبات ارواح بسعید دانسته اند و طریق اخذ او مختلف بیاد نموده اند و مختصر و قسم او که سحوق و دیگر محلولات
ایراد نموده اما سحوق را دستور آنست که موی سر چون از الصابون و اشنان شسته از چرک پاک سازند و بابریشم تقطیر نمایند
و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم مقرض کردد و یک جزو آن را با یک جزو کبریت صاف زرده و یک
جزو شنجرف صحیح بلیغ نموده بر بودی سندان صلابه نرم یا عرق کو کو کرد مثل آن مساحت بباقرع و انبیق تقطیر نموده مقطر آن را
بار دیگر ... سائیده تقطیر نمایند تا بریک عتیق مشاهده کردد پس مقطر او ... باجزای شتق استعمال نمایند و بعضی
تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند دستور دهن الفیث که از محلول او کرفته میشود اهل ابنادیده صد و بیست مثقال
ما ملح القلو و چندان او سائیده در یک هزار و صد مثقال بهفت دفعه بریزند در آفتاب یا خاکستر کرم کذارند بجز علقه
صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال است ... و در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا چیزی در آن
نماند و این را بعسی بالاتر و ... پس از شعر مقرض مغسول و کلیس البیض مصعد آفتابی با لسویه با یکدیگر بسایند و بوزن آن
ثلثه را از آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را بکل استحکام فرموده سه هفته در سرکین تازه اسب دفن کنند تا
اجزای شعر حل شود و اثری از شعر نماند بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را اعلی و موثر دانسته اند و اقل
تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار و ترتیب ملح القلی و امثال آن در طریق پنجم مذکور است

قسم ثانی از دستور جامع موسومه بتحفة المؤمنین که مشتمل است بر تشخیصات و دستورات در بیان اعمالی که
متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی با مفردات مداوی میتوان نمود بنا بر این موافق هر یک
باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و سبب کثرت اجزا بسیاری باشد
مثل ادخال چیزی که بقدر دوای مقصود باشد یا مصلح گردد یا معاون شود بالتقویه و نفوذ او منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج
الیه از دفع کراهت طعم و حفظ قوت کیفیت و اعتدال کیفیت استعمال آن و باید در مرکبات اجزا که اصل و عمده باشد از کبار ادویه
باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هر چه مقصود از آن باشد [illegible] که در [illegible] قرص افعی است و اکثر ادویه
تریاق است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد و قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزا مسهل با
قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اعضا معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیات هر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی و سنی
منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضعیف القوه اند و بعضی ضد ایشان اند و بعضی شدید
القوه و بعضی کثیر المنفعه و بامنفعت خاص [illegible] و بعضی شدید القوه و بعضی قلیل المنفعه که زیاده از یک
منفعت نداشته باشد و بعضی شریف العقل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی
مضعف قوت ادویه دیگر اند پس در ترکیب شرط است که از کثیر المنفعه و شریف هر ضعیف القوه کثیر المنفعه قدری زیاده و اقل
از قوی القوه و قلیل النفع کمتر و آنچه در منافع منفرد بوده و از هر چه شریف النفع قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود کنند و آنچه از قوت
دوای دیگر را ضعیف کند بقدر ضرورت وارد و از قوی کثیر المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه قدری متوسط کنند و بر دستور در
مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعه شریف ضعیف القوه قدری
زیاده باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل
نیز کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مرکبات آنست که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار درجه
شربت آن حساب نمایند و اقل آن را از اکثر وضع نمود و باقی را بر [illegible] که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را
مزاج دوا دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در درجه سوم گرم و خشک است و کندر که در دویم گرم و خشک است و بنفشه که در دویم سرد و تر
هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه یک شربت اجزای این ترکیب [illegible] بارده و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده
خواهد بود بدین صورت حاره بارده رطبه یابسه

زنجبیل — کندر — بنفشه
اجزا [illegible] یابسه
بارده رطبه

پس چون اقل الاجزا که بارده [illegible] از اکثر که حاره و یابسه است کم شود [illegible] باقی میماند [illegible] بر عدد که [illegible]
عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت [illegible] مزاج مرکب [illegible] خواهد بود و علی هذا القیاس طریق

دانستن قوت شربت از مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات آن جزو از مرکب را نظر نمایند که نسبت آن بمجموع وزن
مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا مثل آنکه مجموع او سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت
بده که عدد شربات است نسبت عشر است پس او سی که وزن مرکب است عشر آن که سه درم است و اگر [illegible] عدد شربات سی باشد
و وزن مرکب [illegible] شربت او ثلث مثقال خواهد بود زیرا که نسبت ثلث بده [illegible] چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد
مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات [illegible]
باب دویم در اقراص باب سیم در سفوفات باب چهارم در اشربه باب پنجم در مربیات و بعضی از حلویات باب ششم در لعوقات
باب هفتم در مطبوخات و منقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی باب هشتم در سفوفات و مضمضه و غرغره باب نهم
در اکحال و شیافات و ادویه عین باب دهم در ادهان و آنچه بآن متعلق است باب یازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها
باب دوازدهم در ضمادات و لطوخات و نطولات و فتیلات باب سیزدهم در سعوطات و نشوقات و نطولات و شمومات و نخالخ باب چهاردهم
در حقنها و فتایل و مسهله و فرزجات و حمولات باب پانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و سیاه کند و آنچه بآن
متعلق بود باب شانزدهم در غسولات و منقیات بشره و بخورات و [illegible] و معمولات باب هفدهم در ادویه کلف و بهق و برص و [illegible]
و [illegible] و قلع آثار جلد باب هجدهم در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان [illegible]
قضیب باب نوزدهم در ذکر جواهر غریبه و آثار عجیبه و بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکما ما تقدم است باب بیستم
در ذکر بعضی ادویه معمول حکمای هند که بلغت ایشان [illegible] و آنچه بآن مناسب است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص
معالجه [illegible] باب بیست و دوم در قلع آثار [illegible] و آنچه بآن متعلق است
باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور [illegible] باب اول از قسم ثانی در معاجین و آن مشتمل است بر پنج فصل
فصل اول در تریاقات دویم در ایارجات سیم در جوارشات چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله پنجم در
مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و آن را تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق هادی نامند و [illegible]
[illegible] پانصد و پنجاه سال [illegible] تکمیل [illegible] و اجزای آن [illegible] بغیر از قرص [illegible]
[illegible] و عود بلسان و عود [illegible] و افتیمون [illegible] است [illegible]
[illegible] حب الغار و [illegible] و وزن [illegible] نسخها است [illegible]
[illegible] افتیمون و اشق و [illegible] و مصطکی و [illegible]
[illegible] بعضی تغییر داده اند و بعضی مرحوم حکیم محمد [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] تبدیل بعضی [illegible] است که [illegible] ظاهر میگردد
[illegible] سال [illegible] است مثل [illegible] سال [illegible] مثل سایر معاجین است

وقبل از شیر یا و نبیذ استعمال نمود اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید که جنب و زن
حایض سحق و خلط و ادان نکنند و از نضج سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و پادزهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا
و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح و منوم و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق سلخ آن و استحاله و استعمال
و قدر شربتش بجهت هر امری مذکور میشود صفت آن قرص اسقیل چهل و هشت مثقال افیون قرص افعی قرص
و نخود و فلفل اسود از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی و ورد لحم تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوسن اسمانجونی
غاریقون رب سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران و زنجبیل راوند طین لمنی تخم اسمانجونی فراسیون
اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل مشکطرامشیع کندر و فقاح اذخر قصب الذریرة سالیخه صمغ البطم سلیخه
حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال بزر ... کرفس سیالیوس ... ناخواه کاذریوس کافیطوس عصاره
فطر اسالیون سنبل رومی سادج هندی و خنطیانا رازیانج طین مختوم قلقنطار محرق حماما و حب بلسان
... صمغ عربی قردمانا انیسون ... اقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال و قوقه ... جاوشیر قنطوریون
دقیق زراوند طویل جندبیدستر از هر یک دو مثقال ... که نسخه ... است ...
شده و عدد اجزا ... هفتاد میشود اما طریق سلخ آنست که هر چه حب و تخم و برگ و شکوفه و تخم و قرص باشد
... بعد از آن هر یک را بوزن ... و هر چه صمغ و
... ربوب و عصارات است ... سه شبانه روز در شراب ... یا شلث ... عسل ... مثل
عسل و شراب و روغن بلسان باید ... سلخ ... بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هر چه از عصارات تازه
باشد محتاج ... بر ... ترکیب ... کنند و باید هر یک از ادویه تازه و ... باشد و زیاده
عسل بقوام آورده ... ادویه ... شراب ... یا مطبوخ عتیق ... مخلوط کنند و اول ادویه
یابسه را در ... بعد از آن ... کنند و هر روز ... گرم ... ما
بار برهم زده ... تا چهل روز ... بعد از ... چهار روز باید برهم زد تا ... د
طرف طلا و نقره ... ظرف ... تا ... باشد ... از ... ماه ... بر دارند ... تا ... ترکیب
از شود در ... کنند اما استعمال ... که ... شخص که داوی ... ساله ... بقدر ... با
دهند و اگر ... عمل ... و بر ... حیوان ... بوتر ... بعد از آن افعی ... زهر داد
اثر نکند ... دیگر را ... بعد از ... حیوان ... و بر ... نماید بد
دو ... افعی ... کنند ... اما طریق استعمال او ... شربتش ... سموم ... مثقال باید داد
و از سی سال تا شصت سال ... مثقال ... سموم و ... سال ... باشد

اما ... افعی

در امراض مزمنه باید استعمال نمود اگر کسی بقدر ... جایز است بجهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع
و دفع ... بنادر ... بقدر ... تا نیم مثقال ... چهل روز ... بجهت اختناق رحم و اخراج
جنین مرده ... مطبوخ سداب و مشکطرامشیع و امثال آن ... و بجهت گزیدگی افعی ... مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ
دوای ... افیون و ... تا ... مثقال ... سگ ... دیوانه و امثال آن ... دو مثقال ... یا
از آن ... بجهت ... با شراب ... و بجهت ... مثقال با ... بجهت
درد سینه و پهلو ... با عسل و بجهت ... و بجهت ... با شراب ...
جهت ... تا نیم مثقال با آب گرم و بجهت ... مثقال ... و بجهت ... بالطبیخ ...
... و بجهت استسقا ... مثقال
... بجهت ... با آب ... و بجهت
... تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی بجهت ... یرقان
یک با ... بالطبیخ افسنتین و بجهت ... با ... و با سکنجبین و بجهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و بجهت ... بارده
عموما با ادویه مخصوصه آن مرض استعمال باید نمود تریاق اعظم که حقیر در مقابل تریاق کبیر تالیف نموده و اکثر ادویه مشتبهه که در تریاق
... و غیر شبیه ... قرص افعی و قرص ... ترکیب ... باعث ... ترکیبات ... و به جهت
... در ... است ... جمیع خواص ... و ... دو دانگ
دردانه سموم ... ترکیب ... جدوار ... مثقال ... مثقال
... مثقال ... بسیار ... و قرص ... و وسط ... حار ...
... ترتیب ... ادویه ... سلیخه مصطکی
... هر یک ... مثقال ... زعفران هر یک ... مثقال ... هر یک شش مثقال ... هر یک ... مثقال سنبل الطیب
چهار مثقال با ... قرص ... مجموع ... ترکیب چهل و پنج مثقال است ... قرص اسقیل ... صفت ترکیب
... و ... مثقال ... افیون ... قرص ... و
از هر یک بیست و چهار مثقال قرص ... چهل و هشت مثقال ... اسقوردیون ... سوسن
اسمانجونی غاریقون سفید رب سوس دارچینی هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند ... اسطوخودوس قسط ...
مشکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب حب الغار هر یک شش مثقال ...
... سادج ... انیسون ... سنبل ... اقاقیا ...
... سکبینج ... هر یک چهار مثقال ... جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل هر یک دو مثقال

اما ادویه که بدل ادویه داخل ترکیب شود باد رنجبویه بدل سقطا فیون اسارون بدل افراسیون [illegible] بدل کاذریوس افسنتین رومی بدل

[illegible] بدل طین مختوم [illegible] بدل بلسان [illegible] بدل [illegible]

[illegible] است اما ادویه که بدل [illegible] بدل [illegible] بلسان [illegible]

[illegible] عصاره [illegible] بدل لحیة التیس [illegible]

[illegible] بدل [illegible] دوازده [illegible]

سلیخه [illegible] اما طریق آنست که عسل [illegible] را بقدر [illegible] وزن ادویه باد وزن مثلث [illegible]

[illegible] بر آتش [illegible] تا [illegible] عسل [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] قوام [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] جایز [illegible] است [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] عسل [illegible] کوبند [illegible]

تریاق کبیر باید در [illegible] موضع [illegible] اما طریق استعمال [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] دفع سم [illegible] معروف [illegible]

[illegible] سموم [illegible] هوام [illegible] مثقال [illegible]

تریاق [illegible] صنعت [illegible] عضو [illegible] است

[illegible] دفع سموم [illegible] تریاق فاروق [illegible] تریاق اکبر [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] است [illegible] فاروق [illegible]

[illegible] مفاصل [illegible] تریاق [illegible]

صفت آن [illegible] نسخه

[illegible] زعفران [illegible] زنجبیل [illegible] دارچینی [illegible]

[illegible] سلیخه [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] افیون [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] عسل [illegible]

بوزن

بوزن [illegible] صمغ عربی [illegible] بیخ سوسن [illegible] استعمال نمایند [illegible]

[illegible] بدل [illegible] وزن [illegible] طویل [illegible] سقنقور [illegible]

[illegible] بغایت [illegible] است نسخه [illegible] حکیم فاضل [illegible] عماد الدین محمود است [illegible] نسخه کامل

[illegible] زعفران [illegible] زنجبیل [illegible] دارچینی [illegible] مثقال سنبل الطیب [illegible]

قسط [illegible] بلسان [illegible] عصاره [illegible] لحیة التیس [illegible] جاوشیر [illegible]

[illegible] سلیخه [illegible] فلفل سیاه و سفید [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] صفت تریاق [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] اطبا [illegible] نافع [illegible] است

[illegible] تریاق الاربعه [illegible] زعفران [illegible] مر [illegible]

[illegible] جهت [illegible] نصف [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] عسل [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] سموم [illegible]

[illegible] جهت [illegible] ضیق النفس

[illegible] جهت استسقا [illegible]

[illegible] سموم [illegible] مفاصل [illegible]

[illegible] صفت [illegible] تریاق [illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible] زنجبیل [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] سلیخه [illegible]

[illegible] عسل [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] تریاق [illegible] عسل [illegible]

[illegible] الصبر [illegible]

کرا اشتر بلیلج با وزن سه با عسل شهد سرشته شود و قدر شربتی تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربت از نیم مثقال تا چهار
مثقال و بالا یک درم او بسفایج و ذوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند با
یک درم ملح نفطی استعمال نمایند گرم و خشک بجهت جذام و برص و بهق و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء
الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و رعشه و لقوه و صرع و کلبی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه
و درد سر مزمن نافع و مسهل اخلاط محترقه و نضج و مواد بلغمی و سوداوی است و آنچه بر نسخه در تحت هر یک نوشته شده موافق
نسخه کامل و بهترین نسخه هاست و حب القفا [illegible] ص تخم حنظل اغاریقون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا هوفاریقون از هر یک ده مثقال
دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته شود و بعد از
شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخ [illegible] حب القفا از هر یک دو مثقال [illegible] سارج اسقیل [illegible] شود [illegible]
سنبل الهندی حنظیانا اسطوخودوس [illegible] بخیل [illegible] از هر کدام دو مثقال اضافه نموده اند ایارج بیاره فیلطوس الاکبر [illegible]
جالینوس [illegible] سمی باسم پادشاه [illegible] عصر [illegible] ایارجات [illegible] و قدر شربت تا چهار مثقال با مطبوخ
شربت [illegible] و سایر ادویه مناسبه [illegible] و مسهل و نافع است [illegible] سوء المزاج بارده و اوجاع کبد و معده و طحال و [illegible]
و احتباس حیض و قولنج و امراض [illegible] وجع [illegible] غلیظه [illegible] ظلمت بصر و ضعف نفس و تنقیه بدن از اخلاط فاسد
و تسخین و تقویت و تعدیل [illegible] و جهت تحلیل ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و [illegible] و استسقا از ضعف
و حرارت جگر باشد و مجع کرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حواس [illegible]
بغایت ضعف [illegible] سوداوی [illegible] فاسد [illegible] اخلاط غلیظه [illegible] بجهت [illegible]
نقصان خون [illegible] سودا [illegible] بجهت [illegible] و تقویت بدن [illegible] ادویه کبد [illegible]
و سعوط و عطسه [illegible] و صرع [illegible] صفتان آنچه موافق نسخه کامل [illegible] است [illegible] نوشته شده با
اضافه [illegible] ص [illegible] زعفران دارچینی [illegible] مصطکی [illegible] فربیون دار فلفل
ابیض و اسود حبطیانا [illegible] قسط [illegible] سلیخه [illegible] حب البلسان [illegible] و نصف
سقمونیا [illegible] سنبل الطیب [illegible] با عسل [illegible] و بعد از شش ماه استعمال نمایند [illegible]
ایارج [illegible] است [illegible] امراض [illegible] مسهل [illegible] بلغمی و مادو [illegible]
مسهله [illegible] ص کاسنی مصطکی سنبل الطیب
[illegible] سلیخه دارچینی [illegible] و صبر [illegible] با عسل [illegible] شند
و [illegible] ایارج جالینوس [illegible] ایارج [illegible] و بجهت قولنج [illegible] و حبس البول [illegible]
البول [illegible] ص [illegible] تخم حنظل [illegible] سقمونیا

استق
خربق اسود هوفاریقون فربیون از هر یک [illegible] مثقال مر صافی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض دار فلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر
فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر تا چهار مثقال اضافه نموده اند با سه وزن عسل سرشته با مطبوخ
موافق استعمال نمایند ایارج ارکاغانیس [illegible] بجهت امراض رطوبی و دماغی [illegible] و سوداوی [illegible] رطوبت باشد [illegible]
تشنج و فواق و وجع مفاصل و [illegible] و قروح [illegible] سال [illegible] باید با [illegible]
سال [illegible] عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل و [illegible] و بجهت [illegible] با آب [illegible]
با سه [illegible] بجهت [illegible] و باب [illegible] افتیمون [illegible] و قدر شربت و مدت مزاج [illegible]
ایارج سابق است ص تخم حنظل [illegible] اسطوخودوس خربق اسود [illegible] فلفل ابیض و فلفل [illegible] و دارچینی
[illegible] سنبل چهار [illegible] الفار [illegible] زعفران حبطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر [illegible]
سکبینج مر صافی سنبل [illegible] زراوند مدحرج [illegible] با عسل سرشته و بقدر حاجت استعمال نمایند ایارج [illegible] الاصفیا
[illegible] ایارج [illegible] است با ملح اندرانی [illegible]
نماید [illegible] ص تخم حنظل [illegible] صبر [illegible]
ده درم [illegible] سکبینج جاوشیر [illegible] زراوند مدحرج فطراسالیون [illegible] سنبل سلیخه دارچینی
تخیل [illegible] بجهت [illegible] با عسل سرشته [illegible]
نماید ایارج ابقراط و ایارج [illegible] بجهت رطوبت معده و درد سر [illegible] بجهت [illegible]
سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت مزاج بدستور ایارج سابق است ص حبطیانا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک [illegible]
تخم حنظل [illegible] فطراسالیون [illegible] اسطوخودوس فلفل [illegible] از هر یک [illegible] زعفران [illegible] صبر [illegible] تخم
حنظل با عسل بقدر حاجت سرشته ایارج [illegible] بجهت امراض بارده و بلغمی معده و مفاصل و تشنج و صرع [illegible] و سستی اعضا
درد پهلو و معده و نفخ [illegible] نافع است قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال [illegible] با سکنجبین بنوشند و ضماد
بجهت درد چشم [illegible] بجهت [illegible] بجهت [illegible] و امراض [illegible]
نمایند و طریق شرب و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است صفت [illegible] سلیخه سیاه [illegible]
الطلع [illegible] مثقال [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] در آفتاب [illegible] شود [illegible]
[illegible] در آفتاب [illegible] زعفران [illegible] ده
و در بعضی نسخه [illegible] شیشه [illegible] و قدر شربت [illegible] است نسخه دیگر ایارج [illegible]
کرده تخم حنظل [illegible] بصل الفار [illegible] سقمونیا خربق اسود اشق [illegible] و در بعضی نسخه ده درم [illegible]

افتیمون مقل صبر سقوطری هر یک م حاشا هوفاریقون سازج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی ازفلفل بسباسه
جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار م بالعسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال
فصل پنجم در جوارشات جوارش معرب کوارش و فارسی است بمعنی گوارنده و از اختراعات حکمای فرس است و او عبارت است از ترکیبی
که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشند و بعد از سرشتن ادویه باشکر و امثال آن در صحن چینی کرده پاره پاره کرده شرب جهت
مزاج او سطور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوک دوا
النسه است که جوارشی سکندر و نامند و مذکور میشود جوارش لولوی مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط
بغایت مجرب است لولوی ناسفته عاقرقرحا از هر یک یک م زنجبیل مصطکی از هر یک چهار م و درونج بادرنجبویه تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل
از هر یک دو م بهمن سرخ و سفید و فلفل دارفلفل از هر یک سه م دارچینی نیم م شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک مثقال در حفظ اسقاط جنین
جوارش عودی جهت تقویت معده و تخفیف رطوبات و نفخ فواق و صفرا و منضج و هاضمه نافع است صو عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل
دارفلفل جوزبوا از هر یک دو م هلیله کابلی قرنفل تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک نیم جزو زعفران بسباسه
زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک باران هریک مثقال را ادویه نیم مثقال را باید ادویه نیم م وبه شکر بقوام آورده قدر شربت دو م جوارش زنجبیل
معجون هلیله تخم هلیلون مثقال قرنفل دارفلفل سقنقور رشتة العصافیر از هر یک مثقال زنجبیل تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم مقل هندی تخم
جرجیر است تخم اسپست تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی فلفل دارفلفل عود از هر یک سه م تخم انجره ده م با قند سفید سرشند
و مقدار شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این از معاجین نزدیک است بجوارش سقنقور و اکثر با سقنقور یکم نوشند بر آن دو و زن خصیه
الثعلب با قرنفل و بغایت نافع است جهت تقویت معده و باه و اعضای رئیسه و کرده و وجع و الات بول جوارش تفاح جهت تقویت معده
و امثال ملین و هاضمه مفید است صو یک رطل سیب شیرین با پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از صافی ریزند
کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند دارفلفل فلفل قرنفل از هر یک دو م زنجبیل چهار م زعفران یک م عود هندی یک م
و بیخته بسرشند جوارش کمونی جهت ریاح و بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت موثر است و موافق مبرودین است صو زنجبیل ده م
دارفلفل ساذج شیطرج هندی کمون کرمانی از هر یک شش مثقال جلیله چهار م و پنجاه مثقال مغز کرده کمون سفید که بسرکه خیسانیده باشند
سه روز و بعد خشک کرده بریان کرده نبات مالیده صاف نموده ادویه را با آن بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا سه مثقال مسعود
جوارش کافوری جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است صو زنجبیل دارفلفل دارچینی قرنفل ساذج هندی سنبل الطیب
جوزبوا اصل السوس زیره مصطکی بسباسه قرنفل زرنباد قاقله کبیر عود طباشیر عود هندی از هر یک سه م کافور یک م از هر یک
یک مثقال با قند بقوام آورده بسرشند جوارش خوزی جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق
امزجه اطفال و زلق الامعا بغایت مفید است و این ترکیب محمد زکریا است صو دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بیاده و مثل آن
صلایه کرده باشند سماق پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی کلنار جوزبوا از هر یک ده م کندر ناخوه سعد مصطکی سنبل الطیب
از هر یک

از هر یک پنج م با شکر یا عسل بقوام آورده و در دن ادویه بسرشند و شربتی تا سی م جوارش مفرح تالیف کند جهت دفع حزن و تقویت
دل و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق بغایت موثر است صو گل سرخ شش م سعد پنج م قرنفل مصطکی سنبل الطیب
اسارون از هر یک سه م قرفه زرنباد از هر یک دو م بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار هر یک یک م ادویه را مقشر باریک
رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و از آن صاف کرده بیست و پنج م با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینها
نسخه نوشدارو است هندی است مذکور شد آمله جوارش سفرجلی مسمی بجوارش تفاح است و در تقویت معده و امثال آن و طریق
ساختن جوارش تفاح مذکور است بجای سیب به شیرین باید کرد فصل چهارم در معاجین کبار و صغار و ماهیت
مسهله و هر چه مقتضی تعدیل و تلطیف و تسخین و تفتیح و تبرید و حفظ صحت و تحلیل باشد از معاجین نامند
و هر چه از اجزا مشتمل بر ادویه قوی التراکیب و ذو الخاصیه باشد و مدت بعید از امتزاج منفعل او را کبار نامند و عکس او را صغار
و ایضا مقتضی نوزادن عزیزی و تقوی دارو فرح باشد باعث سرور و آن از مفرح نامند و شروط ترکیب معاجین صحیح است که در تریاق
مذکور شد و باید با عسل سرشته شود و در فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرمود
اند و گفته اند دو وزن را جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه و در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر دو همه فضلا نسبه
قایل اند خصوصا معاجین کبار و ایام غلبه عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت
و حافظ قوت اوست و سبب اینکه کیفیت عسل زاید بر مزاج تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حصول امزجه از ترکیب
اعتبار اوست مجون سقراط جهت امراض بلغمی و سوداوی که از بلای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان
و وسواس و سل و صرع و قولنج و دق و ضربه و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوت باه مفید است
صو حنطیانا قردمانا انارمشک تخم بنج انگشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر حب بلسان اسارون سلیخه فلفل
از هر یک یک م رصاص یک م و دو دانگ اکیر ترکی یک م و چهار دانگ دو بهمن بیاد تخم کرفس از هر یک دو م و چهار دانگ زعفران دارچینی
دانگ غصن صبر اسقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد الحلبه هلیله
سیاه پوست هلیله املج سنبل مقشر از هر یک چهار م و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا از هر یک یک م و دو دانگ شیطرج
پیاز منصل مشوی قلیه از هر یک یک م نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جوش شاه العبد از آن شش ماه
نابینده شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال معجون الاسطوخودوس جهت سل و در دمشیم و تیهای مختلفه و ربع و دفع قولنج و درد سر مفید است
صو فربیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مرو سنبل الطیب هر یک تخم خشخاش تخم انجره حب الغار و عاقرقرحا قرنفل
لبان سماق بیدانجیر کبریت اصفر میعه یابسه فلفل ابیض از هر یک شش مثقال گل سرخ عاقرقرحا طباشیر تخم سداب تخم کرفس از هر یک
چهار م سنبل الطیب حب الاترج تخم خشخاش تخم خس و تخم بادروج یک م قسط زنجبیل از هر یک دو م و بعضی اطبا فلفل سیاه را ده م
دو م و چهار دانگ میکنند صمغ بادام شراب ریحانی یا جهودی یا شلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب مفید مذکور است

خیس نمی نمایند و صبر زرد بگذارند و روغن بلسان یک کف در آن مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج بعد از جوش از آتش برداشته در
ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهت درد گرده و مثانه و بول الدم مفید است صفت تخم کرفس و انیسون و کاکنج
از هر یک هشت درم تخم خیار مقشر ده درم و تخم خشخاش و تخم حماض بری و افیون و مغز حب الصنوبر و مغز بادام مقشر مقلو هر یک سه درم زعفران بندق و شیح
مقشر بادام تلخ مقشر مقلو سه درم و نیم حب الکاکنج الجبلی الکبار بیست و پنج عدد با شلث قوام داده سرشته قدر شربت مثقال معجون الاصطمخیقون
جهت مزاج [illegible] و ضعف و برودت معده صفت ضبط الرحم اسنبل الطیب سلیخه دار زرد درم زنجبیل و مر و طویل فلفل سفید تخم شبت
تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقو فطر اسالیون کاشم اسارون افسنتین [illegible] سیاه [illegible] بری [illegible]
باسه و زنباد [illegible] به عسل سرشته معجون قبادالملک جهت وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها جهت منع حادث شدن
مفاصل [illegible] جهت [illegible] و بادهای غلیظ [illegible] و درد قولنج و گشودن سده و [illegible] سنگ گرده و [illegible] عسر النفس
و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم [illegible] بنوشند نافع است جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن
بسیاری از امراض صفت تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس
ترمانا [illegible] از هر یک [illegible] قسط [illegible] زعفران فلفل ابیض [illegible] سنبل الطیب فو [illegible] اصل اللفاح
[illegible] تخم [illegible] سنبل رومی [illegible] حب البلسان از هر یک [illegible]
[illegible] سلیخه [illegible] کاشم [illegible] صمغ اللوز [illegible] افیون بزر البنج الابیض
از هر یک [illegible] ادویه [illegible] بنوشند [illegible] عسل [illegible]
باسه و زنباد و [illegible] عسل [illegible] کوفته سرشته و استعمال نمایند و در وقت حاجت [illegible] و قدر شربت [illegible]
با آب گرم جهت سنگ مثانه و گرده [illegible] جهت درد معده و کبد و تب کهنه [illegible] جهت نفس
[illegible] جهت [illegible] مفاصل [illegible] از طعام [illegible] معجون [illegible] معنی او کثیر النجاح است جهت درد معده
کراز برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج [illegible] و بادهای غلیظ [illegible] صحت بدن از علل بسیار [illegible]
صفت [illegible] فلفل [illegible] زعفران [illegible] و در بعضی نسخ
شش قیراط [illegible] مثقال است [illegible] از هر یک [illegible] کوفته و بیخته با عسل [illegible] کرده [illegible] بعضی اطبا [illegible]
[illegible] سرشته [illegible] استعمال نمایند دوا الکبریت جهت [illegible]
سوداوی [illegible] نافع است جهت گزیدن مار و عقرب [illegible] و ادرار بول [illegible]
سنگ گرده و مثانه [illegible] صفت فلفل ابیض [illegible] بذر البنج [illegible] از هر یک [illegible]
افیون و زعفران از هر یک دو درم [illegible] سلیخه [illegible] کبریت اصفر خام [illegible] فلفل [illegible]
طویل [illegible] اصل اللفاح [illegible] از هر یک [illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible] با عسل

کوفته

کوفته سرشته و در وقت حاجت استعمال نمایند و قدر شربت یک درم با آب گرم [illegible] جهت سوداوی و بلغمی نسخه دیگر
[illegible] القدم که حصر ترکیب نموده جهت تقویت جگر و معده و احشا و تشنج و فالج و [illegible] و تقویت باه [illegible]
حرارت غریزی و تحلیل ریاح [illegible] احشا و ضعف بدن [illegible] و [illegible] موافق [illegible] و قدر شربت [illegible]
[illegible] سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل [illegible] کندر [illegible] فلفل سیاه [illegible] کرفس انیسون
نانخواه [illegible] فطر اسالیون اسارون [illegible] بزر الانجره [illegible] مقل [illegible] افیون
[illegible] فلفل سفید [illegible] زعفران [illegible] عسل کف گرفته سرشته
دوا اللک الاکبر جهت ضعف جگر و ابتدا استسقا و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و [illegible] سنگ مثانه و گرده و [illegible]
دوا [illegible] صفت لک مغسول هشت اوقیه بادام تلخ مقشر [illegible] از هر یک [illegible] اوقیه کمافیطوس [illegible]
هر یک چهار اوقیه [illegible] فطر اسالیون زنبه کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب [illegible]
از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] مصطکی چهار اوقیه زعفران [illegible] اسارون هشت اوقیه [illegible] ابهل از هر یک [illegible]
[illegible] سلیخه [illegible] مصطکی [illegible] مقل ازرق از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] از هر یک [illegible]
فلفل سیاه [illegible] تخم [illegible] اوقیه [illegible] اوقیه [illegible] روغن [illegible] اوقیه [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] با سه وزن [illegible] عسل کف گرفته سرشته و در وقت حاجت [illegible] استعمال نمایند دوا اللک الاصغر [illegible]
[illegible] صفت [illegible] اوقیه [illegible] مصطکی [illegible] حب الغار [illegible] فلفل سیاه از هر یک [illegible] اوقیه [illegible]
[illegible] با سه وزن [illegible] عسل [illegible] کوفته سرشته و در وقت حاجت استعمال نمایند [illegible]
[illegible] جهت [illegible] معده [illegible] طعام [illegible] نافع است و جهت تحلیل ریاح [illegible]
ضعف بدن صفت تخم [illegible] کرمانی [illegible] از هر یک [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] زعفران از هر یک [illegible] بلسان [illegible] کوفته [illegible] و قدر شربت [illegible]
با آب گرم [illegible] جهت [illegible] ترتیب [illegible] سال [illegible]
[illegible] سایر کتب [illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible] تمام سال [illegible]
جهت تقویت معده [illegible] و رفع [illegible] برودت اعصاب و عروق و تقویت گرده و مثانه و باه و قوت حافظه و رفع امراض
بلغمی و سوداوی [illegible] و برص و بواسیر [illegible] صفت پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه
مقشر پوست هلیله زرد پوست بلیله شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل [illegible] قاقله کبابه [illegible]
[illegible] تخم خیار [illegible] سیصد و شصت [illegible] قسمت کرده [illegible]
[illegible] و در نسخه ذخیره هلیله زرد بلیله [illegible] تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ [illegible]

و در بعضی سعد بیل و افسنتین رومی افزوده اند دوا الخطاطیف جهت درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه
و سرفه که از رطوبت باشد ص انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی شب یمانی تخم حرمل اصل السوس المحکوک
سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هریک یک اوقیه اقراص افروفو معا وردوایس منزوع الاقماع از هریک [illegible] اوقیه
قسط المر رماد الخطاطیف تازه از هریک سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هریک نیم اوقیه
یا ده تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته بسرشند بقدر شربت بقدر مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر [illegible]
که پخته باشند در آن [illegible] و کاسنی و اصل السوس و طلا نمایند باید [illegible] از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه [illegible]
روزی سه چهار بار [illegible] مذکوره باید کرد در شب [illegible] سه مرتبه یا چهار مرتبه نافع است و قرص [illegible]
در اقراص مذکور میشود دوا الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ آن و کی
گشاید [illegible] و جمیع آلات غذا را [illegible] میکند بولهای غلیظ [illegible] میکند بول را جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از
مواد غلیظ باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا [illegible] نافع است ص زعفران قرنفل سنبل الطیب انیسون
دارچینی اسارون [illegible] قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان [illegible] عصاره غافت اسقولو
قندریون جعده [illegible] بلسان نیم اوقیه [illegible] مرصاف [illegible] با عسل بسرشند قدر شربت [illegible] دوا الکرکم صغیر [illegible]
کاملا جهت [illegible] جگر و سپرز و ضعف معده و امراض [illegible] نافع است [illegible] ص سنبل الطیب [illegible]
زعفران و سلیخه از هریک دو درم دارچینی مرصاف و قسط المر فقاح اذخر از هریک [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل
کف گرفته و بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و [illegible] اجزای [illegible] مساوی اند [illegible]
القرطما [illegible] جهت [illegible] عصب [illegible] و جمیع
دردهای بارده ص سنبل الطیب [illegible] هندی مرصاف سلیخه زعفران و بعضی [illegible] و در بعضی [illegible]
افتیمون [illegible] دارچینی حب البان [illegible] از هریک اوقیه مصطکی و عسل [illegible] از هریک [illegible]
حب البلسان [illegible] صبر اسقوطری از هریک [illegible] اصل السوس [illegible] یک اوقیه [illegible] رطل
[illegible] و درم و نیم رطل [illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible] بسرشند و [illegible]
[illegible] از آتش [illegible] کنند و [illegible] با عسل [illegible] با آتش نرم [illegible] بقوام غلیظ
[illegible] مطبوخ [illegible] و قدر شربت [illegible] جهت
[illegible] جوارشا جهت [illegible] و تحلیل بادهای غلیظ [illegible]
[illegible] جهت [illegible] از رطوبت باشد و [illegible] اعضا و [illegible]
تخم [illegible] دارچینی [illegible] از هریک [illegible] مصطکی حب البلسان

زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هریک دو درم انیسون زنجبیل قسط المر سلیخه هریک سه استار قرنفل شونیز خربق ابیض
[illegible] از هریک [illegible] اساتیر صبر اسقوطری چهار درم فلفل سیاه دو درم ادویه را کوفته و
با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند [illegible] مثل [illegible]
ص [illegible] بیخ انیسون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه [illegible] قسط حلو سنبل الطیب [illegible]
هریک [illegible] ادویه [illegible] زعفران از هریک [illegible] مرصاف از هریک [illegible] ادویه را کوفته
بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا [illegible] نافع است جهت مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز
و عصب [illegible] و جهت [illegible] و جهت [illegible] که از کثرت رطوبت [illegible]
سینه باشد و قطع [illegible] و نزف الدم [illegible] نافع است جهت
[illegible] با [illegible] و جهت سموم [illegible] است [illegible]
[illegible] ص زعفران [illegible]
[illegible] قسط المر [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible]
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند [illegible] استعمال نمایند قدر شربت [illegible] مثقال است اثاناسیا
الصغیر جهت درد جگر [illegible] و قروح امعا و قروح سینه [illegible] نافع است
[illegible] زعفران و قسط المر سنبل الطیب مرصاف [illegible] سلیخه از هریک چهار درم عصاره غافت
اصل السوس [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و [illegible] استعمال نمایند
القسطریطان الاکبر [illegible] و جهت [illegible] و جمیع امراض بارده نافع است [illegible] ص افیون [illegible]
اساتیر [illegible] اساتیر [illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] از هریک [illegible] اساتیر [illegible]
[illegible] حب البلسان [illegible] سلیخه [illegible]
از هریک [illegible] اساتیر [illegible] اساتیر [illegible] حب [illegible]
[illegible] اساتیر [illegible] حب البلسان [illegible] اساتیر [illegible]
اساتیر [illegible] اساتیر [illegible]
[illegible] اساتیر [illegible] اساتیر [illegible]
[illegible] از هریک [illegible] اساتیر [illegible]

بوزیدان از هر یک دوازده درم سورنجان کرمانی مثل است دو استار و دو درم و چهار دانگ ... و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ
مرارة القنفذ مرارة الذئب مرارة الغراب از هر یک یک درم ادویه را نیم کوب ساخته و صمغ را در شراب خوب خیسانیده تا هفت روز بعد از آن
ادویه نیم کوب ... براو بریزند تا ... شود و در دیگ سنگین پاک کرده بعد از پنج شش جوش انبالا آتش بر پا بدارند
سرد کنند **طبیخ** الصبیوه العجیب که بیرون نکند ... ادویه ... و بعضی ... و بعضی بیندازند در دیگ پس
و بریزند بر بالای او ... و شبت از هر یک یک کف ... شیرین ... و حلبت ... بجوشانند و بآتش نرم بپزند تا ... بعد از آن
آتش بکنند و صاف کنند و شوربا او ... از ... و سکنجبین و ... پاک کنند و ... در دیگ پاکیزه کرده بریزند ... بجوشد
و ... از هر یک ... و بآتش نرم بپزند تا ... و بعد از آن ... با عسل ... بپزند تا ... معجون قوام عسل غلیظ
پس بریزند ... و ... در ظرف شیشه ... بعد از شش ماه ... استعمال نمایند
خواهد بود **غنطاریغان** الاصغر ... ابو ... پنج ... اصل السوس ...
... سلیخه ... شیطرج هندی ...
... از هر یک ... زعفران ... دو درم ... هفت درم ... قرنفل ساذج هندی
... اقاقیا ... سنبل الطیب
هشت درم ... مثل ... از هر یک ... خام ... کباب ...
... خیار شنبر ... پاک کرده باشند ...
صمغ ... از هر یک ... درم ...
... استعمال نمایند **اصغر** ... جهت ...
... **ص** ... از هر یک ... زعفران ...
عاقرقرحا از هر یک ... هر یک ...
از هر یک ... البلسان ...
... استعمال نمایند ... بعد از ...
کهنه ... **کالعلاج** الاکبر ... جهت ... و تبهای کهنه
... و باسور ...
... طعام نافع ... **ص** هلیله سیاه و بلیله ...
... شیطرج هندی ...
... هندی ... سیاه ...
... چهار رطل ... بپزند ...
با آتش ... تا ... شود ... کنند

دهن تلاب ... شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را براو ... بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی
گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند شربت از سه مثقال تا چهار مثقال است **کالعلاج** الاصغر ...
نافع اکبر است **ص** هلیله هندی بلیله ... بیرون کرده ... شیطرج هندی ... حب النیل
تخم کشنیز خشک ... العصافیر ... و اسطوخودوس از هر یک ... خیار شنبر ...
... ساذج هندی ... سنا ... کبار است
از هر یک ... سفید ... سفید ... استار ... بیرون کرده
... استار ... **صفت** ما الاصول ... بیرون کرده ...
رطل آب ... بپزند ... باآتش نرم بپزند تا ...
... غلیظ شود ... و بعد از ... بپزند ... دهن ...
شیرخشت ... بهم زنند تا خوب ممزوج شود ... و از آتش ... و در ظرف شیشه ...
گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند **معجون** هندی ... جهت ... و ...
اکثر امراض بارده مرطوبه دماغی ... **ص** زیره کرمانی ... سفید ...
... شربت دو مثقال **معجون** ... جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و ... و نسیان ...
و خفقان و خیالات فاسد و تغییر عقل ... و ... و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس ...
ص جنین ... جهت نگاه داشتن جنین در شکم ...
... البلسان ...
... صعتر ...
... زعفران ساذج هندی ...
... الاسارون ...
... سفید ... العصافیر ...
... قرنفل ...
... مصطکی ...
... بیست ...
... اسطوخودوس ...
کهنه ... استعمال نمایند قدر شربت ...

بآب یخ آنها یا نمج و بیخ کرفس و سعوط آن او بعد تجربه باشاهد ابخ با آب مرزنجوش و وقت اتخاذ او هنگام طلوع شعری یمانیه است
که عبارت از کلب الجبار است کاسکبینج و این معجون فاوسواست نافع است جهت امراض بسیار خصوصا امراض اطفال و صبیان
که ایشانرا عارض شود و صرع و لقوه و فالج و تشنج و حفظ جنین در شکم مادر او اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است
و سعوط کرده میشود بلبن آن این جهت جمیع آنچه ما که سعوط بشلیثا کرده میشود ص صفة جهت افیون پوست بیخ افاح تخم
رازیانه حب الاجبال [illegible] نانخواه [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] از هر یک بیست و چهار درم
هیل چهارده درم قسط [illegible] هلیله اصفر [illegible] از هر یک هشت درم [illegible] اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک دو درم و نیم
سکبینج زنجبیل [illegible] سه ساله [illegible] از هر یک پنج درم سعد بسباسه زعفران [illegible] هشت حب الغار از هر یک درم
مقل [illegible] حضض از هر یک پانزده درم [illegible] از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرف
کاشی [illegible] در وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت [illegible] تا یک مثقال صفت [illegible] کاسکبینج قصب الذریره
اظفار الطیب [illegible] از هر یک چهار درم اشنه قرفه زعفران [illegible] از هر یک نیم [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با شراب ریحانی خمیر
کرده قرصها سازند [illegible] تا خشک شود در سایه بعد [illegible] در وقت حاجت استعمال نمایند معجون المسک جهت درد جگر و ضعف معده
و برودت آن و تفتیح سده‌ها و تحلیل بادهای غلیظه ص مسک سلیخه سنبل الطیب ساذج هندی [illegible] پاک کرده ریوند چینی خبطیانا
[illegible] از هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم عود هندی [illegible] از هر یک نیم ادویه را کوفته و بیخته با
سه وزن ادویه با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و قدر شربت [illegible] باب باقلی [illegible] معجون خبطیانا جهت صلابت جگر و سپرز
و سده‌ها و درد معده [illegible] گرده و مثانه [illegible] جمیع زهرها [illegible] نافع است ص خبطیانا [illegible] فلفل سیاه از هر یک دو درم
قسط [illegible] ساذج هندی سنبل الطیب [illegible] ریوند چینی از هر یک [illegible] ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند قدر شربت یک درم با [illegible] معجون [illegible] جهت درد معده و جگر بارد [illegible] ص [illegible]
[illegible] فطراسالیون [illegible] از هر یک ده درم [illegible] تخم کرفس [illegible] از هر یک چهار درم [illegible] پانزده درم فلفل سیاه [illegible]
ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن [illegible] عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یک درم تا دو درم با [illegible] معجون [illegible] جهت [illegible] نافع
[illegible] ص [illegible] دوم [illegible]
[illegible] فلفل سیاه [illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] بوست [illegible] کوفته و بیخته [illegible] با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار درم [illegible]
[illegible] معجون [illegible] نافع است [illegible] جمیع امراض عصبی [illegible] ص هلیله کابلی هلیله
زرد بلیله [illegible] از هر یک [illegible] عود الصلیب [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] است معجون جالینوس جهت امراض بلغمی [illegible] و اصلاح [illegible] نافع است ص فلفل

فقط صفه

عود

رفع صرع

سیاه هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی دار فلفل
سلیخه اسارون زعفران مصطکی بالعسل معجون نمایند معجون دیگر معجون جالینوس او کامل الصناعه ص فلفل سیاه [illegible]
دار فلفل ساذج تخم کرفس انیسون [illegible] تخم [illegible] سداب [illegible] قسط البحری سنبل الطیب قصب الذریره زعفران [illegible] تخم
معجون ملین از شیخ ابو علی جهت تقویه معده [illegible] با یبوست باشد ص هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه [illegible]
زنجبیل از هر یک [illegible] سعد [illegible] ساذج قرنفل از هر یک [illegible] عود خام هفت [illegible] باعسل
شکر [illegible] از هر یک [illegible] معجون عود [illegible]
[illegible] دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک [illegible] تخم کرفس سنبل [illegible] پوست [illegible]
از هر یک [illegible] باعسل [illegible] و در نسخه شیخ ابو علی [illegible] پوست [illegible]
معجون [illegible] قاقله سنبل قرنفل دارچینی [illegible]
[illegible] هفت مثقال [illegible] پاک کرده از پوست و دانه [illegible] درست [illegible] باعسل بقوام آورده بالادویه
نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است معجون [illegible] جهت [illegible] و معده [illegible] نافع و بادها
بشکنند ص تخم کرفس بادیان تخم [illegible] تخم اسبست تخم [illegible] نانخواه [illegible] تخم کرفس از هر یک [illegible]
قرنفل مصطکی عود از هر یک [illegible] بسباسه قرنفل فلفل [illegible] از هر یک سه [illegible] بعسل [illegible] مقدار شربت [illegible]
[illegible] معجون [illegible] جهت سلس البول [illegible] نافع است ص بلوط مقشر [illegible] پانزده درم [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible]
درم [illegible] بسباسه قرنفل هلیله اسود از هر یک دو درم سعد شونیز هیل از هر یک سه درم [illegible] درم بعسل
بسرشند قدر شربت [illegible] معجون [illegible] جهت [illegible] معده ص زعفران [illegible] تخم کرفس زنجبیل
[illegible] از هر یک [illegible] از هر یک دو درم فلفل [illegible] باسه وزن ادویه بسرشند معجون [illegible] جهت
[illegible] سینه [illegible] معده [illegible] ص [illegible] بیست [illegible]
زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی [illegible] قصب الذریره [illegible] ربع [illegible]
[illegible] بالعسل [illegible] قدر شربت [illegible] جهت درد جگر و معده و جهت درد سینه [illegible]
[illegible] معجون [illegible] جهت [illegible] نافع است [illegible] ص هلیله [illegible]
[illegible] دار فلفل زنجبیل سعد [illegible] هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال [illegible]
[illegible] با سه وزن ادویه [illegible] مثقال [illegible] معجون [illegible]
جهت [illegible] سده‌ها و تحلیل ریاح [illegible] جمیع [illegible] ص [illegible] فلفل [illegible] بعسل [illegible]
معجون [illegible] ص [illegible] سلیخه [illegible] ساذج هندی [illegible]

ربع امراض [illegible]

پس معجون شاسند تا اکثر بنصف رسد پس صاف نمایند بعد از آن زنجبیل مصطکی دارچینی نانخواه پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس انیسون بادیان دارچینی نخم ترب زر نب صعتر فودنج دارچینی حلتیت مویز کرمانی قرنفل وج فقاح اذخر هلیله سیاه زنجبیل نصف

وزن مکی نجوب بیحته بس هر مقابل عسل با لطف مذکور بیحته باقی ادویه را بآن عسل جبر شند در روغن بادام تلخ بیست مثقال

کنند و اگر خواسته باشند که عطش قوی باشد اضافه کنند با او مثل حیار شنبر قدر که خواهند معجون نمد فلفیه نفع مواد مخیسه در

تجربه مرحوم ابوی اعلم است ص انیسون و فلفل خشک بر سیاوشان از هر یک ده درم فانا و فلفل از هر یک ده کم مغز بادام تلخ بنج زر ده

کرد تخم انجره از هر یک پنج عسل سه وزن ادویه جمع شد و عسل وزن یک با این مطبوخ بنوشند الجمیع ده درم ترهند یوم تر

سیلانه از هر یک ده و لحلبه تخم کرفس تخم ازدیا از برسیاوشان اصل السوس زوفا خشک فوا سیوت از هر یک پنج درهم رطل الجبی

تابع ابر بس سه حصه کنند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند در وجود مطبوخ اذخر شود بان به هیچ کس تشود

ترتیب کنند و هر ماه دو روز مشغول بیکر باید بود و اهاقه نمایند اصل السوس خرول سرنج تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف

کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند و روز قی کرده به خالی نباشد معجون ملوکی مستعمل جهت تقویة باه و اشتها و قوة هاضمه

بسیار بسیار مجرب است ص سنبل الطیب قرنفل و فلفل دارچینی قاقله از هر یک ده انیسون تخم کرفس از هر یک ده زیره کرمانی

مقل مصطکی نعناع خشک عود بلسان نارمشک فلفل و دار فلفل ده شربت دو درهم نافع مجرب است معجون الصحیح مجرب از جالینوس است

نقل میشود و تجربه رسیده است ص عاقرقرحا صلابه نمایند تا نخل تار بکذارند و بعد از آن درهاون با شکر کهنه ده ز بیاید با عسل

بر شند شربت دو درم بایست دو درم با بکرم معجون مقوی جهت سنگ کرده و مثانه مجرب سوخته خبط یا ناسرا زنجبیل یک ده فلفل و ادرک

دو و کاکنج تخم خیار ده بایست ز عسل بر شند بعد از شش ماه بالغ کردن بنابالغ نیم دانک بهند معجون ابوالقاسمی بیزبان جهت حرق و حکه

مثانه و بحار کرده و احتباس ادرار و خروج البول مزمن بغایت مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضا

و مانع صعود ابخره دماغ و مقوی اعصاب است قدر شربت او دو درهم از آن یک ده با سه و فیه شیر ادویه را بعضی از آن العسل و در مزاج سیاه

حار با شربت به و در بعضی نو دو زن و سط علت دو مثقال با هفت درهم ابهار شکر مطبوخ و بجوز دو درهم با العسل در آن خلط کرده بالاشیاء

باشد معجون آبلیمو یک مثقال و ربع با شربت مورد یا مجون به و اشکال که مجرب است در علت سرفه بحد نقوع و ماشد آنکه از ادویه مدر که حیض

ص کا کنج تخم خطمی و بخاری تخم خرفه و مغز تخم خیار تخم خیارین و تخم خربزه و کدوی شیرین و دم الاخوین از هر یک پنج ده طین مختوم سی یا رده

طین ارمنی مغسول ده ازورق مخرق شاخ کاو کوهی سوخته سبلی با زیان از هر یک ده نیم عصاره لحیة التیس و فلفل ساذیون روغن خشخاش

صمغ تخم کرفس انیسون و سکنجبین صمغ الوز و نشاسته کثیرا حب الاثل ماش هندی ده تخم صنوبر کبار تخم نیز بوته تخم خرفه بادام

کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوست هر یک هفت ز سماق و فندق مجوف نشادر طین قبرسی کل بیستان را به اطلاق که با

خشخاش سیاه و سفید بذر البنج سیاه حب کاکنج جمیعه را ما فیون مرسوس بکوبد و با عسل کف گرفته بسرشند معجون سیسالیوس

جهت اقسام صرع نافع است مکرر تجربه شده و تحقیق کرده ز بالیصرع قائم مقام ادویه کبار است ص سیسالیوس رسته قرقیحا اسطوخودوس انیس

مرکب

هر یک ده ز اغاریقون پنج ز قرنفل ماذا حلتیت زراوند طویل فلفل مغز ترنج از هر یک دو درم و نیم زرامنة و راوند فحل و در حیات العسل بقوام آورند

بادو برابر ادویه جمع شد به معجون مقوی جهت بواسیر الاورام مقعد نافع است و ضماد ها با شکند و حفظ بواسیر از بادر ص پوست هلیله

کابلی پوست بلیله آمله مقشر تخم سیندان سعفید تخم کندنا تخم بنجان از هر یک پنج ز مقل بجا در مقل را در آب کنند تا حل شود با عسل

ده وزن ادویه بسرشند و در بعضی نسخ عسل است معجون الکرمانی جهت تقویت معده نفخ ریاح و در رطوبات نافع است ص زنجبیل کرمانی دو

فسلک بیک شبانه روز در آبدر مسکه خیسانند بعد ادویه باشند زنجبیل بیست مثقال فلفل ده و ماده خشک بوره ارمنی

ده و بیر ابلیسان نیم صلاید بابلیکر با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یک درم معجون جهت قطع خون بواسیر مجرب

ص هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده ز بسد کهربا صدف سوخته از هر یک پنج شاخ کاو کوهی سوخته پنج ز نارجیل سفید نانخواه

از هر یک ده و مقل ازرق بیست ز مقل را در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو درهم

معجون اللولوی جهت تقویت اعضا رئیسه و تفتیح سدد و منی و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر افزائش و افعلات میکند منی را اعانت شدید

منی میکند بالذات شدیده و تفتیح میکند مییعد ص مروارید ناسفته سنبل هر یک شش مثقال با انیسون بهمن ابیض از هر یک چهار

کافور اصل البلادر با از هر یک سفاقاح اذخر سعد کرنا نح از هر یک دو ز سلیخه دار صینی مصطکی از هر یک دو نیم صمغ بیک الاثل

را با وزن آن عسل کف گرفته بسرشند و هر وقت خواب یک مثقال با آب گرم بنوشند معجون حافظ الابدان که تالیف حکیم است نافع

جهت انواع سرفه و ماساریقا و حکه و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سعال البلغم نافع است و مانع فرایح بجمیع انواع قی

و مانع حلیله است و مثل آب دراجه ابهاده به نشله صفت آن دارچینی اصل الکبر هر یک ده زعفران ده تا ده مثقال فوتنج از هر یک

چهار ز سنبل الطیب مثل انیسون چهار ز دو قرنج چهار ز زراوند عصاره الغافث از هر یک سه ز زرنباد و چهار ز زیتون

جندبیدستر چهار ز زر بیانه فنود و روغن زیت هسته کنند و با عسل بسرشند و قدر شربت یک مثقال نافع باشد با ز ولعه معجون

نیز جهت باه مجرب است ص تخم زرد تخم بیاز تخم ترب تخم ترتیزک تخم تربیجه فوذ سعید تخم اسفاناخ تخم انجره شقاقل مصری

جلقوزه فستق شیرین زنجبیل اهن سرخ و سفید دار فلفل حلتیت و طیب از هر یک پنج ز باسه وزن عسل بسرشند شربت

ده زده نیم صبح و مثل آن شام تناول نماید معجون حب القطن جلیل القدر عظیم النفع است و از جالینوس منقول است شهوت باه را میکند

فوسیلک و او از اصلاف میکند و سعله و اسکتاید و ضعف کلیه و شلف از ایل میکند و جهت حرقة البول نافع و سنگ کرده و مثانه را

میبرد و شوری نفس و درد و بول نافع است قدر شربت دو درم ده فوتنج تا کاکنج است ص حب القطن بوست آن دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم

انجره از هر یک پنج ز شقاقل زنجبیل از هر یک ده ز او از شقاقل هفت ز فستق شیرین بزرکتان مقل مصطکی از هر یک چهار ز با سه وزن

ادویه عسل کف گرفته بسرشند معجون برا را جهت تفتیت حصاه بغایت قوی است حوذ بر سمی بید الله زنجبیل صاف سفید نخود

و ماده عقرب بر باد رنج کلم بوته داره که بر بنات است و ماده اثبات است حجارة الاسفنج بادآورد تخم مرغ کو جهم از آن بیرون کرده باشند

الیهود صمغ الجوهر دو جز از هر یک یک ده اقط شالیون دو ز انشکلها شیع صمغ بتخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یک ده و نیم عسل

سرشته ازین یک مثقال با سه مثقال با آب طبیخ خشک و نخود سیاه بنوشند و رماد الاربعه [illegible] در سنت در فی
خون [illegible] گرفته در وقت حمام یا [illegible] سکنجبین [illegible] بسوزند معجون ابن هبل جهت وجع الفواد و تقلب نفس که از برودت
باشد نافع و بسیار مقوی معده است ص گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسارون هر یک دو جزو مصطکی زرنباد
انیسون هر یک یک جزو و نصف جندبیدستر نیم جزو باید و وزن عسل و یک وزن شیره [illegible] قدر شربت دو درم معجون افسنتین
جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافع است ص انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جندبیدستر انیسون
عسل [illegible] وزن معجون جهت ریاح بواسیر و صداع بارد و غلظت بصر و تقویت باه ص سنبل الطیب قرنفل دارچینی [illegible] فلفل سفید
دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم [illegible] مویز زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل سه وزن ادویه شربت یک مثقال معجون
دبید الورد معنی آنست که [illegible] نافع است جهت انواع صداع بارد و هر قسم که باشد منع صعود ابخره میکند و جهت
دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر آنکه حار باشد در درجه اول
و قدر شربت از دو تا چهار ص سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی [illegible] اسارون قسط شیرین عصاره غافث بزر
الکشوث [illegible] بلد هند [illegible] زراوند طویل حب البلسان [illegible] هر یک [illegible] و ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع
با سه وزن [illegible] عسل [illegible] دوا المسک شیرین [illegible] جهت خفقان و [illegible] و ضعف دل [illegible] و بادهای [illegible]
ابستن [illegible] ص [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] سنبل الطیب قاقله کبار [illegible] از هر یک [illegible] زنجبیل دار
از هر یک [illegible] دوا المسک [illegible] جهت خفقان
[illegible] و رطوبت معده نافع است ص سنبل [illegible] زعفران [illegible] تخم کرفس
هر یک چهار درم [illegible] افسنتین از هر یک [illegible] نیم درم [illegible] گرم [illegible]
باسه وزن عسل [illegible] دوا المسک [illegible] اعضا رئیسه و [illegible] و جهت خفقان حار و [illegible] نافع است
ص [illegible] گل سرخ طباشیر [illegible] ابریشم [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] سفید [illegible]
دو وزن [illegible] عنبر اشهب [illegible] ورق نقره [illegible] سفید
[illegible] کلاب [illegible] خواهند
[illegible] نوشدارو [illegible]
[illegible] جهت تقویت اعضا رئیسه و ضعف معده [illegible]
ص طباشیر سفید ابریشم [illegible] مصطکی زعفران سنبل الطیب [illegible] گل سرخ از هر یک [illegible] یاقوت [illegible] اسارون [illegible] هندی
صندل [illegible] هندی [illegible] تخم [illegible] عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هر یک [illegible]

مثقال اسله را طبخ نموده از برگ بیرون کنند و با یک وزن [illegible] شکر سفید و مثل آن عسل [illegible] بسرشند معجون
هندی که [illegible] گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است ص گل سرخ شش درم سعد [illegible] درم قرنفل مصطکی سنبل [illegible]
از هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله [illegible] هیل [illegible] از هر یک دو درم [illegible] اجزا [illegible] رطل [illegible]
رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند [illegible] بیرون کرده با یک رطل [illegible] بقوام آورده بسرشند و قدر شربت [illegible]
تا یک [illegible] معجون فلاسفه و [illegible] الحیوة [illegible] جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده
و جگر و تقویت دماغ و حفظ [illegible] و یرقان و قولنج و استسقا و [illegible] گرده و مثانه و تقطیر بول و امراض مثانه و [illegible] نافع
در [illegible] کرم و خشک [illegible] و مضر [illegible] مصلح آن [illegible] و سکنجبین و [illegible] شربت [illegible]
[illegible] تا چهار سال با قیست ص [illegible] زنجبیل [illegible] هلیله آمله [illegible] هندی
[illegible] بالسویه [illegible] عسل [illegible] پوست [illegible] اضافه کرده [illegible] الحدید جهت [illegible] خفقان
[illegible] جهت [illegible] اسپند
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] شربت [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
هلیله کابلی [illegible] مصطکی قاقله [illegible] زنجبیل بالسویه با عسل بسرشند [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] معجون جهت [illegible] ص پوست هلیله کابلی
بلیله امله [illegible] زنجبیل بالسویه با سه وزن عسل بسرشند [illegible] اطریفل صغیر جهت [illegible]
معده و بواسیر و تقویت دماغ نافع است ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله [illegible] هلیله سیاه [illegible]
[illegible] بادام [illegible] با سه وزن عسل بسرشند اطریفل کبیر جهت تقویت دماغ و قطع [illegible] بواسیر و [illegible]
معده و [illegible] و اصلاح خلط سوداوی نافع است ص هلیله کابلی بلیله امله [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] دارچینی [illegible] هندی [illegible]
[illegible] بادام [illegible] با سه وزن [illegible] عسل بسرشند اطریفل [illegible]
بواسیر [illegible] نافع است ص پوست هلیله [illegible] از هر یک ده مثقال [illegible] با شصت [illegible]
بقوام آورده [illegible] بسرشند اطریفل [illegible] جهت بواسیر نافع است پوست هلیله کابلی بلیله [illegible] سیاه امله [illegible]
افتیمون اسطوخودوس [illegible] از هر یک ده [illegible] سفید [illegible] عسل بقوام

وادویه را بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال کنند اطریفل کشنیزی جهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودا و
سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است اجزای او اجزای اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا اطریفل
ماهان جهت برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه سلامت نمایند حب هلیله کابلی بیست آمله بلیله از
هر یک ده آبزبان بغش بهار شیطرج سعد بجیل از هر یک سه اسارون بخ بسفایج اسطوخودوس از هر یک
شکل قسط سقر الکندر و مصطکی انیسون قرنفل جوز بوا از هر یک شو فلفل دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار عسل
وزن ادویه سه چندان شربتی از سه تا چهار اطریفل زمانی تالیف حکیم که باسم علاءالدوله سمی ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا
و تنقیه دماغ و جلاء بصر و جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات است بدماغ و بجهت بعد از غذا تناول نمایند مضم
و جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و نقرس و وجع مفاصل بغایت نافع و شربتی تا ده مثقال است و تقلیل شربت بجهت
اطفال و جهال بجهت سلامت غایة الامر بدنی نکند و داعی جمیع امراض نافع است حب هلیله زرد کابلی و سیاه و بلیله بی‌هسته و سقمونیا
از هر یک ده سنا سفید مغز شیرخشت و روغن بادام چرب کنند کشنیز خشک از هر یک بیست و پوست هلیله زرد مقشر کل سرخ
طباشیر گل بنفشه از هر یک بیست اسپغول سفید کتیرا از هر یک سه روغن بادام شیرین بقدر کفایت ادویه را کوفته و بیخته و عناب و سپستان
سپستان صد عدد کل بنفشه صد عدد ترنجبین شاهتره رب سوس با یک دو ده من شیره هلیله و کوفته عسل کفایت کند مع قوام آورده
معجون افتیمون جهت سوداء و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغی نافع است و قدر شربت از دو تا چهار پوست هلیله
کابلی آمله مقشر بلیله از هر یک ده مثقال افتیمون سنا مکی از هر یک پنج شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هر یک سه
انیسون مصطکی از هر یک دو با عسل سرشته و بپزند معجون مسهل منقول از خط استاد الملک حکیم محمد باقر طبیب
نافع جهت جرب و بهق و جذام و داء الفیل و رفع امراض بلغمی و سوداوی حب هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون شاهتره بسفایج
ایارج فیقرا شاهتره از هر یک ده اسفرزه سنا مکی از هر یک هفت ترب سفید بازنجان اسطوخودوس پنج سقمونیا
پنج بلسان مصطکی از هر یک ده مثقال شربت از دو تا پنج معجون شهریاران که مسهل است جهت معده و جگر و ادرار بلغم و سودا و تحلیل
حب نجیل تربد قرصیه بلیله سنبل هیل و زنجبیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران از هر یک چهار درم سقمونیا سه درم تربد هشت درم
حب النیل هشتم شکر سلیمانی دو درم با سه وزن ادویه عسل سرشته قدر شربت از چهار تا پنج درهم و در بعضی نسخ شبرم بجای
حب النیل است و این نسخه اوفق است معجون مفرح جلی مسهل جهت امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و جهت هضم طعام و مقیات
و افتیمون طبیعت نافع و مقوی معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتی تا پنج است حب ترشیرینی که بلیله که ابا نشد از پوست و تخم بلند
رطل و رطل شش کوفته تا نرم شود پس بکوبند و از بخل بلند و بلیله رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و ادویه را در آن
نمایند زنجبیل دار فلفل دار چینی از هر یک سه هیل قاقله کبابه زعفران از هر یک سه مصطکی پنج سقمونیا دو ترب بروغن بادام چرب
کرده و حب شربتی پنج تا هفت مثقال با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دار فلفل چهار است معجون برنی مسهل جهت قوی بلغم صداع و تنقیه

معده و امعا مسهل قوی است و مجرب است حب هیل قرنفل سانج تلفل دار فلفل زنجبیل بنه کابلی مقشر قرنفل از هر یک یک آمله
آمله مقشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم تربد سفید مجوف از هر یک ده با عسل سه وزن ادویه شربتی از یک
تا یک درم نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج و بجهت قوی نیز بسیار نافع است
حب سنا مکی کلاینقشه از هر یک سی گل سرخ بسفایج از هر یک پنج مغز تخم کافیه بیست آنشا است مخموده شاهتره بیست
از هر یک پنج هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک بیست آورده و وزن ادویه دو چندان سنا ده و کل سرخ
هلیله کابلی بیست آبجوشانیده باشند بقوام آورده و بسرشند معجون مسهل که جهت کرم معده و حب القرع مجرب است
ابن که کابلی مقشر هر یک یک بادخ تربد و مقل از هر یک درم ده ادویه را کوفته و بیخته با عسل بسرشند و مخموده و یک شربت
و باید که قبل از تناول آن بادام و یکساعت شیرتا ده و شیر بخورند و قدری و افیه و قبل از آن و سه روز پرهیز نماید معجون
سورنجان جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظه حب سورنجان ابیض هفت بوزن آن دو تا قشر هلیله زرد
اصل الکبر کمون شیطرج از هر یک دو و هلیله اصفر هفت تخم کرفس یک درم نیم تخم راز یانج یک درم نیم سقمونیا مقشر
ترکیب سه و زنجبیل سه و مخموده سه با عسل کف کوفته سرشته و به قدر شربت تا نیم مثقال با آبکرم و مالکرم ما و مستعمل کنند
کافیست معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظه جهت قوی جمیع امراض و دماغی که از سودا باشد نافع است حب پوست هلیله زرد و پوست
هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه مقشر از هر یک ده تربد سفید هفت اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج کل اسطوخودوس سه
مخموده شاهتره سه کل سرخ سوس مصطکی سفید از هر یک پنج با عسل کف کوفته سه برابر ادویه شربت دو تا سه معجون دیگر بهر سه
اصفر است مصفی خون از آن جالینوس است که در اطبا هر یک یک شربتی تا هفت سال باقی است جهت زحیر و درد معده و سقاق و مالیخولیا
مجنون نافع است حب هلیله سیاه بلیله از هر یک ده افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنج لسان الثور مجوف اشق
مرجان کهربا مروارید از هر یک یک کل سرخ زرنب بادرنجبویه حضض بیکونه الاخوین از هر یک دو درم نیم شیح ارمنی سه دانه شیر
تخم و بعضی کنند و هر یک تخم زنجبیل هیل کابلی از هر یک سه اضافه کرده ادویه با سه وزن عسل سرشته معجون خیار شنبر که مسهل قوی
کرکی که جهت قولنج حار و بارد و مطلق شکم و درد سینه نافع و مضر معده سرد و جهت دیر گذشتن او مصلح استعمال
اهل ایارج و طبیخ از یک مصطکی و کثیرا و زبان است و قوت شربت تا ده سال باقی است و قدر شربت از پنج مثقال تا هفت
صرف و با مصل با عسل بقوام آورده بقدر شربت نماید از هر یک بیست سقمونیا بریان کرده آن و رب سوس و کتیرا حب هندی هفت و عنب الثعلب
مصطکی و زرنباد از هر کدام پنج بخلاد و دیرتا یاسی روغن بادام چرب نموده بسرشند و جوشانیده تا بعضی غلظت و ضعف
بغایت بیزان قوام عسل آن مخلوط کرده با ادویه را بسرشت معجون اندرانی که مسمی بعدل المزاج است از تالیف حقیر جهت قطع عادت افیون
مجرب است و در دفع سستی خاد و نافع و امراض بارده و در مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع است حب افرادانه که گفته خونی
در شیرخیسانیده از پوست جدا کرده سوهان زده یک عوده یعنی زنم صلاح نموده کاکا و زبان هیل زرنباد عود هندی اسقی

قرنفل کثیرا نارجیل شقاقل حب الزلم سعد فلفل مقشر هلیله سیاه عسل زرنباد درونج وزن یک مثقال تا دو مثقال استعمال نمایند
معجون سهل شعوذانی تصریف و تذکره سهل کند جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و مواد حمیات و عطش است نیم رطل
الهلیلج اول اسبست و شاه ترهندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی پیر هلیله نیم رطل ده تخم کشوث افسنتین بنفشه از هر یک
پانزده ده گل سرخ تخم خطمی خبازی و دانه وصل از هر یک چهار درم آب نجیجی مصافی غاثه نمایند و پاسی مثقال
ترنجبین و یک وزن نبات و یه شکر بقوام آورده و طباشیر و کتیرا و صمغ عربی و سقمونیا و نشاسته و از هر یک یک درم الضافه
کنند و اگر خواهند در اسهال قوی تر شود ترنجبین را دو وزن ادویه جدا شده و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا
هفت **معجون** سقمونیا ... و تذکره جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار حیض و بول ... نافع
و ... رحمه الله ... ذکر کرده و گفته ... جهت ... تا سه روز ... پس قطع کنند
... کنند و ... استعمال ... شروع ... کرده باشند **ص** ... افیون ... از هر یک
... چهار ... از هر یک ... **فلونیا** ...
... بیماری ... ضیق النفس ... و قولنج ...
... استعمال ... و بعضی ... و تا حاجت
... و تقویت اعضا ... و صداع ... و ضعف معده و تقویت باه ... **فلونیا** ... قطع
... **ص** ... نیم درم ... افیون ... تخم ... از هر یک ...
... زعفران ... از هر یک ... سنبل ... درم ... بعضی نسخه زعفران
... **برش** ... ابو البرکات ... حکیم ...
... افیون ... زعفران ... سنبل الطیب ... سفید از هر یک
... **فلونیا** ...
... زعفران ... مصطکی ...
... پوست ... ترکی ...
... قرنفل ...
... سنبل الطیب تخم کرفس ... گل سرخ ...

معجون ابو مسلم
ابن معجون را ...
یا در رنس کوسند
... بلغمیه افیون
بزر البنج الابیض
از هر یک ده مثقال
فرفیون زعفران
سنبل الطیب
عاقرقرحا
سورنجان
قاقله از هر یک
پنج مثقال
با عسل سرشته
شربتی نیم مثقال و ضعیف ... را

سفید

سفید مغز حلقوزه مغز نارجیل مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی افیون صمغ عسل ... ادویه **فلونیا** ... جهت اسهال
... و ... باشد که ... ترتیب نموده است و ... حفظ الارواح کرده است **ص** ... فلفل سفید افیون ...
... سفید ... سنبل الطیب گل سرخ ... حلقوزه نارجیل ... زبان
... عود ... هندی ... زرنباد ... بسباسه ...
... فلفل ... زرنباد ... پوست ترنج پوست پسته ورق ...
... گل سرخ ... عسل ... جهت ... اضافه ...
یاقوت ... مرجان عقیق ورق طلا ... **فلونیا** ... فلفل سفید سنبل الطیب ...
... زعفران ... سرخ ... ورق طلا ... مصطکی
... افیون از هر یک ... **نسخه** ... ابو البرکات ... ظهیر الدین ... الاسلام ...
... بر کات ... نسخه ... جهت ... دفع ...
... و ... قلب ... حفظ ...
... صفای صوت ... جهت ... و ... نافع ...
و تقویت ... جهت ... استسقا ... عرق ... و تقویت جماع
... و استرخا ... اعضا ... جهت ...
... و جهت ... سوداوی ... قلب
... شربت ... صاحب ... و ...
... روز ... و ...
... صاحب ... و جهت ...
... جهت ضیق النفس ...
... جهت ... باشد ...
جهت ... و جهت ... باشد ...
... و جهت ... باشد ...
... و جهت ... مطبوخ افسنتین ...
... و جهت ...
و جهت ... و جهت ... و جهت ... مطبوخ ...

حبه قرنفل بدهند و جهت زنانی که بر ایشان قطع نشود با بحلیله و جهت هم با بخور و جهت کسی که افسون دیده باشد
بطبیخ دارچینی و جهت کسی که کلف رخ بود باشد بطبیخ عود و ماء الورد و جهت کزیدن عقرب و جهت کزیدن افاعی حبه هر روز
دو حبه و قید کند بانبوشیدن ثنانی ساکن کردد و علامت درهم آنست که که مار کزیده وقتی که پیدا شود از سم خوابش می برد و قیم
درهم بهم ثنانی و جهت ماده درکی ده یوم بسبیه باشد بطبیخ نخاله و زیره و جهت دفع ویاد فی خون حیض با ب سماق و جهت
احتباس خون حیض بطبیخ عناب و دوین و جهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است **ص** دار فلفل دارچینی خیطیا نا سلیخه
جندبیدستر از هر یک درم چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر تا دو ید طویل از هر یک درم افیون یا زده مثقال و یکدانک و نیم عسل
بلغم الیسون و تخم کرفس بزر البنج ده دانک فلفل سیاه ... ونیم قسط اسارون از هر یک ده دانک و نیم زنجبیل و نیم خشک از هر
هفت درم روغن بلسان بار وغن کل سرخ ده ... وقتی که افی **نسخه** دیکر که از ظهیر الدین نقل شده مکرر تجربه کرده سبیه و در
خواص هیچ دان نشود بطوری است و جهت تب ربع مکرر تجربه کرده سبیه **ص** سبیه سائله که در وی ... مرصافی زعفران و خیطیا نا
مکرر طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ و جند بیدستر فاریقون مکرر ... اقاقیا هو فاریقون نظر اسالیون مکرر قصب الذریره
دار شیشغان حب الغار عصاره لحیة التیس مکرر ... طین ... جینی اسارون ... بعد روغن بلسان مکرر ... دو
بلسان ثبت الغنیق الیست در چینان او یاد و وزن عسل ... کنند **تریاق** ... اعتدال از انکار ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ... ابی برکات که موجود است و تصحیح نموده است که بخط مصنف مقابله کردم فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون زعفران فرفیون
سنبل الطیب ... عسل و وزن ادویه ... شاه الاستعمال باشد و نافع است و طریق استعمال و وقت و علت ... کر
بر شیشان ... و در بعضی نسخ فلفل ... و سفید است و در این صورت ... برودت می باشد و با فلفل ...
بجاوت کالایخفی فانهم **نخلوص** اکبر که ... و با افعال خاصه نا شد جهت در ... و نقرس و صرع و در وسواس
و فالج و ... مانوبه و ... باشد و بجهت ... صوت و درد چشم که از برودت باشد ... و ... الکنا ... حت
درد دندان و ... هولم و در ... و شری ... و احتباس ... منقیه و متانه و بجهت منع نزله ... باه الهضل
بنو شند و در ... کردن ... باب ... باشد ... صداع ... ورباح غلیظه بالجمله ... و تخم ... را ز یانه چینی
باشند و در ... و صعب ... و ... سودا و ... و د ... و ... و طلا ... و بر قضیب
بو بج ... و معقود قضیب ... بقدر ... طبیخ حلبه ... جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است و ... از ...
بسر خوی ... مواقف تجربات ... است **ص** حلبه ... سلیخه فقاح اذخر از هر یک ... و نیم ... محمودیک ...
نطر اسالیون در بعضی نسخ ... تخم کرفس و وقیه ... سیساالیوس ... قسط ... دارچینی ... از ... سبیه سائله
اسارون ... از هر یک ... فلفل ابیض ... دو ... دار فلفل چهار ... و ... افیون ... و د زعفران ... از هر یک چهار ... فی شربت
رایکدم و در بعضی نسخها انیسون ... دار فلفل چهار ... و در بعضی نسخ سنبل هفت مثقال است **قرص** از ... و ... عود ...

مذکور است

مذکور است و دارای بقدر رشتی از ترتیب داده ... خندان دو یه و ... قسط الرنا ... فلفل سفید ...
دانق ... حبه دارچینی مصطکی زعفران مکرر دانک سنبل الطیب ساذج هندی مکرر ... مرصافیه دانق ... ادار
قصب الذریره مکرر ۳ دانق با شراب یا قایم مقام او قرص کنند **مجرب** ربع از مجربات مرحوم حکیم عماد الدین محمود ...
که چون روز نوبه قبل از تب دو مخود تا نیم از تناول نماید البته در سه نوبت قطع می نماید و سهل است بحسب ... **صفت**
ان جند حلتیت ... دارچینی شونیز مرصاف ... سبیه سائله از هر یک ... عسل ... جمیع ... **مجرب** ربع دیکر
از محمد بن زکریا رازی ... دو ... که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نیافتد و قدر شربت ... مجرب ... سابق
تریاق ... هفت زعفران ... چهار ... سلیخه حلتیت از هر یک ... سبیه جند سنبل هفت ... قسط ... عسل
بود ... جمیع ... **نسخه** دیکر از مجربات ابوعام که در قطع تب ربع بسیار ... است و وقت استعمال و قدر شربت بر ... مستود
مجرب سابق است اسارون ... جند بیدستر سبیه سائله بزر البنج افیون بالسویه ... که ... جمیع ...
صبح البلغمی مجرب ایضا از مجربات ابوعامر ... بقدر مزاج و عادت هر کسی باده دانه فلفل ... قبل ان
نوبت بد ساعت ... بنو شند **صبح** البلغمی مجرب ... مکرر ... الثوم نصف ... قبل النوبه **مجرب** ... ایضا
اسهال ... مجرب است **ص** تخم حماض تخم ... بلیله مجرب ... هلیله سیاه ... الحدید ... بعسل ...
به بالناصفه ... و زنان ... شربتی ... **مجرب** ... بعظم ... در کامل الصناعه ... جهت
اسهال ... نافع است **ص** جند بیدستر افیون سبیه سائله ... مرصافی ... زعفران ... کنند ... نخواه
بالسویه ... و در نسخه کامل ... تخم کرفس سلیخه ... است **امثا** مطبوخ ... دو
استعمال آن شرطیست که ... موافق باشند ... است ... لازم است ... چنان ... کدو
... مجرب ... باشد از ... **مجرب** ... اسرار الاطبا تالیف شمس الدین ... هلال ... سقوبه ... باه ...
دماغ ... و ... کنند ... قبل ... اجماع ... است ... الانسان ... عصب ... منی
و امراض عصب ... و ... است و ... مصاریع افیون ... تخم ...
... و ... افیون ... **صفت** ... خصیه الثعلب
... سقنقور ... جماع ... فلفل سفید مغز
... سفید ... تخم ... مغز ... تخم ... سفید ... تخم ... تخم ... تخم
شامی ... تخم هلیون ... از هر یک ده درم زنجبیل مغز ... مغز ... صنوبر ... مغز ...
الخضرا ... سفید ... دارچینی ... سنبل الطیب اسارون ... بسباسه کبابه ...
... مستلی عود عنبر اشهب زعفران از هر یک ... زنجبیل ... قسط ... مغز

جهت تقویت باه

حب النشاط و روغن از هر یک دو درم با عسل سرشته بخورند معجون چوب چینی از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویت معده و دل و دماغ
محلل و گرده و مثانه و بلغم اعضا و تقویت باه و منفعت به بلغم و عصب صنع چوب چینی ده درم و دارچینی و دو مثقال و زنجبیل فلفل سنبل
از هر کدام سه درم مصطکی عود قاری ... اسارون سه ... بشیر ... اکل ... سه اصناف
سرخ ... ماهی ... قرنفل زنجبیل از هر یک ده ... بسباسه دو درم روغن زنبق از هر کدام سه
خصیة الثعلب ... تخم ... شلغم تخم ترب تخم ... بهمن سرخ و سفید ... از هر کدام سه ...
مثقال ... فلفل شیرین دو درم ... سرخ ... سه درم ... سعد سه درم ...
مجموع را ... کل ... بهمن ... از هر کدام ده ... بجوشانند و صاف کنند خشخاش سفید تخم
تخم خیار ... تخم کاسنی ... از هر کدام ده ... آب ... شیره گرفته ... نبات شیرین ... شیرین
و قند ... بقوام آورند ... مغز فندق مغز ... کدو ... مغز چلغوزه ده ... کوفته داخل عسل کنند
... ورق ... جهت ... داخل ... بیست مثقال چوب چینی ... آب ... بعسل
بقوام آورده ... و بغایت ... مشاهده نموده است معجون بهمن ... جهت ... است اگر خلطی باشد اول
تنقیه نمایند بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال ... و نیم مثقال ... تناول نمایند ... اجتناب نمایند
از مضرات باه و پرهیز نمایند صفت بهمن سرخ و سفید مغز چلغوزه ... کبابه ... از هر یک ده ...
قرنفل ... سکنجبین ... شقاقل ... سازج هندی ... قرنفل ... بکنند ...
... سازج نصف ... بکنند ... زعفران ...
... استعمال نمایند معجون بهمن ... مولف ... بغایت مجرب است ...
قدر ... کوکنار ... تخم ... از هر یک ... سقنقور ... ماهی ...
شقاقل ... خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق ... تخم ترب شقاقل تخم شلغم
... تخم ... خشخاش سفید ... از هر یک ... باشد
دو ... معجون بهمن ... جهت ... باه و حفظ و تقویت ...
کرده ... و اصلاح ... صفت تخم ... سفید پوست ...
... باشند ... تازه ... از هر یک سه
... از هر یک ... رطل آب ... بقوام آورند تخم ترب تخم ... از هر یک
... زنجبیل از هر یک ... اضافه نمایند ... زعفران ...
حل کرده ... کنند ... مغز ... تخم شلغم ... بهمن سرخ و سفید تخم حلبه

و تخم کتان از هر یک یک وقیه قسط شیرین افسنتین قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد بیخ ... اعرابی یا ماهی ... از هر
زرده تخم مرغ مغز ... کنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند و قدر شربتی تا دو از ده درم است معجون ...
اسحق ... ذکر نموده جلیل القدر ... نافع است بغایت ... و جهت دفع رطوبات
و کل امراض بارده ... و سکته و رعشه و ضیق النفس ... و طول ...
... و تقویت معده ... جهت احتباس ... و ...
باه ... بغایت مجرب ... جوانان و ... و شربت ...
... و جهت دفع ... و شقاق ... باه بغایت نافع ...
... و شربتی تا دو ... درم ...
... رطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی ... از هر یک
دو ... زعفران ... روغن ... گل سرخ ده ... عسل بجوشانند ... روغن ...
... بجوشانند معجون ... جهت ... تقویت باه و تولید منی بغایت ... صفت تخم ...
تخم ... مغز چلغوزه از هر یک ده ... زنجبیل شقاقل ... خصیة الثعلب از هر یک ... طیب ...
... روغن ... کرده ... اگر عسل ... باشد بهتر است قدر شربتی
... معجون ... جهت ...
... طعام ... سفید ... جهت سعال ... و ضیق النفس ...
صفت ... خصیة الثعلب از هر یک ... شقاقل ... تخم ... حب صنوبر ... از هر یک ده ...
... از هر کدام ... ادویه ... بجوشانند ... صاف کرده ...
... عسل ... شیرین ... بقوام آورند ...
... باشند ... اصل ...
... اضافه نمایند معجون ... جهت ... و ...
... کرم ... و ... صفت جوز ... از هر یک ... با ... زنجبیل ...
... اسارون ... از هر یک ...
الثعلب ... شقاقل ... بهتر است ... عسل ...
از ... معجون ... جهت ... بغایت ...
باه ... و ... جهت ... و تقویت ...

شامل بر دو نوع است **صفت** التخصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام شش درم کبابه قرنفل دار فلفل از هر کدام یک درم مغز فستق
مغز بادام شیرین دارچینی نارجیل مقشر بندق مقشر از هر یک ده درم ابریشم مقرض [illegible] الجزر بشیریا یه تخم کرفس تخم
بنجر تخم هلیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قسط تخم جرجیر بوزیدان بهمن دو درم جلقوزه کبابه و صغار تخم
قرنفه درونج سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب الفلفل بزر بنج فلفل لسان العصافیر الشتوی خشک
مویز منقی عاقرقرحا از هر یک یک درم عنبر اشهب مشک از هر کدام دو درم زعفران ده درم ورق نقره و ورق طلا یک درم فرفیون
عشار ادویه با عسل کف گرفته دو مثل ادویه سرشته شوند **فصل پنجم** در مفرحات مفرح عبارت از آن چیزیست که مشتمل
باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و تقویت او و تقویت آلات آنچه ادراک باطنی می‌دهد است و هم
آلات قوی باشد و از کدورت و تعبید [illegible] باطن و ظاهر بهجت باشد با عث باد و لاد بهشت میگردد و این تفریح بسبب
از آنها قوتها با نفراده میشود مثل شنیدن نغمات ملایم طبع از قوه سامعه و بخورها و بوی سنبل و [illegible]
نفس از [illegible] بحال دانسته مشغول بخام الحجر خود و یاد ارداک [illegible] دانه مفرح حقیقی است و هرچه باعث ادراک
لذات خارجی محسوسه بحسب مقتضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی گردد و هرچند اسباب مجتمع باشد تفریح بیشتر خواهد
بود مثل صحت مزاج و صحت اخلاط و دیدن باشیدن سامعه ملایمات قوت [illegible] مقبول بصره و اشیای لذیذه
ذائقه و بوییدن بوهای و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه ملایم حس مشترکه و خیال و
معانی جزئیه موافق وهم و ترکیب مناسب متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه ملایم حافظه و صحت قوتهای باعثه
باعثه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات بجهت امور مذکوره مختلف است بحسب تفاوت اشخاص
قوتهای بدن متفاوت و ظاهر مفرحات متعدده ترکیب یافته است **مفرح** یاقوتی شیخ ابوعلی که در ادویه قلبیه ذکر کرده و در
ترکیب بسیار مشهور است و ملک حکیم و ملا [illegible] مرحوم تجربه نموده و [illegible] زیاده ذکر [illegible] جمیع آنها است
توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه و جهت ناصور و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع
تجربه شده استعمال میتوان کرد **صفت** مروارید ناسفته کهربا بسد مشک بادام ابریشم مقرض سرطان محرق طباشیر از هر کدام یک درم
سفاله طلا ورق و [illegible] یاقوت یک تخم [illegible] تخم بادرنجبویه بادرنجبویه از هر یک سه درم سرخ
و سفید عود هندی صندل [illegible] مصطکی [illegible] دارچینی زعفران زنجبیل هیل قاقله کبابه بسباسه از هر کدام یک درم
بادام و بیم اسطوخودوس سرخ جدوار یک درم [illegible] دو ازیاد و عود [illegible] سعد [illegible] تخم کاسنی [illegible]
زنجبیل دو درم گاوزبان مشک [illegible] کافور یک درم عنبر [illegible] سنبل الطیب سادج از هر کدام دو درم این اجزا [illegible]
جهت معتدل المزاج [illegible] ترکیب کنند هر نوع که [illegible] [illegible] تغییر دهند و اگر خواهند بعد از تخمیر [illegible]
نمایند و ازین [illegible] افیون [illegible] [illegible] نمایند و این زمان [illegible] استعمال [illegible]

از ادخال افیون حفظ مزاج مرکبات است و ادخال حب جهت اصلاح افیون است که مرکب بعد از ادخال افیون
بر اعتدال خود باشد و اگر کسی را سوء مزاج حار غالب باشد می باید که زعفران و مشک این ترکیب را نیم مثقال کند و افیون
کم کرده بدل چهار سنا مکی قسط بادام شاه ترمه یک درم کند و در ین ترکیب یک مد گل سرخ و هشت تخم خرفه هشت
طباشیر دو تخم کاهو و سه مصطکی دانه خراسانی و باقی ادویه بحال خود بکار برند و بعد سحق قرص سازند با معجون
و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد و الجب باشد که در ابدال ادویه قرص او که ببابسه است و قشور اترج و عود بلسان زنجبیل
و فلفل سیاه جند بیدستر و دارو و دانه کافور و نصف مثقال کند و اگر صاحب مزاج حار یابد شربت از این ترکیب با بدل طباشیر
و رب سیب بخورد و اگر صاحب مزاج بارد شربتی از آن با مطبوخ جند بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه
نیست و مرحوم حکیم [illegible] سلوی که من بعضو از سلطان اعلاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بالیا شده بود با این معجون در این نسخه
معتدل این ترکیب بادام یاقوت [illegible] فعلکرده ام نفع عظیم مشاهده نموده باشد **مفرح** حار جهت مالیخولیا و خفقان و
و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافع است و بجهت امراض سوداوی و زیاد رضا [illegible] **صفت** بادرنجبویه قشور اترج و فلفل
قرنفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبابه از هر یک سه درم زرنباد درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک بالسویه از
هر یک دو جزء مشک و عنبر نصف جزء فلفل [illegible] دارچینی [illegible] رطل بالسویه سحق نمایند و یک رطل باشد
بعد از آن نصاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را سه بار بادویه کرده [illegible]
شهر یک تا دو درم و این نسخه را نفع از نوشدارو است جهت مبرودین و مرطوبین **مفرح** بارد از تالیف حکیم که مسمی بمفرح
است جهت سوداوی و دفع نجاسات بغایت مجرب است **صفت** گل سرخ زرشک بیدانه گوز قرصندل سفید طباشیر گل ارمنی [illegible]
پوست پسته پوست ترنج سنبل [illegible] کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان مرکب [illegible] مقشر با صندل شربت سیب سرشته شوند
شربت دو درم و طلای محلول و نقره محلول فادزهر معدنی مکی یک درم عنبر اشهب نیم مثقال در بعضی مزاج اضافه میشود **مفرح**
بارد از ادویه قلبیه شیخ رئیس و حکیم بکر تجربه نموده جهت بحرور و بغایت مجرب نافع و بجهت [illegible] بارد
قویست و جهت ناصور و تب دق و خفقان حاره و دفع سوداوی سوخته بغایت موثر است **صفت** تخم کاهو تخم خرفه
مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیار مقشر از هر یک [illegible] لولو [illegible] طلا سرطان نهری محرق ابریشم القرض از هر یک یک صندل
سفید عود هندی درونج زرنباد [illegible] ابیض از هر یک دو و [illegible] طباشیر از هر یک دو گل سرخ بهمن زعفران نیم کافور
یک دانگ [illegible] و [illegible] اللسان الثور [illegible] که [illegible] دو [illegible] شود و [illegible] دو اصل گل سرخ
کنند و ادویه را کوفته قرص بسازند با معجون نمایند بر ب سیب و [illegible] بالسویه [illegible] **مفرح** [illegible] سلخت
سوسنبر [illegible] مفرح و مقوی و مساویست احساد [illegible] نافع است مطلقا مزاجه [illegible] سیاه کند
ساقط [illegible] که نقصان یافته باشد بمرض یا عمل [illegible] و جهت خفقان و وحشت و استسقا و [illegible]

وسوء هضم و برای تحلیل بادها نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و بعضی میگویند گرم است در اول
و [illegible] ص زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده [illegible]
درونج عود قماری از هر یک پنج [illegible] خشک سوسن دارچینی کبابه مقشر جوز بوا نقره محلول طلا با زعفران از هر یک
آبریشم یاقوت از هر یک [illegible] بعد از آن سحق بلیغ نموده [illegible] شانزده درم گلاب شانزده اوقیه
عرق بید مشک و آب سیب و آب بهی ترش و آب گاوزبان از هر یک شانزده اوقیه در یک شب بخیسانند و در روز دیگر
در شب [illegible] و بیست و پنجاه [illegible] عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است بوزن درآورند و بعد از آن دویست و پنجاه
بجوشانند و بدستور با شکر بیست و پنج باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از
آتش بر آورده ادویه را اضافه نمایند [illegible] بجوشانند و [illegible] باطل [illegible]
شاهد [illegible] بعد از آن بجوشانند [illegible] نقره و [illegible]
و یاقوت است اضافه کنند [illegible] باشند [illegible]
حل نموده و تصفیه نمایند [illegible] ده قیراط تا دو [illegible]
تا دو مثقال است و قوت تا بیست سال باقیست جهت حفظ صحت [illegible] بجهت قوة باه
و بجهت خفقان [illegible] گاوزبان مفرح جالینوس معروف [illegible] القلب جهت خفقان حار و
[illegible] و دماغ و سدد و [illegible] و صرع و شقیقه و مالیخولیا و [illegible] و قطع خون و دفع سموم نافع است و
در درجه سیوم [illegible] است در اول ص [illegible] در گلاب سه روز [illegible] تخم خرفه از هر یک
بیست [illegible] صندل سفید و زرد و سرخ پوست ترنج [illegible] سنبل الطیب از هر یک ده درم بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک
طباشیر پوست [illegible] ترنج ابریشم مقرض [illegible] از هر یک [illegible] مرجان مروارید از هر یک [illegible] طلا [illegible] نقره محلول
یاقوت از هر یک [illegible] با شربت سیب [illegible] و شربت ریباس و شربت انار [illegible] بسرشند مفرح اعظم معتدل است
بهترین مفرحات و مواهی [illegible] و مشکننده تند [illegible] و مانع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون
و مقوی حواس و اعضای [illegible] و حفظ [illegible] میکند [illegible] و کسالت و بلادت و توحش را
و نافع [illegible] و مقوی باه [illegible] و نافع اقسام [illegible] خفقان و مالیخولیا و وسواس و [illegible]
عجیب [illegible] جلیل القدر [illegible] اضافه کنند یاقوت و [illegible] نامیده میشود [illegible] یاقوت
و [illegible] طلا [illegible] روغن بنفشه [illegible] نموده در جمیع [illegible]
و معاون [illegible] و قریب [illegible] بجهت دفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش [illegible]
و حافظ صحت و بهترین مفرحات است ص شاه تره بادرنجبویه گل گاوزبان تودری از هر یک ده درم بهمن سرخ و سفید از هر یک

پنج [illegible] طباشیر گل ابریشم شاهتره [illegible] زعفران درونج زرنباد از هر یک [illegible] ابریشم مقرض صندل
سفید پوست بیرون پسته از هر یک ده [illegible] مرجان [illegible] از هر یک [illegible] ورق طلا ورق نقره
یاقوت سرخ از هر یک دو [illegible] بوزن طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته مشک سفید [illegible] و پنجاه [illegible]
شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب [illegible] و آب لیمو و آب [illegible] از هر یک
و سه [illegible] آورده [illegible] و قدر شربت از یک تا دو [illegible] و قوت تا چهار ده سال باقی است مفرح [illegible]
و جهت تلطیف اخلاط و [illegible] ارواح و بسط نفس و تقویت [illegible] نافع گرم و خشک است در درجه دوم و قوتش تا هفت سال باقیست
و قدر شربتش تا دو [illegible] آورده و آب ریباس ص [illegible] از هر یک [illegible] زرنباد درونج [illegible] نموده
[illegible] سنبل [illegible] دارفلفل از هر یک [illegible] سفید
یاقوت سرخ ورق طلا از هر یک [illegible] زعفران [illegible] مصطکی [illegible] دارفلفل [illegible] بگلاب بخیسانند
سه روز [illegible] و عرق [illegible] چینی [illegible] تصفیه نمایند
[illegible] بسرشند مفرح [illegible] جهت رفع خفقان و رعشه و [illegible] و صداع
امراض [illegible] و توحش و [illegible] نافع [illegible] مفرح [illegible] بسیار است [illegible] و کسل و بلادت
زایل میکند و قوتش [illegible] و شربت [illegible] آب [illegible] و اخفا [illegible] با طلا و نقره
[illegible] ص [illegible] سرخ از هر یک [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] ابریشم خام [illegible] بجوشانند [illegible] صاف نموده [illegible]
آب سیب یا شربت سیب [illegible] آورده [illegible] اضافه کنند [illegible] بادرنجبویه [illegible] بر دارند مفرح
ابریشم جهت رفع اخلاط سوداویه [illegible] و تنقیه دماغ [illegible] و تقویت حواس و [illegible]
بالذات [illegible] و تحلیل ریاح غلیظه [illegible] هضم نافع است و گرم است در اول [illegible] و قوتش تا
سال باقیست و شربتش [illegible] ص افتیمون اسطوخودوس [illegible] از هر یک [illegible]
درونج مروارید [illegible] مرجان بهمن سرخ و سفید [illegible] سنبل [illegible] از هر یک [illegible]
دوم [illegible] دارفلفل مشک از هر یک [illegible] با عسل [illegible] اجزای مفرح را [illegible]
مفرح [illegible] ورق طلا و نقره [illegible]
مشاهده نموده است و مسمی بمفرح ابریشم [illegible] اقسام مالیخولیا [illegible] نسخه [illegible]
[illegible] اعضای [illegible] بسیار نافع
ص [illegible] گلاب [illegible] باشد [illegible] سفید تخم خرفه کشنیز خشک [illegible] تخم [illegible]

ودهن تخم کدو و گل مختوم یا داغستانی ابریشم مقرض محرق بهمنین پوست ترنج و نانخواه کاکا و زبان ثور و زهر معدنی طباشیر ملک
بیخ از عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گشنیز نیلوفر کبود مکی دو گل رشرو ورق نقره ملدود مشک
کافور یک و نیم زعفران ذهب یک دانگ با شیره ترنجبین و شیرخشت و سیب و امثال آن چهار صد بسرشند و در بعضی نسخ
مروارید کهربا مرجان مکی ... و قطلا و عنبر و زاد اضافه نموده است **مفرح** حار کثیر المنافع جهت امراض بارده
وهر قسمی که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه تفتیح سدها بغایت مجربست و منافع ... در
سیم خشک و بدرد ویم قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک مثقال **صح** اشنه اظفار الطیب نارمشک قرنفل جشک
بالسویه ... قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هریک نصف جزء مصطکی زعفران از هریک وزن سبع اجزاء با عسل بسرشند
مفرح بارد جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه ... و تعدیل مزاج جگر کرده و در ... سرد و قوتش تا دو سال باقیست و
شربتش ... **صح** ... سفید کشنیز خشک تخم خرفه از هریک سه طباشیر گل مختوم گل سرخ نشاسته ... از هریک یک
... عصاره زرشک طین ارمنی از هریک ... با عسل کابلی بسرشند **باب ۲ در** اقسام حبوب و ان مخترع قدماست و تقسیم
باقسام معجونات است ... تا سه ماه قوت باقیست و بعد از آن ضعیف میشود ... و اگر مشتمل بر ادویه
کبار ... است باشد تا یکسال ... و اگر مشتمل ... باشد بعد از یک ماه ضعیف میشود
حب تارمشک مسهل سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و تقویت معده ... نفع قولنج و درد معده که از احتباس طبع باشد
مجربست ... و کبار اسهال میکند **صح** مصطکی ... تربد ... از هریک ... سقمونیا ...
... درم **حب** ... جهت استسقاء ... که با حرارت باشد **صح** ... عصاره ... تخم کاسنی غاریقون ...
... **حب** الذهب ... موسوم است ... ترکیب رئیس الحکما حسین بن عبدالله سینا جهت حفظ صحت و تنقیه
اخلاط ... و فتح سده و ... النفس و درد پهلو و پشت و پای ... و هضم طعام و ادرار و دفع بخارها
بالجمله مداومت او ... است از جمیع ادویه و شربتش ... **صح** صبر ... هلیله کابلی ده درم گل سرخ ... سقمونیا ...
مصطکی کثیرا سفید از هریک ... عنبر ورق طلا از هریک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریک سه قیراط ...
جهت بلغمی و اصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هریک چهارم ... جهت مفاصل و عرق النسا و ...
... جهت ... از هریک سه ... جهت ... هلیله ... جهت ...
... از هریک ... و جهت ضعف جگر طباشیر ... و جهت ...
... کرده ادویه ... **حب** ... قوتش تا دو سال باقیست **حب** الایارج
... نافع است جهت ... و تنقیه دماغ کند ... **صح** ایارج فیقرا
شش ... هلیله ... شحم حنظل ... درم ...

سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک درم **حب** اصطمخیقون بمعنی مسقی اخلاط
بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و دفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف ... نافع
صح صبر یازده درم بسفایج افتیمون از هریک شش درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هریک سه درم سنبل سلیخه زعفران حب بلسان
... هندی ... عصاره افسنتین عود مصطکی بیخ اذخر ... از هریک ... و بعضی ... ایارج
اضافه میکنند و در بعضی نسخ هلیله زرد و تربد اضافه کرده اند **حب** النفط منسوب بجالینوس و آن قوی الفعل است نافع
جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال ...
و شربتش تا دو درم و ... نقل کرده ... و اسحق نقل کرده که ... میکند و ...
... است ... **صح** صبر یازده درم هلیله اصفر تخم ... افتیمون صمغ ...
... سکبینج شحم حنظل ... از هریک بیست ... و در بعضی نسخ ...
... اصل السوس از هریک ... کرده اند ... نباشد ... افتیمون ...
... **حب** ... اضافه کنند ... جایز است ... حب ...
... و جهت ... خصوصا ... عظیم ...
حب ... مجربست ... **صح** تخم ... تخم خیار ...
از هریک ... صمغ عربی کثیرا ... زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب صنوبر ...
... از هریک ... و ... کل مختوم ...
... با شکر ... بلعاب تخم ... و ... بنفشه ...
... طبع ... **حب** ... نافع است جهت امراض ...
... قوتش تا دو سال باقیست ... درم ...
... مثقال است ... **صح** تربد ...
مثقال افتیمون چهار بسفایج ... از هریک ... شحم حنظل ... از هریک ... درم ...
نمایند **حب** ... هلیله اصفر ... سقمونیا ... شربتش ...
حب ... جهت تنقیه دماغ و امراض آن بغایت مجربست ... و وسط راس است ...
... **صح** صبر ... مصطکی ... بالسویه شحم حنظل سقمونیا از هریک ...
حب ... ایارج فیقرا ... شحم حنظل سقمونیا هلیله ... صبر ...
... مثقال ... نمایند **حب** ... جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل

امراض ...

قنطوريون دقيق عصاره قثاء الحمار فرفيون جند بيدستر فلفل حلتيت سكبينج جاوشير شيطرج حرف از هر يك
صمغ را در آب سداب حل كرده حب سازند دو نيم مثقال شربت است حب افتيمون جهت سوداويين كه قادر بر شرب مطبوخ
نباشد ص افتيمون ده درم بسفايج غاريقون از هر يك ده درم حجر ارمني اسود ملح هندي از هر يك پنج درم اسطوخودوس هفت درم
ايارج ده درم شربت دو درم حب الشبيار ابو جعفر الشبيار [illegible] نامند كه وقت استعمال الشرب است جهت تنقيه سر و بدن
از سوداويين كه مستعد ان بلغم شود ص تربد افتيمون غاريقون اسطوخودوس هليله كابلي از هر يك يك جزو فيقرا يك جزو و نيم جزو
هستند و نيم جزو شربت ان يك مثقال تا دو مثقال حب الشبيار نوع ديگر جهت تنقيه دماغ و قلب از سودا و كه مستعد از صفرا باشد ص
تربد افتيمون سنا مكي شاه تره از هر يك يك جزو هليله زرد يك جزو و [illegible] صبر دو جزو [illegible] مغسول ده ثلث جزو كل سرخ
[illegible] مصطكي يك جزو و ثلث [illegible] شير [illegible] سازند شربت تا چهار م حب الشبيار نوع ديگر جهت تنقيه دماغ
از سوداويين كه [illegible] رسيده باشد ص هليله كابلي افتيمون از هر يك يك جزو فيقرا يك جزو و نيم اسطوخودوس دو جزو
جزو و نيم حنظل يك جزو حجر ارمني اسود جزو مصطكي [illegible] بسفايج از هر يك نيم جزو حجر ارمني مغسول ثلث جزو با آب شير [illegible]
سازند شربت [illegible] يك مثقال حب جهت [illegible] از مجربات است [illegible] بنوشند [illegible] ص [illegible]
[illegible] صبر زرد [illegible] سوخته [illegible] غاريقون [illegible] هندي از هر يك يك جزو [illegible] بهار و امثال ان حب سازند
و قدر شربتي يك مثقال است حب [illegible] از مجربات والد مرحوم حقير جهت صاحب بواسير كه از اعتقال طبيعت آثار داشته باشد
مجرب است ص [illegible] پوست هليله زرد هليله سياه پوست هليله كابلي پوست بليله [illegible] كنند تا [illegible]
و روز ديگر در [illegible] بكوبند [illegible] و [illegible] حب [illegible] سازند [illegible]
[illegible] حب [illegible] تاليف والد مرحوم جهت كسي كه [illegible]
[illegible] باشد و قادر [illegible] باشد [illegible] ص تربد سفيد [illegible] حب [illegible] ايارج [illegible]
تخم حنظل شيطرج [illegible] فلفل [illegible] جند بيدستر [illegible] و صمغ را
در آب [illegible] حب سازند شربتي [illegible] حب الاقارية الكثير [illegible] سودا و صفرا و
بلغم [illegible] ص [illegible] حب [illegible] فقاح الاذخر سليخه [illegible] از هر يك
ده [illegible] بيست [illegible] آب [illegible] صبر سقوطري [illegible]
بكوبند و با اين آب [illegible] حب [illegible]
در [illegible] زعفران و مصطكي [illegible] بعد از [illegible]
كرده باشند [illegible] شربت [illegible] حب الشيطرج جهت [illegible] مفاصل و عصب و فالج و لقوه و [illegible] ص تربد [illegible] صبر
بيست [illegible] شيطرج هندي [illegible] از هر يك [illegible]

[illegible] چهار م با [illegible] حب سازند شربتي [illegible] حب الربيع هليلج كابلي افتيمون از هر كدام چهار
عصاره افسنتين از هر يك دو [illegible] صبر [illegible] حبهاي بزرگ بسازند [illegible]
دو [illegible] ص حلتيت الربيع هليله اصفر عصاره غافت [illegible] حلتيت نيم [illegible] حب سازند شربتي [illegible]
كرم حب الشعث [illegible] جهت اسهال اصفر [illegible] بلغم [illegible] ص صبر [illegible] افتيمون [illegible] سقمونيا [illegible] سنبل سليخه تربد
مصطكي [illegible] زعفران [illegible] غاريقون [illegible] حب سازند شربتي [illegible] حب السكبينج از
جالينوس جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج ص هليلجات ثلثه [illegible] از [illegible]
[illegible] سقمونيا [illegible] شيطرج حب البلسان مصطكي اغاريقون [illegible]
[illegible] صبر سقوطري غاريقون [illegible] و آب [illegible] سازند
[illegible] حب سازند شربتي [illegible] باب نيم كرم [illegible] مثقال [illegible] حب
[illegible] حب [illegible] تنقيه معده از رطوبات و تقويه آن [illegible]
[illegible] رطوبات [illegible] ص [illegible] هليله [illegible]
[illegible] مصطكي [illegible] صبر سقوطري [illegible] حب [illegible]
[illegible] هندي [illegible]
[illegible] حب [illegible] افتيمون [illegible] لاجورد غير مغسول غاريقون سقمونيا [illegible]
[illegible] حب [illegible] سازند [illegible] حب [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible] صبر سقوطري هليلج اصفر از هر يك [illegible]
[illegible] حب [illegible] ص عصاره غافت عصاره [illegible]
افسنتين مصطكي هليله زرد كل سرخ [illegible] سقمونيا [illegible] شربتي [illegible]
[illegible] مطبوخ شاه تره [illegible] حب لاجورد جهت اسهال صفرا و غليظ و سودا و بلغم [illegible]
[illegible] ص لاجورد غير مغسول مصطكي كل سرخ پوست هليله زرد بسفايج پوست هليله كابلي غاريقون [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] افتيمون [illegible] حب [illegible]
حب [illegible] بلغم و صفراي سوخته [illegible] از سودا [illegible] رطوبات غليظه [illegible]
[illegible] حب السلاطين [illegible] هليله [illegible]
[illegible] سفيد [illegible] حب سازند [illegible]

رد و بالای آن نخود آب و شوربای چرب بخورند حب قرص افعی جهت تقویه باه ص خصیة الثعلب خولنجان
بهمن ماهی سقنقور [illegible] قرص افعی زنجبیل جوز [illegible] کبابه با گلاب حب سازند حب منشط از تالیفات ابوی مرحوم اسارون
مصطکی اسارون سنبل الطیب زعفران [illegible] حب الغار بزر البنج فلفل افیون فربیون عاقرقرحا کرفس [illegible]
ریوند قرنفل بسباسه صمغ عربی با گلاب حب سازند حب نشاط جهت [illegible]
نشاط و باه [illegible] و منع اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیفات حقیر است کثیرا افیون صمغ عربی [illegible]
نشاسته حب محلب [illegible] یاقوت با لعاب [illegible] سازند و [illegible]
از مرحوم حکیم محمد [illegible] زعفران بزر البنج افیون صمغ عربی تخم کاهو بیخ لفاح [illegible] حب [illegible]
مرحوم ابوی [illegible] باه و هاضم و مقوی [illegible] مجرب است ص [illegible] مصطکی زعفران [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] حب سازند و اگر افیون [illegible] اضافه نمایند جهت نشاط [illegible]
ضعیف میشود حب [illegible] جهت تقویه باه و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است ص
[illegible] خصیة الثعلب شقاقل تخم [illegible] زعفران [illegible]
صلابه نموده قند [illegible] حب سازند قدر شربت [illegible] حب عطا [illegible]
رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجرب است ص علاج [illegible]
[illegible] موافقة سریع الاثر است حب سعال از تالیفات مرحوم ابوی [illegible]
از معالجات [illegible] ص [illegible] مجرب است [illegible]
تالیفات مرحوم ابوی که مجرب است ص تخم [illegible] حب سعال دیگر از
[illegible] حب سازند [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] حب جهت استسقاء [illegible] بغایت مجرب است ص [illegible]
استعمال کنند [illegible] حب سازند [illegible]
تخم [illegible] حب [illegible] هلیله [illegible]
[illegible]
[illegible] حب جهت [illegible] شقاق [illegible]
[illegible] ص [illegible]
سازند حب السعوط منقول از کامل الصناعه جهت فالج و لقوه [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]

شقاق [illegible]

[illegible]

[illegible] شکر [illegible] باقی اجزا با گلاب حب سازند [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible] مجرب است [illegible]
ص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] ص [illegible] بزر البنج [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] حب جهت [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و فی الواقع [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] مصطکی قرنفل [illegible] حب سازند [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible] ص [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] حب جهت بواسیر [illegible] مجرب است و منقول از کامل الصناعه هلیله سیاه [illegible]
تخم [illegible] البلوط [illegible] مصطکی [illegible] سنبل الطیب قرنفل تخم [illegible] حب [illegible]
هلیلجات و تخم [illegible] حب [illegible]

ود و لدرا باب کرم مینوشند حب السعال جهت ضیق النفس و سرفه دائمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهت
ضعف آن رب بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا حب الصنوبر الکبار صمغ انیسون اصل السوس رب السوس
فانید شکر بالسویه بالرب کاعسل و آب رازیانه حب شوند و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند باب سیم
در اقراص اقسام اقراص مثل اقسام حب است و حد وسط و سفوف و معاجین انها مخترع اند و ملخص قدیم
آنچه مشتمل است بر ادویه کبار و ذو الخاصیه و افیونها از قوتش تا چهار سال باقیست و سهله و غیر از اقسام
آن در بقای قوت مثل حبوبند و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افعی در اول دوم گرم و خشک
و ملطف و مبهی و مقوی حرارت غریزی و بادزهر سموم و جهت بقایای جذام و دفع و تحلیل خلط محترق و تطریق نفع بخار
جلد نافع قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید کرد و بعد
فاصله ایام بعینه سر و دنباله بسته بر روی تخته مکان نشسته بقدر چهار انگشت از سر و چهار انگشت از دنباله باید
ضرب قطع نمایند و احشا و پوستش را بیرون کرده و به آب بشویند و با املاح و شبت و نمک در دیگ سنگین یا سفالین
بجوشانند تا پخته و مطبوخ شود پس استخوان آن دور کرده و گوشت آن را با ربع آن نان میده خشک در هاون سنگ با مرق
ان بکوبند تا یکجا شود و قرصی بقدر یک مثقال بسازند و در سایه خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و وقت
ساختن دست را به روغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد به روغن زنبق کهنه و باید که افعی قوی الحرکه باشد و کبر داشته
و چهار روز ... داشته باشد که علامت ماده کیست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی آید قرص اسقیل که از اجزای تریاق
فاروق است جهت سموم ... و ذخیره کبد نافع است و جهت استسقا بعید ... است صر عنصل مشوی در خمیر گرفته
برشته آن آرد کرسنه با شراب ... ساخته با روغن گل دست را چرب کرده قرص ساخته ... سیقل ...
اند و ... اسقیل را در وزن آن و آرد کرسنه ... کرده قرص ... از اجزای تریاق فاروق است جهت
گزیدن هوام ... و تخفیف سموم ... اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سده نافع است و نسخه او مختلف
و بهترین نسخها از حسین ... صحیح است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده صر دارشیشعان قصب الذریره اسارون ...
سلیخه ... مصطکی ... از هر یک ... زعفران از هر یک ... دار چینی ... سنبل الطیب ... با شراب ریحانی ... ناند
... قرص ... مجرب ... صر
... تریاق ... نافع و بعضی ... مقوی معده و دماغ و جگر ... قرص ... جهت علل
باره اعضای رئیسه مفید صر ... سرخ و سفید ... بیلا ... قصب الذریره ... بالسویه با
شراب ... قرص ... از جمله اجزای معجون ... است ... و ...
جزو با شراب ... قرص ... از جمله ... لطف و تفتیح ... جهت استسقا ...

جگر

جگر و سپرز ... نافع و ... مجلل ... بارده ... درد سر ... ضعف ... فیه ... قرص ... جهت ... شیشعان قسط
تلخ قصب الذریره فلفل سفید ... از هر یک ... زعفران ... مصطکی ... از هر یک ... سنبل
الطیب ... قرص ... فرو ... بمعنی قرص زعفران از جمله اجزا
دواء المسک ... و در خواص ... و بعضی ... صر زعفران دار چینی ... سنبل
... از هر یک ... سرخ ... با شراب ... قرص ... قرص
قرص ... از اجزای ... مفتح و ملطف و محلل ... جهت ... بارده اعضای رئیسه نافع ... قوت
صر ... چهار ... علل ... چهار ... از هر یک ... دار چینی ... سنبل ... سلیخه ... الطیب
... قصب الذریره ... زعفران ... از شراب ... مجرب
و بعضی ... معجون ... قرص طباشیر ملین جهت تبهای صفراوی ... و تشنگی و تسکین ...
نافع است صر طباشیر سفید گل سرخ صندل سفید ... تخم ... تخم خیار ... با شراب ... صمغ عربی
کثیرا ترنجبین ... قرص ... تلیین ... صندل سفید ... و ...
قرص طباشیر ملین از تالیف ... ترکیب ... جهت تبهای ... و مخصوصه
و ... البول ... و تشنگی و تسکین التهاب ... صر گل سرخ طباشیر نشاسته تخم
خرفه ... تخم ... تخم خیار ... صندل سفید ... کثیرا ترنجبین ... باشیره ... قرص
... قرص طباشیر ... با ... تخم ... گل سرخ
صندل سفید ... کثیرا ... طباشیر تخم ...
... قرص ... یک ...
... و ... قرص ... بهتر ...
قرص ... جهت ... قانون ... صر گل ... طباشیر ... تخم ... گل
سرخ صمغ ... قرص ... قرص ... صر گل سرخ ...
اصل السوس ... سنبل الطیب ... قرص ... نافع
صر تخم ... زهر ... هشت درم ... چهار ... دار چینی ... مصطکی ...
درم باب قرص ... قرص کاکنج جهت ... کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم ... مجربست ... الجامع
... صر ... تخم ... زعفران ... تخم ...
از هر یک ... قرص ... تخم ...

انیسون نانخواه تخم کرفس بذر البنج ده ... و ... ازهر یک ... اقراص سازند و باشراب ... قرص بسازند ... [illegible]

استعمال نمایند قرص ... جهت دفع خام و صفرا و حار قوی بسیار نافع است صـ هلیله ... [illegible]

... حنظل ... [illegible] ... فایده ... آب ... بپزند ... چند

... [illegible] ... نمایند ... اقراص ... شربت ...

... کشنیز خشک ... باشند ... بیست ...

... احتیاج ... نمایند ... هلیله ... قرص ...

... جهت مستسقی ... طبیعت داشته باشند و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است و بغایت مجرب صـ عصاره ...

الطیب ... اسارون ... افسنتین عصاره غافث ازهر یک ... طباشیر ... سنبل

انیسون اقاقیا تخم ... ریوند چینی ... قرص سازند و با سکنجبین ... شربت ... بنوشند

باشربت ... بنوشند قرص افسنتین ... جهت ضعف جگر صـ انیسون افسنتین

اسارون ... غافث ... مصطکی سنبل الطیب ... قرص سازند قرص

... جهت ... صـ ... تخم ... خیار

... است قرص ریوند جهت ... قرص ... بسازند ... شربت ...

... صـ ریوند چینی ...

... قرص غافث جهت ... تبهای کهنه

صـ کل ... سنبل الطیب ... طباشیر ... عصاره غافث ... قرص بسازند ... قرص ... جهت ... نافع است

صـ ... اقاقیا ... صمغ عربی ... قرص بسازند قرص ...

بسیار ... است صـ ... سنبل ... قرص ... بسازند قرص کافور جهت تبهای

محرقه ... و دق ... صـ کل ... طباشیر صمغ عربی کثیرا ... تخم کدو تخم خیار تخم خرفه ... ازهر یک

... زعفران کافور ... بلعاب بزر قطونا ... قرص ساخته ... استعمال نمایند قرص ... جهت

... نافع است ... افیون ... ازهر یک ... هشت ...

... قرص ... افیون ... زعفران ... قرص ... مثلث

... کشنیز ... طلا کنند ...

... قرص ... جهت ... طباشیر ... تخم کدو تخم خیار تخم خرفه ...

بقدر دو درم قرص ... شربت است قرص جهت اسهال دموی ... و ... کل ... تخم ... از هر یک ... صمغ عربی

نشاسته طباشیر ... بلعاب بزر قطونا قرص سازند و ... شربت ... قرص کافور ... جهت ... و تبهای ...

و دفع رطوبت ... صـ کل ... سنبل الطیب ... قرص سازند ... قرص

... جهت ... و تب مطبقه ... صفراوی ... باشد بغایت ... است صـ تخم ...

نشاسته کثیرا صمغ عربی ... طباشیر ... تخم ... مغز تخم ... مغز تخم ...

بزر قطونا قرص سازند ... قرص جهت بول الدم و بول المده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار ... تخم ... خشخاش کثیرا

... صمغ عربی ... دم الاخوین ... تخم کرفس ...

... قرص ... جهت امراض ... مغز تخم خیار ... تخم ...

... تخم کرفس بذر البنج افیون ... دم الاخوین ... قرص

... صـ تخم ... خیار تخم کدو ... بذر البنج ... نشاسته ...

خشخاش ... لعاب بزر قطونا ... قرص ... جهت ...

... صـ ... رب السوس ... تخم خیار تخم ...

تخم ... مصطکی سنبل الطیب ... زعفران ... ترنجبین

باب ... قرص سازند ... قرص ... جهت ... البول تخم خیار ... مغز بادام شیرین

رب السوس کثیرا ... صمغ دم الاخوین ... تخم کرفس ... افیون ... زیاده ... شربت ...

... قرص ... رب السوس ...

... صـ ... طباشیر ... تخم ... کشنیز خشک ... گل سرخ ... جلنار ...

... قرص ... شربت ...

... قرص ... سنبل ... قرص ... قرص الورد ...

مصطکی ... گل سرخ تخم خیار ... رب السوس ... قرص سازند ...

... قرص ... گل سرخ ... سنبل ... رب السوس ... مصطکی

... قرص ... جهت ... سینه ...

... سینه ... گل سرخ صمغ عربی ... کثیرا رب السوس خشخاش ... طباشیر ... زعفران ...

... قرص ... شربت خشخاش ... قرص ... حکیم ... جهت ... قرص

... صـ ... طباشیر ... کشنیز خشک ... گل سرخ تخم خیار ... تخم خرفه تخم کدو ...

نشاسته کثیرا بذرالبنج خشخاش سفید بزرقطونا را در لعاب حلبه سرشته بی آنکه صاف کنند با آن قرص بسازند و این قرص ما فوق
طبیعی است که منفعت باشد از قرص کافور قرص کافور از رازی جهت علل حلق و گفته است که انفع اقراص است جهت علل حاره
حمیات و معمول حضرت است قرص طباشیر گل سرخ تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور با لعاب بزرقطونا
قرص بسازند و بیان فرموده که اگر بذرالبنج داخل نمایند جهت تبرید و تسکین و تنقیه حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهت سل
طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ سرطان محرق ام کثیرا طباشیر شادنج مغسول هر یک اجزا مساوی
با شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجرب است خشخاش سفید و سیاه و زعفران نیز اضافه نموده و آب
سوس باب [illegible] قرص بسازند بقدر یک درم و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص کاکنج جهت تبهای بلغمی و سوداوی
مرکبه و غیر مرکبه گل سرخ عصاره [illegible] عصاره افسنتین مصطکی [illegible] سنبل اسارون عود [illegible]
با ابریزه و ترنجبین قرص [illegible] جهت [illegible] باشد و مجرب است [illegible] در تحت هر یک نوشته
با اضافه [illegible] خشخاش سفید و سیاه و گل مختوم گل قبرسی موافق کامل است که با نخود مثقال تخم خرفه تخم خیار شاخ گاو
کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی صمغ عربی تخم کشنیز جلنار [illegible] محرق جلنار [illegible]
طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی [illegible] زعفران [illegible] شربت خشخاش جهت نفث الدم و با شراب جهت قروح امعا
قرص شادنج منقول [illegible] قاطع خون [illegible] جمیع اعضا و تجفیف قروح [illegible] است و جهت تبهای
مرکبه و اسهال [illegible] مجرب است قرص کشنیز خشک [illegible] خشخاش سفید هر یک [illegible] تخم خرفه هر یک [illegible] طین مختوم
[illegible] شاخ گاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی جلنار هر یک [illegible] سوخته بذرالبنج شادنج مغسول از
هر یک دو مثقال [illegible] است [illegible] شادنج [illegible] محرق مغسول است قرص شادنج [illegible] جهت [illegible]
قطع سیلان خون [illegible] اسهال [illegible] تبهای [illegible] مجرب است قرص تخم خرفه و کشنیز خشک خشخاش سفید
گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول [illegible] سرطان سوخته [illegible] کثیرا [illegible] صمغ عربی شادنج مغسول طین
الجبال شاخ گاو کوهی سوخته [illegible] بذرالبنج [illegible] زعفران [illegible] با لعاب بزرقطونا قرص کنند [illegible] مثقال قرص
[illegible] منقول از [illegible] جهت استسقا و [illegible] گل سرخ تخم خیار تخم
خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب [illegible] عصاره افسنتین اسارون [illegible] تخم
تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین با آب [illegible] قرص بسازند قرص [illegible] جهت [illegible]
قرص [illegible] مساوی [illegible] قرص بسازند قرص [illegible] جهت [illegible]
تبهای کهنه مجرب است قرص گل سرخ [illegible] سنبل الطیب مصطکی [illegible] قرص بسازند قرص جهت تبهای مرکبه قرص
گل سرخ مصطکی سنبل الطیب [illegible] تخم کاسنی عصاره [illegible] افسنتین طباشیر [illegible] قرص [illegible]

لاستسقاء

لاستسقاء منقول از مختار مجرب است عصاره زرشک یا زرشک گل سرخ تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی
لک مغسول ریوند از هر یک یک درم سنبل الطیب نیم [illegible] قرص ساخته با جلاب آب کاسنی و پوست [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] مغز خیار [illegible] استعمال نمایند قرص [illegible] تلطیف [illegible] جهت تبهای [illegible] مرکبه [illegible]
[illegible] سپرز [illegible] قرص بنفشه مغز تخم کدو تخم خیار [illegible] مغز تخم [illegible]
خرفه گل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا [illegible] مصطکی از هر یک [illegible] حکاک [illegible]
مذکور است با لعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال تا یک مثقال با شیره [illegible] مناسب استعمال نمایند [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] قرص [illegible] تلطیف [illegible] جهت [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] مجرب است قرص طباشیر [illegible] گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم خیار صندل [illegible]
[illegible] عصاره [illegible] تخم [illegible] قرص بسازند [illegible] خشخاش [illegible]
باید داد [illegible] سرطان محرق اضافه [illegible] زعفران اضافه کنند قرص بنفشه [illegible] الطیب [illegible]
[illegible] قرص گل سرخ بنفشه [illegible] مصطکی [illegible] تخم کاسنی مغز تخم کدو [illegible]
ترنجبین قرص بسازند قرص [illegible] جهت اسهال [illegible] قاطع خون [illegible]
[illegible] مجرب است قرص طباشیر [illegible] گلنار کثیرا گل سرخ زعفران افیون تخم [illegible] شاخ گاو کوهی سوخته [illegible]
[illegible] قرص بسازند [illegible] مثقال [illegible]
قرص [illegible] جهت [illegible] مجرب است قرص گل سرخ [illegible] تخم خیار تخم خرفه ریوند طباشیر [illegible]
عصاره غافث [illegible] عصاره افسنتین زعفران [illegible] سنبل الطیب [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] قرص [illegible]
[illegible]
[illegible]
الدم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] است [illegible] منقول [illegible] کامل [illegible]
قرص [illegible] بذرالبنج [illegible] گل مختوم [illegible]
[illegible] طباشیر [illegible] زعفران [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت قطع [illegible] قرص [illegible] منقول از [illegible] جهت [illegible] اسهال [illegible]
نفث الدم [illegible] جهت تجفیف قروح [illegible]

ویا پوست انار صح گل سرخ اقاقیا مازو مکه ۶ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکه کثیرا افیون مکو ... استعمال نمایند و قدر
شربتی از نیم تا دو ... قرص زرشک ... جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا و نزول الدم و اسهال دموی و ضعف
هضم نافع و اثر ... ظاهر میگردد صح تخم گل ... نانخواه ... انیسون سنبل الطیب ... سلیخه افیون ...
ریحان ... قرص ... شربتی تا نیم مثقال است قرص ریوند ...
المنافع مجرب جهت یرقان و درد سینه و درد معده و جگر و سپرز و بادهای ... و هضم
سموم ... و از اسرار مکتومه است و قوت تا ... مثقال باقی است قرص ریوند ...
... مصطکی ... انیسون ... عصاره غافث ...
قسط مصطکی ...
بجای ... طبیعت ... اصل السوس ... گل سرخ طباشیر ...
اصل السوس تخم ... قرص گل ... جهت ... و اسهال دموی بغایت نافع است ...
گل سرخ تخم ... صمغ عربی کثیرا ... بالعاب ... قرص ...
... بغایت ... است صح ریوند چینی ... تخم ...
... شند قرص ...
... جهت ...
...
... استعمال نمایند ...
... قرص ...
در ... مذکور است قرص ... مذکور خواهد شد

باب چهلوم در سفوفات ...

... استعمال
...
سفوف ...
جهت هضم طعام ...
سفوف ...
... صح
... مصطکی ...
...
... سفوف جهت اسهال ... اطفال

... اطفال ... نافع است صح حب الرمان ... طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید
تخم ... گل سرخ ... سفوف کنند و با طفال ... صباح و ... شام با شربت به یا شربت سیب ... سفوف
بلوط ... جهت تقطیر البول و سلسل البول مجرب است صح بلوط ... کثیرا گل ... صمغ عربی
سفوف ... و ... شام ... تقطیر و سلسل البول ... شدید باشد ...
... سفوف دیگر
جهت سلسل البول مجرب است صح بلوط کثیرا ... انیسون سنبل الطیب ...
مصطکی ... سفوف دیگر جهت اسهال ...
... بغایت مجرب است ... صح گل ارمنی ...
بود ... سماق ... گل سرخ صمغ عربی ... طباشیر گل مختوم ... مصطکی
... سفوف دیگر جهت اسهال ...
سفوف ... جهت ... صمغ عربی گل ارمنی ...
... استعمال ...
... صح ...
... سفوف ...
...
... سفوف ...
... صح ...
... سفوف ...
... اسهال ... صح ...
... صح نانخواه سماق ... سفوف ...
... صح سماق ... صمغ عربی ...
... سفوف ... نانخواه ...
... سفوف ...
... نافع است صح ... سفوف دیگر
جهت ... نافع است ... صح ...

قاقله کبار قرنفل نانخواه

قاقله هم شکر طبرزد یکرطل سفوف الاسهال منقول از حسینی جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تپ ربع و اشتهای طعام
ص زیره کرمانی و کمون نبطی کریه شبانروز در سرکه خیسانیده و خشک شده و بوداده شده هر یک دو [illegible]
کشنیز خشک بوداده دو درهم انیسون [illegible] سنجد [illegible] قرط طباشیر [illegible] هندی [illegible] بریان کرده و برنج بریان شده
دو بامیعه سائیده صبح و شام سفوف الموافق جهت فواق [illegible] از امتلا و حرارت شده باشد ص تخم کرفس جبلی سعد زیره کرمانی
بالسویه سفوف ساخته شربتی یک مثقال با آب نیم گرم سفوف لوجع الکبد جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند ص [illegible]
هم کل سرخ دو درهم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درهم سفوف ساخته [illegible] بازنجم شکر سلیمانی [illegible] شیر شتر گرم کرده
گرفته بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجربست جهت نقرس و عرق النسا ص سورنجان [illegible] شکر سلیمانی هم زعفران یک دانگ
نقره یک درهم با عسل استعمال نمایند سفوف لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات [illegible] الانفعالات ص [illegible]
[illegible] تخم مورد سوخته [illegible] بوداده سه جزو مجموع را سائیده و دو درهم با شربت سیب یا آب [illegible] استعمال
نمایند سفوف مقلیاثا از تالیف حاذق جهت [illegible] مجربست ص هلیله سیاه [illegible] بریان [illegible]
کرده سکه هم زیره کرمانی [illegible] روز در سرکه خیسانیده خشک [illegible] بوداده تخم کرفس انیسون [illegible]
مکه هم مصطکی [illegible] قاقله [illegible] هندی سنبل الطیب [illegible] صبح و شام سه درهم استعمال نمایند سفوف جهت اسهال [illegible]
[illegible] استعمال نمایند سفوف الحفظ جهت تقویت دماغ
از رطوبات فاسده [illegible] نسیان نافع است ص کندر مصطکی [illegible] و فلفل [illegible]
[illegible] بالسویه [illegible] سفید [illegible] شربت دو درهم [illegible] نمایند [illegible] سفوف
از تالیف [illegible] جهت [illegible] باشد [illegible] تقطیر البول و سلس البول نیز باشد [illegible] جهت [illegible]
در امراض [illegible] چند [illegible] ص بلوط [illegible] کشنیز خشک صمغ عربی تخم خرفه بوداده [illegible]
مکه [illegible] استعمال نمایند [illegible] سفوف [illegible] اجتناب نمایند سفوف [illegible] اسهال [illegible] ص
تخم [illegible] نشاسته صمغ عربی [illegible] بوداده [illegible] مناسب بنوشند سفوف [illegible]
از [illegible] ساعت [illegible] بادام [illegible] شربتی
دو [illegible] ص سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجربست سفوف سورنجان [illegible] سنا مکی [illegible] مغز بادام [illegible]
هلیله زرد [illegible] زعفران [illegible] سفید [illegible] باشد [illegible] شربتی [illegible] سفوف
جهت قطع [illegible] مجربست ص تخم کاهو تخم [illegible] سفید [illegible] شربتی [illegible]
در قطع [illegible] ص بلوط [illegible]
[illegible] سفوف جهت درد پشت [illegible] مجربست [illegible]

سفوف

اضافه
سفوف [illegible] هفت مثقال و نیم [illegible] هفت مثقال و نیم [illegible] و بیخته
نمایند [illegible] بیخته مغز پسته دو مثقال و نیم
دو مثقال و نیم [illegible] سفوف جهت قطع شهوت جماع از زنان [illegible]
[illegible] تخم خرفه تخم کاهو تخم [illegible] شربتی سه [illegible] با آب تخم خرفه سفوف [illegible]
[illegible] استعمال نمایند ص پوست هلیله کابلی و سیاه [illegible] بسفایج [illegible]
[illegible] سفوف جهت [illegible]
از [illegible] ص [illegible] پوست [illegible] تخم [illegible]
با [illegible] مثقال با سکنجبین [illegible] مرجان [illegible] هفته [illegible] مجربست
سفوف مجرب جهت [illegible] مغز تخم خیار [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] سفوف که جهت [illegible]
است و تا یک هفته [illegible] منقول از [illegible] مرجان سوخته یک درهم [illegible] بنوشند [illegible]
[illegible] مرجان [illegible] هفته مداومت نمایند مجربست سفوف دیگر [illegible] جهت [illegible] مغز تخم [illegible]
[illegible] سه مثقال [illegible] تخم کرفس [illegible] سکنجبین
در آب [illegible] و امثال آنها استعمال نمایند سفوف مجرب جهت حرقة البول و وجع [illegible] ص مغز تخم [illegible]
مغز تخم خیار مغز تخم کدو [illegible] سفید نشاسته [illegible] دو مثقال [illegible]
جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از محمد [illegible] مجربست جهت نقرس
بارده و درد مفاصل بارده که [illegible] قطع میکند ص [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] بادام [illegible] سنبل قسط [illegible] استعمال نمایند و ابتدا [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] سفوف [illegible] ساعت [illegible] شروب [illegible] استعمال
نماید سفوف سرطان مستعمل [illegible] سرطانات [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] طین قبرسی
و [illegible] سیاه [illegible] گرفته سفوف سازند [illegible] سفوف جهت [illegible]
کند از تالیف [illegible] ص [illegible] هفت روز [illegible]
کنند [illegible] گرفته [illegible] شبانروز [illegible] خیسانیده [illegible] بنوشند [illegible]

رفع بهوست از زردی و دهان

حصبه سفید

سفیده

... سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قرباست صفت سنا مکی ...

... شیطرج هندی ... زعفران نیم ... قند شربت ... سفوف که سستی بسیار دارد و تنقیه اعضا رئیسه میکند

... بنفشه خشک ... کثیرا تخم خرفه ... [illegible]

... سفوف جهت اسهال ... [illegible]

... سفوف جهت درد پشت و درد ... تقویه انعاظ و سستی آلات ... [illegible]

[illegible]

... سکنجبین ... [illegible]

بعد از آن تخمها آب صاف نمایند با دویست و پنجاه مثقال قند بقوام آورند سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای مرکبه و ضعف جگر
و صفرای محترق و استسقای حار نافع است تخم بادیانه ۲ تخم کشوث ۳ انیسون ۴ گل سرخ ۳ تخم کاسنی تخم خیار ۳ تخم خربزه ۳
تخم کدو تخم بادیانه ۳ تخم کرفس اصل السوس ۳ بیخ کاسنی ۳ عناب ۲۰ در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
و با شکر بقوام آورند سکنجبین انجبار که از تالیف حقیر است در دفع تب ربع مجرب و جهت امراض سپرز بیخ اصل انجبار دو
نیم کوب کرده شب در سرکه و آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دو شکر و انگور بقوام
آورند و هر روزه ده مثقال با آب شاهتره با شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند شربت
ورد مکرر مسهل جهت احتراقات مجرب و محکم و امراض جگر و سده سوداوی دقیق و ضعف کرده و صفرای سوخته نافع و موجب
تشنگی و مصلحش تخم کاهو و بعضی شیره مصطکی انیسون از هر یک یک دانگ با از هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را با وزن [illegible] گفته
در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آنست که پنج رطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه [illegible]
هر دفعه یک رطل آب بسوزد پس از آن صاف کرده بدستور بحصه دیگر را بریزند تا آنکه از آب ربع باند و اگر قوی تر خواهند گل را
[illegible] رطل میتوان کرد و شیخ زیاده بر پنج را منع نموده پس با هم وزن آب صاف قند و شکر بقوام آورند و قدر شربتش از ده
مثقال است تا سی مثقال است با بیخ و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت رفع صفرا اولی است شربت ورد قابض
جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیک دفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با هم وزن
آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند با آن هر یک رطل از هر یک از مصطکی و تخم حب صندل سفید ارد کنند و کشنیز خشک طباشیر
یک اوقیه در پارچه بسته در آن [illegible] که بجوشد و بعضی تصرف با طبیبست [illegible] اجزا حار و قابضه باید اضافه کنند و اگر
لازم باشد از آن نیز داخل کنند شربت جهت تبهای تشنگی و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره [illegible]
سرفه باشد و جهت نفث الدم آلات تنفس نافع و ملین منضج و مقوی اعضا [illegible] جهت اورام احشا مفید است شکر
سفید یک جزو آب [illegible] یک جزو عرق بید [illegible] جزو گلاب [illegible] بقوام آورند و اگر [illegible] خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از
هر یک ده جزو اضافه کنند شربت دیگر منقول از کامل و قانون شکر یک جزو آب [illegible] دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند شربت
شربت لیمو جهت تقویت هاضمه و تسکین تشنگی و معده و جگر حار نافع است آب شیرین دو جزو آب لیمو یک جزو شکر ثلث مجموع را بقوام
آورند شربت بنفشه منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع است و ملین طبیعت سه رطل بنفشه
تازه را بدستور شربت ورد سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر
دو رطل کنند تلیین قوی تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر [illegible]
نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مسهل بصفرا [illegible]
اشربه شیرین بطریق ساختن شربت بنفشه است [illegible] نیلوفر را چهار جزو با یک جزو شکر بقوام می آورند شربت

سرخ حلو منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و قی و تشنگی بهتر آنکه پوست [illegible] را که
ابتدا را بیفشرند و دو رطل از آن گرفته و جمهوری [illegible] روز در آن بخیسانند و بعد از آن افشرده
صاف نمایند و با بیخ بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل و مصطکی از هر یک دو
مثقال قاقله کبار و صغار دارچینی و زعفران عود [illegible] از هر یک چهار دانگ قرنفل ۳ [illegible] در پارچه بسته در
او بجوشانند و اگر گرد و ادویه مستلذ نیز داخل نمایند میتواند بود شربت اختیار یعقوب جهت برودت معده و [illegible] و درد
احشا نافع است و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه من شراب کهنه ریحانی با جمهوری دو من زنجبیل ۲ قاقله
صغار و کبار [illegible] قرنفل [illegible] دارچینی [illegible] زعفران [illegible] دار فلفل [illegible] و نیم غیر از زعفران باقی را نیم کوب ساخته
بیندازند و در شراب و عسل و در سایه [illegible] روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند [illegible]
مشک مطیب سازند شربت زنجبیل جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که [illegible]
و حفظ [illegible] کند جمیع ایام [illegible] اصل السوس [illegible] تخم بادیانه فلفل [illegible] خوب [illegible] سایه [illegible] شش صد
و [illegible] مثقال شراب خوب کهنه ممزوج ساخته [illegible] گذاشته [illegible] گذاشته چهل روز بگذارند و بعد از آن
و قبل از غذا میل نمایند شربت [illegible] جهت [illegible] و ضیق النفس [illegible] و امراض
بارده مانند استسقا و جنون و نسیان [illegible] رطل آب [illegible] بجوشانند تا بربع رسد
و هر [illegible] پانزده [illegible] تا سی [illegible] بنوشند و جهت [illegible] باشد و بعد از آن [illegible] نوشند سه روز
از این شربت بنوشند [illegible] شربت [illegible] جهت تحریک اشتها [illegible] است که صبر [illegible] نمود و [illegible] معده
[illegible] سوخته [illegible] بلغم [illegible] بنوشند و در [illegible] آب
نعناع افشرده [illegible] سایه [illegible] مثقال [illegible] بجوشانند
تا بنصف رسد [illegible] صاف نموده با ششصد مثقال عسل بقوام آورند شربت [illegible]
و امثال [illegible] جمیع [illegible] شربت اسطوخودوس جهت تقویت دماغ [illegible]
اسطوخودوس [illegible] تخم بادیانه [illegible] سپستان
بادرنجبویه [illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible]
سنبل الطیب [illegible] مصطکی [illegible] صاف کنند و قدر شربت [illegible]
ده [illegible] تا پانزده [illegible] شربت ریحانی [illegible] شربت اللیمو که مولف شفا الاسقام [illegible]
و [illegible] تریاق کبیر [illegible] جهت رفع [illegible] ضعف دماغ و دل [illegible] و امراض اطفال

[illegible]

عود اصل السوس مقشر از پوست مد پرسیاوشان سه تخم خطمی تخم خبازی ۲ زوفای خشک پنج سپستان حلبه ۲ در چهار رطل آب بجوشانند
تا به ربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال از او با بنفشه مربی بالعوق خشخاش یا سکنجبین [illegible] با اضافه روغن بادام بنوشند
نوع دیگر که جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب ۲ سپستان ۲ دانه انجیر زرد ۲ مویز بیدانه ۱ اصل السوس
مقشر ۲ پرسیاوشان ۲ تخم خبازی ۲ تخم خطمی ۲ جو مقشر ۲ در چهار رطل آب بجوشانند تا به ربع رسد پس صاف نموده روزی نیم رطل را
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی محترقه و صلابات و وسواس و [illegible]
و عرق النسا مفاصل و صداع کهنه و خون و کدورت و تنگی نافع است صفت بسفایج ۷ مغز [illegible] قرطم و عناب ۱۰ سپستان ۱۷ اسطوخودوس
گل بابونه [illegible] ریوند [illegible] دقیق ۴ افتیمون ۴ سورنجان سفید با سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند
و اگر باد در سر و تصاعد بخارات [illegible] دماغ باشد انجیر زرد ۱۰ کثیرا ۳ روغن بادام ۳ پرسیاوشان [illegible]
اضافه کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا ضعف صنعفی در مجاری بول گل قند [illegible] افزایند مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح
بواسیر و صرع و امراض سوداوی منقول است صفت هر روز ۳ مثقال یا پنج [illegible] خیسانیده و صاف [illegible] شیر [illegible]
بادام بنوشند مطبوخ بادرنجبویه در دفع درد [illegible] مجرب است صفت هر روز [illegible] مثقال تا ده مثقال از او بجوشانند [illegible]
بنوشند [illegible] در مطبوخات شرط است [illegible] بجوشانند [illegible] خیسانند [illegible] در آفتاب گذاشته
در ظرف [illegible] باشد بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی از آن سه شبانه روز باید خیسانید تا قوت ادویه بآب گرم
مخصوص [illegible] نقوع صبر جهت بقایای امراض حاره و تبهای کهنه [illegible] باشد و تنقیه
عروق [illegible] منقول از کامل صفت آلو بخارا [illegible] مویز [illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible] دانه تمر هندی [illegible] لیفه
تخم کاسنی ۳ تخم خشخاش ۳ کشنیز خشک ۳ سه وزنه در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده [illegible] نیم رطل با ترنجبین [illegible] شکر
سفید بعد از طلوع آفتاب بنوشند [illegible] صبر زرد [illegible] مصطکی [illegible] ممزوج نموده تناول
او [illegible] است مطبوخ صبر جهت درد سر [illegible] و سایر امراض نافع است صفت افسنتین رومی [illegible] اسارون ۳ [illegible]
دقیق [illegible] با مصطکی ۲ صبر زرد ۴ نیم کوب کرده با سه رطل آب گرم سه روز [illegible] بخیسانند پس صاف نموده
ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر هر روز بقدر ربع رطل [illegible] نوع دیگر جهت
وسواس و صرع و تقویه معده و دفع اخلاط غلیظه مفید است صفت هلیله کابلی [illegible]
خام [illegible] افسنتین ۳ [illegible] بادآورد ۳ سنبل الطیب [illegible]
قاقله کبار [illegible] گل سرخ [illegible] رطل آب گرم بخیسانند [illegible] بنوشند اولی است
اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا [illegible] رسد هر روز [illegible] مثقال بنوشند اولی است نوع دیگر که محمد بن زکریا گوید مجرب
نموده ام جهت امراض [illegible] است صفت [illegible] افسنتین [illegible] گل سرخ ۲ عود [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] سوداوی و دفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع اخلاط غلیظ و دافع اخلاط [illegible]
[illegible] و بسیار باشد [illegible] و ضعف باه و [illegible] بادام و خشخاش [illegible]
ترتیب [illegible] جهت تقویه معده و دفع بخارات دماغی [illegible] نافع است [illegible] با آب به باشد جهت تقویه معده و دل [illegible]
خفقان [illegible] ترتیب دهند جهت [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible] باشد جهت حرقة البول [illegible] نافع است و طریق ساختن آن است که شکر سفید [illegible]
در قدح [illegible] قدح [illegible] بجوشند [illegible] آفتاب [illegible] شکر [illegible] شیره [illegible]
[illegible] صاف [illegible] بجوشانند [illegible] شکر باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] تسقیه نمایند [illegible] لعاب به دانه و لعاب تخم [illegible]
[illegible] سکنجبین ترتیب دهند [illegible] شکر ترنجبین [illegible]
[illegible] ترنجبین تسقیه نمایند شربت انار ساده و شربت سیب ساده [illegible] مانند شربت [illegible]
حامض [illegible] بقدر ثلث [illegible] عسل [illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] تقویه معده و قطع اسهال صفراوی [illegible] نافع است و شربت انار [illegible] جهت اسهال [illegible] سینه
شربت [illegible] جهت امراض حلق [illegible] اسهال الطبع [illegible] جهت امراض آلات تنفس و ضعف [illegible]
و تقویه معده و شربت [illegible] جهت تقویه [illegible] و اسهال و شربت [illegible] جهت تقویه معده و جگر و [illegible]
رفع حرارت صفرا و شربت [illegible] و [illegible] قابض و مقوی [illegible] مسکن حرارت [illegible] و شربت [illegible]
[illegible] مستعمل میشود شربت [illegible] جهت خفقان حاره و امراض حاره دل [illegible]
[illegible]
[illegible] شربت [illegible] جهت [illegible] سینه [illegible] و صلابت معده [illegible]
[illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible] اصل السوس [illegible] پرسیاوشان [illegible]
[illegible] تخم [illegible] تخم خبازی [illegible] سنبل الطیب [illegible]
خطمی [illegible] بجوشانند [illegible] شکر بقوام آورند [illegible]
شربت دیگر [illegible] پرسیاوشان [illegible] انجیر [illegible] عناب سپستان [illegible]
خطمی اصل السوس [illegible] مویز [illegible] تخم [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] شکر بقوام آورند شربت [illegible] جهت تقویه دل و توحش سوداوی و خفقان نافع است [illegible]
[illegible] شکر بقوام آورند شربت [illegible] جهت حبس [illegible] خون از جمیع اعضای باطنی [illegible] والسلام

[illegible]

حیض نوع جهت ادرار

دریک رطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد حل کرده روزی یک وقیه بنوشند نوع جهت
ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است صو تخم خربزه پنج درم تخم کرفس انیسون رازیانه
هر یک ده درم نیم کوب کرده در سه رطل آب سه شبانروز خیسانیده روزی سی درم با یک مثقال روغن بادام بنوشند
ماء الاصول جهت فالج و لقوه و تشنج و سکته و صرع و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل [illegible]
الدوله و ثابت بن قره صو پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک ده درم کرفس انیسون رازیانه هر یک چهار درم
مصطکی سنبل الطیب جنطیانا [illegible] از هر یک دو درم و نیم حب بلسان اسارون هر یک سه درم عود بلسان اسلیخه [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم مویز بی دانه سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن
بادام شیرین و [illegible] روغن بید انجیر ام [illegible] معاجین که جهت امراض مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوع
دیگر جهت سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهن نافع است صو پوست بیخ کرفس
و بیخ رازیانه ۱۷ اذخر [illegible] مصطکی ۲ و نیم سنبل الطیب ۳ و نیم فوة الصبغ ۴ [illegible] کرده عود بلسان [illegible]
۳ بادآورد [illegible] پوست بیخ کبر ۲ مازریون ۲ کمافیطوس ۲ افسنتین ۳ کاسنی ۲ انجیر زرد [illegible] مویز
بی دانه ۳ در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد [illegible] با روغن بادام شیرین [illegible]
ان بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت نقرس و درد مفاصل که از برودت باشد بغایت مجرب است صو پوست بیخ
کرفس و بیخ رازیانه [illegible] پوست حنظل [illegible] قنطوریون دقیق [illegible] شیطرج [illegible] انیسون [illegible]
در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و روزی یک وقیه با یک درم روغن بید انجیر که [illegible] بنوشند و اگر [illegible]
بسیار صعب باشد [illegible] استعمال نمایند ماء [illegible] که در [illegible] مجرب است صو کشنیز خشک سماق [illegible]
کرده [illegible] سفید [illegible] از هر یک [illegible] آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی بیست
[illegible] بنوشند ماء الاصول مجرب [illegible] جهت ضیق النفس و [illegible] صو پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه [illegible]
تخم کرفس ۳ [illegible] مصطکی سنبل الطیب اسارون [illegible] قنطوریون دقیق [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] انجیر [illegible] مویز بی دانه [illegible] در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس [illegible]
کرده هر روز [illegible] مناسبه بنوشند مقیئات واشربه آنست که مکرر [illegible] که عادت [illegible]
خالی [illegible] نیست [illegible] الی مطلب رفع صفرا باشد قبل از خوردن [illegible]
[illegible] و اگر مراد رفع بلغم باشد ماهی شور [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] و اگر مراد [illegible] مرة السودا باشد و مرة الصفرا [illegible] و مرکبه نافع است صو [illegible]
تخم [illegible] تخم شبت [illegible] هندی تخم اسفناج بالسویه [illegible] عسل [illegible]

درایی که شبت جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ شبت را با عسل بیاشامند
و در این وقت قی با فراط خواهد شد قی دیگر جهت رفع مرة الصفرا و بلغم صفراوی آمیخته صو بیست درم تخم [illegible] کرده
شبت تازه و پنج درم نمک هندی و [illegible] تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا به ثلث رسد پس صاف
نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد رفع [illegible] باشد با عسل بنوشند قی دیگر جهت رفع رطوبات معده و
مرة الصفرا و مرة السودا صو ترب [illegible] کرده یک شبانروز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با [illegible]
[illegible] بنوشند قی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه [illegible] اصل السوس از هر یک [illegible] جوشانیده اول با [illegible] سکنجبین
بنوشند مسهلات قی اما [illegible] تسکین قی صفراوی که از معده باشد صو زرشک بیدانه انار دانه ترش سماق دانه بیرون کرده [illegible]
بیرون [illegible] از هر یک [illegible] طباشیر گل سرخ [illegible] از هر یک نصف جزو [illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] انار
شیرین یا شربت به [illegible] آن بنوشند [illegible] مجرب است صو انار [illegible] ترش [illegible] رازیانه [illegible]
[illegible] شقال بنوشند اما تسکین قی بلغمی و سودای [illegible] گل سرخ [illegible] زرشک [illegible] پوست [illegible]
مصطکی عود هندی سنبل الطیب [illegible] از هر یک دو مثقال [illegible] با سکنجبین
[illegible] آن بنوشند باب [illegible] در سنونات و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه با مراض دندان است [illegible]
سایند با انگبین [illegible] یا قرص کنند [illegible] مختصات [illegible] است و ظاهرا
کلام اصلی [illegible] باشد و [illegible] بودن [illegible] و در استعمال سنون [illegible] معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال
[illegible] مناسبه بشویند [illegible] دندان را پاک کنند سنون از مجربات [illegible] جهت رفع درد [illegible]
[illegible] است صو [illegible] تخم ریحان [illegible] پوست درخت زرشک [illegible] بادام [illegible] صمغ عربی [illegible]
[illegible] سایند و استعمال نمایند سنون ایضا از معالجات [illegible] جهت [illegible] دندان و گوشت بن دندان
و رفع خون [illegible] خوردن [illegible] دندان بغایت مفید است و رفع بوی بد دهان میکند
دندان [illegible] با روغن زیتون یا [illegible] دندان [illegible] دفع [illegible]
مضمضه نمایند [illegible] مجرب است صو [illegible] سنونات است [illegible] بوست [illegible]
[illegible] سوخته دندان [illegible]
طباشیر [illegible] صو [illegible]
از هر یک [illegible] سنون از تالیف [illegible]
جهت [illegible] گوشت بن دندان و دفع بوی بد دهان بغایت نافع است صو [illegible]
[illegible] سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار [illegible] پوست انار [illegible] از هر یک [illegible] نصف [illegible]

استعمال نمایند سنون منقول از اختیارات ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آکله و سیاه شدن دندان بغایت
نافع و بتجربه رسیده است حب نمک سرخ و زرد و آهک آب نرسیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص یا سرکه بسازند و دانگی و ابرانته
سائیده بعد از آن سائیده تر شویند و آنگه سنون نمایند و روغن گل سرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهت تأکل و بدبویی دهان و چرک بن دندان
حب مازوی سبز بسوزانند سعد مرصافی بلیله زرد بالسویه روغن گل سرخ بالسویه و سرکه مضمضه کنند سنون سعی سونی بنجابی منقول
از کتاب فاخر ... جهت قطع خون و تقویه لثه و بن دندان نافع است حب پوست انار سعتر و کلنار عفص شب یمانی
عاقرقرحا از هر یک جزوی ساق ... نمک هندی نصف جزو کوفته با سرکه بسازند سنون جهت رویانیدن گوشت بن
دندان مجربست و اکثر اطبا برین اتفاق نموده اند حب ده درم آرد کرسنه را با عسل سرشته بریان کنند ... بکدازند تا نرم
سوخته شود و آنگاه ده درم الخوین هر یک پنج درم ... رساوند ... هر یک دو مثقال اضافه کرده سنون کنند
سنون منقول از تحفه ... بجهت رویانیدن گوشت لثه آزموده است حب پوست بیخ کبر ... عاقرقرحا ... سوس
گرسنه آرد ... بالسویه سنون منقول از تالیف ... نافع است و جهت تسکین الم و دفع خون و رویانیدن گوشت ... مجرب
آزموده است حب سعد ... شب ... کلنار ... از هر یک قدری سماق ... سنون منقول از
معالجات ... جهت جلای دندان ... سفید کردن بسیار ... است حب ... سوخته
با عسل سنون کنند سنون از شفاء الاسقام جهت ... بن دندان و حرکت دندان ... شب یمانی اقاقیا کلنار سماق مازو ... از
سکنجبین ... مضمضه با آب سماق و گلاب کنند سنون دیگر قوی تر از آن ... است حب نمک ... سنگ
زرد ... سوخته ... بالسویه سنون کنند ... و زنجبیل ... در دهان دندان را
کنند ... دندان ... دیگر قوی باشد ... دندان ... کرده باشد ... در عسل حل نموده بر دندان
و اگر قوی تر باید ... اضافه نمایند سنون ایضا منقول از ... جهت دفع سیاهی دندان ... است حب ... فلفل
... سادج هندی عفص ... از هر یک ده درم سنون منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که بجهت گوشت لثه باشد
نافع است حب ... سوخته شب یمانی کلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر بسبب حرکت دندان از رطوبت
باشد مضمضه با آب ... کرده ... دندان متحرک ... اند حب شب
یمانی ... شاخ ... از هر یک جزوی ... سحیق ... سوخته
مرصافی زعفران از هر یک ... سنبل الطیب ... سماق از هر یک ... سائیده ... استعمال
نمایند تقویة الاسنان از تالیف ... بغایت مجربست ... و تسکین درد دندان حب زنجبیل ... بیاسترانیون
بالسویه با عسل سرشته بر دندان ... بر ... اند ... شفاء الاسقام این ادویه اضافه نموده است مرصافی
... میعه ... از هر یک نصف ... درد دندان ... بسیار ... فلفل با عسل است

... لات ... باشد ... فلفل و پوست ... خشخاش ... گلاب ... ند و از ... کنند و سحالی ... کون
... شیطرج هندی ... دست ... جهت موضع درد ... کنند بسبب اماله
ماده بالخاصیه تسکین دهد سنون منقول از تذکره ... جهت استحکام لثه و دندان
... کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل ... سنون ... سوخته ده جزو ... بن
سوخته ... جزو ... جزو ... نمک ... فلفل زنجبیل ... از هر یک دو جزو با سرکه
ملاحت ... کنند ... شیح ... هر یک نصف جزو اضافه کرده ... عاقرقرحا
... از هر یک دو جزو ... با عسل سرشته ... اضافه کرده ... سفید ... کل سرخ
قرنفل ... شاخ ... از هر یک ... تصحیح نموده اند ... دندان
... کرده ... باشند ... مضمضه ... سرشته ... بتجربه رسیده سنون
جهت ... منقول از کامل ... جهت رویانیدن گوشت لثه ... دندان بتجربه
رسیده حب ... طباشیر ... از هر یک ... سوخته ... سرخ
... سنون جهت ... عاقرقرحا
فلفل شیطرج ... زنجبیل ... بالسویه ... زیره ... سنون جهت ... دندان ... تین
... سنون منقول از کافی حب عاقرقرحا پوست حنظل ... مازو ... پوست بیخ کبر ...
... بالسویه ... سائیده ... نصف ... عسل ... نموده
ادویه را ... استعمال ... دندان صحیح ... درد ... بجهت ...
کنند سنون جهت دندان ... هندی است حب ... سوخته ... بالسویه سنون کنند سنون جهت قلع ... اوقیه
... بالسویه با عسل سنون کنند صفت دیگر ... اقاقیا از هر یک ... اقطار صغیر
زاج سفید از هر یک ... سوس ... زعفران ... سنون جهت اقسام قلاع ... بالسویه سائیده
سنون کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط میکند ... سائیده ...
سرشته ... دندان ... نصب کنند
... دندان ... نصب شود ... اند
تا ... دندان ... کرم را ساقط کنند و مضمضه ...
... طویل بغایت ... دندان کرم خورده ...
موجب تسکین درد ... بغایت مجربست ... تخم ... و حلتیت و ...

ارمنی همین اثر دارد دلوک که دفع ضرر کند و آن بچسبی دندانست که از خوردن ترشی و برودت مفرط بهم رسد و چون ساق تخم خرفه
را بخایند دفع آن کند و بستو بخایند بادام و نارجیل و فندق و خیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا
کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید دلوک که دندان اطفال را زود برویاند از آنجمله طلا کردن دماغ است بمغز سر خرگوش که
پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن بحنا و بروغن سرشته صفت مضمضه و غرغره جهت امراض دهان و زبان
مضمضه جهت رطوبات بن دندان و حرکت بن اسنان صفت سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده
مضمضه کنند مضمضه مجرب جهت قلع خون بن دندان و تقصیر و جوشش و درد پایدار گوشت آن صفت توتیای معدنی سوخته هشت
د بنفشه نوزده شکر خلم یکدد بنفشه ملا سایده با سایر اجزا با سرکه هفتاد و پنج دانه بخته در شیشه ضبط نمایند جهت
جوشش دهان یک مثقال سرکه مذکوره را با بیست دانه ابا آب کشنیز ملکو مضمضه کنند و بجهت قطع خون دندان با نیک
گوشت با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه تلخ شود بستو سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یک جا و زیاده بیک
بکند دانه اثر نخواهد مضمضه که قبل از استعمال سفونات باید کرد تا تا ثیر ادویه در او وسیع کرده منقول از کتاب فلفلی و منسوب بجالینوس
بحنا سموق است صفت تخم گل سرخ ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک جزو بار تنگ نیم جوشانیده
نیم جز شب با تحلیل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن صفت طراثیث شب یمانی بوستان افروز سماق بالسویه مضمضه
کنند مضمضه جهت قلاع و آنچه شبیه دهان است در اوایل بن لثه تعلیق و آب برگ بارتنگ و آب بوسرکه در او عدس و حنای
شلغمی تازه تاک و آنچه جوشانیده باشند مضمضه کنند و بدستور کزمازج و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را
جوشانیده و مضمضه نمایند غرغره مضمضه که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است صفت خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر
بوره شونیز صعتر بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی بالجمله در آب زنجبیل و امثال آن جوشانیده باشند غرغره کنند
غرغره مضمضه جهت خناق حار آب انار ترش که با پیه افشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند و بدستور غرغره با آب بارتنگ
و آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره برب توت با بوره در مربیان مفید است
غرغره که بعد از نضج بسیار مفید است انجیر زرد حلبه تمر هندی اصل السوس بجوشانند با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر ماء الجبن
در وی کلوته داشته باشد عدس تمر هندی گل سرخ تخم مرو تلو جوشانیده با رب غرغره کنند غرغره مضمضه جهت خناق بلغمی که در بحر ناسور
رب کرنبکا ... کرده آب کردکان سبز مرتب داده باشند با مرصاف و زعفران غرغره کنند و بدستور با آب کامه و عسل سکنجبین عنصلی
با آب ترب مخلوط نموده ... غرغره مضمضه جهت حار و بارد امراض حلق نافع است صفت عدس گلنار گل سرخ کزمازج جوشانیده
بار بجوشانند مذکور غرغره کنند باب بیستم در اکحال و شیافات و سایر ادویه عین کحل و بعد نمود که عبارت از دوا یست که از حجر است که در
چشم استعمال کنند برود سرشتن مانند سرمه بیضه کحول مخصوص و برشته بنا یند مانند دو دوا استعمال کنند مثل توتیای مغسول و اشال
ان مخترع او سلیاطوس است و چون او را کافی و مبرود ات ترتیب دهند بایں اسم موسوم گشته و بعد از آنکه اطبا از او دیه حاره

ترتیب داده اند تغییر اسم ونداده و شیاف انچه با لعاب سرشته بقاطعی قطع کنند و در سایه خشک نموده با لعاب
حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب یونانیین مستفاد میشود که قبل از تالیف او ترتیب یافته
و کحل مخصوص صلبست بانچه با میل در چشم کشند و ذرور انچه بر پاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم
جراحات است ظفرا با آب باشد که مذکور میشود و در رهیا کل اسلقیقوس مذکور است که موجب وجود ترتیب کحل شده
و گویند مخترع او فیثاغورس و شرط آنست که استعمال بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شیخ
وقت صبح استعمال کنند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در اخر روز در چشم کشند و اگر هر دو بارد المزاج باشد در
روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید که مریض بهیئت تکیه کند و هرگاه علت در اجفان باشد
باید بعد از کشیدن دارو پلک را بپوشانید بر روی خواب کنند و هرگاه جهت دمعه باشد پلک را باشیاف پوشیده
بر پا ایستاده بکشند و بدستور باید در استلقا معده استعمال نمود کحل روشنایی بعد از شیخ و نوبه قبل از الف
بعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه
و سلاق حار و ابتدای سبل و جرب محکه و حفظ صحت عین بغایت نافع است کحل راسخت و قسطاطیس محرق کرم
هر یک را پانزده مرتبه با آب کرم شسته باشند از هر یک پنج درم نوشادر صبر زرد و دار فلفل زعفران مروارید هر یک
مرزنجوش البحر هلیله کابلی زنگار هر یک نیم اقلیمیا فضی بوره قشیثا فضی هر یک از تا فته بیرون کرده استعمال نمایند و
اگر امراض مذکوره استحکام باشد دو مثقال مرده اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو درم باید کرد و اگر با ضعف
اجفان باشد سنبل الطیب درم نیم اضافه نمایند و بجهت برودت مفرط ربع فلفل داخل کنند باسلیقون کبیر از
تالیف بقراط بیونانی یعنی جاذب السعاده است و گویند باسم پادشاه آن عصر است و بجهت او ترتیب داده حافظ
و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض مزمن نافع است
صفت اقلیمیا فضی زبد البحر هر یک ده درم سخت پانزده اسفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جعد نوشادر دار فلفل
هر یک دو درم و نیم قرنفل اشنه هر یک یک درم و نیم کافور نیم سازج یک درم و نیم جند بیدستر سنبل الطیب سه هر یک درم
باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است صفت اقلیمیای ذهبی ده درم نحاس محرق مغسول پانزده درم اسفیداج قلعی نمک
ترکی هر یک دو درم نوشادر جعده فلفل سیاه اشنه هر یک یکدرم کحل عزیزی از تالیف بولس است جهت حفظ صحت و
قطع دمعه و امراضی که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل مانند مثل باسلیقون است صفت اقلیمیای ذهبی توبال
النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ فرنجمشک هر یک ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یک یک درم و نیم مشک یکدانگ
کحل ملکایا معرب انتقلیا ثالث است که بسریانی عبارت از ملکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط
خواب با و ملهم شده محلل و ملطف و جالی و جهت اکثر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است صفت اثمد و صبر هر یک شیر

الخ نشاسته شکر سفید هر یک پنج مغز تخم کشمش چند با ملیلم کحل جهت احولی مولف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گوینده مجربست
و دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول بکشند کحل
جهت بیاض که البته ناسور و زایل کند هر چند علت مایوس از علاج باشد و منقول از نصایح ص زبد البحر بوره سرگین سوسمار
شکر سفید سنگ مقنیا یا السویر با یک رطل آب که مامیران و وج هر یک ده درم را جوشانیده باشند تا بربع رسد بکرد در آفتاب
ساییده خشک کرده اثاثا فته ریزه نکوده و استعمال نمایند کحل ورد که از تالیف جالینوس جهت ظلمت قرحه و بصر و حکه و
غشاوه نافع و محافظ صحت عین است ص سفیداب قلعی هشت دانگ اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج و اگر نباشد مغناطیس محرق
مغسول هر یک چهار دانگ افیون بباسه نحاس محرق مغسول زعفران هر یک یک دانگ فو یک دانگ تمام کحل سادج از تالیف قرابادین کبیر العمل
است در دفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخاء جفن و اکثر امراض چشم و جالی و محافظ صحت است و گویند ... یکشنبه
و چهار شنبه با میل طلا در چشم کنند از کوری ایمن شود ص سرمه اصفهانی مرقشیشای فضی هر یک چهار درم اقلیمیای فضی سنبل هر یک
دو درم سادج هندی بلیلم مروارید زعفران یک یک نیم درم مشک چهار قیراط کحل جهت دمعه مجرب از قرابادین است ص توتیای کرمانی مغسول ده درم سنبل
پوست هلیله زرد صبر هر یک دو درم فلفل نیم کحل ... است و بغایت جهت ضعف باصره و ملاقات ریح و نزول آب
خیالات مفید است و در جمیع ... و مجربست ص بیست مثقال توتیای کرمانی مغسول را با آب ... کوبیده
او را گرفته کنار باشند تا ترشیده شود بصاف و خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران هر یک
دو مثقال نوشادر یک مثقال مجموع را کوبیده با آب زیانه تر بسایند و خشک کنند پس با توتیای مذکور ... و استعمال
نمایند کحل الاشفار جهت روییدن مژه ... است ص از خرمای سوخته پنج ... الکندر چهار دانگ سنبل
الطیب ... با میل بر پلک ... بکشند کحل الجواهر از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره
و دفع غشاوه و تقویت طبقات عین و جلا و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع است و محافظ صحت است ص سرمه
اصفهانی ده درم توتیای هندی ... مرقشیشای ذهبی مرجان لاجورد مغسول سادج هندی فیروزه ورق نقره مامیران
فلفل سفید اقلیمیای ذهبی ... شادنج ... مغناطیس محرق مغسول هر یک چهار ... یاقوت سرخ لعل
زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل ... هر یک ... زعفران سه دو ... دهنه فرنگی ... بسایند
... سرسا ... است و صمغ عربی کثیرا ... تشمیزج و صمغ الوهر یک پنج ... افیون ... هر یک
استعمال ... و طریق ... طلا و نقره ... با صمغ عربی یا کثیرا ... بر روی سنگ ... بسایند
که مکلس کرده کحل ... جهت دفع بیاض ... است و ... قلعی نماید ص شیشه سبز محرق مغسول ده درم ...
زبد البحر هر یک یک مثقال ذرور جهت سلاق ... بغایت نافع است ... شفاء الاسقام ص سفیداب قلعی چهار درم
اقلیمیای فضی صمغ عربی ... هر یک دو درم نحاس محرق مغسول نشاسته افیون ... هر یک نیم ... بالعاب ... خشک کنند و بار ساییده ذرور
نمایند

نمایند ذرور ... جهت ... سلاق ... شبیه بود ... در ... سمی باین اسم شده ص سفیداب قلعی
ده مثقال چهار دانگ صمغ عربی یک مثقال و دو دانگ انزروت ... نحاس محرق افیون هر یک دو دانگ شادنج ...
باشد مغناطیس محرق مغسول ... کنند ذرور تشمیزج جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و ... و بقایای ...
و دمعه حاره نافع و محافظ صحت بغایت آزموده است ص تشمیزج را بایست ... ما ... باشد و سه روز
در آب گذاشته بیرون آورده خشک کنند و آن مغز مقشر او مع صمغ سماق و صمغ عربی ... انزروت و نبات هر یک دو درم کرد
... نرم شود ... درم افیون ... ذرور ... منقول از معالجات بقراطی که
جهت رفع حمرت و دمعه و ... چشم که از غلبه خون باشد بسیار نافع است ص نشاسته کثیرا صمغ ... صمغ عربی
... ذرور ... از معالجات بقراطی جهت ... دایم و امراض باره ... و تقویت بصر بغایت
آزموده است ص زنجبیل ... فلفل ... دار فلفل توتیای مغسول صمغ عربی شیاف ... از تحفه حکیم ...
جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه ... و امراض حاره چشم
ص توتیای ... هر یک ... نشاسته انزروت ... سفیداب
... قلعی هلیله زرد دانه ... افیون ... ذرور ... جهت بیاض و جلای بصر از تالیف ... ص زبد البحر بوره
... سرگین خطاف مامیران سادج نوشادر ... هر یک دو مثقال صدف سوخته ... سوخته ...
اقلیمیای طلا ... پوست تخم مرغ ... انزروت صبر زرد دار فلفل ... با عسل ... جهت بیاض استعمال نمایند
سایر امراض ... ذرور ... بسیار لطیف ... و جهت امراض چشم اطفال
بسیار نافع است ص انزروت تشمیزج از هر یک ... نشاسته از هر یک ... سفیداب قلعی ...
شیاف ... ذرور ... ص انزروت ... صبر زرد زعفران
تخم گل سرخ از هر یک ... افیون ... ذرور ... منصف ... بالمناصفه ترکیب کنند ...
نامند ذرور کافوری جهت حرارت عین و ... ص صدف محرق ... نشاسته کافور ... ذرور جهت ...
و قرحه ... بغایت نافع است ص سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی ... نشاسته
افیون نحاس محرق زعفران ... کافور ... ذرور ... از معالجات بقراطی جهت ... چشم ...
... بغایت آزموده است ص ... سوخته ... سوخته ... مغسول ...
... ذرور ... از معالجات بقراطی ...
... توتیای کرمانی مغسول ...
بانخم زنجبیل ... فلفل ... هندی ... توتیا ... کنند توتیا

توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب و بعد از آن سایند خشک کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین
نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض عین نافع است خصوصا جهت رمد مزمن و حکه و دمعه
و سلاق و جرب و دفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ صحت عین و دفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انار ترش پرورده
کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی بصر است و چون با آب مورد [illegible] پرورده کنند رفع حرارت بصر
و امراض مزمنه مفید است و بدستور با آب باران همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر و حافظ صحت و قاطع
دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس مسمی بکحل الرمانی است صی
توتیای کرمانی و سادج و نحاس محرق مکرر از هر یک [illegible] صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول یا مغناطیس محرق مغسول مکرر نصف جزو
ماميثا عفص [illegible] زنجار [illegible] سایند با [illegible] پرورده و در آفتاب بگذارند برود القاطع
و برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و از جهت تقویت اجفان و [illegible] و دفع جرب اجفان و تقویه
بصر منع نوازل مجرب دانسته است صی سنبل الطیب [illegible] جزو دانه [illegible] از هلیله زرد و [illegible]
[illegible] سوخته باشند مکرر نصف جزو [illegible] سایند [illegible] با آب [illegible] پرورده [illegible] کنند برود الکحل
نامند از تالیف [illegible] است و جهت [illegible] و تخفیف رطوبات و دفع [illegible] است صی شادنج [illegible] باشد مغناطیس محرق
مغسول [illegible] اقلیمیا [illegible] سوخته اسفیداب قلعی [illegible] نصف جزو [illegible] صمغ عربی نشاسته [illegible]
سایند با آب [illegible] پرورده استعمال کنند شیاف [illegible] از تالیف بقراط است جهت امراض و تحلیل ورم و دفع آن سفید صی
اسفیداب قلعی [illegible] کثیرا صمغ عربی [illegible] نشاسته از هر یک [illegible] [illegible] اضافه نمایند شیاف [illegible]
[illegible] قیراط تا نیم [illegible] اضافه نمایند [illegible] و کندر [illegible] جهت قروح [illegible] است [illegible] سایند [illegible]
بسازند شیاف [illegible] جهت [illegible] نافع است صی کثیرا صمغ عربی شادنج هندی [illegible] دم الاخوین زعفران [illegible] نصف
جزو شیاف [illegible] ابن رضوان [illegible] و محلل [illegible] و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت [illegible]
در امراض حاره صی [illegible] شادنج [illegible] اسفیداب قلعی [illegible] سفید [illegible] کثیرا صبر [illegible] [illegible]
شیاف [illegible] یونانی [illegible] است از تالیف جالینوس و حنین [illegible] جهت [illegible]
قروح مزمنه و جرب و [illegible] نافع است صی اقلیمیا ذهبی [illegible] صمغ عربی [illegible]
سنبل افیون زعفران سادج [illegible] سفید [illegible] قیراط با شراب [illegible] سفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف
[illegible] جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صی صمغ عربی اسفیداب قلعی [illegible]
شادنج [illegible] نصف جزو [illegible] شادنج [illegible] مغناطیس محرق مغسول [illegible] کنند شیاف جهت [illegible]
[illegible] جزو [illegible] شادنج [illegible] نحاس محرق [illegible] نصف جزو [illegible] باشند شیاف سازند شیاف [illegible]

یونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و بقراط گوید از تالیف اصطیطیقانست و فوق تن تا دو سال باقیست جهت
نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفع مجرب است که در طبقات تاثیر میکند صی اقلیمیا محرق
ده اصبع عربی [illegible] سنبل هندی فلفل سفید [illegible] اسفیداب قلعی [illegible] اشق [illegible] روغن [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] افیون [illegible] زهره [illegible] زهره کبک [illegible] زهره باشد و عقاب [illegible]
و کرک [illegible] و نصف و شیخ ابو علی سینا [illegible] زهره شبیه [illegible] است و سایر [illegible]
و با آب [illegible] استعمال نمایند و از مجربین تصحیح یافته که زهره [illegible] غلیواج نامند [illegible] گویند
کبک در دفع نزول آب و غشا و مجرب است و چون زهره غلیواج را با آب [illegible] استعمال کنند جهت اخراج
[illegible] مجرب دانسته‌اند شیاف [illegible] بغایت لطیف و [illegible] جهت قروح و ضربان و غشاوه و [illegible] بسیار مفید است
صی اقلیمیا محرق [illegible] اسفیداب مغسول [illegible] زعفران [illegible] کثیرا [illegible] با آب باران [illegible]
با سفیده تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق کثیرا جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق
و امراض حاره نافع است صی سماق ده جزو [illegible] هلیله [illegible] مجموع را با [illegible]
تا [illegible] بجوشانند تا ثلث بماند و [illegible] بسرشند و شیاف سازند شیاف
مامیثا [illegible] توتیای کرمانی نحاس محرق اسفیداب [illegible] اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون [illegible]
ربع جزو شیاف سماق [illegible] جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و [illegible]
[illegible] نافع است و [illegible] صی سماق [illegible] ده جزو اسفیداب کثیرا نصف جزو [illegible] ربع جزو
سماق را بجوشانند و [illegible] طبخ نمایند تا غلیظ گردد و [illegible] شیاف عزب [illegible]
[illegible] جهت عزب و ناصور [illegible] است صی صبر [illegible] شب یمانی دم الاخوین [illegible]
زنجار ربع [illegible] با آب [illegible] شیاف [illegible] جهت تقویت چشم و منع قبول آفات [illegible] و اجفان [illegible] مفید است
صی [illegible] صمغ عربی [illegible] اقلیمیا [illegible] نشاسته [illegible] توتیای هندی مغسول [illegible]
[illegible] با آب [illegible] شیاف [illegible] جهت رفع بیاض بغایت موثر است صی [illegible] فاسد [illegible]
[illegible] در آفتاب بگذارند [illegible] عمل نمایند [illegible] نکنند پس خشک کرده
بسایند و چند [illegible] خطا [illegible]
مخلوط نموده باز [illegible] شیاف بسازند [illegible] استعمال نمایند [illegible] چشم را [illegible]
[illegible] تخم [illegible] سرگین کبوتر و [illegible]
چشم [illegible] شیاف [illegible] جهت [illegible] و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه

صـ توتیای کرمانی مغسول هلیله زرد صبر مقشر کتیرا مکرر نوشادر یکدانگ زنجبیل صمغ عربی مکرر باکلاب [illegible] سرشند
شیاف [illegible] جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب [illegible] است و جهت [illegible]
صـ بیستم توتیای کرمانی مغسول با آب [illegible] باشد و صاف شده باشد [illegible] کنند با زنجبیل و فلفل [illegible]
مکرر نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی [illegible] نحاس محرق زنجار اقلیمیا ذهبی [illegible] مخلوط کرده با آب رازیانه
تازه سرشته شیاف سازند شیاف ابار جهت دفع آثار و التحام قرحه مجرب است صـ سرب سوخته نحاس محرق [illegible] توتیا
هندی [illegible] صمغ عربی کتیرا مکرر اقلیمیا ذهبی سفیداب مکرر افیون [illegible] کنند [illegible] باب سرشند شیاف
اسود جهت حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل [illegible] نافع است صـ سفیداب [illegible] صمغ عربی کتیرا مکرر اقاقیا
[illegible] افیون مکرر [illegible] سرشند شیاف اصفر جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحابه [illegible]
بارده و جرب و سبل [illegible] نافع است صـ انزروت شیاف مامیثا [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] باب سرشند قطور که در ابتدای [illegible] بغایت نافع و مسکن وجع است [illegible] صـ تشمیزج [illegible]
[illegible] نیم کوب کرده [illegible] بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده [illegible]
سفیده تخم مرغ در شیشه کرده بر هم زنند [illegible] در چشم چکانند قطور دیگر [illegible] نافع است صـ تشمیزج [illegible]
مکرر [illegible] نیم کوب کرده [illegible] انزروت سفید در شیشه کرده [illegible] شیر دختران [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] در چشم بچکانند [illegible] قطور دیگر [illegible] نافع و مسکن [illegible]
[illegible] صـ [illegible] دست [illegible] سیاهی [illegible]
جمع کنند و با شیر دختران بچکانند [illegible] خاصیت است [illegible] تسکین وجع شدید [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] باب یازدهم در ذکر ادهان [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] عطریات [illegible]
[illegible] در این باب مذکور میشود [illegible] طریق استخراج روغن [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
سوخته روغن [illegible] متعارف [illegible] روغن کرده [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و این قسم متعارف [illegible] طریق استخراج روغن

[illegible]

تخم مرغ [illegible] روغن کنند [illegible] در قسم [illegible] دستورات مذکور است [illegible]
روغن حب البان [illegible] روغن [illegible] هند [illegible]
[illegible] سفید کنند [illegible]
[illegible] بجوشانند تا آب [illegible]
[illegible] دهن
روغن سنبل [illegible] نماید [illegible]
[illegible] روغن سنبل [illegible] فالج و لقوه و رعشه [illegible] و کلیه و مثانه
[illegible] صـ قصب الذریره
[illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] بجوشانند تا نصف [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] روغن [illegible] دهن [illegible] و مثانه و کلیه
[illegible] بجوشانند تا آب سوخته [illegible] دهن [illegible]
[illegible]
صـ [illegible] روغن [illegible]
[illegible] رطل آب کرده بجوشانند تا روغن باند [illegible] دهن [illegible] الحنظل است [illegible]
[illegible]
[illegible] صـ [illegible] تخم الحنظل [illegible]
[illegible]
روغن [illegible] بجوشانند تا آب سوخته [illegible] استعمال کنند
دهن [illegible]
[illegible] صـ [illegible]
[illegible] بجوشانند تا نصف [illegible]
[illegible] بجوشانند تا روغن باند دهن الزعفران [illegible]
[illegible] صـ زعفران [illegible]

مرضا فا و لسیصاید دهن کنجد یک هفته خیسانیده صبح روز دیگر بهم زنند و باصد آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف
نمایند دهن اللبوب السبعه منقول از قرابادین ابو عیسی بغایت مرطب جهت امراض یابسه و از الاخلاط سوداوی و صداع و جذام
و مالیخولیا [illegible] سعوطا اخذ مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و مغز
بادام تلخ بالسویه کوبیده کرم کرده بفشارند تا روغن او جدا شود دهن المبارک منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت
لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و [illegible] و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع و قطور جهت کری و [illegible] سعوطا
[illegible] در دفع [illegible] موثر است و در رفع جمیع امراض [illegible] نافع است و مولف تذکره گوید که [illegible]
حلبه و [illegible] بالسویه کوبیده [illegible] بروغن زیتون [illegible] بطریق تخمیص نمایند تا [illegible] جوشانده روغن جذب کند
پس تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الراهب گویند از جهت رهبانان تالیف یافته و در کل امراض بارده مجربست و
اعاده باه مایوسین [illegible] جهت [illegible] عصب و درد کمر و معده و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار [illegible] است
[illegible] استعمال نمایند [illegible] ثوم مقشر [illegible] جزو و فرفیون [illegible] از هر یک [illegible] فلفل
[illegible] از هر یک ربع جزو [illegible] روغن زیتون بجوشانند تا بثلث رسد و صاف نموده استعمال کنند دهن الغار [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد [illegible] مجرب و حکه نافع است صی [illegible]
[illegible] بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرج هندی کهربا راتیانج از هر یک دانگی و کاغذ سوخته [illegible]
[illegible] سوخته دانه هلیله سوخته [illegible] از هر یک [illegible] در آن حل نموده استعمال کنند دهن [illegible] اسرار [illegible]
[illegible] تقویت باه [illegible] دانسته و چون بالعسل و معاجین باهیه [illegible] منافع [illegible] و چون باشونیز [illegible]
دهن نمایند در جمیع اوجاع بارده [illegible] موثر است و استخراج روغن [illegible] بعنوان مختلف است و بهترین تقطیر اوست صی
[illegible] در قرع [illegible] مطین کنند [illegible] خالی باشد و از لیف [illegible] در کلوی قرع کنند [illegible]
[illegible] از شیشه بیرون نیاید [illegible] و طبقه [illegible] قرع را از سوراخ طبقه [illegible] اسفل کوزه
بیرون کنند که شکم قرع در طبقه [illegible] ظاهر باشد و قابله را بر دهن قرع وصل کنند [illegible] آتش [illegible]
برافروزند تا روغن [illegible] قرع بقابله چکد دهن النجاح از تالیف [illegible] جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده
عصبانی و تقویت اعضا و تفتیح مجاری بول و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه مجربست صی [illegible] جزو
اشق فرفیون [illegible] خربق سفید زرنب [illegible] شیطرج [illegible] فلفل [illegible]
بلادر [illegible] تخم [illegible] نانخواه قسط تلخ تخم شبت [illegible]
[illegible]
نموده باصد [illegible] تا [illegible] بنصف [illegible]

ملک البطم [illegible] در آن حل کنند و سنبل الطیب [illegible] زعفران قصب الذریره قرنفل [illegible] دارچینی [illegible] فلفل
فرفیون دار فلفل [illegible] اضافه نمایند دهن المحلل از مولف [illegible] محمد زمان تنکابنی جهت تقویه معده
[illegible] و تحلیل ریاح معده و جگر مجربست صی مقل ازرق [illegible] سنبل الطیب مصطکی ملک البطم [illegible] اشق [illegible]
قصب الذریره اذخر [illegible] بابونه [illegible] سرخ بالسویه [illegible] نیم رطل مخلوط نموده و در آفتاب گذارند و هر روز
برهم زنند تا ده روز [illegible] دهن دارشیشعان جهت [illegible] و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است صی
دارشیشعان [illegible] قصب الذریره [illegible] با ششصد [illegible] روغن کنجد [illegible] آتش نرم بجوش
تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهت استرخا عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است صی سنبل الطیب
[illegible] شیطرج راسن دار فلفل جوز القی بلادر [illegible]
[illegible] در شیر تازه و آب [illegible] روغن کنجد [illegible] تا آب و شیر سوخته
روغن بماند دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است و از تالیف [illegible] مقل
ازرق [illegible] اشق فرفیون [illegible] بادام مقشر خربق سفید زرنباد [illegible] شیطرج [illegible] فلفل [illegible]
خولنجان دارچینی بلادر [illegible] تخم [illegible] قسط تلخ [illegible] اسعد [illegible]
[illegible] حلبه اسپند [illegible] ورق الغار [illegible]
یاسمین نفت سفید قطران [illegible] دهن الغار [illegible] روغن زیتون [illegible] ششصد [illegible] آب صاف [illegible]
تا آب بسوزد دهن القسط جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج [illegible] اعصاب [illegible] رنگ رخسار [illegible]
[illegible] نافع [illegible] صی قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب [illegible]
[illegible]
[illegible] بجوشانند تا آب بسوزد دهن [illegible]
جهت التیام زخمهای تازه مجربست و از نسخه هندی نقل شده [illegible] بارده [illegible] مجربست صی [illegible]
چوب [illegible] که هندی [illegible] گویند [illegible] چوب صنوبر است اصل السوس [illegible] پوست [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] قند [illegible] شنجرف [illegible]
[illegible] روغن کنجد [illegible] سنبل [illegible] حنا و اصل السوس [illegible]
[illegible] بجوشانند تا بثلث رسد [illegible] صاف نموده باقی [illegible] بجوشانند تا آب بسوزد
[illegible] صاف نموده استعمال نمایند دیگر [illegible] تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] پوست درخت صنوبر [illegible]

روغن [illegible]

چهار صد درم کوبیده باشند صد درم روغن چراغ [illegible] دانه و تخم کتان [illegible] بیاویزند و سه من تبریزی آب با آتش نرم بجوشانند بچوبی که
کف نکنند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند روغن [illegible] موی [illegible] مجرب حقیر است و بجهت داء الثعلب بسیار
مفید است بجهت موی سفید از موضع داء الثعلب برای استعمال این روغن موی را سیاه میگرداند صح برگ مورد ده درم و سه سیر در چهار من
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد بیست درم روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و مشک لادن در استعمال کنند روغن
جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید بر [illegible] اعصاب اعضا [illegible] بمالند تا سرخ شود و بر همین نمونه
بخوابند [illegible] سنبل الطیب [illegible] بیست درم [illegible] در یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده [illegible] با ادویه [illegible]
بجوشانند و [illegible] و بعد از [illegible] و فلفل و فرفیون [illegible]
در آن حل نمایند روغن که موی را [illegible] شش صد درم [illegible] شش صد درم [illegible] کنند
[illegible] یک حصه [illegible] باشد [illegible] بجوشانند تا [illegible] سیصد و شصت
[illegible] بجوشانند [illegible] ملاقات موی [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] باشد قوی [illegible] است
[illegible] بجوشانند [illegible] صاف کرده [illegible]
[illegible] روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر [illegible] روغن کنجد [illegible]
[illegible] بیاویزند و بر موضع بواسیر بمالند و بجهت قطع
[illegible] استعمال نمایند روغن دیگر جهت ساقط نمودن بواسیر مجرب [illegible] است صح [illegible]
[illegible] روغن کنجد کنند [illegible] بواسیر [illegible] باید [illegible] آتش نرم [illegible]
[illegible] جهت ورم [illegible] بواسیر [illegible] باشد [illegible] بجوشانند تا
[illegible] شود [illegible] آب [illegible] باد [illegible] جهت بواسیر
[illegible] بواسیر [illegible] جهت [illegible] بواسیر
روغن که موی [illegible] بغایت قوی الاثر است [illegible]
[illegible] بجوشانند تا [illegible] بمالند [illegible] کرده [illegible]
برآید باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها [illegible] مرهم [illegible] است [illegible] قوت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] روغن زیتون [illegible]
[illegible] شود [illegible] موم زیاده [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] جراحات است [illegible]

۱۲ در مرهمها

جراحت باشد و بجهت [illegible] روغن زیتون [illegible] کنند [illegible] روغن زیتون [illegible] کنند [illegible] اتفاق [illegible]
در مواد [illegible] روغن کنجد کنند و موم [illegible] روغن [illegible] آورده [illegible] ادویه صمغیه [illegible]
حل کنند [illegible] ادویه [illegible] مصطکی و علک البطم و مومیایی و سکبینج و امثال آن
که در [illegible] مضاعف باشد [illegible] ظرفی [illegible] آب [illegible] آتش [illegible] تا آب بجوش آید [illegible] روغن مخصوص
[illegible] در میان آب [illegible] روغن [illegible] حرارت [illegible] شود پس عنبر و امثال [illegible] روغن [illegible]
[illegible] سایر ادویه [illegible] نمایند مرهم [illegible] خوانده می شود [illegible] تسمیه
[illegible] جهت دفع [illegible] مشاهده میکرد [illegible]
[illegible] جالینوس و عظیم النفع است و بجهت جبر کسر [illegible] عصب [illegible]
و التحام جراحات و تحلیل اورام [illegible] مفید است صح [illegible]
[illegible] سایده شود [illegible] چهار وقیه [illegible]
روغن زیتون [illegible] کنند [illegible] وقیه [illegible] آتش نرم [illegible]
تا منعقد گردد مرهم [illegible] جهت شقاق [illegible] و داء الثعلب [illegible] نافع است
صح [illegible] روغن زیتون [illegible] روغن با آتش نرم بجوشانند [illegible]
[illegible] تا منعقد گردد مرهم [illegible] جهت [illegible] بواسیر و تجفیف قروح [illegible] گوشت [illegible]
گوشت زیاد و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است صح موم [illegible]
با آتش نرم [illegible] مرهم [illegible]
است جهت [illegible] بغایت مفید است صح چهار وقیه [illegible]
[illegible] روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی [illegible] و تخم کتان [illegible]
[illegible] کنند تا [illegible] منعقد گردد
[illegible] بغایت قوی الاثر [illegible] مرهم [illegible] جهت تحلیل
[illegible] مرداسنگ [illegible] نافع است صح [illegible] علک البطم و مرداسنگ [illegible]
[illegible] روغن زیتون [illegible] مرهم [illegible] جهت اصلاح مزاج جراحات و تنقیه
و تحلیل [illegible] و شقاق [illegible] و جرب [illegible] بواسیر [illegible] نافع است صح موم [illegible] علک البطم
[illegible] مرداسنگ [illegible] کنند [illegible] اشق [illegible]
روغن زیتون بجوشانند [illegible] موم [illegible] مرهم [illegible] جهت

مرهم ع

آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق مقعد که از حرارت باشد نافع است صح موم او روغن کنجد یا روغن
زیتون ۳ بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیده تخم مرغ اضافه کنند بجهت تسکین درد بجای حضض مفید بود کنند
مرهم باسلیقون جهت جراحات متعفنه و ورم بارد نافع است و من خواص مثل مرهم نخل است صح زفت راتیانج موم هر یک جزوی قنه
ربع جزو یکی روغن زیتون و وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهت تحلیل اورام و صلابات و اقسام استسقا و
صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند مرهم [illegible] بالسویه زفت را تثل
مجموع را در [illegible] که گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند مرهم [illegible] منقول [illegible] شامل جهت اخراج پیکان و خار
و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند صح [illegible] زراوند طویل بالسویه سایده با عسل سرشته استعمال کنند
مرهم مسقط بواسیر [illegible] سوخته [illegible] بالسویه با روغن گوسفند سرشته [illegible] کنند
مرهم سفیداب جهت مزاج حار [illegible] گوشت [illegible] بغایت نافع است مرهم مرداسنگ با
سرکه بسایند و با روغن گل [illegible] کنند تا غلیظ گردد هم سفیداب [illegible] نمایند صح [illegible] جهت سوختگی
آتش و التهابات ممزوج بغایت نافع است صح موم را با روغن گل سرخ ۳ گداخته و [illegible] بار [illegible] اضافه نمایند
مرهم [illegible] مفاصل
خیاطه [illegible]
و پاره نشود [illegible] تمام بیرون آید
را ابطال [illegible] و هر گاه پاره شود باید وضع
کنند صح موم [illegible] مرداسنگ خاکستری [illegible] موم را با موم و روغن گل گداخته [illegible]
کنند و جهت التهاب [illegible] با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم [illegible] عبارت از موم و روغن است و اقسام
او باعتبار [illegible] مختلف است اما جهت التهاب سینه و ذات الصدر [illegible] و اورام ملتهبه باید موم سفید
در روغن گل گداخته و [illegible] تخم [illegible] تسقیه کنند و هر گاه ترطیب بیشتر خواهند بجای روغن گل
روغن بنفشه کنند و آب [illegible] تسقیه کنند مرهم جهت سرطان متقرح [illegible] سفیداب [illegible]
[illegible] بالسویه با روغن گل سرخ بسایند و با [illegible] بالعاب بزر قطونا با عنب الثعلب و [illegible] و آب کدو [illegible]
نمایند مرهم [illegible] با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و [illegible] استعمال کنند مرهم جهت [illegible]
[illegible] کبوتر و فرنج دقیق [illegible] آهک آب [illegible] مرهم صابونی با
روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم جهت [illegible] زراوند طویل [illegible] بالسویه [illegible] روغن گل [illegible]
مرهم بواسیر [illegible] جهت شقاق مقعد و درد آن نافع است صح موم روغن کنجد [illegible] مغز ساق گاو [illegible]
[illegible] تخم مرغ [illegible] بالسویه [illegible] مرهم ترتیب دهند [illegible]

مرداسنگ

مرداسنگ نرم سایده با ماء الورد و روغن گل و موم و آب خالص بقدر [illegible] بجوشانند با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود
مرهم [illegible] نافع است جهت زخمها و اورام و تشنج [illegible] جراحات نافع است صح [illegible] نرم سایده با روغن کنجد و موم [illegible]
مرهم [illegible] جهت جراحات متعفنه [illegible] بغایت مجرب است و جهت قروح [illegible] بغایت نافع و [illegible]
و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو ضعیف [illegible] باشد [illegible] در قروح [illegible] است مرهم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] موم [illegible] با روغن گاو تازه [illegible] مجموع
باشد در [illegible] گداخته اول [illegible] پس [illegible] و [illegible] قروح
[illegible] مرهم [illegible] از تالیف [illegible] محمد زمان [illegible]
جهت جراحات متعفنه بغایت مجرب است [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] موم سفید [illegible] روغن گل سرخ ۳ [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] از مجربات [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است [illegible] تخم مرغ [illegible] سرشته استعمال نمایند [illegible]
چینی زیبق را [illegible] و از خاکستر [illegible] مثقال داخل کنند [illegible]
است صح [illegible] جهت [illegible] جراحات بغایت نافع است صح [illegible] تخم مرغ [illegible] بالسویه
با شیر [illegible] استعمال نمایند مرهم جهت [illegible] جراحات از مجربات است و جهت [illegible] و ورم [illegible]
صح [illegible] با روغن گل سرخ [illegible] استعمال نمایند مرهم شقاق
مجرب [illegible] است و بغایت موثر است صح [illegible] جزو [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] و شقاق لب و اطراف [illegible] و شقاق [illegible] است مرهم [illegible] از مجربات و [illegible] است
در سایر قروح [illegible] و اورام بارده [illegible] است صح سنبل الطیب [illegible]
[illegible] زراوند طویل [illegible] روغن زیتون
[illegible] روغن [illegible] مرهم سرطان [illegible]
تحلیل [illegible] و سایر صلابات کند صح [illegible] زراوند طویل [illegible] بالسویه هر یک [illegible]
زیتون [illegible] موم سرخ ربع روغن مرهم [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] و از مجربات [illegible] است صح [illegible] جهت [illegible] روغن گل سرخ
هر یک [illegible] استعمال نمایند [illegible] جهت [illegible] و قروح [illegible] مجرب [illegible] تالیف
[illegible] است [illegible] در قطع خون جراحات [illegible] گوشت و منع ورم و قروح [illegible] است

مرهم عظیم النفع

کلنار شاخ کاوکوهی سوخته بلا مثل استخوان برن عناب کل از هر یک دو جزو کندر سفید آب قلعی توتیا کرمانی شبستان
هر یک یکجزو از همه یکجا سا بیده استعمال نمایند و هر کاه در غیر کلو بوده هان استعمال نمایند صبر زرد یکجزو مو دار سنگ با آتش
مکلس و سرخ کرده و در سرکه انداخته مغسول نموده دو جزو اضافه نمایند و هر کاه خواهند فتیله ساخته در سوراخ استعمال
نمایند قند درد و مانند افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله ساخته رسانند و در مجرای بول بکذارند بغایت مسکن
درد و در رفع سوزش تطیین نماید ذرور دیگر جهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواسیر مجرب است ص
استخوان رمیم با سوخته صبر زرد یا بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک ذرور نمایند جهت اکله به
عدیل است ذرور جهت قطع نزف الدم جراحات ص جیحت م اصل شسته زاج سفید الاسماق الادم الاخوین یکجزو
کندر نیم جزو صبر زرد نیم مثل غبار سا بیده استعمال نمایند و معز هر یک از این اجزا همین اثر دارد ذرور برگ تخم الجرجیر جهت
قروح صاکله و سرطان متقرح و بول و کافی نافع است ذرور دیگر در رفع اکله و تخفیف قروح ان مجربست ص مغز
سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان یاده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مصعد
از مجربات حکمای قدیم است و در اندمال جراحات عسر البر و تخفیف ان و رفع اکله و قروح ساعیه و بریدن گوشت زیاد
و در اسقاط بواسیر نایب مناب حر بلاست زنجار سرخ زرد هر یک دو جزو آهک آب ندیده زاج سفید هر یک یک
جزو زاج زرد و سرخ ربع جزو زرنیخ سرشته بیست و چهار روز در ریاد حکان گذاشته پس تصعید کنند هم چو مصعد
او سعجت اندمال جراحات و اکله و هر چه دیوار است جهت اسقاط بواسیر و بریدن گوشت زیاد استعمال نمایند از احتق
از بریون و بیضلیات ان اهل و تلاشر یاد و ادر بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خالی از فی واقع سیماید ذرور
منقول از تذکره جهت تجفیف رطوبات و بریدن گوشت زیاد بسیار مجربست ص پوست انار معفص شب یمانی سعد کاغذ
کبود سوخته مازو زنگار انجار محرقه مرصان کندر دم الاخوین م ذرور دیگر از اسرار و در اندمال جراحات بغایت سریع
الاثر و عظیم النفع است ص صبر زرد کلنار فقاع کنند بالسویه ذرور دیگر جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و متاکله
بغایت موثر است و از تجاریب این ضعیف است ص صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند باب سیزدهم
در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات مختوم ضمادات بقراط است و اطلیه نافع از پوست ضماد سلطان السنو یعنی
چون در کنج را دعضا کنند اسهال اصفر تا لید و به معده اسهال بلغم کند و بر روکنی اسهال سودا و بر پستان اسهال الاخوین و اد
شمرده اند ص تربد سوزنجان بسایند و حنظل مقدار نصف او و طلق محلوب مقدار حنو و زهره کاو مقدار ربع و بلشیناز
دیگ خمیر کرده بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معده و ناف کاه ضماد نمایند ص زهره کاو و عسل و روغن زیتون دو هم
الحنظل اندرنج بالسویه ضماد مسهل مسمی باسم مولانا اوست چون بر شکم و معده ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلا نمایند و بر پشت
نهان ادرار حیض کند بر تا کاله متفرد عصاره قثاء الحمار و خربق سفید ورد الوشیخ شحم حنظل به روغن زیتون م ضماد

بقراطی جهت ورم و صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار سحیق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه
کلاهی آب کشنیز نصف یک کافور بقدر احتیاج با روغن کل ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس بغایت از مجربات است
ص صندلین اکلیل الملک شادنج مامیثا اقاقیا زعفران افیون لفاح اریم ضماد فیلقوس جهت استسقا و رماه اصفر
و ضعف جگر و معده و رحم و غیر آن ص زوفا رطب ۳ موم ۳ زعفران پیه اردک مرغابی و موم ۱۳ صبر سقوطری الاه
مقل ازرق اقاقیا مصطکی اظفار جهت اسهال حاره و ذرب و تقویت معده و جگر ص کعک ناب کجات ناسره کل
سرخ شکوفه الکو اگر نباشد شاخ و زببل کنند برگ و مغز تخم مورد آقاقیا عفص حضض سماق قوجا و رس پودینا
زعفران مصطکی کافور نیم ابا ب مورد و به رشته ضماد جهت اسهال بارد و تقویت جگر و معده استعمال نمایند و دی ایسا
باشد همه ناصبر کنند و بجای آب مورد بار و غن کل ضماد نمایند ضماد جهت تحلیل اورام صلبه ص اکلیل الملک و تمر کا
اردنا ملخ ها ادر با قلی ترمس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه از هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل با بونه ربع کرنده
ضماد کنند ضماد حابس بقول ان شفا الاسقام و در قطع اسهال مجربست ص حا و درس کند کل سرخ برگ مورد کعک
از هر جزو با آب به با طبیخ او به رشته ضماد محلل صلابات کل خطمی ریشه خطمی تخم کتان تخم مر محلبه هو جوبه
هر یک ده مغز بادام تلخ وفای رطب هر یک ده ل موم زرد مقل ازرق را هر یک هفت درد جهل روغن دنبه با
روغن تخم کدو کفته اذیه را مخلوط کنند و نیم کوب ضماد نمایند ضماد حالی جهت قوبا و آثار سفید مجربست ص قرد مانا
موبز جما از تخو دس کیمی بن اصل السوس کوکرده ما سکه و امثال آن بحسب به هضو بیار حلیه بسر شته ضماد
قوبا از مجربات حقوق لست جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب از موده است ص کوکرد اصفر عربی ده دنبه تازه ده الذنبی حام
بعد از حمام بدن ساعت ضماد کنند ضماد دیگر ایضا از مجربات والد حقیر جهت شقاق از موده است ص زاج جهت صبر سیاه
بالسویه با نقط سیاه بالند و دست را نرم نکند ضماد جهت سعفه و جرب بسیار نافع است مثقال سوزده
جزو و مثقال جزو ربا سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق من جمیع حیوان بعد ما است موم مرداسنگ سا بیده را با موم
روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و موم قیمه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ کردد و بقوام رسد پس
موضع شقاق را با بیکوم نرم کرده دوای مذکور کرم نموده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت دفع الحلقة حضض
کل ارمنی حنا سته شیاف ابیاض سعید با سفید امیون جنس یکی یا لعاب بز قطونا و سرکه ضماد نمایند ضماد جهت دفع
ثالیل و قو با جعل ابا یسایند با کلند و در سرکه زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور اشق مقل و انکو بکر بده یکساعت
در سرکه کبره جوشانیده پس حل کنند و کل خطمی تخم مرو تخم کتان با بونه بنفشه اضافه نموده استعمال نمایند و باید چنکو کبد
ضماد جهت تقویت معده اطفال و غیر آن بغایت موثر است و رفع اسهال میکند ص لادن یک وقیه اقاقیا اسحم دو وارد روغن
سوسن موم در روغن حل نموده ضماد نمایند ضماد صبر و مسقط ص سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ کل سرخ بالسویه با

بازرده تخم مرغ و روغن گل سرخ و قیر الیهود در او حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضا جهت ضربه و تحجر و کسر نموده است

مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شاف مامیثا [illegible] ضماد نمایند ضماد

[illegible]

[illegible]

سبوس گندم را در سرکه پخته [illegible] با آن آغشته ضماد کنند ضماد جهت ورم جگر بارد و سپرز از تجربات قانون است معبر
سوم اصطخری حاما [illegible] زعفران بابونه اکلیل الملک [illegible] صبر زرد زوفا یابس [illegible] افسنتین حب بلسان اشق [illegible] با روغن سوسن [illegible]
با سرکه ضماد کنند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین ورم سینه [illegible] مجرب است ضماد زوفا رطب [illegible] با پیه
و پیه مرغ هر یک ده درم [illegible] بیکدیگر ضماد کنند ضماد جهت ورم انثیین تخم کتان را با ربع آن [illegible]
و سرکه ضماد کنند و بعد [illegible] گل خطمی آرد جو و باقلی [illegible] پخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه
منفجر شد باشد زیره کرمانی [illegible] مقل [illegible] با روغن [illegible] الضماد کنند نمایند ضماد جهت [illegible]
[illegible] گویند بغایت آزموده است [illegible] با روغن [illegible] کنند و کتان سوخته و جو سوخته بالسویه
بپاشند ضماد دیگر جهت خنازیر مجرب است زرد چوبه [illegible] هلیله زرد [illegible] اسک [illegible] سرکه
هر یک جزو [illegible] گل سرخ [illegible] جزو ضماد جهت [illegible] ناصور [illegible] حلوه [illegible] بغایت آزموده است مغز
هندوانه مغز تخم کدو [illegible] یک جزو [illegible] صبر زرد یک جزو [illegible] روغن تازه استعمال کنند ایضا جهت حلوه
مجرب است سفیداب [illegible] مرداسنگ [illegible] قلقل سوخته [illegible] شراب [illegible] روغن [illegible] استعمال کنند و بعد [illegible]
و یا انار [illegible] تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد برص و بهق از تجربات حکیم است
[illegible] حیوانات [illegible] داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است
بغایت حار و سریع النفوذ [illegible] از نیم ساعت [illegible] و بعد از شستن [illegible] صندلین جهت [illegible]
آن طلا کنند و بر اعضای رئیسه طلای آن جایز نیست و هرگاه [illegible]
نباید ضماد نمود [illegible] موضع [illegible] ضماد شود و بعد از [illegible] مناسب علاج کنند ضماد [illegible]
صندل سفید و سوده [illegible] جزو [illegible] استعمال نمایند و اگر صندل [illegible]
قسط تلخ [illegible] یاد کنند [illegible] موضع [illegible] بعد از ترکیب [illegible] شب [illegible]
موضع [illegible] الضماد نمایند [illegible] جمیع [illegible] ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجرب است منقول از شفا
ضماد [illegible] در [illegible] تخم [illegible] سرخ [illegible] سفید [illegible] است تخم ترب [illegible]
بادام تلخ [illegible] ضماد جهت [illegible] و یابس [illegible]
مجربات است منقول [illegible] و سیماب [illegible]
از سر [illegible] برداشته [illegible] ضماد [illegible]
هرگاه [illegible] استعمال نمایند و هرگاه [illegible] و سایده طلا کنند [illegible] است ضماد داء الثعلب و داء الحیه
از تجربات حکیم [illegible] است ضماد [illegible] هر یک جزو [illegible] ضماد دیگر جهت [illegible]

[illegible]

الثعلب

الثعلب مجرب است ضماد موی [illegible] سوخته صدف سوخته [illegible] با السویه با روغن زیتون سرشته اول موضع را [illegible]
با [illegible] غسل [illegible] پس [illegible] را ضماد کنند ضماد ریختن مژگان و منع سقوط موی مجرب است ضماد
[illegible] سوخته سنبل الطیب [illegible] سوخته [illegible] هر یک جزو [illegible] جزو قلقل سوخته
جزو [illegible] ضماد شعر [illegible] طلا کنند [illegible] ضماد [illegible]
استعمال نمایند ضماد جهت باد سرخ [illegible] مجرب است ضماد [illegible] پخته با آب کشنیز [illegible]
[illegible] سرشته [illegible] طلا [illegible] مجرب است ضماد صندل
سرخ [illegible] سفیداب قلعی [illegible] مرداسنگ [illegible] هر یک جزو
[illegible] هر یک نیم جزو [illegible] ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند ضماد
[illegible] بغایت آزموده است ضماد [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] ترتیب دهند و با آب کاسنی [illegible]
و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ [illegible] بحسب [illegible] کنند و جهت درد سر [illegible]
دماغ [illegible] طعام سوخته [illegible] سفید [illegible] سرخ [illegible]
هر یک جزو [illegible] گل سرخ سماق [illegible] عفص [illegible] کنند [illegible]
صبر زرد [illegible] سنبل الطیب [illegible] صابون [illegible]
[illegible] ترتیب دهند و با آب [illegible] ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible] ضماد [illegible] با آب کاسنی [illegible] تا غلیظ شود [illegible] گل [illegible] روغن [illegible]
نمایند و اگر با آب کشنیز و آب [illegible] مجرب است ضماد جرب بغایت آزموده است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] هر یک [illegible] با روغن [illegible] در حمام طلا کنند [illegible]
نیم رطل با قدری [illegible] مجرب است ضماد دیگر جهت جرب بغایت مفید است [illegible]
[illegible] پس بگویند [illegible] یکسان [illegible] در حمام طلا کنند و هرگاه
[illegible] ضماد جهت [illegible]
ورم [illegible] مجرب است [illegible] ضماد [illegible] آب کشنیز [illegible]
کشنیز بغایت مفید است ضماد [illegible] با روغن بادام جهت [illegible] مجرب است [illegible]
با [illegible] ضماد [illegible] سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای [illegible]
[illegible] ضماد جهت [illegible] مجرب است [illegible] سوخته [illegible] سفیداب قلعی

اگر مرد اسنان ... بار روغن تازه بی نمک ضماد نمایند ضماد السنا جهت جرب و حکه مجربست سنا مکی هلیله زرد مرده اسنک سفیداب
مقلی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند جهت سعفه یابسه و حکه بارد و امثال آن که با خارش و سوزش باشد در
دو سه دفعه زایل میکند و از مخترعات حقیر مجربست ص مغز کدو تخم توتیای مغسول مرتشیح فلا باشین تازه دو شیلنه ضماد
نمایند ضماد منضج دمل سایر اورام اکلیل الملک حلبه تخم کتان داهشک سرکین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن گنجد و
موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر است ضماد جهت کشودن دمل از
مجربات است ماه ذکو بیده نیم مثقال پنبه چراغ را در آب آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم طلا کنند و چون بر قطونا
را با هم نرم کرده بر دمل ببندند مانع تزید و مسکن وجع و منضج قوی است ضماد جهت رعاف عدس مقشر شیاف اشیا
صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی هر یک جزوی کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند ضماد جهت دفع ادرار حیض
از مجربات است ص پوست انار سماق گلنار جفت البلوط ناج کنند زیره کرمانی تخم مورد با آب مورد یا آب به رحم
نشولک را که ضعون نامند و مستعمل زرگرانست با سفیده تخم مرغ بر کمر و پشت طهارت طلا کنند بغایت مفید است
ضماد جهت دفع احتباس بول ص کاکافته که مصفوری نامند در شیر پخته نیم وزن آن شوره اضافه نمایند ضماد کنند
ضماد جهت زیاده کردن شیر مرضعه و دفع درد پستان ص اربا قلی تخم بادروج با آب بادروج یا آب ریحان سرشته
ضماد جهت منع بزرگ شدن پستان زنان میکنند ص کندر ... سوخته جزوی کافور جوز ... با سرکه سه شبانروز ضماد نمایند ضماد جهت استرخاء
ناف ... ص ... جزو کلنار ... جزو با قلی ... پوست انار ... پوست تخم مرغ ... بعد از پختن پوست
تخم ... پخته اضافه نمایند ضماد جهت منع ... سرخ شده صندل سرخ و سفید ... عود ... زعفران ... جزو
با آب به و سماق طلا کنند ضماد جهت کرم معده ... شونیز بالسویه با ... کاو و ... ضماد جهت ...
بغایت ... است ص ... تخم مرغ ... ملح ... سلیخه ... سوخته ... تخم
... ضماد جهت ... کبوتر ... باسرکه طلا کنند ضماد جهت ... ص
... ضماد جهت منع ... با سرکه طلا
کنند ضماد جهت منع ... طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلای ... سیماب ... مستعمل ...
از مجربات است ص ... قمل است ... قاتل قمل است و جهت ... چند
روز در روغن زیتون ... قمل ... است و روغن ... نیز همین اثر دارد و ... طلای شب
یمانی با آب کنند قمل ... است ضماد جهت ... بالسویه با سرکه ... ضماد نمایند ... جهت ... سکته و
سبات ... شیطرج هندی تخم ... بالسویه با سرکه طلا کنند کماد عبارت از بستن ادویه ... است که گرم
کرده بر عضو بندند یا ادویه مطبوخ را در ... و امثال آن کرده ... بر عضو بگذارند ... جهت کام

وجع ورم
وجع رحم
وجع ادرار حیض
وجع حمل البول
... لرد ...
وجع قمل
... کلمه
کماد

وجع رکبه

از مجربات است شونیز را نیم کوب کرده چند قطره آب نمک را بر آن پاشیده بیمکوب بر سر به بندند و اگر بر روغن کویند بد ستور
گرم کرده استعمال نمایند بغایت مفید است کماد جهت تحلیل ریاح سعده و طحال او نوکاه حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه بادیان
نمک ... گرم کرده بر بندند جهت ... شود شدید کنند کماد جهت تحلیل ... ریاح ...
... طعام ... سرخ بوده ... سفید افسنتین ... بالسویه
استعمال نمایند کماد دیگر جهت رفع علل بارده گوش و ریاح بابونه شبت ... حاد ... پخته
مثانه گوسفند گرم کرده بر پشت گوش ... کماد نمایند کماد جهت ورم گوش ... بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در
آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده بر مثانه کماد نمایند نطولات عبارت از آنست که ادویه را طبخ نمایند ... آب
عضو ... بندند و عضو ... بخارات ... و باشویه ... جهت اماله ماده و تفریق
و نطولات رطبه و محلله و رادعه و منضجه و مفرقه میباشد و هر یک را ادویه آن معلوم است و بجهت اختصاص
بعضی مرقوم میگردد نطول جهت ترطیب اعضا و دفع بخارات ... حاره ... بنفشه ... خیار
تازه ... در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار آن داشته با آب عضو را ...
نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا ... طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را بخار آن داشته با آب عضو
... بابونه افسنتین ... شیح ...
... تخم الحنظل ... سوسن ... نطول کنند ...
یافت نشود ... و در باشویه ... بابونه ... واضافه
نمایند ... نطولات عبارت از چیزیست که بر عضو ... قطرات ...
... قطور جهت ...
... طنین بغایت نافع است منقول از معالجات ... و ... طنین ... خربق سیاه بالسویه
سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید ... باشد قطور ... جهت دوی ... اجتماع ... و طنین نافع و ...
خربق است ص خربق سفید ... بوره سرخ ... زعفران ... با سرکه ... یا ادهان مناسبه حل نموده بچکانند
قطور دیگر که رفع علت ... بوره در ساعت کند صبر ... سیاه ... کرده ... خلکستان
با بول ... بچکانند ...
... قطور دیگر از مجربات ... جهت ... تخم الحنظل
... افسنتین ... در ...
... حل کرده بچکانند ... است ... است

دیگر جهت کوری که از نعر واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره گاو استعمال نمایند و زهره سلحفاة که سنگ پشت است با
با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن بیخ قطره از قطوراتی که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشند صبح و شام ملازمت
نموده جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجرب است قطور دیگر که جهت کشتن حیوانی که در گوش رود قطرا از آب برگ شفتالو
یا آب برگ شفتالو حل نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر جهت اخراج کرمهای متولده در گوش نمایند شراب کهنه بعسل
روغن گل سرخ اسفیداج تخم مرغ ... بالاعنصه در گوش نیم گرم کرده بچکانند و ساعتی بهمان جانب تکیه کرده بخوابند تخم
بنج جهت ... قطور جهت درد گوشی که از حرارت باشد بنفشه و گل سرخ از هر یک جزو سه بجوشانند تا سه یک بماند
پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران در روغن بنفشه با کافور و آب کشنیز و بدستور لعاب حب السفرجل
نافع است و سفیده تخم مرغ بالخاصیه از مجربات است قطور دیگر جهت ورم بارده و ریاح نافع است صبر زهره گاو با روغن جوز
یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره برطرف شود و نگاه استعمال کنند قطور دیگر جهت چرک و درد قرحه گوش مر و صبر زرد
زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین درد با افیون بغایت نافع است و جهت پاک کردن چرک آب برگ
زیتون با عسل نافع است و بدستور مرداسنج حل کرده با روغن گل تقطیر کنند و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع
قطور که جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی و زعفران بوره سرخ از هر یک با ماء العسل و شراب هر یک
در تقطیر کنند و با پشمی آلوده بگذارند قطور دیگر منع سیلان چرک بسبب صدمه و ضربان گوش نافع است شیر مادر گرم
را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور کرمهای کاو ... با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده با ادویه در گوش بچکانند
و از مجربات الکثر الاطبا است

باب بیست و چهارم در سعوطات و عطوسات و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه

سعوط عبارت از چیزیست که در بینی کنند و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوقات آنچه به بینی کشند و بخور و دخنه آنچه
بخار دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از بوییدن ... شود و ظرف اکرده بو کنند و نفوخ در بینی دمند سعوط جهت تقویت
قوه حافظه گویند مداومت اد سوی مرو روغن ... کنند سعوط ... نمک ... اتیر اطریفل سائیده با روغن زنبق
سعوط نمایند و ساعتی بپشت بخوابند سعوط نیم ... جهت سیاه رویانیدن موی سفید مجرب است سعوط جهت
قطع رعاف مجرب است حصص هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصاره برگ خرفه و نفوخ سرگین
محرق او بسیار قوی الاثر است سعوط آب برف با آب کشنیز نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بی نظیر است چند تا ریح سفید
آهک دم الاخوین از هر یک کاغذ سوخته با السویه با روغن زیتون سعوط نمایند سعوط جهت رعاف بغایت مفید است مازو و پوست خشخاش
در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کنند و ما السوی نرم سائیده نفوخ نمایند سعوط دیگر که ناد الکند ... البلوطیه ...
زعفران کافور ... افیون ... مازو سوخته نیم ... با آب برگ یا آب برگ ... سعوط کنند و باقی ... نفوخ
کنند سعوط دیگر جهت درد سر بارده و شقیقه و بیضه و خوده نافع است صمغ ... صبر ... نیم ... حنظل ...

شونیز

شونیز و جاوشیر از هر یک چند دانگ سکبینج دانگ مشک نیم دانگ زهره کلنگ دانگ و نیم قطعه کیک دانگ و نیم با آب کرفس سرشته
قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سدد بطون مو دماغی چند مثقال فرفیون با السویه
بکوبند با روغن زیتون و امثال آن سعوط کنند نفوخ جهت سکته و کثرت خواب نافع است چند حلتیت زهره کلنگ مرزه
مجموع را با آب مرزنجوش و با اندک ... نفوخ نمایند نفوخ عطوس جهت سده دماغ و مواد بارده نافع است و رفع مواد بعطسه
میکند کندش خربق سفید جند بیدستر زنجبیل دار فلفل مرزه مجموع چون نرم سائیده ... در بینی کنند با عطسه
عطسه میآورد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه و امراض دماغی صبر زرد خربق سفید نوشادر و زنجبیل ... شونیز
مثقال با السویه استعمال نمایند عطوس دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سهر و صداع نافع است آب کشنیز
آب برگ بید آب کدو روغن گل سرخ و صندل سفید با دستور لخلخه دیگر جهت ضعف دل و مواد بارده فرنفل و ادک
کبابه دانک بسباسه دانگ مشک دانگ با گلاب و سرکه خمار لخلخه کنند نشوق جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب سیب
و صندل سفید گلاب سرکه کافور و عود استنشاق نمایند نشوق جهت حرارت بینی و جوش آن آب دوغ ... ترنم سائیده
با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری از زروت اضافه نمایند نشوق جهت رفع بدبویی مشام و بوی سگ
و تحلیل مواد مجتمعه و دفع سده خیشوم سعوط الکفا با سعد سنبل زرد قرنفل با السویه بوره با آب عود ترنج عود هندی
گذارند بخور جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف ...
کرده در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات است ... چند
در آتش بخور کرده در شراب انداخته سر را بخار او بدارند و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب کنند و بدستور
ممزوج سیر گرم جایز است بخور جهت زکام سیاه دانه بریان ... تفته ریخته دود او را استنشاق نمایند بخور جهت حبس
کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کنند بخور سندروس مجرب است بخور جهت ثقل سامعه و دوی و طنین
و ریاح بغایت مفید است مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر اهل بابونه اکلیل الملک بنفشه نیلوفر با ...
جوشانیده در ظرف تنگ دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش کنند تا بخار او بگوش شود دخنه جهت ساقط کردن
دانه انار بواسیر از موده ... ابلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد با السویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه
نمایند و در آب برگ مورد جلوس کنند و عمل را مکرر باید نمود دخنه جهت رفع احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش مقل
علک البطم مر بالسویه ... و صنوبر الشب ... مشک زعفران ربع جزو روغن زیتون سرشته قرصها ساخته قرصی را در آتش انداخته
دود او را بر رحم رسانند و باید آتش در آن ... بر رحم رفته پراکنده شود دخنه دیگر جهت خناق
رحم و عسر ولادت بسیار نافع است شحم الحنظل قسط و شیر گوگرد مر با السویه بازهره گاو سرشته بدستور بخور کنند دخنه جهت
دندان و مواد ... پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه با السویه بجوشانند ... بخار آن ... تا ... ظاهر گردد

حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه ۷ ا بابونه ... بسفایج ... انجیر ... تخم کتان ۷ ا
شبت ... حنظل ... سورنجان ... قنطوریون ... سکبینج ... اشق ... شحم الحنظل ...
... تخم کرفس ... تخم شبت ... انجیر ... عناب ... سپستان ... رطل ... روغن ...
خیری ... حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است برنج ... عدس ... مقشر ... جو ...
جفت البلوط ... پوست انار ... در ... رطل آب بجوشانند تا بنصف شود ... صمغ عربی ... اقاقیا
... سائیده ... پخته ... روغن گل سرخ ... حقنه نمایند ...
عصاره ... حقنه نمایند حقنه ... جهت ...
و اسهال و تقشر ... امعا مجرب ... سوخته ... گل سرخ ...
آب ... افیون ... اقاقیا ... صمغ ... سائیده ... مثقال ...
مطبوخ ... روغن گل سرخ ... حقنه نمایند حقنه حاره جهت امراض ... شحم حنظل ... قرطم ... تخم انجره ...
بیخ کبر ... بجوشانند ... روغن زیتون ... حقنه نمایند حقنه حاره جهت فالج و لقوه ... و امثال آن شبت بابونه ...
قنطوریون ... انجیر ... بجوشانند با عسل ... روغن زیتون ...
و ... حقنه نمایند حقنه جهت عرق النسا و امثال آن ... حقنه مسهله
... مشهور است ... حقنه ...
... حقنه ... سقمونیا ...
... حقنه نمایند حقنه جهت نفخ و ورم ...
لعاب خطمی لعاب ... کتان ... حقنه جهت اسهال صفراوی ...
... باشد ... بنفشه ... نیلوفر ... جو مقشر ... سپستان ... عناب ...
تخم کدو ... بجوشانند با لعاب ... روغن ... حقنه نمایند ...
... بعضی در حقنه ...
... شرح اسباب علاج ... صفراوی ... در حقنه ... مذکور است حقنه معتدله که
در اکثر امراض نافع است ... عناب ... سپستان ... بنفشه ... عنب الثعلب ... جو مقشر ...
... بجوشانند ... روغن بادام ... معلوم حقنه نمایند
فتیله ... خطمی ... سائیده ... سرخ ...
... فتیله دیگر که قوی‌تر است بنفشه ... خطمی ...
و اگر قوی‌تر خواهند شحم الحنظل ... حقنه کنند ... مزبور ...

باب پانزدهم در حقنه‌ها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه از استرسال امعا ... و فتیله ... و حمول
استرسال ... است ... فرزجات ... زنان ... ادویه در قبل ...
دارند و حمول ... و واضع حقنه ... است و آلت حقنه باید از قبیل جلود
باشد ... کیسه ... لوله ...
... حقنه ... کیسه ...
که حقنه کننده ... حقنه ...
نباشد ... اعتقاد ... که ... جایز است ... اعضا ... شرط ...
... لازم است ...
حاره و ... و منافع حقنه بسیار است از آن جمله ... امعا ... دماغ و اعضای ... است ...
... اقسام قولنج ... فتایل ... انگشت ... فرزجات ...
... حقنه ...
... حقنه ... قبل از حقنه
الادهان ... روغن بادام روغن ... روغن ... حقنه جهت برودت ... رحم و مثانه ... حقنه
تا آب نصف شود ... زیتون ... بجوشانند
حقنه جهت قرحه امعا ...
... مطبوخ ...
... نقایض ... روغن ...
... حقنه جهت قولنج ... عناب ... سپستان
... خطمی ... قنطوریون ...
صد آب ... بجوشانند تا ثلث بماند ...
... روغن ...
... حقنه ... استعمال نمایند ... عناب ... سپستان
... بنفشه ... جو مقشر ... خطمی ...
بجوشانند تا بثلث ... روغن بادام حقنه نمایند ...
... حقنه جهت برودت رحم ...
... سکبینج ...
... بجوشانند ...
... روغن ...

وچون فلوس خیار شنبر را با ترنجبین یا با شکر بقوام آورند و محموده مشوی و بوره ارمنی و خطمی و شحم الحنظل و امثال
آن اضافه نکنند بسیار قوی الفعل میشود و مرکبی موش ۳ بوره امک هندی با عسل یا انجیر بجوشانند فتیله سازند
فتیله جهت قطع خون بواسیر مجرب قدما است پشم کوسفند را فتیله ساخته سه شبانروز در سرکه کتان بند پس مرد
قشب را کرده و رق الخیال کویند نرم سائیده بر آن فتیله پاشند فتیله بسازند فتیله جهت خون بواسیر اکثر اطبا مجرب
دانسته اند اقاقیا بادنجان را کرده بقدر یکدانه بادنجان نباشد یا مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول و طلا کنند حمول
جهت کشودن خون بواسیر هرگاه مسدود شده باشد و باعث زحمت کردد او را مقعد بروغن تخم زردالو و مغز ساق کاو
روغن کوهان شتر یا فقدری مغز طلا کنند و لته را با آن آلوده بردارند پس طینتا لاقند نیم دانگ شحم حنظل نیم دانگ بازهر کاو تخم
حنظل نیم دانگ بازهر کاو در رشته حمول کنند و هرگاه بسبب تندی ادویه حرقت و سعفه و وجع بهم رسد بروغن کل و مومرنج
مرکبی کبوتر و زهره کاو طلا کنند حمول جهت رفع حرقة البول و قطع چرك آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است و مجرب
مجرب و برستو جهت بواسیر بسیار معتدل است و چون فتیله را در سوراخهای نواصیر کذارند و در باب زرو زروات آنکه نیز نافع
باین طبخه شده است و از اسرار میتوانند بود صبر زرد انزروت و اقاقیا مر مرداسنك معسول ۳ سفیداب مغسول بکلنار
کل ارمنی ۳ کندر مسلخته موی سوخته اکثر افیون نیم نرم سائیده از عرق کندنا سرشته یا با ابکنیلا سوخته سرشته فتیلها
باریك ساخته در سوراخ قضیب بکذارند حمول فرزجه جهت حمل مجرب است باید بعد از حیض سه شبانروز متصل بردارند
و زهره خر کوش و سرکین او با عسل هم بیك الفرزجه استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرابیون که والد فقیر مجرب داشته
زعفران محمد اسنبل الطیب اکلیل الملك مکرم نیم سازج قرنفل امکدا او قیه پیه اردك زرده تخم دو دو اوقیه روغن ناردین
نیم ارقیه پیه اردك زرده تخم دو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه بالنه کبود سه وزن حمول نمایند هر روز و هر شب تا رده
دم روغن لیك مثقال اقشارة عاج را با مثل او نبات مثاول نمایند فرزجه جهت کشودن حیض مجرب است سلاب ۳ مرصاف اگ
ابهل او از یا تخم مو با زهره کاو فرزجه سازند فرزجه جهت کشودن حیض منقول از یوحنا که حیض محتبس هفت سالم
را کار مودة مرصافه بود کوهی ۳ موبزمنقی ۳ اسراب خشك الهل زهره کاو بقدر سه شقوق فرزجه جهت اخراج جنین زنده
و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علاج زحاء بغایت موثر است و قاتل جنین مجاو شیر حزیق سیاه بالسویه با زهره کاو سرشته فرزجه
جهت ادرار فرموده حیض مجرب است فرفیون را نرم سائیده با پنبه الوده استعمال نمایند فرزجه جهت کشودن حیض و اخراج
جنین زنده و مرده بغایت موثر است و مجرب نسخه از عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره کاو کرده با انتحکیم بردارند
فرزجه که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخراج جنین و مشیمه بعمل و منقول از ترکیب عصارة قثاء الحمار سداب تخم حنظل
مازریون اشق بجوشانند مومرنج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهت تحلیل اورام صلبه مرهم ۳ پیه اردك
مه پیه مرغ مثقال زوفا خطمی تخم کتان با عسل یا با فلوس خیار شنبر سرشته فرزجه جهت قطع غلبه خون مجرب است تخم مورد

[illegible]

کثیرا کل خطمی بالسویه در شیر پخته بالته حمول کنند فرزجه که در خون حیض عمل بلیغ دارد و منقول از جامع شب یمانی نیم
بزر البنج دانگ افیون نیم دانگ فرزجه که بغایت موثر است مرداسنك زاج کلنار کل ارمنی کل مختوم بالسویه فرزجه که
لعابات برحمل نمایند بسیار موثر است مرصافه ابرسا ۳ سرکین خرکوش ۳ محمول زهره خرکوش از مجربات است فرزجه
جهت خون حیض و از المقراح رحم عفونت و رطوبات سائله رحم کلنار شب یمانی سر مه کاغذ سوخته زیره کرمانی
کرده سرکه خیسانیده باشند کل ارمنی برگ زرده بالسویه با آب برنج بید یا با آب کشنیز یا با آب مطبوخ مازو خیس شده
فرزجه دیگر که در قطع سیلان حیض مجرب است مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد کل ارمنی کل سرخ بالسویه
از عرق کندنا سرشته پوست انار ترش را نیم کوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری پشم با آب او ترکرده با او و زیره سحق
اغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قوی تر است برگ مورد مازوی سوخته بالسویه سرشته زاج ۳
کل ارمنی صمغ عربی ۳ بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال که هرروز ثقل الذال کندر کوات زیره تا مانند
یك مثقال سائیده با زرده تخم مرغ نیم پخته تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر بتجربه رسیده و ضعف زیره بوداد
و بونداده بالسویه با آب برنج مطبوخ مهرا از مجربات است حمول جهت اوجاع حاره و بارده رحم مجرب است کبخند کوفته
با روغن کل سرخ حمول نمایند و قدری را نرم کوبیده ضماد نمایند و فرزجه تخم انجره نیم دانگ مرصافی بنج بالسویه بغایت
مجرب است حمول که چون زن حمول کند هرکز حامله نشود و اگر حامله شود ساقط کند و از مجربات مکتوم است تخم
بنج صحرائی و سرکین فیل و خربق سرخ دانه عروق ۲ الی ۱۰۰ بهم بالسویه نرم سائیده با میعه سائله سرشته با پشم
حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطنیثا قطران
تخم حنظل اشق قثاء الحمار خربق سیاه مومرنج نوشادر زراوند تخم مازریون روغن بید انجیر زهره کاو و شیر یتوع
مرصاف مرده و مجموع یکجا و بعضا استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید و آزموده است و در تقویه رحم بسیار است
موسیائی اصفر یمانی کل ارمنی دم الاخوین ۳ فرزجه جهت ورم حار رحم خشخاش سفید کوبیده در شیر پخته با روغن کل
سرخ و لذك زعفران و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون را با روغن کل حل کرده با آب بارتنك یا شیر دختران
ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج فرج و رحم از مجربات است نعناع خشك نانخواه کل نسرین
خسك کل نیلوفر برگ سرو برگ سداب لاجورد بالسویه بروغن زنبق سرشته یك دانك فرزجه کنند و یك دانك با آب طبیخ
بر ناف ضماد نمایند و از ابزار و مضرات اجتناب لازم است تا دو ملکت نماید و در حینیکه حیض جاری باشد بدان دو عمل
نمایند فرزجه که اعاده ۳ ابرسیم نماید و از اسرار و مکتومات است حرف دخول سیاه رابا سم ۳ ایجوب تا لاسوز انیده
و ماعز ۲ ۳ سرشته استعمال نمایند و عرق ۳ موبز ۳ است و بیم بیم نامند فرزجه بعید الشیب کرامی
الجامع فصوص جنون ۱۸۱ ۲۰ بجوزبالته شراب آلوده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج کردد

بمرتبه که زیاده از قراری نماند و باید تا یک هفته استعمال نماید و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و در وقتی که ترک دارد
فرنج کند ظاهر میگردد تا مدت شش ماه اثر مرض نمودار نماند العجوان ابهل اشنه ابحراه و بپزد رخت فندق اشنان
من بخور شیر بالخصوص بالسویه از هر یک ... ده یک مثقال را با شیر حیوانات سرشته با انه حول نمایند و اکر بجای
یکدانک را این حول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع ابهاد ... بهم نرسد بعضی از آنها کافیست و بدستور داد و بر رفع
این علت که مذکور شد و بعضی از آنکه نیست باب ششم در ... و غیر که مخصوص است بموی مثل خضابات و آنچه موی را
دراز و قوی کند و آنچه موی را برویاند و آنچه بستر ... و امثال آن بدانکه اطبا در رای با دهان خضا به اختلاف نموده
و اکثر را اعتقاد آنست که هیئت مانع ایصال قوه صابغه است و بعضی را نیز اعتقاد آنست که خضا باقی کرد رفع او بقای
از چند ماه ... باقی باشد امکان ندارد و برخی تصریح نموده اند که بجری ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه
تحقیق قریب است آنست که چون متکون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه قوه نافذه و قوت صابغه خضاب بحری
باشد که تاثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و متکون موی است تواند بود و افنای بیاض و کردد امکان
دارد که بعد از سفید نمودن موی سیاه الکثر متکون نماید و الا فلا خضاب و جوده خضاب سجل را سیاه کند طلا کردن روغنهای نیم
کرم رفع ... خصوص صداع دهان حار و خضاب منقول از حکمای هند و تصریح شده که مجرب است در سن پیری که ... موی
سیاه میرویاند سیصد و پنجاه درم سرکه انگوری و مثل آن شیر تازه کاو را باهم بجوشانند تا نصفی بیاید انعقاد کردد پس
بکذارند تا سرد شود و پوست انار و امله مقشر و هلیله سیاه هر یک ... کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده
سه ماه در سرکه ... دفن کنند پس موی ... شسته خضاب کنند خضاب دیگر منقول است از حکمای هند که تا هفت
سال اثر او باقیست کلاه باد نجان ریشه درخت انار ... هلیله سیاه ازبق ... سبز ... عدد تخم
سیاه پوست دار هفت عدد کوبیده و بیخته با ساق ... سرکه و ... سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده ... روز
تا به دفن کنند پس استعمال نماید خضاب دیگر ایضا منقول از حکمای هند تا شش ماه اثر آن باقیست نارجیل را سوراخ
نموده ... آورده همین ... درم ... ده درم براده آهن ... ده درم بوره کوبیده در ... نارجیل کنند و سوراخ
از ... بر داشته ... نموده بکذارند ... ساعت ...
پس ... باشد استعمال نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش باقیست و مجرب دانسته
وسمه تازه بسیار ... سایند ... ده درم ... یک مثقال زاج سیاه را داخل کرده ...
کرده یک ماه در آفتاب بکذارند پس ... خطمی ... اضافه نموده با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی
حمام کرم ... خضاب دیگر ... از حاوی کبیر که عجیب ... وسمه ... در ...
در آفتاب بکذارند تا بغایت سیاه کردد و مازوی سبز را سایند ... در آفتاب کذارند تا غلیظ کردد و بر ...

واکر

واهک را با المناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب کذارند بحدی که چون بر مرغ سفید مالند فی الفور پر او سیاه کردد
بعد از آن دو خلال مروارید سنک و اهک میشود پس یکی ... از حنا و اب وسمه و ... و اهک از هر یک بجزو ...
مازو و سرکه و اهک حیسا سائیده هر یک ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بجوشانند در آورند و باز از هر یک رطلی کرفته و مثقال
... زاج سیاه ... پوست کردکان تازه ... نرم سائیده اضافه نمایند و یک ماه در آفتاب کذارند
و بعد ... سفید ... امتحان ... و انکاه ... مرغ ... انکشت را سیاه
و قدری از آن بجوشانند تا غلیظ شود و جهها بسازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده بر مرغ ...
کنند خضاب دیگر ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش باقی ... سدر ... خبث الحدید وسمه ...
سوخته زاج سیاه پوست انار ... هلیله سیاه از هر یک ده درم ... رطل سرکه و مثل آن روغن ...
بجوشانند تا سرکه سوخته و روغن قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند و بغیر صاف نیز ... است خضاب
دیگر ایضا منقول از حاوی کبیر و متفق علیه مجربین است هلیله سیاه خبث الحدید ... زاج ... مازو بالسویه ...
در سرکه حیسا سائیده پس بجوشانند و جهها ساخته بالا با استعمال کنند خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح
نموده که در غایت قوت است حتی اینکه هرگاه در حمام خصیه ... کذارند و سرکه در دهن بدارند کردن ... سیاه میکند
باعث تسوید سر ... میگردد و تا ده سال اثر او باقیست ... سیاه ... ماهه باشد و ...
کرده کذارند تا منعقد شود و از آن ... ده مثقال ... پنج مثقال ... و پنج مثقال زاج سیاه و ده ...
نرم سائیده از هر یک ... بخته مخلوط در شیشه کنند و شیشه را تا ... مدت چهل روز ...
روز ... سه روز در سرکه وسمه ... خضاب منقول از ابن هبل ...
است مرد ار سنک واهک ... آب ... وسمه ... آفتاب کذارند و به ... امتحان کنند ...
نکند صاف نموده ... اضافه کنند تا با امتحان رسد پس صاف نموده ...
یک جزو وسمه ... اضافه نمایند و ... استعمال کنند و مجربین اطبا اجماع نموده
که چون ... سیاه میکند ... زاج ... است
و ... ترتیب لازم است خضاب منقول از ... و جامع الادویه و کتب معتبره در تقویه و تسوید موی ...
آمله پنجاه درم ... سیصد و پنجاه ... بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ...
... و پنجاه درم وسمه و مثل آن حنا و بیست عدد مازوی بریان ... باشند و پنجاه درم ...
و ده درم زاج بجوشانند تا منعقد کردد ... استعمال نمایند از اهل تجربه ... تصریح یافته
منقول ... سفید میکردد و ...

یکعدد هلیله سیاه تا را نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاه دارند بلعقب دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد
بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات است خضاب دوایی که چون موی سفید را قطع کنند دیگر جای
بران موضع ضماد کنند سیاه بر میاید و از مجربات است زهره خطاف را و مخ او را اشادر را با هم طلا نمایند و قدری از جمیع
از زهره او سعوط کنند خضاب دیگر که صلحب جامع ابن البیطار بحرب انسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار شمرده است
زهره کرکس سیاه زهره غراب زهره بز سیاه زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند تا تغییر کند سیاه
که که موی سفید است که ابدا سیاه نشود خضاب دیگر علقه را با سرکه در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب دفن کرده بر
موضع موی مقلوع بمالند دیگر موی سفید بر نیاید ایضا حجر البقر را با شراب بر موضع موی شوف بر ص و داء الثعلب بمالند نیکو
موی سفید سیاه بر میاید و مجربست خضاب دیگر منقولست از ارکان مانی طویل سیاه شمانند و روغن نارجیل هلیله
سیاه نوشادر خضاب خضاب دیگر ایضا منقولست از او که دست و جلد را سیاه میکند و موی سر و لحیه را بغایت سیاه
میکند و مجربست برگ تمام داشته با آب بقدر ارکش بند انگشت و ابپوشانند بجوشانند تا پخته شود و قطره
از آب او بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند
باید جوشانید پس آب صاف را بجوشانید تا قریب الانعقاد گردد و جمیع تمام را مهرا پخته بر سر ضماد نمایند و آب منعقد
را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند روز دیگر بشویند و الادر حمام تا شش ساعت مکث است ادویه خضابیه که
امهاتند و سمه حنا و براده آهن و مس و سرب و راسخت و خبث الحدید و آب پوست بلوط و آب پوست گردکان
تازه و آب مورد و تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و صلج سیاه و شقایق
و قرنفل و حضض است و مجربست که با حنا و قرنفل بالسویه از خضابات قویه شمرده و همچنین سم سوخته او لاغ
را با روغن مورد بلیغ الاثر میان فرموده و بتجربه رسیده است که نطرون و سمه را تضمید کرده او لا بعد از آن ازاله میکند
موی که چون موی را بکوبد بقی نموده طلا کنند سفیدی را بر سر کهنه خطاف ماش پوست پیخ خشک کرده پخته را س
کوبد بخوعر و یا بعضی از اهلا بر زهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو موی را سیاه
کند و بدستور ضفدع را با روغن زیتون در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب گذارند و استعمال نمایند و اگر موی را
با کلاب کافور تر کرده بکوب گرد مسحوق بپالایند و بدود کوکرد بلا رند و بعد از چند ساعت بسرکه سرشته بآن نهاده عمل کنند
در چند دفعه موی را سفید نماید دیگر از اسرار عجیبه است چو خماد آن موی را سفید میگرداند و چون باتوتیا بشویند
بان سیاه می شود طلق محلول با سرکه سرشته طلا نمایند مجربست محسنات را که موی را سرخ کند صدا الحدید را با آب
زاج چون طلا کنند موی را مثل رنگ حنا کند بدستور صاف شوده بالسویه ابخیر کرده یکشبانروز بنهند و
بدستور ده درهم به بوقیه با سه اوقیه شراب و نیم رطل آب و ده اوقیه سماق در آبخیسانیده تا ده روز بر هم

بر هم زنند پس با آب آن موی را تر کنند و چون خشک شود تکرار نماید تا ده یا نوزده مرتبه آنگاه با آب و صابون بشویند
ادویه که موی را بر رویاند شونیز را سوخته با آب طلا و بدستور روغن مورد و ماء الحماضیه عجیب الفعل است و بدستور
سر ککس و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مغز او مجموعا با روغن زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی که احرق الطباء
متقدمین است اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی بیرون میاید حتی در کف دست
و بدستور چون در عدس کرده کافور با روغن و آنچه نوشته میاید استعمال بنمایند عجیبه که قوت بر می آید از آنکه بسیار نبسوزد و برگ
زیتون یا کل سرخ و پاشیده عود بقلم الالمد در روییانیدن موی ابرو و غیره بصر نه اندازد و بدستور با دام تلخ و فندق را که
تا بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب ضمادات بعضی از ادویه مجرب در این باب ستون دشد وهر گاه
از ماکولات ادویه جراحت و آبله مجاورت شود بر هم اسفیداج و موم و روغنها معالجه کنند و بدستور چون بوره
ار مق و نوشادر را بسوزانند با سرکه کهنه طلا نمایند موی را در هر سه روز بشرط تکرار او در هر سه ساعت بیرون آید و
ار موده است ادویه که منع ریختن موی کند از اتحاد این نسخه ما از مودع است موافق تجامع و تغیر ها الادن و مازو و مرصاف
مصطکی قرد مانا الکندر را با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخه دیگر موافق مختار از مجربات است و با منع ریختن موی با ماش
رویانیدن نیز میکند آمله برگ شقایق برگ مورد پرسیاوشان سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تخم خرفه رطل
تخم کرفس مرصاف بالسویه از هر یک درم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی با هر یک سوخته هر یک دو مثقال لادن مثقال کرده
روغن خیری و انار آنرا سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند بعد صاف نموده چهار مثقال لادن در آن حل
استعمال کنند نسخه دیگر بغایت قوی الاثر است جهت دراز کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع تساقط بسیار نیکو است آمله
مازو پوست هلیله تخم مورد از هر هشت رطل شراب انگور کرم کرده خیسانیده بجوشانند تا به سه رطل رسد پس او صاف
نموده بر روی آن ادویه را بریزند و برگ مورد هم تخم چغندر بحنا و پرسیاوشان سعد کنند ده مصطکی تخم کتان داخل
پوسیده شبانروز مکدر بزند و بعد از آن بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را تر و بلند و دراز کند و از ریختن
نگاه دارد بطون اربند تضیبکا و برخشک کرده صد درم با سوزانند سم سوخته الاغ شاخ جاموش محرق بالسویه با پیه خر حنظل بیزند
وان پیه خر بهم رسد روغن کنجد استعمال نمایند و هر گاه مجموع اینها مستعمل باشد بعضی نیز کافیست ادویه که منع روییدن کند از آنجمله
طلا کردن پیه تازه و افعی است که تخلخل میکند و بدستور مالیدن مغز سر کرم سفید و آهک موی را ساقط کرده دیگر نمیروید و بدستور
را قلع کرده بمالند طلا نمودن تخم مورد و بدستور بنج و بیرون قطونا و شب یمانی و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن موی و بدستور بعد از نتف
موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و غوک و وزغ و خون وزلو و نلوله در ظرف سفالین خشک کرده باشد
و همچنین خون و چربی سنگ پشت بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول در زهره گاو و بر خشک نمودن توت با خون و طولا بقا
مو تر است و خون خفاش و مغز سر و زهره کلاه را ازین ثمرات قوی است و قدر ما اقتصرنا عمود انکه چند مسحوق با غسل و منع روییدن

موی بعد از قلع آن مجربست و چون صمغ شترغاز را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند
اسا البخر موی المجعد پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو است و بدستور زراوند و حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و
اهلک نافع این اثر است و بدستور عفص کوفته با آب برگ سرو و حب الغار [illegible] و مرداسنج [illegible] کلس [illegible]
و آمله [illegible] با آب برگ چغندر را استعمال نمایند اسا الجعوده پیچیده که موی را بر طرف کند [illegible] است
بر روغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج [illegible] و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید
ادویه تا که موی را بستر د و بعضی از آن در باب ادهان مذکور شد و آنچه در [illegible] قوی است اهلک تازه را در شیشی
مثل و آب تا سه روز گذاشته صاف نموده [illegible] اهلک سه بار کنند پس در آب صاف کرده او بقدر ثلث او اهلک
زرنیخ در او اضافه نموده در آفتاب گذارند بحدی که چون پر چیزی [illegible] رسد بسته شود پس استعمال کنند و هر گاه [illegible]
تا منعقد و خشک گردد و در حین احتیاج قدری از آن آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره [illegible] حل نموده طلا کنند
و هر گاه خواهند موی را رقیق گردانند نوره و خاکستر چوب رز طلا کنند و هر گاه خواهند که موی را رقیق گردانند گل
صبر را اضافه کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند
و جهت رفع بدبوی بالخاصیه بعد از نوره برگ شفتالو العجیب الاثر است و بدستور گل حنا [illegible] مسحوق
مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر [illegible] موثر است ادویه که چون بر عضو بمالند و یک ساعت صبر کنند موی اعضا
یا ساق قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجربست باب هجدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مانع [illegible]
و ذکر سمنات و مهزولات بدن غسول جهت صاف کردن رخسار [illegible] سبز و باقلی و ترمس و نخود و پوست [illegible]
تخم خربزه و زبد البحر و گل ارمنی بالسویه با آب پیاز سرشته قرصها از آن ساخته با شیر تازه قدری [illegible] شب طلا کنند و صبح بشویند
نسخه دیگر زعفران روناس [illegible] مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آنرا با آب گرم بمالند و بعد از ساعتی بشویند
نسخه دیگر [illegible] بغایت سرخ کند و مجربست خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز استعمال کنند
و [illegible] خشک و زعفران شکر سفید هر دو نیم کوبیده [illegible] طلا کنند و روی [illegible] با دام تلخ بشویند
و بدستور بخور روغن حلتیت و سیر و لبان [illegible] باعث سرخی رخسار میگردد نسخه حمره دیگر که [illegible] سرخ
و سفید میگرداند و آن کلف و نمش و آثار جراحت و نقطهای سبز را زایل کند باید که هفته استعمال کنند حب محلب
مقشر [illegible] فرفیون [illegible] گلنار گل سرخ [illegible] مویزج مصطکی [illegible] صمغ عربی
ماميران [illegible] نبات [illegible] خشک [illegible] نخود کتیرا [illegible] برنج پوست سر پسته و مغز [illegible] خردل
سفید [illegible] با آب [illegible] گندم [illegible] شیر [illegible] سفیدی تخم مرغ شب مالیده روز با آب گرم و اشنان [illegible]
بشویند و بروغن گل رخسار را چرب کنند نسخه گرد سرخ کرده [illegible] زعفران روناس [illegible] مصطکی

بالسویه با پیاز طلا کنند نسخه که جهت زردی بشره و یرقان مجربست پس سیاوشان [illegible] مغز تخم [illegible] با برنج
[illegible] ترشی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند حمره که بشره را [illegible] کند [illegible]
[illegible] که از [illegible] پخته باشند با آب صمغ ضماد کنند و با آب طبیخ انجیر بشویند دوای که [illegible] را بغایت سیاه
کند و بر [illegible] سیاهی را زایل کرده اهلک و مرداسنج بالسویه با آب چغندر طلا کنند [illegible] زایل گرداند و اشنان را
در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او مینماید دوای که رفع شقاق مرکند لب
و کف دست نماید بغایت مجربست موم زرد [illegible] روغن گل سرخ [illegible] زوفای تر [illegible] نشاسته [illegible] کتیرا [illegible] لعاب بهدانه
موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره را اضافه نمایند در هاون بهم زنند تا یکی گردد و [illegible] اثر قوی در رفع
[illegible] اضافه کنند [illegible] مجرب [illegible] است و نسخه مجربی که [illegible] مذکوره نسخه دیگر که بغایت نافع است
علک البطم [illegible] مصطکی [illegible] مقل [illegible] در قدری روغن [illegible] کنند نسخه دیگر جهت شقاق و فساد
[illegible] است لعاب حلبه [illegible] قطونا لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه با روغن گل و امثال آن چند بجوش داده استعمال کنند و با آب گرم
بشویند نسخه دیگر جهت شقاق پاشنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد
ضماد نمایند و [illegible] بسیار گرم [illegible] در شکاف [illegible] را در روغن [illegible] بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس
استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند [illegible] اضافه کنند و بدستور [illegible] را روی
مثل غبار را [illegible] مخلوط نموده و در شقاق [illegible] و بدستور [illegible] مسحوق سائیده بر روغن [illegible]
مجربات است و بدستور کتیرا [illegible] علک البطم [illegible] با روغن بید انجیر طلا کنند و [illegible] علک البطم [illegible]
در ظرف [illegible] حل نموده و سایر اجزا [illegible] سائیده اضافه کرده [illegible] تلخ [illegible] اعضا
و کبودی چشم [illegible] سیاهی [illegible] پوست [illegible] هر یک [illegible] حنا
دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد [illegible] در آفتاب گذاشته [illegible]
رنگ او [illegible] پشت ناخن کنند [illegible] اضافه نموده [illegible] استعمال نمایند [illegible]
رنگ کرده [illegible] در آفتاب [illegible] گذاشت [illegible] بسیار رنگین کند [illegible] و امثال آنرا
رنگ میکنند مسهلات [illegible] شیر و شکر [illegible] مغز فندق و پسته و بادام
با شکر تناول نمود [illegible] شیرینی [illegible] مجرب و کثیر الغذا [illegible] شیر برنج [illegible] طعام بحمام [illegible]
[illegible] باشند [illegible] بسیار [illegible] و گرم [illegible]
[illegible] بادو [illegible] مسمنه که [illegible] بغایت نافع است مغز بادام فندق و پسته [illegible]
مغز چلغوزه بالسویه [illegible] مجموع [illegible] مثقال [illegible]

باقام مقام الشیاف شوند
نسخه دیگر از زروت ۲ دانگ نیم جگر البقر سه قیراط نارجیل هفت دانگ چهار حصه که به چهار روز
بعد از حمام که چند عدد زرده تخم مرغ نیم برشت خورده باشند تناول نمایند در تسمین عجیب الفعل و مجربست نسخه دیگر
موافق مبرود المزاج و بغایت قوی الاثر است و قوة این ترکیب تا سه سال باقی میماند مغز پسته از سه مثقال تا پنج دانگ و نیم
بعد از هضم غذا تناول نمایند که مغز مقشر بادام مغز حب الصنوبر کبار خشخاش سفید هر یک یک جزو مغز کوکنار زرد
کندم رزشباد حبة الخضراء هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل الکثیر تازه
بجوشانند تا شیرها جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه کنند معجون قریب الانعقاد کردد بقدر
یک جوز عجل البقر و اکر بادزهر کانی است در کلاب محلول نموده تسقیه نمایند نسخه دیگر موافق محرور المزاج مقوی
باه است مغز پسته دار بهم در شیر کاو یک شبانروز خیسانیده بر سنگ تجدید شیر کنند تا سه دفعه و پنج نشسته
شکر سفید به خشخاش سفید به و کتیرا به مغز مقشر ۲۰ و بادام شیرین ۵ مضاف نموده بکوبند و هر روز به الزاد
شیر پخته تناول نمایند و در حمام مدتی مکث کنند نسخه دیگر با الخاصیه بغایت موثر است بچه مکس عسل که پر بر
نیاورده باشند در سایه خشک کرده هر روز یک مثقال آن را با شکر و کتیرا همسا بیده با ابیاتند باولو پخته
بنوشند و اگر غذا بود و طبخ بریان بوده و نبود پاشیده بنوشند انفع است عضو مخصوص را مانند بان و فستق و حب
بسرین باید مخصوص را باشیر تازه مالیده تا بحد حمرت رسد بعد این ادویه را طلا نموده بعد از یک شبانروز باب کرم
شست و بر سوق وا لسان طلا کرد و خراطین از گل شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیم کرم طلا نمایند
و بر سوق علق و اکر از آن نامند در تاجیل کرد در حوض آب باشد کرده بکذارند تا خشک شود پس بسایند طلا کنند
تا برای انجیر بات است و هیچ هدایت سطبر کردن قضیب باو خیر رسد و هر کاه در تحلیل آب نباشد قدری
شیره دران کنند و بر سوق و مالیدن عضو با شیر بعد از آن رفت امتزاجی و بعد از آن محکم کرده و با آن امتزاجی و تکرار
مرتبه عمل کردن باعث تسمین آن عضو میکرده و بر سوق آنها قرقر حار از آن سالیده با سه مثقال روغن کنجد
پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب مالند از آن هکو بمالند باعث تسمین می شود و از مو نیز و مجربست
که هنگام آورده و آن عبارت از لاغری است چون فربه خواهد لاغر کردد باید صبر بر جوع و عطش و قلت اکل و غذا
بقولات شیرها و غذاهای شوربا و تریت تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضت
عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات و تعریق بسیار موثر است و از معزولات لوبیا شامیده سرکه و لیمو کامه
است که ناشتا بنوشند معزلی که بغایت موثر است تا بخواه زاید سلاب زیره هر یک یک جزو زنجبیل پوره
ارمنی ربع جزو ملک مغسول کنجد جزو سفوف کرده هر روز یک بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند
در اندک زمانی لاغر میکند و آن مجربست نسخه دیگر که سریع الاثر است زراوند مدحرج ۳ قسط و بید دقیق

خطمی

خطمیا انجره انطرا سالیون ابخ الافاعی اهر شربتی ۳ درهم باید دوای دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب
بستانی و شاخ تازه او را چند روز بناشتا تناول نمایند و به سنون مداومت اطریفل وکوفی و فلفلی و امثال آن
باعث هزال است دوای که مانع بزرک شدن پستان و خصیه اطفال است زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند
و لته را بسر که تر کرده بر آن به بندند و تا سه روز بکذارند بعد از آن بر داشته پیازنمسی سفید را با سرکه و آب ضماد
نمایند و بعد از سه شبانه روز بکشایند و بان برسنون را عمل نمایند تا سه بار دم ماهی معمول کردد دوای که خصیه
زیاد نشود و مانع مدو بپسرده پشت زهار کردد و از مجربات است قیمولیا سفیداب قلعی بالسویه با آب بیخ تازه شوکران
ضماد نمایند و اکر بیخ تازه نباشد بذر البنج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هر کاه از عضوی موی دار کرده بمالند به
سنون منع رویانیدن نماید و از مجربات است باب عشرم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نشو
و بثور و بار شام و سعفه و امثال آن چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آن را بطرف جلد دفع کند و تحلیل برود
و از آن مواد فاسده و آثار در سطح جلد او بهم رسد پس اکر رقیق مایل بکبوده باشد آن را کلف نامند و مایل بسیاهی بر
و غلیظ سیاه را بهق سیاه و رقیق مایل بحمرت را نمش و حمرت منکره غلیظه که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد و آن را
کوبند و اکر از مواد بسبب ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد کردد و سم بسبب مهله نامند و آن سرخ تیره و مجتمع و قلیل
و نزد آب ترا و ش کند بلحیه و نار فارسیه و اکر از جلد بتاکل لحم رسد حمره و اکر بتاکل رسد نمله نامند و اکر صلب و سیاه
بلحمرت وده با طن قرحها و دانهای شبیه بدانهای انجیر باشد تینیه کویند و بثور متقرح که جلد را تقشیه دار کند و تطویل
شبیه بکوشت ترا و ش کند حیره نامند و بثور بحم قرحه که در هم بهم رسد و با خارش باشد و پوستهای سفید از وجلد کرد
و مثل شوره ریزد سعفه نامند و نوعی از حکه است و اکر با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح کند خنازیر و امور کرد
و معروف بحکه است و بثور غیر متقرح هر کاه بسیار ریزه و متصل بهم باشند و بلحمرت و خارش باشد و بغیار موی ابرو و پلک
نامند و هر کاه با اتصال و خارش و کود بوده باشد جرب یابس کویند و بثور متفرق و بنیره رنک باشد ثالیل نامند و آن را دو نوع
و بطمیه و حنطیه و سمارییه و منکوسه باشد و بثور سود اوی مخصوص پا و ساق باشد از جنس ماده و دوالی بهم نامند
و بثور شبیه بسرهای خار بغایت خشک و با خشکی ریشه و تشدید نوع را حصف کویند و شرط است در تاثیر ادویه کلف
و نمش و بهق و امثال آن که بعد از حمام بمالند یا موضع را بخار آب کرم بدارند و بمالند تا سرخ کردد بعد ادویه را ضماد کنند چون
بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور کشته درین باب برخی از آن مرقوم میکردد دوای که جهت کلف
مجربست ارز زروت بادزهر کانی محلول نموده بمالند و بر سنون تخم خربزه ۲ مغز بادام تلخ ۲ حب الخلب اخلال بدان تیغ تخم
سرشته استعمال کنند و بر سنون جهت کلف و نمش و بهق بغایت نافع است تخمه تربسی و تخم ترب و تخم تره تیزک ۲ و
بادام تلخ ۲ و قسط تلخ ۲ و بوره ۲ و فلفل و اشق و بم که مجموع را با سه عسل سرشته و بر سنون جهت ازاله کلف و نمش و امثال

آن از موده است پنج سوس اسرکین گنجشک ۳ قسط تلخ ۳ بالاب و سرکه طلا کنند و روز دیگر بالاب سبوس گندم بشویند
دیگری باقلی مقشر کرسنه ترمس تخم تربچ تخم خربزه نخود پوست دار نشاسته از هر یک جزوی زرنیخ زرد و سرخ درجه و انزروت
مصطکی بوره یک جزو نیم بالاب پیاز و امثال آن طلا کنند دوائی که بجهت خیلان و رفع آثار بغایت نافع است انزروت
نبات مغز بادام تلخ ایرسا بوره بالسویه بر ستور واشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائی که آثار را بزداید و کلف
وسم را باد و قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند و بر ستور مرداسنگ سفید کوبیده را با پیه مرغ
بالند و همچنین زرنیخ را بالاب کشنیز طلا نماید صفت دوائی که جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش از موده است
مغز بادام تلخ اصل قسوس ختم حرف باقلی نخود مقشر کرسنه ترمس تخم زبد البحر استخوان پوسیده نمک اندرانی
نبات ۳ بالعصفر استعمال نمایند ایضا جهت سعفه رطبه عفص محرق و سعه بار روغن دنبه بالند و بدستور بادام تلخ
مازوی سبز و سرکه ضماد کنند و بدستور توتیا بالنخاس ۳ مرصاف ۳ کند ... شب یمانی زراوند طویل ۱ زاج خاکستر
... صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه بالند دوائی که جهت سعفه یابسه نافع است و بدستور جهت رطبه ...
و سعفه کشنیز ... تود ... [illegible] ... سرکه ... ضماد نمایند و حمام ... جهت ثبات الليل
موید است دوائی که جهت ثبات الليل نافع است صبر زرد مرصاف با سرکه ... بالند و ... در سرکه ... و حناد
زعفران بغایت موید است و ... قاقله را بالاب ... از مجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن
هلیله زرد با صبر زرد ... بلحوارت ... باشد ... کشنیز و بدستور آب برگ درخت بید
و ... از مجربات است و ... نفع می نماید دوائی که جهت اقسام جرب ... عجیب الاثر است ... هلیله زرد
غیر مقشر ... نوشادر ... زیبق ... در روغن ... نماید ... و نزدیک ... ابدان ... بادام
از حرارت ... نشود باید ... طلا نمود ... موقوف داشت و تصحیح کرده اند ... تدبیر ... شب ... کند
و جهت ... از حرارت مفرط باشد طلا نمودن ... کرده هند و ... باشد ... از مجربات است و بدستور ... خطمی
هندی ... صبر زرد و نشاسته ... سرکه ... بسیار موثر است دوائی هندی که در رفع برص
و بهق سفید ... مجرب است قسط شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنکار بالسویه با سرکه در ظرف مس ... بگذارند
و بعد از یک هفته بالند و در آفتاب بنشینند و بدستور ... نوشادر ... تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائی
که برص ... زنکار شیطرج ... زاج سیاه ... پوست انار ... بالسویه با سرکه مکرر
بالند و تصحیح نموده اند که مجرب است صبغ دیگر ... منقول است ... نفع باشد زایل میکند و انچه صلاح پذیر
نباشد ... حلبه ... زهره گاو و سرگین سوخته ... زعفران الحدید ... شیطرج
فلفل پوست بیخ کبر ... سوخته ... از هر یک جزو نرم بسایند و بخون عقاب ... بالند

متواد

سوالی نمود ... دهند و باید ... بسایند ... آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور بدستور ... بسایند تا در رنگ
مثل ... اصفر گردد و ... باسه ... صبح و شام بدون شستن بالند تا سه روز ... از آن بشویند
هر گاه تغییر رنگ ... باشد ... بنفشه ... نموده ... روغن ... بادنجان ... برص بهق
سفید را رنگ میکند ... میکند ... زایل نشود صبغ که جهت قوبای مقشر نافع است
زاج ... صبر ... و صمغ ... با سرکه استعمال نمایند صبغ دیگر که جهت قوبا نافع است ... زبد البحر کثیرا
توتیا النحاس بوره ... سفید ... بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر ... سوخته با عسل بجهت اطفال
بغایت موده است و بدستور ... بسیار موثر است صبغ هندی که ... رفع برص و بهق سفید نافع مجرب است قسط
بدستور ... نوشادر شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنکار بالسویه با سرکه در ظرف مس ... بگذارند و بعد
بالند و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند که جهت رفع ثالیل و خیلان
مجرب است ... زرنیخ زرد ... خاکستر ... بالسویه با ... سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا با سرکه ...
از مجربات است ... سفیده ... از مجربات است ... از مجربات است و بدستور ...
رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ ... و برگ کتان و قصب الذریره ... بجوشانند
قرطم ... روغن زیتون نافع است و روغن ... از مجربات است ... سیماب ... و بدستور سیماب
کشته بغایت عجیب الفعل است صبغ ... زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران ... بسحاب ... بالسویه با ...
کا ... باب هجدهم در رطیبات بدن ... مضیقات فرج و ... انجاع و بیان ... و معطریات که ...
... هر کاه ... باب ... بعلته ... لازم است ... اصول کلیه ...
در توافق ... عظیم ... که ... اعجل و بقای نوع ... و ...
طرفین است و رفع ... تناکر ... هر کاه ... و تقضیب موافق باشند بخلاف
در موافقت طرفین ... هر کاه ... در طرفین ... باشد ... اصل
عظیم و محقق است ... قضیب و ... از نقصان ... مضوی
بلند ... انگشت ... و متوسط ... انگشت است ... انگشتان ... موافقت و ...
معلوم میگردد ... از علاج ... اصلاح پذیر نیست ... قصیر و طویل ... بسط
بقدر ... تدبیر ... بطیات و مضیقات فرج و مسهلات تقضیب ... معطریات ...
بود ... میگردد ... بجهت ملکه ... ترتیب داده ... اقسام
است قسمی ... عرق ... و امثال ... و قسمی ... است ... عظیمه ... اعضا

باروغن بان بجوشانند و بمشک و عنبر تقویه نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن
و قسمی ادهانات است مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن هر یک از غوالی و ادهان در قسم اول دستور آن
مذکور است و بعضی غالیه را منحصر در سادرات و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که قسم
ملخص و راد و بر سفوده بیان خواص آن نموده مخصوص ساده و ان راد و دیه مذکوره نموده باشد غالیه منسوب
بخاشعه از ترکیب بزینة العروس جهت تقویه بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و التیام اعضو رحم و تفتیح
سده و دماغ و صداع بارده و نزلات و حول آن جهت تقویه رحم و سیلان و نضج آن نافع است قرنفل دارچینی
هر یک یک جزو سنبل الطیب بسباسه عود هر یک یک و نیم جزو مناخن بویا یک جزو و نیم از جوز بحبه بلاده
وزن ادویه و گلاب سه روز خیسانیده و آب مورد را بجوشانند تا بربع رسد و آن ویله وزن ادویه را اضافه
گلاب کرده مجموع را با آتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر او
زیاده مخلوط نموده در شیشه کرده یک هفته در سرگین اسب دفن کنند تلطیف گردد و اگر بغلظ عسل برسد
باشد زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر یک درهم او یک حبه از مشک و یک حبه عنبر حل کنند غالیه دیگر که از اسرار
مخزونه است و در زمان خلفا یافت شده است چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از جمله اگر مسوح و مواقعه
نمایند بغیر و بغیت نکرده بقرار نخ گردد و در هیجان شهوت طرفین و لذت جانبین مجرب که عقل بر آن شاید و جهت
فالج و لقوه و خدر و درد ورد مفاصل و کزاز و جمیع امراض بارده و رحم نافع است و بانهر و خزکو سجهت حمل
عاقر مجرب است صفت آن لادن چینی تنبول کبابه فقر الیهود که در سواحل بحر یافت شود زعفران قرنفل هر یک
یک جزو نرم سحق نموده باسه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش در طبخ دهند پس چهار روز دیگر بار روغن
بان بر نسق بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه هر یک یک جزو و مشک و عنبر و سلا هر یک بازاء هر ده درهم یک حبه
اضافه نموده در ظرف رنج بانش جهت دهن بکار برند دیگر که مجرب است و عرق را خوشبو کند سوسنها و قنلع و سیر ترنج تر یک
سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده معدور یک مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل اسفیدا شنه نرم ساییده اضافه
کنند و باروغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایضاً جهت رفع بد بوی زیر بغل گنج زات صندل سلیخه سنبل شب مرصافی مشک
گل سرخ هر یک جزو و کافور نیم جزو با گلاب قرص بسازند و استعمال نمایند ایضاً جهت بد بوی زیر بغل که صنان و صباد
مرمل مضمومت است باید موضع را با تیغ حلق شها نموده و اپند و ارا مالید تا خون بقدری دفع شود و بعد از یک شبانروز موضع
را بشویند و تصحیح نموده اند که دیگر عود نمی کند و مجرب است راسو خشک محترق زراوند طویل محرق زنجبیل فرعونی
محرق زعفران هر یک جزو وی با آب برگ مورد تازه سرشته قرص بسازند و دوله دیگر رفع بد بوی عرق بغایت موثر است
مرداسنگ توتیا بفسول خاکستر برگ سوسن که شکر گویند و بترکی [illegible] بیان نامند مرصاف نصیر زرد و گل سرخ

بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در دفع بد بوی انگشتان با بیستی برگ سوسن تازه از مجربات است ادویه مجربه
که قطع عرق نمودن کنند از جمله دهن سفرجل است که آب به را با ثلث آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و برگ
صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اشیاف ادویه که باعث تضیق فرج شود از جمله حمولیست که جالینوس قرار
داده و هفت منافع در او موجود است تضیق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد
از مقعد سین و حبل بمعنی مرد و صلابت بسباسه سر نخود صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترمس بالسویه با
روغن بان و امثال آن سرشته بالته رو زنان احول کنند و شب لحم اخراج نمایند ایضاً شکر قرنفل سرهمان و استخوان سوخته
بالب مورد سرشته استعمال نمایند حمول دیگر که سریع الاثر است عود سعد رامک راس اقاقیا قرنفل مازو و هر یک یک
استعلام مثقال عشر جزو با آب به بالب مورد سرشته نمایند ادویه که چون استعمال نمایند رجال و ولادت باعث توسیع نگردد دندان
اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوزه اثل سرطان بحری موی خرس هر را باید سوده نماید با روغن بان سرشته در
ماهی سقمان بقدر یک دانک بالته حمول کنند دوایی که چون زن منقطع الحیض استعمال کند هرگاه حامله باشد تقویت جنین
نماید و هرگاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند جلنبید ستر رج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده هر یک
باشراب ممزوج بیاشامند سعوط کردن تضیق نایب مناب بکارت باشد مازو کندر گلنار پوست انار دانه خرمای سوخته
النجاسو صعتر بری جفت البلوط دانه زشرود در شراب خشک کرده که طرطیر نامند با آب بر تنی سرشته استعمال کنند و در گرد
باید در رفع زجر بعضی ادویه مجربه مذکور شد اشیا ادویه ملذذه از جمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین می گردد
پیاز نرگس و زهره گاو موی سنبل عاقر قرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کنند بعد از خشک شدن مباشرت کنند
و چون جمعانه عالند تفوطا ورد سوفی که بغایت موثر است و بسیار و باعث لذت طرفین میشود کبابه زنجبیل قرنفل
سعد هر یک جزو حصی لبان که [illegible] به کوبند هر یک نیم جزو با ابیض طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه
کنند بغایت لذت فزای زنین میگردد سعوطی دیگر که [illegible] عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک [illegible] مشک یک حبه
با عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب مالند و بعد از جفاف مباشرت کنند سوفی که
تقویت جنین بغایت موثر است پیاز عنصل پیاز نرگس از هر یک نیم وقیه در بیست و هفت [illegible] روغن زیتون و قدری آب
بجوشانند تا تمام آب شود و آب سوخته و روغن عاید پس صاف نموده زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ از هر یک
یک اعشیر نیم را اضافه نموده مکرر در قضیب عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر موسیای و امثال آن و زهره مرغ و مانند آن اضافه
کنند باعث تقویت آن میشود و چون سوفی نجاح و مرصاف مخلوط کنند بغایت موثر و مقوی و از مجربات است و چون تخم
نرگس را یک شبانروز در شیر خیسانیده بر ذکر عنین ساده روده حشفه طلا کنند عجیب المعالجات صفت ادویه که چون [illegible]
کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت میگردد سفید البیضه بر دج و کمیه خنزیر بخور محرق ماهیان زهره خر و [illegible]

سوخته بلنان اشنان سبز سوخته سرگین کبوتر مجموع مسحوق کرده و معجون کرده یک مثقال از آن با آب کاسنی بیاشامد باطل کنند و اگر بر
زهر جام مردی بالنسبه قدری از این داروها بر سلاح صق قضیب او کند و با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن شود و دیگر
دیگر ملاقات او رغبت ننماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدی که احدی رغبت مباشرت او نکند بصل العنصل بسایند
چوب بخور تخم بستان افروز تخم شاهسفرم تخم بادروج زهره کفتار در روغن زیتون با سویر بازهم مکان نرم نشسته خشک
کنند و قدری از آن در روغن زیتون حل نموده حمول نمایند در هر ماه یکبار استعمال نمایند صفت حمولی که زن حمول نماید تا سه ماه
رحم را بدبو و متعفن گرداند و باعث نفرت مردان گردد سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر مشا هدانه قرنفل جوز بوا قسط
شیرین میعه سائله جاوشیر با نفط سفید سرشته استعمال کنند اما ادویه که جهت انجین که بد بوی نهادات نماید و بهجت
را بکوکرد انداز الجمله حب غبیراست کردن ملیح حبوب مذکور است و از مجربات حقیر و عمر طاهر انداخته باشد دیگر آنچه
دو است که از معالجات ایام نقل میشود و مجرب رسیده چون بوا هیل فی فرکاهو قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک یک درم
مشک ثلث درم بآب برگ سرشته حب کرده در زمین بگذارند و بر ستون رحا بپالایند پوست ترنج و ادویه که در منضج گشنیز
خشک نافع است و هر گاه خواهند که حبوب منعقد گردد به دهان بمانند و حل نشود باید با عنبر و قدری مرسیلی و مصطکی
با شیر و نبات در قرص اعضا حل نموده و اما دویم مخصوصه با او سرشت والله تعالی اعلم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از
ثابت قره منقول است و مجرب بهم رسیده که چون ... رجنبی بر رویکی قسی ...
مناسب چشم اکتحال نمایند قوه باصره مجری رسد کرد ...
... در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیان نمایند و الحب ایضا منقول از وست که چون کل سنجد را
... با آب ... کرده باقری شیرین ... دهند در دوستی مجری گردد ... و آرام نگیرد ... و بر ستون ... هر گاه ... قطره
از خون سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان ... و قطره خون ... با شیر ... اطعام ... کنند در محبت بیقرار
گردد و بر ستون ... و از مجربات ... تخم ... و سفید ... را با تمام ... کرده ...
شدید و سازند و ... یوم ... کنند ... باشکر بسایند و ناشتا بخورد ... دهند در
محبت مجری رسد که احدی ... در میزان بوده ... در کلاب ... بسایند ...
در میزان بوده ... شخصی ... اکتحال نماید و شخص ... نظر شخص در ... محبت
معرفت ثانی باو کرد و مجربات مجری که امکان مفارقت ... ایضا لجهت دوستی مجربات ... هر ...
با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال ... با شراب یا شیرینی ... مطیع و منقاد او گردد و ... سطو
بدون ... ذکر نموده است و ... منقول است ... عصفور ... ایضا طعام زنی کنند ... بجا ... مریخ ... ساعت سیم روز چهارشنبه

بردارند جهت دفع عداوت و تفریق مجرب دانسته اند و بخور ... باعث الفت خصوصیت است و نگاه داشتن آن بر بازو
کبود مبطل سحر ایضا جهت الفت و محبت از کتاب طلسمات عطارد نقل شده که از لاجورد ذهبی که از لاجورد است نگین خاتم
در اول ساعت روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره برای نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در
دست او سیبی باشد و در باطن نگین این حروف ... و بر انگشتری ... نصب نماید ...
یکسال با هر زنی که مباشرت کند از ... و اولاد ... شخصی ... جمیع ... باشد فی البغض منقول از کتاب ...
چون ... سر ... مرد ... از آب ... از مردان زن ... نفرت ... که هر کس با او نظر
و ... در خانه باعث تفرقه ... و ... و تعلیق ... چشم ... سحر است
فی اذهاب القبض ... در کتاب ... شده که چون مغز ... با شراب ... عنین ... شود
و چون قضیب ... و ... در سایه خشک نموده ... با شراب ... سلب شهوت جماع و شود و بر ستون چون
قضیب کردن ... قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب ... در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند ...
... زن ... مردان گردد و قطع ... شود و بر ستون ... باب ... زن
که یک ... از آن بنوشد تا یک سال قطع شهوت او شود و ... تا ده سال ... و بر ستون ...
که چون در ... زن ... سرخ ... در ... شهوت ... و بر ستون
چون ... باد ... طالب جماع گردد فی ... از ثابت قره منقول
که چون ... باشد ... جماع ... کند دیگری قادر
مباشرت ... نباشد و ... و ... منقول است که چون ...
... با هر زنی که مباشرت کند احدی با آن زن ... مقاربت ... و ...
الاطبا منقول است که هر گاه مرد قضیب خود را ... کند ... مباشرت کند احدی با آن زن مقاربت نتواند نمود
بر ستون ... زهره کفتار ... غالب ... فی الترک شرب الشراب چون ... در شراب حل
نموده ... کنند ... فی امتحان الحامل و البکر حنین ... تصحیح نموده که چون ...
... زن ... باشد ... حامله ...
... سرخ ... بالسویه ... هر گاه ... است
الاولاد ... که چون ... حامله ... و هر گاه ...
... دلالت بر ولادت پسر دارد ... دختر ... از زهره
... با شراب ... بنوشند پسر متولد گردد و از ... دختر ... را با زهره گاو ... کنند

طفل و صباح طعم آن را بیابد آن زن را فرزند خواهد شد و الا عاقر ابد خواهد بود **فی تعرف الحمل** الحمل وعلامت خوب با نفع به
سرکین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمل کنند و هر روز یک مثقال [illegible] و علاج [illegible] کنند در سرعت [illegible]
و بدستور حمل بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون هر ماه بول استر را بنوشند حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامند
هرگز حامله نشود و بدستور [illegible] و حلیت با بول زنان همین اثر دارد **مجرب** از جعفر طوسی منقول است که زبان
صفدع سه بار در حین خواب بر روی دل زن بگذارند و یا [illegible] او را بحق چنین که [illegible] صفدع کنند آن زن هرچه در روز
کرده باشد بیان کند **ما یسهل** خروج الریح من الاسفل خوردن اسفید جو [illegible] محرق بر [illegible] سر [illegible] محرق بر [illegible]
تخم هلیون [illegible] محرق [illegible] معجون [illegible] سایده چون سایده بلدم با ماکولات اطعام
کنند در خواب و بیداری ضبط خروج نتواند نمود و اگر مجموع را [illegible] آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف
نموده باشد اول [illegible] تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر اول است
و در این باب تخم [illegible] از مجربات است و دافع او [illegible] خوردن زیره کرمانی است **صفت** عملی که بیهوشی آورد گوشت گوسفند
[illegible] سایده و بر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرکین اسب دفن کنند تا کرم شود پس
کرمها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال [illegible] سایده [illegible] در بینی
هرکه بدمند بیهوش گردد و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را با [illegible] در بینی [illegible] باید کرد و بدستور چند
[illegible] بالسویه [illegible] نمایند [illegible] **دوا** دیگر که بغایت سریع
الاثر است افیون و بنج [illegible] تخم کاهو بالسویه [illegible] کرده بجوشانند و صاف نمایند و گندم
بقدری که خیسیده شود در آن [illegible] بگذارند که خشک شود پس بدستور [illegible] تسقیه نمایند تا [illegible] مرتبه
آنگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت [illegible] بیاشامند و [illegible]
رفع آن بدستوری است که مذکور شد **فی** [illegible] کلها مجربة خوردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است که در رحم بسته باشد **ستر** [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیهوشی دارد

دافع سستی است و شراب در خوردن [illegible] اطاعت روحانیات موثر دانسته اند چون [illegible] و مفاتح الغیب یکصد و
دو بار یا مبین بگویند و بار [illegible] و یکصد و دو بار یا مبین گفته تا صد مرتبه تمام مشود و خود را در [illegible] که کان
دفینه داشته باشد در خانه [illegible] در موضع دفینه جمع یابند و مجرب [illegible] المجرب [illegible]
چون نوشادر را حل نموده کاغذی را [illegible] نقشها کنند [illegible] حوالی خود بگذارند هوام [illegible] او نگردد و مجرب است
طلق محلول را با شب یمانی و خطمی و طین مختوم و سرکه و سفیده تخم مرغ [illegible] مانع سوزانیدن آتش است و
از [illegible] خواص [illegible] است که [illegible] با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش در دهن گیرند دهن را نسوزاند
چون [illegible] را با دو [illegible] کنند و بخور دهد در شب چهاردهم ماه در [illegible] بسته در زیر جامه خواب بگذارند در خواب
شخصی را بیند که از جانب او جواب گوید [illegible] که در زیر خم شراب و سرکه [illegible] پوست [illegible] قاتل است و
[illegible] بیهوشی مفرط [illegible] کنند باعث [illegible]
هوای حار و باد [illegible] باران [illegible] دندان [illegible] مانع [illegible] است و مجرب دانسته اند
[illegible] باشد [illegible] صورت [illegible] کنند تعلیق او دافع جمیع دردهای باطنی است و [illegible]
خناق و [illegible] و [illegible] است **حجر** [illegible] سنگی است که در [illegible]
در دهن داشتن او دافع تشنگی است و مجرب [illegible] و دافع جنون و وسواس است **حفظ** حبوبات [illegible]
چون از [illegible] حبوبات [illegible] کنند و بعد از آن [illegible] جمیع آفات محفوظ باشد [illegible]
انبار [illegible] **حفظ** [illegible] باشد [illegible] مذکورات است و چون
[illegible] جمع شوند والله اعلم **باب بیستم** در بیان
[illegible] و باصطلاح [illegible] کیمیا [illegible] مخصوص است با دویه [illegible] که باعث حفظ
صحت و طول عمر و تقویت قوی و اعضا رئیسه باشد و اکثر [illegible] اقلیم ثالث و رابع و خامس
[illegible] اقلیم مذکوره [illegible] طریق [illegible] اعتبار [illegible]
تجربه [illegible] است که عبارت [illegible] و طریق آنست که
[illegible] و در [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] صاف [illegible] زعفران [illegible] صاف کرده
نموده ضبط کنند و این [illegible] مستعمل [illegible] **اول** [illegible]
[illegible] بنوشند و [illegible] مجرب
[illegible] طبع [illegible] صحت و [illegible] صحت و تقویت

حفظ صحت [illegible]

ونکاه ذکر آنچه لعوان کند و در یک سال ضعف بنیه و پیری را زایل کند اول آنکه هر روز یکدانک اوزا با یکروز هوا از هلیلجات
نرم سائیده بروغن بادام بخلانند که از تخم اول که قوت باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت غذا میل نکنند بعد از آن
از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا شش ماه برین طریق سلوک نمایند موی سفید السیاه کرد و لاغری که دیگر سفید نشود و جذام و
فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را دفع نماید و حدت بصر و قوت جماع بغایت قوی رسد دیگر آنکه هر روز یکدانک
اوزا با یکدانک طلق سیاه محلول با مکلس سائیده با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یک ماه و بدستور منافع مذکوره
را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع سایر آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و انجیر
در ایام حرارت غالب باشند و از سبزیها و جمیع حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه بر شرایط مزبوره
عمل ننمایند باعث هلاک و امراض مزمنه صعبه میگردد دیگر ساین نوری سبیل است و اما تقارت از هلیلجات است طریق
آنست که سیصد و شصت عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفالی مانند کوزه نکرده بود که ماده براده بر بریزند که بعد
چهل انگشت او را بپوشانند سر کوزه را محکم کرده در زمین پاکی دفن کنند بنحوی که سر کوزه بیرون باشند تا قریب به
هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از آن کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلها نرم شود پس هر یک دانه
نرم کرده دانه او را اخراج نمایند و زیبق منقی را که ابو الارواح عبارت از اوست با کوکرد منقی مربی با سویه را نرم بکوبند
در هم بسایند تا یک ساعت گردد و در قریحه خود کرده در ریک یا با خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد شود پس
بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم درم گذاشته نصف هر هلیله را بر سیاه بندند بسته مستحکم نمایند و هلیله
را در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته برای ریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی تا یک ماه دفن کنند
و بعد از آن چون بیرون آورند بعسل منقی در اجرام هلیلجات عوض نموده اثری از آن نماند و هلیلجات مربی شده باشد
هر یکی از آن عدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تأخیر کنند و بعد از آن شیر تازه گاو بخورد و اطعمه
لطیفه و نان و شکر و گوشت مهلی اطعمه تناول نمایند و جوهر کیمیا مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع
مذکوره سابقه از سیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و دفع ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح
و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند دیگر زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ بار زجاج یا نرنج بابکیاه به بلخین تا
تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با بکیاه غبار گرفته بدستور محو نمایند و مرتبه پنجم بلیله نقیع هلیله مسا بعد از آن
مغسول کرده هفتاد مثقال را با نود مثقال ابهل چاقو رسیده سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند که تحلیل بعد تا یک رطل
دیگر بتدریج بران بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد آب تحلیل رود پس برداشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح
منقی اما استعمال سایر و سایر که مشتمل بود بر اد و سمیه و تدابیر از آنچه حفظ از آن دانسته بقید تحریر در نیاورد و مثل
بر دو سو که عبارت از دوای پشولست و مار بره که عبارت از دوای پشتی مربوطه بالحصار سبعه است و امثال آن از وجه ادوی

و زنجبیل و تخمها اما اشنایی معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است
مع منافع هر یک صفت ترکیبی که جهت حبس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده نافع و از مجربات حکمای هند است
تلخی را در ظرف سفالی یا ظرف مسی کرده چند بار از چوبه سائیده و بدبال تخوه سحوق قدری با ولیجنه با آب
آهکی برهم زده سر ظروف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و مجرد سد کردن تلخ او سفید کرده پس باره برنج بجهت تقویت
بخوری ترتیب داده از طلا عدد تا دو سه عدد استعمال نمایند و هرگاه در بعضی اسهال مطلوب باشد قدری از شیر بدر
سفید کرده من بود را با آب لیمو خمیر کرده در رطوبه بوشند و بار دیگر با روغن گرم کاو خمیر کرده بکوطه گذاشته چند
بزند که سایل سرخی گردد و در این وقت یکعدد از این حب بسهل قوی العمل خواهد بود و منع افراط اسهال او لحب سفید اول
میکنند باب جهت ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جهل یا یانست و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند که در
فصدهای در امراض عام علت ملاحظه نمیکند جهت ویاد زنه است باین تفصیل بار رگ هر یک پهلوی کوشتی است و
فصد آن بجهت حرکت یک سو کران بخیزی و جنون نافع است عرق مغزی به هر سی هر یک است و جهت امراض
چشم و بینی کوش و دهان مفید است عرق ودجین در ره و طرف گردن است جهت علت وجع و برص و بختی بوی و
امراض حاره و نزلات نافع است عرقین از حوالی انثیها از دو طرف کشیده است تا باطن دماغ و جهت درد دستها و نقل
و ظلم و کام نزدیک زده نافع است عرقین از رگهای چهار عرق است در طرف و مشی دستها و پاها جهت رنجش مفاصل
که جرد گویند مع ضعف قوایم و جهت بار گران و جراحت سم صافن دو رگ است از دو طرف کتف کشیده تا بدنها جهت امراض
پشت و کمر و صعوبت خواب بیدن و برخواستن و تشنج و بدی شحول و فصد آن نافع است اخرهان دو رگ است در زیر دم
جهت امراض بخم و خصیه و قله شیر و بدی هضم فصد کنند عرق و مشیا عبارت از چهار عرق است در باطن دستها و
پاها و بعضی ارجاف جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد نمود عرق دو عرق است در تحت زبان
جهت بدی شحول و سیاه کردن دهن و ورم حلق فصد کنند طریق معالجات آنست که در امراض حاره علفهای سرد مثل قصیل و اسفناج
و کاسنی و کاهو و خیار دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو حلو و پنبه دانه و عدس و امثال آن بیاورند
مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند امراض ران یکی آنست که در بند ملهم حرکت دهند با سیلان رطوبات بینی و قله اکل
و دم سنتطیل در عقب گوش بهم رسد علاج آنکه شود رگ بارد نو علت پس طلا نمودن بشقل بغم کتان کدو روغن و امثال آن
باشد بلحا بحوما و زبدة قطونا و هرگاه منجر گردد ملاج توجه بایر کرد دیگر ناخنه علتی که بتدریج بچشم ناشی شده تنگی
نفس و بر آمدن نفخ شده یونجه و پشتی افکنده بعدم اکل است علاج قطع با شتر و اخراج نفخ و فصد تهیج سحر
سعوط کردن مزاج زنجبیل و هم زنگار و استعمال معطسات علاج دیگر زیاد که مانع نخار بوی باعث قلة اکل و تشحول است قطع
و مالیدن موضع نفت و حلتیت که هر دو را در دو غن زنبق حل نموده باشند و سفوف نمودن شیافی و شونیز بر امکن

ضفدع است [illegible] سبز [illegible] زیر زبان است علاج دیگر [illegible] ضفدعین و تضمید [illegible]

ضفدع طبخ نموده باشند [illegible] دیگر تاثیر هوا است علامتش [illegible] چشم و سرد [illegible]

[illegible] سینه [illegible] علاج [illegible] مزیج کرده بر روی [illegible]

کرده [illegible] حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

بود [illegible] علاج [illegible] مرغ خام [illegible]

[illegible]

و پوست تازه [illegible] امراض [illegible] عارض [illegible]

[illegible] اعضا است علاج [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] و مانند [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

بهق باید موضع را با اشنان شست و ضماد نمود و چون پوست بیفکند و از آثار شی باقی نماند تکرار نمایند و الا فلا کرک علتی
که بسبب اکال و مغیط مواد فاسده در [illegible] جمع کردد و بروز کند علاج تضمید [illegible] سرکین کبوتر با دهن ها و بعد از آن
شکافتن و معالجه جراحت کردن [illegible] در باب مرهم مذکور شد و احتیاج بشکافتن نیست امراض مفاصل [illegible]
ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست برای مفصل کذاشته [illegible] معلوم کردد علاج ضماد [illegible]
[illegible]

و تصحیح شود مانند کرم اثری که با آب و صابون زایل نکردد با ان عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند
به سیاهی و الوان مختلفه با او بشویند و بعد از آن با آب و صابون رفع آثار مینماید اثر مداد شیر تازه با نمک نیم کوفته [illegible]
کرده بآن بشویند پس از آن بصابون و اشنان و [illegible] است که ترشی ترنج دفع رنک مداد و سایر آثار مینماید سیاهی
پوست انار و سایر آثار سیاه موضع را [illegible] دود کنند و سرکین کبوتر با لیمو بشویند [illegible] دود موضع [illegible] و ترنج
مالیده بصابون و آب کرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو نافع است قلع جمیع الوان [illegible] آب قلی شسته [illegible]
دود کوکرد دهند ایضا در این باب مجرب است [illegible] در آفتاب بخشک کنند پس بصابون بشویند
قلع رنک خون در جامه [illegible] مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کنند [illegible] جمیع الوان خونها است [illegible]
[illegible]

لباس ابریشمین بان آلوده باشد سبوس گندم را بجوشانند و موضع را بآب آن تر کرده بمالند بخوبی پاک کند **قلع** الاشیاء الدهنیه
از جامه ابریشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگی باشد او را بخطمی بشویند پس با اشنان و صابون **قلع** اثر نفط سیاه و
سفید او را بدوشاب بشویند پس با آب مالند که گرم باشد و جهت رفع بوی آن او را با برگ [illegible] و بعد از آن بصابون بشویند و این طبیخ با قلی
را جمیع [illegible] مجرب [illegible] و بدستور چون [illegible] سیاه کوفته [illegible] بر آن [illegible] بقوت مالند و بعد از آن بشویند [illegible]
[illegible] نیز رفع اثر نفط میشود **قلع** رنگ غالیه و طیوب [illegible] را بآب جوشانیده جامه را بآن بشویند پس بصابون [illegible]
[illegible] و اثر پوست سیاه [illegible] کرد [illegible] رنگهای سیاه مذکور شد **قلع** [illegible] کتابت کاغذ [illegible]
[illegible] غبار [illegible] ثبت [illegible] [illegible] و بشویند [illegible]
[illegible] از شب تا
[illegible] و همچنین [illegible] **قلع** [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
خصاصین قوی [illegible] است **قلع** موم عسل [illegible] کرده بموضع ریزند [illegible] موم بعسل بیامیزند پس غسل [illegible] موضع را
بلیکوم بشویند [illegible] بجوشانیده [illegible] بصابون و اب کرم بشویند [illegible]
و اب کرم رفع نمایند **قلع** [illegible] و قهوات و [illegible] آن را [illegible] استعمال کنند [illegible]
زیتون کرم کرده [illegible] در دفع اشتباه مذکوره و [illegible] چسبنده [illegible] است **اقسام** [illegible]
جامهای لباس [illegible] و [illegible] نیست و [illegible] ابریشمین [illegible] صوف و [illegible]
[illegible] و جامه ابریشمین چنانکه صابون [illegible] کو سفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف [illegible]
[illegible] و جامه سفید [illegible] کرد [illegible] یک شب [illegible] و [illegible] بصابون و آب [illegible] بشویند
رفع آن میشود [illegible] اطفال را نیز همین است والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که [illegible] عبارت از آنست • شناکستری طوطی [illegible] بارگاه کبریای فرمان روایی
طیور [illegible] انداز [illegible] بشکل [illegible] که [illegible] قوی چنگال [illegible] هستی شکاری [illegible]
[illegible] اشیان [illegible] سلطنت [illegible] عقاب [illegible] اشیان عقل [illegible] در صیدگاه
بسیط [illegible] اوج [illegible] دست [illegible] فضای ملک [illegible]
اد [illegible] ترتیب [illegible] دستگاه [illegible] صیاد [illegible] شاهین [illegible]
دامگاه دشت ناسوت و شاهباز [illegible] صیاد اوج [illegible]
بستان [illegible]
[illegible] [illegible]

کرین

چرا
کرین معانی حقیقت [illegible] بینش [illegible] و کام بهایم راحت طلب قوای حیوانی در [illegible] غفلت کاه دار فنا [illegible]
در دست صیادان صاحب [illegible] قوای [illegible] در صید [illegible] و هوس [illegible] سباع خشمکین قوای غضبی [illegible]
[illegible] آشفته [illegible] در [illegible] قوای شهوی در صیدگاه [illegible] طایر تجرد [illegible]
از جای [illegible] اوست [illegible] تعلقات از [illegible] رحمت [illegible] شید [illegible]
ریشه [illegible] عکس [illegible] از رخ دوست [illegible]
[illegible] دانا است [illegible] طوق [illegible] صاحب [illegible] خصال [illegible]
[illegible] شکاری [illegible] سلطنت لامکان [illegible]
و تحف تسلیمات [illegible] از سطوت [illegible]
نیز [illegible] باغ [illegible] عصاری [illegible] است [illegible]
و شیر افکنان شکارگاه مجاهدات [illegible] چون [illegible] محمد [illegible] حسینی [illegible]
جمع و تالیف تحفة المؤمنین که مشتمل است در بیان ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه و دستورات [illegible] و معالجات
[illegible] فارسی [illegible]
است مرتب ساخته [illegible] قواعد [illegible] و اکثر [illegible] در آن باب [illegible]
[illegible] صناعت و فضلای [illegible] بسیار [illegible] ایشان [illegible]
العوام و ادهم و [illegible] و [illegible] است و [illegible] صید شاهین و [illegible] و ایشان [illegible]
[illegible] است و صید [illegible] و شکار [illegible] داده اند [illegible]
و بیان [illegible] حالات طیور [illegible] جوارح [illegible] معالجات
[illegible] مناسب [illegible] دانست [illegible]
و تصحیح کرده [illegible] مفصل [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] است و از جهت عدم [illegible] دماغ [illegible]
جمیع [illegible] طیور [illegible]
از [illegible] است و [illegible] است [illegible]
نیز [illegible] **علامات** [illegible] صحت [illegible] صبح و شام [illegible]
[illegible] و [illegible] صید و [illegible]
و سفید و [illegible] علامت صحت است و [illegible] سرعت و [illegible] باشد [illegible]

در پوست مزاج اصلی دارد و چندانکه برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبوره علامت عدم صحت است و اگر سر را حرکت
بجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر کوری چشم پیدا شود و رطوبت آن زیادتی
نماید دلالت بر طول و آفت چشم کند و هرگاه دهان تنگ بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر هلاکت کند و اگر بال را بالتمام جمع نکند
دلیل است بر غلبه رطوبت غریبه و چون باوجود آن هردم بپای نشیند و در حین رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیل
بواسیر و آفت روده و شقاق یا ورم کون دلیل است بر حرارت غریبه و لون برف یا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق انوا
وکشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قلاست و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی بحد
افراط دلیل [illegible] و صداع جوف دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط
دلیل موت است امراض راس و آن تعلق است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه سکر منکوس کند و گاه مرتفع دارد
اگر گرد داشتن سر زیاده بر رفع باشد و تغییر در چشم بهم نرسد از اصل دماغ [illegible] والا بمشارکت اعضاء سفل
علاج آنچه از اصل دماغ باشد در مواد حاره باب کشنیز و سفید تطلیه و سعوط کنند و تنقیه بگلاب کنند و در بلاد
تنقیه بگلاب [illegible] کرم بخور داده خیسانیده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو
کنند ورم علتی است که موی را است [illegible] عبارت از تلخی است که مستوکردد بحدیکه ضبط طعمه نتواند نمود علاج
هرگاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در پیش آفتاب بدارند و نطول المطبوخ بابونه و تنقیه باب ترکی و آب [illegible]
کنند تقطیر علتی است که از نزول دماغ که حرکت دشوار کند علاج نطول باب شبت و روغن گنجد و بشیرم نیم گرم در [illegible] کنند
و دیدن سق و [illegible] عناب و بنفشه نیز مفید است امراض چشم غشا شکوره است و تصحیح نموده اند که غیر انسان و بوزینه و
مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوان [illegible] در شب [illegible] عدم الابصار جوارح بسبب [illegible] غلیظه است علاج مرغ خوب
و اضعف [illegible] تقطیر بگلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه بیاض تقطیر زهرها [illegible] کنند اضلاع
و نزول ماء علتی است که در دیده ابصار [illegible] و سیع شده مردمک در روز وسیع میگردد علاج تقطیر زهرها است با
مسل و علاج [illegible] رطوبات تقطیر آب مورد کنند و دایم آب مورد [illegible] معمول تجویز کرده است و علاج سعطری [illegible]
چشم و برآمدن او بعد حیات [illegible] بیاض و مرطوب بغایت از موده است و [illegible] طرفه و اکثر [illegible] چشم
معیذ است [illegible] و آن حدوث نقطهای سرخ [illegible] است در پلک چشم علاج موضع را بسیاه [illegible] و بعد از آن [illegible]
زنجیده باشند و علاج سلاق که سرخی پلک است با صلابت و پیچ [illegible] تقطیر گلاب و روغن پسته کنند و علاج جرب
که خشونت و پیچی پلک است بقطور شراب و سعیذاب و سماق و منقوع بگلاب کنند و علاج بله که [illegible] سپیدی [illegible]
کل سرخ و شراب باید کرد دمع که کثرت اشک است و هرگاه اندر آتش عارض شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختر
تقطیر نمایند امراض منقر و مخلب منقر را بمقراض و سفاد و مخلب را چنانکه لازم باشد و از جمله امراض آن تقشر است که صد ا [illegible]

الخیری
دیده شدن و پوست انداختن باشد و علاج بعد از آن تضمید این دو است نشاده و شاخ بید و ترب را در روغن بید
جوشانیده استعمال کنند و سعطری بمقار و ناخن را که از صدمه و از اسباب خارج بهم رسیده باشد تضمید باب مورد
و لادن نمایند و آنچه بسبب انضاب بعلاء باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند و التواء که کجی و پیچیدگی است
تضمید بسرکه و شبت کنند و تطبیق لازم آید و بعد از شدت مخلب و منقار است سلامت بتضمید روغن گنجد و روغن تازه
سعوط نیز از آن نمایند و طعمه بزر و تخم مرغ خام باید کرد خالیل که بترکی [illegible] نامند و آن در چنگال و انگشتان او حادث
میشود و این بی آن امکان تطلیه کنند که از مجربات است اشق مثل ازرق هر یک دو جز و سکو بیکرده یک شبانه روز
سرکه خیسانند و بعد رها و حمل کنند و گل خطمی دو جزو و تخم مرغ و تخم کتان بنفشه بابونه هر یک یک جزو اضافه
نموده استعمال نموده نمایند و علاج ریش کرده چنگال بمنقار بکلوب اورا که موضع بر انداختن باید کرد و تضمید
بدارچینی و امثال آن نمود و اورام تازه حاره را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و باریده
و مزمنه را تطلیه بمرهم داخلیون و دبق و مرزنجوش با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و کام
نفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه گردد هندوانه را با حلیه در گلاب خیسانیده تنقیه بدان کنند
گنجشک طعمه دهند و پاشیدن کتیرا و نشاسته بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه
تنقیه باب طبوخ انجیر و مویز و تضمید بروغن گردکان کنند و ورم کنج دهان را تنقیه باب کم ممزوج بلعاب بزرقطونا
و تضمید با انجیر همراه با قدری سیر نمایند و چون سفید گردد جوال او را پاک کرده بر آن عناب [illegible] مثل غبار ساییده بپاشند
سعال و ضیق نفس را علامت تواتر و باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوا باشد
تعب باشد میل بآب میکند و نفس سریع و کف با گرمی باشد و آنچه بسبب بخار و دخان باشد ابن از امراض بارده باشد و علاج
آثار آن تنقیه بروغن کنجد با قدری صمغ عربی و لعاب [illegible] و گل ارمنی است و چون بلحرارت لاغر گردد و تنقیه بشیر
الاغ و کثیرا و ماء الشعیر با قدری گلاب کرد باید کرد و بعد از آن اسفناج و کشنیز و برگ بید و امثال آن دخول باید و داغ طرفین سرین
را کجو بمرود کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامت حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است
علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری مرکبی [illegible] حل کرده باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلبه با
بعضی تجویز نموده اند خفقان را علامت تواتر نفس و صداع مخرین و حرکت منتهای عظم ذنب است که بانزال حرکتی ارتعاشی
محسوس گردد علاج تنقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی در روی برهاش [illegible] باشند و طعمه آن
ریزه تخم خشخاش و چوجه بریانی [illegible] دهند و کزاز که در اول علاج [illegible] مطبوخ انجیر [illegible] خطمی [illegible] فاصل کنند خناق و دشواری نفس
ایجاد [illegible] بغایت نافع است پوست بیخ تخم مرغ را نرم ساییده با موم [illegible] کرده بدهند و تنقیه با بکلم [illegible] باید
حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و اسفناج و روغن گل سرخ کنند امراض [illegible] عبارت از آن است

تخمه سببش اکثار اکل و طعمه بی‌وقت و عدم هضم است و علامتش قی کردن و سستی بالا و سر و بر خلاف غلطیدن و بی‌نشیمن
قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج گرسنگی بیشتر بردن نمودن و طعمه از برنج دو روز [illegible]
دادن است و در روز سیم کنجشک طعمه کنند و این دو از گوشت بچه برهند و بچیل مصطکی و بادارچینی ناقل هر یک [illegible]
نخود و [illegible] باشکر حب بقدر نخود سلخته استعمال کنند و جهت دفع رطوبات غلیظه مویزج را از تجربات
دانسته‌اند [illegible] شیر [illegible] تا هفت عدد است و سوماخی و ادم تسقیه طبیخ مصطکی و قرنفل را سوده‌اند
و بر روی نعناع تازه و پودنه و سداب کرده و سرکه بر او پاشیده باشند بخوی باشند و در زیر نشیمن بگستن مدد ملاج
رسیدن کار از انسان و طیور و حوش سه صنف‌اند که تخمه نمی‌شوند از انسان حکیم و زاهد و مسافر و از وحوش شیر
پلنگ و اهو و از طیور [illegible] و شتر مرغ و قطاه اکثر بعضی سنگ اشکنه نگویند دیلج علامتش فراق و ظهور نفخ و قراقر
است علاج طعمه از گنجشک و فاخته و نخود بکند و حب که ملکور شد بسیار نافع است و حقنه به طبیخ رازیانه و کرفس و برنج با
روغن تازه و فلفل کنند و حبکه سفید باشیر [illegible] و هلیله زرد و بدستور تخم سنگ پشت با شکر بغایت سهلات
نافعند و شیافه از شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار مفید است و شیاف پیه خود را بالخصوص بازبیان کرده‌اند و
هرگاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در سهلات و شیافات و حقنه‌ها هلیله زرد کنند و بمغز و شاهین و مجرب
جهت اسهال آموده قدری [illegible] شاد و شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است چه او لا یبقی دفع فضلات و ثانیا
بالطلاق دفع مواد میفرماید دوده علامت کوی کردن در زهر اینهم رسد ملکو [illegible] شتر سر و کشودن دهان و الاغر شدن است
و علامت بد بوی فضله و غلیظ بودن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور او است علاج آب برگ شفتالو
با گوشت با آن حچین روغن کرم کم دهند و به دستور فیل و برنج کابلی مقشر [illegible] و ترب سفید را باسویق سایید
بالسوحب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و فساد هضم طعام و سستی و قوت و دفع شدن فضله
بدشواری و قلت سقارات و کثرت زرق است علاج حقنه بطبیخ کتان و روغن آن و روغن گرد کاه و روغن ناردین کنند خصوصا
چون قتل زگل کدکان سیه خشم اضافه کرده باشند و تنع مقعد و شقاق او را حقنه بروغن و سمه و کوهان شتر و تخم
حب البطم کنند امراض حلق علامت سده و دم از تشنگی مفرط و انصاب نفل و برامد که سبحینا سستی اوان سینه است علاج تسقیه
با طبیخ برنج زد شد و طبیخ برنج علیق که سوگی [illegible] نمایند بایدکرد و لاده فصد زیر و بر جپنی کاسرخ [illegible] سو یا لسویق جو شایند و
اول آبی زهر و طعمه از زرده خام مرغ و از عصر باشکر و کامی از لحوم لطیفه با طبیخ عدس کنند و موهای [illegible] سیند گرم کرده
با آرد جو و صنابر و مصطکی و سرکه و تضمید نمایند و زرد ده موضع مزبور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سستی و
کراشتن و بد حالی علاج تسقیه با طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب شرجی و آلو [illegible] تمر هندی را با نخ کحلبه در آن خیسانیده باشند
نافع است و حقنه به [illegible] انزروت و روغن تخم کتان و آبونه و امثال آن بغایت مفید است امراض مفاصل و جلین علامتش ظهور

برامه که معضل است و عدم ضبط طعمه بمخلب و عدم قیام است علاج هرگاه حرارت ملموس باشد موضع را آلوده هندوانه بگلاب
بگلاب و حضض و پوست رمان [illegible] سرشته و سرکه و قدری سونجان و زعفران ضماد نمایند و تسقیه با عناب و روغن بنفشه
کنند و هرگاه برودت باشد روغن گردکان و مارچیل و سیر الجبیر بدهند و زعفران بسیار مفید است و گوشت کنجشک باروغن بادام
تلخ و شکر نافع است و هرگاه در سر کبک چوش [illegible] انقطاب آن [illegible] کرده بر موضع بندند و این را از تجربات شمرده‌اند و اول
سالکی با عسل بقدر نیکی الله تجیبه الاثر است ورم که نکند ساده مانند زنبور بر امراض مواد مختص و محاره و میباشد علاج
پوست خشخاش و اکوبیله در سرکه پخته بوره و بیرون قطونا و افتیه و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده نیم گرم ضماد
نمایند و طلا کردن پیه مرغ علاج شاید ملکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد بر مرهم کافوری تعبیه
کنند امراض پرو بال در دوی آن بجمله ضعیف برآمدن و پیچیدن که است پس آن را با وجود آن لاغر گردد و سبب قلت ماه و تخم
خواهد بود در این صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویه هاضمه باد و پیکر در امراض حوصله ملکور شد باید نمود و اگر سبب
لاغری باشد سبب آن مواد فاسد است و به دستور و قیر برامدن و ریختن و بریز شدن اصلا و نوپیدن از احتراق
و یبس خواهد بود علاج بسهلات ملکور کنند و بعضی زاد صبر زرد و آب بسیار نافع دانسته‌اند از کیفیات نادر
و بر روغن حب الغار و کردکان و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر برسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم
و برگ کنجد بسیار بشویند و هرگاه موی بریده شده ریزه و اصل باقی ماند تدهین بروغن مورد و روغن وسمه و قدری
لادن کنند و چون مکس بالاحداکرده در روغن گردکان حل نموده بمالند عجیب الاثر است قراع ریختن موهای ریز و ملت
علاج تسقیه بالشعیر و تطلیه با آب کرده و روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر برسیاوشان و الحمرهای سوخته کنند
جرب ریختن جمیع موی و سر است با وجود سبوسه و مغاربر و علاج با مغز زهره و آب چغندر و طلیه بشویند و روغن بادام
و عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند قمل بغارهی شپشه که بدان علامتش فرو رفتن چشم و بی‌وسته و گشتن
داشتن بال و منقار بر بن منقار و مخلب و حرکت کردن بسیار است علاج بخور طرطیس کنند و انزا بغاز سی از تو نا شده مستعمل
صابغاده است و بدستور زرد نخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده و بطبیخ شحم الحنظل و زرد او است و چوب گز و ایضا شوید
بعربین قاطبه تصریح کرده که آب نعناع بجهت اقسام امراض بال و پر مفید است و طلا کردن زیبق مقتول با سرکه و آب دهنی بانو
قاتل جمیع حیوان است و تحقیق مجربات اما طریق صید طیور چون گنجشک بگف دهان شتر مست یا بعربی قادر کنند از نخود
که طیور بهوش کردند و چوب دبق را با عسل و روغن با طبیخ بلیغ داده مانند ریسمان بر اشجار نصب کنند طیور که
بر آن نشینند پای بسته گردند تمت بعون الله تعالی و حسن توفیقه بتاریخ عشر
ثانی شهر رجب المرجب [illegible] و الحمد لله اولا و آخرا
و ظاهرا و باطنا و علی
کل حال

ابروان یعنی همیشه بهار و همیشه جوان و ابروان لغت یونانی و یعنی دایم الحیوة و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله یاسمین و همیشه
سبز است کبیر او را نبت کوهها است با قشی بقدر ذراعی و زیاده از آن ... و بار رطوبت و کلفتی و ... و برکش شبیه بزبان
و ... برکش بار رطوبت و کلفتی ... زرد ... سفید و ... [illegible] و صغیر او را نبت ... و مواضع که سایه
دارند ... [illegible] و ... بیرون آمده و بر برکش ریزه ... [illegible]
خیان ... [illegible] ... بسیار است ... [illegible]
الحاوم صفرا ... [illegible] ... و مفتح سده جگر و ... و مسهل
... [illegible] ... از آب ... و ...
... [illegible]
... [illegible]
او ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بنیه او ... [illegible]
... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله العزیز

هذا ذخیره کامله

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد از حمد باری سبحانه و تعالی و درود بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله اجمعین گوید اقل الخلق [illegible] که در زمان دولت روز افزون خاقان سلیمان جمشید مکان ظفر آثار شاه صفی الصفوی بهادرخان تا جهان باقیست دولت او برقرار باد [illegible] فقیر با نواب [illegible] در علمی و عملی کوشید و هر چند نسخه دید در علم جراحی نسخه ترتیب ننموده بود [illegible] از آن فایده باشد [illegible] طبی نسخ متفرقه در بیان زخم و مراهم حکیم [illegible] و در امراض احتیاج بود [illegible] بایستی [illegible] دانستن علم [illegible] واجب است خصوصا علم بدن که لازم است و بعد از دانستن علم طب علم جراحی است [illegible] ایران [illegible] و نسخهای [illegible] جمع نموده [illegible] تا منفع [illegible] دانستن آن زود [illegible] علمی است [illegible] باشد و چون کتب بسیار در علم طب نسخه چند در جراحی متفرقه نزد فقیر جمع بود در آن کوشید که نسخه [illegible] باید چنانچه کتب طبی مشتمل بر [illegible] و سبب و علامات و معالجات [illegible] از بعضی چیزها که جراحان را دانستن آن واجب [illegible] امراض [illegible] و اجزا از خارج بدن [illegible] و غیره از افتادن و [illegible] و آبله و [illegible] و وقوع آنچه در صلابت بدن واقع تواند شد [illegible] مرتب نمود [illegible] نسخه در جراحی بوده [illegible] نقشه [illegible] ذخیره کامله نام نهادم مبنی بر [illegible] فصل و [illegible] باب و خاتمه و [illegible] الموفق

فصل اول در [illegible]

بدانکه هوا ضرورت [illegible] است که تعدیل روح میکند [illegible] هوا صاف و پاکیزه و [illegible] باشد [illegible] بدن محفوظ ماند [illegible] معتدل طبیعت [illegible] تغیر [illegible] بسیار [illegible] کمال الصحت و تندرستی [illegible] تغیر [illegible] چون تغیرات چهار فصل [illegible] در فصل بهار [illegible] زمستان [illegible] و در این فصل [illegible] و دمامل و اورام [illegible] فصل بهار [illegible] و گوشت [illegible] جراحات در فصل بهار [illegible] در فصل تابستان [illegible] مادهای سودایی و ورمهای صلب و [illegible] و چیزهای [illegible] گوشت بود [illegible] و ورمهای [illegible] اطراف [illegible] زخمهای [illegible] باشد [illegible] فصل [illegible] زخم [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible] باشد

[illegible]

فصل اول

و هر ولایت که هوای آن گرم و خشک باشد [illegible] باید [illegible] بسیار باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] زخم [illegible] گشادن آن [illegible] باشد [illegible] در [illegible] قدیم [illegible] چنانکه [illegible] ولایت [illegible] اصفهان [illegible] [illegible] بوده [illegible] ولایت [illegible] باشد [illegible] معلوم شد که [illegible] کرده و باید [illegible] محافظت [illegible] و [illegible]

اما [illegible]

[illegible] محافظت بدن خود [illegible] واجب [illegible] باشد [illegible] خوب [illegible] باشد [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible] و سستی بدن [illegible] زخم [illegible] باید [illegible] گرم و هوای گرم [illegible] زخم [illegible] گوشت [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible] زخم کند

[illegible] کباب [illegible] باشد [illegible] لایق باشد [illegible] خوردن [illegible] لعاب [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

که ابله وانشک شده باشد احتراز کند خاصه از درختان ایشان [illegible] چون چند وقت [illegible]

شوند [illegible] متفرق شده [illegible] اگر زخم [illegible]

نشود [illegible] و علاج این شکل [illegible] و بعمل آوردن و شستن و مغسول نمودن در باب

[illegible] زیان کار بود [illegible] داروها [illegible] بسیار دارد

[illegible] و اگر هم چنان استعمال کند مضرت قوی رساند [illegible] باشد و [illegible]

و طریق [illegible] پس واجب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible]

کردن [illegible] آورده [illegible] در صفت زخم [illegible]

[illegible]

دفع [illegible] چون [illegible] شقاق [illegible]

[illegible] مضرت [illegible] نقصان [illegible] شقاق [illegible]

[illegible]

مضرت زخم کند [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

اگر ... خوش گویند چون کوفته و خسته بر موضعی بندند که خار و پیکان در آن مانده باشد بیرون آرد / پیاز موش ... گویند
چون بسوزی بر موضعی بندند که خار یا پیکان در آن باشد بیرون آید یا چیزی دیگر فی الحال بیرون آورد و چون ... زخم داخل مرهم کنند
چیزی که ... بدان ... بیخ ... گویند چون از کوفته با روغن گرم طلا کنند درد ورم را ببرد ...
و چون در مرهمهای پخته داخل کنند زخم را ببرد و سر زخم بگشاید و خون از زخم باز دارد / بهترین آن سفیداب قلعی بود تسکین
درد ... دهد چون در مرهم کنند زخم را خشک کند و زخم کوفتی ... را بغایت ... و خوردن آن ... و دوای آن ...
و سفیداب ... بغایت نافع بود ریشها را و گوشت تازه برویاند / ... گویند ... حیوان ... و ...
... آب ... دریا ... گویند ... بهترین ... باشد ... بود چون
بسوزند و خاکستر آن ... فی الحال ... باشد ... بند کند ... زخم ... کند ...
... / پیاز ... گویند ... اعضا ... چون بران طلا کنند خون
باز دارد و ... اعضا را چون طلا کنند ... چون بسوزند ... طلا کنند ... و چون بعدم طلا
کنند ورم باز دارد و تسکین دهد / ... چون ... طلا کنند تحلیل کند ورم را البته
چون بکوبند و ... داخل مرهم کنند پخته کند ورم را و تحلیل دهد ... و درد را تسکین دهد ...
چون ... مرهم ... چون ... باشد ... / ... گویند چون ... طلا کنند ... ورم
... مثل ... ریشهای ... / چون بسوزند ... زخم طلا کنند ... باشد ...
باز دارد / ... چون ... با ... کرده ... باشد ... چون ... بکشد
خاصه چون خون باشد داخل مرهمهای پخته کردن زخم را ... بگشاید و ریشهای ... و ...
... اورده ... باشد ... باشد چون داخل مرهم نمود ... بکند ...
... زخم را بگشاید ... خشک کند ... شود / ... استعمال ... که چون ماده ...
... ورم ... مرهم ... کرده ... بغایت نافع بود و چون بسوزند
... خشک ... باشد خشک کرداند / ... باشد چون زخم بکوبند و ... عضوی بندند
که پیکان ... یا ... باشد ... بیرون آورد ... باید ...
چون ... طلا کنند ورم را تحلیل دهد ... است / ... چون بسوزند ... زخم خاکستر آن طلا
کنند زخم را خشک کرداند / چون ... طلا کنند ... زخم ... شکسته را درست
کند / چون بکوبند و ... زخم ... کند ... خاصه چون ... چشم ... چون
... باشد / ... حکیمان ... نام ... زخمها و ...

... که ... و ... بسیار ... شده ... که ... و ... های ... ریش
... باشد / ... ریشهای ... اندر ...
... خشک ... و ... باشد ... زخم ... خاصیت ... زخم ...
... باشد ... احتیاج ... باشد خاصه زخم پستان و ... چون ... سپید
... و ... / ... خاصیت ... زخم ... است چون
... زخم را ... کند / ... گویند چون ... ورم ... تحلیل دهد و چون ... طلا کنند ...
... بغایت نافع بود ... / ... موضع زخم ... که پیکان ... باشد ... آورد
... باشد چون ... طلا کنند ورم را تحلیل دهد / ... گویند ... چون ...
... زخم ... چون ... باشد ... طلا کنند ... بگشاید ...
... کند / چون ... ورم ... طلا کردن سود دارد خاصه ... باشد ...
... کند ... باشد ... بگشاید ... کند ...
... باشد و خاصیت ... ورم ... بهترین شود / ...
... روغن ... خشک کنند ... روغن ... ورم
... طلا کنند ... روغن ... شقاق ... دارد خاصه شقاق ...
... خاکستر ... طلا کنند سود دارد ... گویند ... بنفشه ... روغن ...
... کنند ... بهتر شود / ... چون ... خشک ... باشد چون بسوزند
... باشد ... خاکستر ... زخم ... باشد ...
... / چون بسوزند ... طلا کنند زخم ... شود ...
... تحلیل دهد / ... گویند چون ... تحلیل دهد خاصه ... کرده ...
باشد و لعاب آن داخل مرهمها کردن نافع بود و گوشت تازه برویاند / تخم ... لعاب ... باشد لعاب و ...
... باشد ... زخم ... پیکان ... کردن ... اعضا ... باید ... مرهم باشد
... / بهترین آن سفید باشد ...
... کند ... چون مرهم ... کند ... زخم ...
... لعاب ... باشد ... زخم ... سود دارد
چون بسوزند ... گوشت تازه ... باشد ... کند ...
... باشد ... / ... چون ... زخم ... باشد ... روغن ...

۱ کر خون برو شربت کلیره و کاهو با بید بران پاشند چون خواب خوش اورد   چون بادیان ردی برغن بیاه مالند یا قیمن یعنی بابونه
اگر در حمام باشد کرم و کندش بالند کلف و نمش زایل سازند   مروارید چون بکوبند و داخل مرهمها کنند نافع بود لعاب آن سرکه بر بند با لعاب تخم
کتان و خطمی و روغن کاو بپزند و چون ضماد کنند کر گشاده و سوزنده بود نافع بود   چون برو مرهم حلق و ملانه و ختان بر طلا کنند نافع بود
و برودت نماید درست و انگشتان نیز نافع بود   چون دیشی بود دها بود باشد بکوبند و با لعاب بهدانه بر بندند بطریق حلوا بجوشند و شیر
بر طرف سازند و چون ان زخمی که بر عصبها بید ... شود و خون بسیار ریکد با روان باشد طلا کنند یا مرهم سازند دفع ان خون کند
چون بسوزند و بکوبند و بر زخم ... نافع بود و چون زخمی بر اعضای ... باشد ... روغن کل بپزند بطریق مرهم بکار برند نافع بود و چون
بالا رود با ملاد و حلیه بپزند و بنا خون شکسته کذارند ... و بر بندند و چون زخم بنابت دیر کند کر بوینده باشد یا بر عصبها باشد و
کند شل ... عصبها ... بیان ... و بی کوش درست و ... لعاب بقول ... بانک ... و دو حصه
و لعاب کتان هم ... ترشه کویند چون بکوبند و بر ... مرهم ها کذارند
دفع ... کند چون بسایند و در داخل مرهم کنند ... دست و انگشتان و سینه و هر زخمی که باشد نافع بود   چون بر بندند
و بر بیش طلا کنند که چون در عرق ان مانع بگشاید و بیرون اورد   چون با بیشان برند کاشی تازه بر بالای مرهم کذارند نافع بود و چون
بکوبند و بر مرهمهای کرم کذارند تسکین ورم و درد خاصه ایشان   تخم کتان چون مضمضه کنند دفع درد دندان کند و کرم دندان را
و چون در دنبه مقعد ... کنند ... ساند   تخم شلغم ابو ... سلطان ... پادشاه کوید که هر زخمی کرده
باشند ... کرده بکذارند ... شود و چون ... کشادن دمل خواهند کل شلغم ... زخم نهند کرد ... کوشت بر ...
و ... ساند و دست و پا ... زده و انگشتان که بسیار خارش کند ... باشد چون با ... شلغم کرم ... بندند
۳ دفع ... کند   تخم پیاز کویند چون با ... مرغ ... کذارند ... انگشتان ... بکشاید ... ورم را تحلیل دهد
تخم ... ورم ... ورم را   تخم خربزه چون بر خارش ... مالند دفع ان کند
تخم کل سرخ چون ... باشند و با ... مضمضه کنند ... و حلق را نفع بسیار دهد ... طلا ... کشاید
چون با ... حل کرده ... بر بواسیر ... نافع بود و چون لعاب ان بکیرند و با لعاب خطمی و لعاب کتان ...
یا سپیده ... دردهای کرم ... تسکین درد کند فی الحال   چون بکوبند و با ... بر بندند و بر بواسیر کذارند
قطع بواسیر و تواسیر کند   مرجان ... باشد سرخ و سفید بود ... سوخته مرجان است که بکیرند
کونه ... حکمت ... بکذارند ... سماق ... صلابه کرده چون ...
... شکند ... کوشت ... نافع بود ... چون ...
چشم و ... درست کند ... که خون ... باشد ... کند ... کوشت
... چون ... کرده ... نافع بود ... مرهم ... بر ... اند

و ابو ریحان خوارزمی ... و اختلاف ... بوده ... که باک شوید تخم ... خوب بسایند و ختلان بر بندند
روغن تخم ... خاصه ... ایشان و کوشت ... بروباند   بط چون داخل مرهم بکذارند درد و ورم را
تسکین دهد خاصه ... دست و زخم دست و پشت پا و ایشان نافع بود   سرکین بز چون کهنه شده باشد بسوزند خوب
و صلایه کرده ... پیاز ... زخم ... سال کذشته بود و کذارند ... فی الحال ... شود و چون ...
... بجوشند ... زخم کرده ... کذارند دفع کند و ... زخمی که بالات ... باشد و اکر ... باشد بهتر بود
بشیر ... سرکین ... بسوزند و با روغن ... طلا کنند ... دفع ان کند و ...
دفع ان کند   سرکین شتر چون کسی را زخم باشد ... خاصه ... باشد ...
که ... دماغ ... کند و ضعف ... سرکین ... وقت ... باشد ... نافع بود و وقت
... اما قوی ... بوده ... ضعیف بود   ... کویند طلا کردن
... زخمهای ... کردن ... حلق ... نافع بود ... بکار اید ... تحلیل ...
تر ... زخم ... خشک ... نمایان شود   ... بکار دارند و اکر زخم خشک ...
شنادر ... که ... باشد چون ... چوب ... فی الحال ... دست کند ...
دارد و شکستن ... شکسته ... باشد ...
... شود ... زخم شود و زخم ... باشد ...
نشان ان زخم که ان ... بود که چون ... زخم ... باشد ... کند ...
... روغن ... زخم کرده ... کذارند ...
... زخم ... باشد دفع ... زخم کذارند   چون ...
و ... تحلیل کند خاصه ... حلق را نافع بود ... کشاده ...
کند ... شود ... نافع بود   ... کویند چون ... بکیرند ...
مرهم ... زخم ... چون ... سازند ... دفع کند و اکر ...
... باشد و چون ... باشد ... کند   انواع ان ...
زخم را ... باشد ... چون ...
زخم را ... دفع ورم کند و چون زخمهای ...
و چون ... ان روغن سازند ... ماالله دفع شود ... نافع بود والله اعلم   کبرا ... چون ...
چون ... بند ... که خون روان باشد دفع ان کند ... نافع بود چون ... طلا کنند ...

اول ... (margin)

مسهل
۲ مردم ابن شود وجمیع کزندها و زهرها را دفع کند وکفی که ازان بر حوالی بجهد چون بثالیل طلا کند بطرف شود **زرده** چون در ناف
بکیرند و آب روی بر بینی زند و دوران باز و بعض حنا مخلوط کرده مالت داده بکزند کی مار افعی کنا[ید] و دو انکشت دهند و دفع مضرت
زهر او کند و زهر عقرب و جرارا و رتیلا و دیوانه را یا بول او بعینه طلا کردن بغایت نافع بود   چون کبریت بکیرند و بر جرب مالند
دفع او کند و مردم ابی کوش دیدان طلا کردن مردم نشانند   چون خشک کرده سوده ابدان بشویند با ماء کند و بثالیل طلا کرده
قطع کند   او ولم دماغ را نشاند و هر زخمی که بر پیشانی برآید ضماد کنند و بادام مکی و بدان بشویند هر روز قطع بواسیر کند
وجرار را نافع بود خاصه آنکه بر پشت دست و کنار انکشتان خشک شده باشد چون بدان بشویند بهتر شود   بر زخمها مالیده
رطوبات را زایل کند و مردم ابی کوش و زخمهای خنازیر نشانند و زخم پستان و خصیه و قضیب و مقعد را نافع بود و چون با آب سفیدکند
بر مقام فتک نهند و جای کره بکند طلا کنند بطرف شود   علماء وجدت فی حاشیة هذه النسخة الشریفة کتبتها ما حث
ال مقربا و رفک ال برنجقند د ال برک لسان الحمل ال اسبکنوا ال کاکنج ال دجو سندابن هرت ال کل امنی و سرکه کهنه
و کلاب کوفته بوقت حاجت بکار برند   چون ازان مغز آن بکیرند و بجوشانند و صاف کرده با پنج استار روغن بجوشند
باز بجوشانند و بقوام آورند و بر ریشهای ناسور بمالند که مردم ابد اکرچه باشد طلا کنند لعق مخوران و کوشت و دهن را طلا کند
بعضی بر چشمها تخم مرغ باشد چون بر زخمها کذاشته و آب و روغن جوشیده طلا کنند و دو لب و جراحت را بهتر کند و دفع ورمها کند و جهت جرب
خصیه و قضیب و مقعد بسیار نافع بود   علاء و علاء جراحان بغدادی آورده که بعضی دوایی دیگری را چون تخم مرغ باشد
بجهت جمیع زخمهای تازه و کهنه خصوصا آنکه که بدو جرب و زخمهای خاصه چون بر موضعی نهاده باشند ضعیف شده باشد و درد و ورم
که باشد آن زخم را التیام دهد و ناسور شدن ایمن سازد و کوید کی حفظ آن زخمها کرده شد سالی جمیع جراحان عاجز شدند تا اول آن
ساله و ازان کودکی از نصیر بغداد آمده و ریش دو آن زخم را ملاحظه کرده صفت وی هم
خوب باید و مثقال
موم سفید و روغن زیتون که کهنه بود ملو دو دو فلوس تخم مرغ واحل   یکی در چند زرده تخم مرغ و از سفیده جدا کنند و بدست بمالند ولکن
ودران حل کرده و تیم زنند و کعب دو بار در آن با ازو بوش سوخته کنند و درینه لیف خرما در بنه دو ده کنار در دو روز دهان از دوران کند و
امن سوختن و دو روز دو کنن و کاسه در دیکی نو دهد هندی نانده جنوع ازان بحکم بغایت لطیف و باکیزه واحل مرهم کند وکار
بمداید و هر زخم که استادان خواهند در دو روز بهتر شود و مثل زخم کلوله و خنجر و شمشیر و کاره و زخم ناسور و آتشک و زخم پیشان
و زخم شکم که بشکافند و بیرون آمده باشد و زخم پشت و اکر سوختن زده باشد بالای آن کذارند در روز بهتر کند خاصه زخم
قضیب که عتیق شده باشد در حال کوشت تازه برآورد و اکر کسی را استخوان باشد سبب و جبد شکسته بکیرد علی الصباح
دو زرده تخم مرغ را بجوشانند خام و عوض نمک معمل ساییده بران پاشیده بخورد بر باشتا فی الحال دفع آن شود و اکر کسی
ماری زده باشد فی الحال زده نیم بسته باشاند دفع ضرر ماری و عقرب کند   بدترین زهرها باشد اکر چه بر بدان
آب داده باشند فی الحال بکشد و ماکیان اند از در ساند و مدتها تخم آن بهمین شود ماکیانی که مرغ از جد و از خطای کذارند

وباب

وباب جید وادجی ثابت و در زخم حقنه و جبیده و داخل مرهم صفیانی مشهور است کرده و کذارند و در شهر طوس محفوظ و داخل کرده محفوظ بند
نافع سفر تسقیم کند ملک الجراحین کوید که صفیانی است که اول زخم را خوب پاک سازد با جید و از خطایی پس از آن مرهم صفیانی که عوض
دو عوض و یکی روغن تخم مرغ باشد جید و از خطایی اضافه کرده بکذارند   **ترمس**   باقلی مصری کویند نافع بجهت جرب و ریش و کزیدن
و دیوانه و خنازیر و آتش فارسی را نافع بود چون بکوبند ضماد کنند بر موضعی که خواهند تحلیل دهند نافع بود   بکوبند لعاب و از نوره
بجهت ریش چشم و بیرون آوردن حدقه و میل کشیدن و زخم ناسور را نافع بود   **توتیا**   بر انواع بسیاری است و در مرهم بجهت ریش قضیب و خصیه
نافع بود و هر ریشی که سوده بالای زخم خشک شود و در ریح و خشکیت کرده توتیا خاصه مغسول نمودن است که کوبند توتیا را ده
مسهولا
مغسولا
آب سایند و در ظرفی صاف کنند از این ظرف به آن ظرف کنند و هر کدام بدان خوب در آب شسته پس ازان خشک کرده و بر سنک سحق
با نادخ عددی مغسول سازد و خشک دارو باشد و در ریشهای هر موضع که پیر شکسته شود مرهم سازند نافع بود خاصه با روغن تخم مرغ
که خشک کند و باشد و معنی ابتدایی او نقاش که از جراحان سر اسلست آورده که کوبند توتیا و در مغز قرات که و اس بند بند و آب باران
دوان و حتبه و بیان آنکه انجیر رقیق باشد بر مقدار آن و جنبه غلیظ و حل بوده باشد پس زلال کند و بار دیگر بسیار مغسول نمود و بار آن بر منقار کرده
بکذارند و انجیر در ظرفی شیشه خشک کرده و در سایر ادویه کوچک نهاده او خشک دارو باشد و این نوع بهتر بود   و آن سوختنی بود که
چون سن نهاده و بی کنند بر نده و آن را با بدسوخت بغایت خشک کنند و اول در ابتدا سحق کرده و پس از آن بشویند بغایت لطیف بود زخم و دو سحق بهم
را نافع بود و کوشت زیاده بخورد و زخمها و قرحهای بد را نافع بود   **توبال**   اقوی ترین توبال آنها باشد چون آهن تافته کنند از آن می
درخشد و بعضی را بر کرده بسوزند و خوب مغسول نمود و در سایر خشک کنند که پی خطر باشد بجهت ریشهای بد نافع بود
رطب و خشک اجزای را چون بپزند و بر زخمها کذارند بهتر شود و تحلیل ورمها سلب کند و شیر وی خام که باشد بر ثالیل طلا کند
دفع آن کند و چون ورم حلق و بلازه و بینی و اسنان بیند و غرغره کردن را حلق دلکشاید خاصه آب آن با روغن بنفشه بادام
و چون زخمی الست که برآب داده بود جهت زنبابحه دفع ضرر آن کند و خناق را تحلیل کند و چون با سرکه خشک و سرکه حل کرده بر بندد و ورم
و ورم بیس تکذارند نافع بود و چون ورق وی را کنجه بر بندند و بکذارند در ورم آید   **ثعلب**   روباه باشد و فلان بویه جراح کوید که چون بعد از
درد آتشک و زخم آنکه بهتر شده و در اعضا باشد و در آب طبخ روباه نشستند نافع بود و خام چون زنده بود و به دیه چون در آن جرام حوض یوم حل
کند جرام را بهتر کند و چون بر زخم اعضا اکر بپیچد یا چوب زده باشد مرهم اسفیداج که از زخم خشک کرده خاصه با روغن کهنه بکذارند
پادزهر است کویند چون بسوزند و خاکستر وی بر وا انقلب با عسل طلا کنند سود دارد   **جاوشیر**   کویند در دماغ شیرکند و چون
داخل مرهم کند و بر زخم کذارند در زخمهای پیر نافع بود و چون برود ما اعتدال دفع درد کند و چون با روغن دماغ و اربد بودن از زخم
باز دارد و مرهم با نون لبابادرین سود دارد و آن درد بسن زنجبیل و آن بورقی سان که دفع سموم را کند   مادرین کویند
ابو جمال هروی کوید دفع جمیع زهرها کند از سم زنخیم و چون البتی بزهر آب داده باشند و به شیرینی نده دفع مضرت آن کند چون
جدوار و آب جو شاسد بر آن بشویند و جسی سان زند جراحان بجهت آنکه اکر چنین البتی بر کسی زده باشد هر روز کمی ازان بدهند

دفع عفونت زخم کند   بگیرند جدوار خطایی نیم مثقال طین مختوم دو مثقال زعفران دانگی [illegible] کرده بلعاب بهدانه و عسل [illegible] حبها
کرده هر روز یکی بدهند زخم زهر بیرون دهد و ورم [illegible] آکل کردن زهر از عرق [illegible] و رگها و گوشت بازدارد و از جراحت [illegible] بستان
و رگهای پلید و گوشت مرده بخورد و ورم حلق و [illegible] نافع بود [illegible] و چون [illegible] بر عضو [illegible] باد شود
کند بکار برند [illegible] بسیار [illegible] نافع بود   کربا [illegible] چون بکوبند و بر زخم
نهند دفع [illegible] کند و چون [illegible] باشد [illegible] سود دارد   افلاطون زخم [illegible] گویند بیخ [illegible] کم
گیاه [illegible] ماند [illegible] بیرون [illegible] روغن [illegible] کند و چون [illegible]
مرهم بکنند [illegible] روز [illegible] خاکستر شود و چون [illegible] بر زخم [illegible] بماند [illegible] کنند [illegible]
و مانند همه جانوران باشد [illegible] خون روان باشد [illegible] خون بایستد و چون [illegible] خون [illegible]
[illegible] خون حیض کم شود   خایه [illegible] چون [illegible] کم [illegible]
[illegible] مالند و ورم [illegible] کند   [illegible] گوید [illegible] چون با آب و دهان ناشتا [illegible] سود [illegible]
دفع ورم کند و چون با روغن زیت [illegible] و عسل [illegible] به [illegible] شود   چون
[illegible] و مرهم [illegible] گوید که طلا کنند دفع [illegible] اطفال [illegible] طلا
کنند [illegible] شود [illegible] جراح گوید چون زخمهای [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
گوشت زیاده [illegible]   [illegible] گوید [illegible] نافع [illegible]
[illegible] نافع بود و چون بکوبند [illegible] طلا کنند [illegible] بهتر شود   سم [illegible] چون [illegible]
با روغن زیت بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد [illegible] گوید چون [illegible] روغن [illegible] سیاه
خوب باشد   سم [illegible] چون بسوزند و بر خنازیر طلا کنند بهتر کند و چون [illegible] داخل کرده [illegible] شقاق کف دست
انگشتان پای کنند دفع شقاق کند   [illegible] الزمان جراح گوید [illegible] شقاق [illegible] که پوست [illegible] انداخت و گاه
[illegible] دست [illegible] و [illegible] دست [illegible] چند [illegible]
[illegible] پوست [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] پوست [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] چون [illegible] خلاص [illegible]
[illegible] خلاص دادم [illegible] علاج [illegible] شقاق دست بهتر [illegible]   [illegible] باشد [illegible] جراح گوید چون
بکوبند و [illegible] زخم [illegible] نافع بود   لعاب دانه [illegible] ورم [illegible]
گرم [illegible] تحلیل دهد و چون با روغن بادام [illegible] کنند [illegible] حلق [illegible] نافع بود [illegible] گوید [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار [illegible] بر چشم [illegible] و خون روان باشد [illegible] بیرون آید لعاب [illegible] غلیظ [illegible] بادام
مرهم شود و بر چشم کنند [illegible] بهتر شود و هم زخم کهنه و تازه را نافع بود   مانند [illegible] بود ابو [illegible]
گوید چون [illegible] داخل مرهم [illegible] کار [illegible] باشد طلا کنند بهتر شود خاصه اگر زخم [illegible]
داده باشند   [illegible] الزمان گوید که جراح حافظ پادشاه بود [illegible] چند وقت [illegible] داشت و بغایت ماهر بود
گر [illegible] بیرون [illegible] و مرهم [illegible] گذاشتم [illegible] بهتر [illegible] گوشت آدم [illegible]
موافقت ندارد [illegible] چون [illegible] عقرب یا [illegible] مرهم کرده [illegible] زخم [illegible]
و ورم [illegible] شود [illegible] زخم [illegible] بغایت نافع بود   [illegible] گویند [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] باشد [illegible] باد [illegible] طلا کنند [illegible] ساکن شود [illegible]
[illegible] خلاص [illegible] سود داده [illegible] زخم [illegible] باشد چون زخم
[illegible] مرهم [illegible] شود [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] کند   مرهم [illegible] باشد [illegible] گوید [illegible] و [illegible]
[illegible] حیوانات طلا کنند سود دارد و چون داخل مرهم کنند [illegible] سال [illegible] زخم [illegible]
[illegible] گوید [illegible] بهتر شود   [illegible] کسی
[illegible] مرهم [illegible] و [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
[illegible] باشد بهتر شود   [illegible] جراح گوید [illegible] بود که [illegible] چون بر سرطان طلا
[illegible] گوید [illegible] باشد که چند سال [illegible] دو سال [illegible]
[illegible] ماند   [illegible] بود [illegible] جراحت که [illegible] ساق باد
[illegible] طلا کنند [illegible] کند [illegible]
باشد   [illegible] گوید [illegible] کسی [illegible] باشد [illegible]
و چون [illegible] کرده بر زخم [illegible] شود   [illegible] کنند [illegible] زخم [illegible] شود
نافع بود   افلاطون زخم [illegible] گوید [illegible] شقاق بود بهتر بود چون [illegible] کنند زخم [illegible] نافع
[illegible] چون [illegible] کرده [illegible] جراحت [illegible] داده باشد طلا کنند [illegible] زخم [illegible] کند
[illegible] کتاب گوید [illegible] زخم [illegible] بهتر شدند [illegible] جراحان [illegible] داده [illegible]
جراح [illegible] جراحان [illegible] زخمی که [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] گذاشتند [illegible] بهتر [illegible] کس [illegible] بود [illegible]

ابر کلوار را بیرون می آورند و مرهم می گذاشتند جهت شربت بکار برند [illegible] زخم باشد [illegible] چون می بینند فی الحال اگر دردی بود دور کنند
و [illegible] و فصاد [illegible] و هزار زخم داروی [illegible] ایشان هم [illegible] شکر بود سفید [illegible] کنند بود [illegible] مردم
دوم تیغ بدان زهری دهند [illegible] دو صبر [illegible] چون [illegible] کنند [illegible] و زخم [illegible] داخل [illegible]
[illegible] ضماد کنند [illegible] باصلاح اورد و [illegible] کند بود دو دوم [illegible] آب [illegible] چون [illegible] و جمیع [illegible]
باشد نافع بود آهن را گویند چون سرخ کرده در آب [illegible] زخم [illegible] چون [illegible]
و بر مفاصل طلا کنند درد بر طرف سازد چون بکوبند و بر ورم [illegible] طلا کنند [illegible] و چون [illegible] ورم [illegible] کند
[illegible] و [illegible] سموم [illegible] و [illegible] زهراب داده کنند چون [illegible] و [illegible] خناق [illegible] نافع بود
[illegible] ببینند [illegible] و ورم حلق [illegible] زخم ضماد کردن و ورم [illegible] سنگ [illegible] طلا کردن
دارو [illegible] نافع بود و چون [illegible] کند [illegible] باشد [illegible] و چون [illegible] شقاق [illegible] دست و اعضا
[illegible] چون [illegible] طلا کنند [illegible]
چون در جای [illegible] باشد [illegible] قطع کند [illegible] و چون [illegible] زهر [illegible] زخم [illegible]
و درد ساکن سازد [illegible] چون [illegible] طلا [illegible] سرطان
و [illegible] دارد [illegible] نافع بود [illegible] دارد [illegible] طلا کنند
[illegible] گویند [illegible] و چون [illegible] نباید [illegible]
و [illegible] کند [illegible] چون [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] گویند چون [illegible] اعضا [illegible] باشد [illegible] بیرون آورد [illegible]
بر زخم [illegible] نافع بود [illegible] جراح [illegible] چون [illegible] شقاق [illegible] چون [illegible]
[illegible] نافع بود چون [illegible] طلا کند [illegible] و چون [illegible] مانند [illegible] بود
[illegible] زخم [illegible] نافع بود [illegible]
مرهم [illegible] زخم کند [illegible] پادشاه [illegible] مهارت بود اما
در دوم [illegible] در ولایت روم [illegible] بود [illegible] وقت [illegible] و حال
که در [illegible] بود [illegible] زخم [illegible] استخوان [illegible]
طلا کرد [illegible] و چون [illegible] زخم [illegible] گویند [illegible] جراح [illegible] چون [illegible]
[illegible] نافع بود و چون [illegible] نافع بود و چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible] مانند [illegible] شقاق [illegible] نافع بود [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible] مرهم [illegible] کند
[illegible] و ورم [illegible] زخم [illegible]
[illegible] چون داخل مرهم [illegible] و در مفاصل و نقرس و درد [illegible] نافع بود
[illegible] چون [illegible] کرده باشند [illegible] داخل مرهم [illegible] کند
چون [illegible] باشد [illegible] دفع آن کند [illegible] کند
کند چون [illegible] ورم کند [illegible] چون بکوبند [illegible] طلا کنند نافع بود [illegible]
و [illegible] و [illegible] نافع [illegible]
[illegible] نافع بود و شقاق دست و پای [illegible] عمارت [illegible]
پادشاه [illegible] زخم دست [illegible] انعام [illegible]
[illegible] طلب [illegible] بغداد [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] و احوال [illegible] بغداد [illegible]
شدند [illegible] چون [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] چون [illegible] آب [illegible] فی الحال بول [illegible]
[illegible] و [illegible] و نقرس [illegible] مانند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible] چون [illegible] زخم [illegible]
کند و [illegible] و ورم [illegible] ضماد کنند نافع بود [illegible] زخم [illegible]
زخم [illegible] و ورم [illegible] چشم [illegible] طلا کنند
[illegible] چشم [illegible] دمشقی گوید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و چون [illegible] مانند [illegible]
[illegible] در سبب [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] چون [illegible] کند [illegible] خناق [illegible]
کردن سود دارد [illegible] گویند [illegible] و چون [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سود دارد و [illegible] نشود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] و چون [illegible] طلا کند [illegible]

جمیع که اشک دارند چون ریزند [illegible] درد نکند و چون کسی را [illegible] بوده و قرحی شده باشد [illegible] اخلاط ترکیب آید
[illegible] شراب [illegible] مانند [illegible] تسکین یابد   چون [illegible]
درد برطرف شود و [illegible] باشد [illegible] جراحات [illegible]
دست و پا و موضعی که فصد کرده باشد [illegible] چون [illegible] روغن گل [illegible] ورم برطرف شود [illegible]
و پشت پا و دماغ و دهان و پهلو و سینه [illegible] مانند و ورم [illegible]   چون [illegible] بطلا کند سود دارد و چون [illegible]
[illegible] ورم [illegible] خاصه چون داخل مرهم کنند [illegible] سودا [illegible]
[illegible] شده کشاده کرده   [illegible] داخل مرهم کنند [illegible]
[illegible] نافع
پاک سازد   دم الاخوین [illegible] ریشهای بد را پاک کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داخل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
باشد   [illegible] دهان [illegible]
نافع بود خاصه چون [illegible] نافع بود [illegible] نافع بود [illegible]
چون [illegible] نافع بوده   [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اطفال باشد [illegible]
[illegible] باشد نافع بود [illegible] دهان [illegible] شراب [illegible]
[illegible] تحلیل دهد [illegible] نافع بود   چون [illegible]
[illegible] نافع بود   چون [illegible]
[illegible] حیوانات [illegible] انسان نافع بود [illegible] عقرب [illegible]
[illegible] پاک سازد   [illegible]
[illegible]
[illegible] جراحات [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] باشد [illegible]
نافع بود [illegible] اعضا [illegible] خاصه [illegible]
[illegible] نافع بود   [illegible] غلیظ کند [illegible]

عمل
حک دارد

۳

[illegible]

[illegible] حل کرده [illegible] دجاج [illegible] می گویند [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد خاصه [illegible] دراج [illegible] شراب [illegible]
[illegible] سازد دل [illegible] خشک کرده [illegible] خشک کند [illegible]
[illegible] خشک شود [illegible] دراج [illegible]
[illegible] جمیع [illegible]
[illegible] دردار درخت [illegible] جراحات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اندام [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] دلب درخت [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] دوشاب [illegible] نافع بود
دم [illegible] خون [illegible] جراحت [illegible] خشک [illegible] نافع بود
[illegible]
[illegible] خشک کرده [illegible] دم [illegible]
چون [illegible] دم الابل [illegible]
[illegible] دم [illegible]
[illegible] دم [illegible] خون [illegible] خشک [illegible]
[illegible] جراحت [illegible]
[illegible] خشک کند [illegible] دم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] دم الدجاج والطیهوج والدراج [illegible]
[illegible] نافع [illegible] دم الثور [illegible]
[illegible]

[illegible] ابو عمال هروی گوید که [illegible] گوید [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] گوید [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو عمال هروی در زمان سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] جراحت [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو عمال گوید [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] جراحت [illegible]

[illegible] مرهم [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرهم [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible] خون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible] مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **فیل** ... [illegible]

حرف القاف ... [illegible]

قردمانا ... [illegible]

قطران ... [illegible]

قسط ... **قفر الیهود** ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بورم [illegible] ورم را تحلیل دهد **لاژورد** چون مغسول کرده باشد و داخل مرهمها کرده باشند اکثر تعفن و صلابت فرود آید و بعد خشک
کرداند و بحال خود آورد و چون مرهم آن بدند زخم قیستب و خبیثه و سینه و پستان و مقعد و ران و کش ران و [illegible] و زخمی که از نشتر [illegible] و کار رسیده
کرده باشند نافع بود و خشک دارد و مانند [illegible] باشند و برکردن نافع بود **لبان** چون با شیر سرشته و بر روی نهند که در بچه شود و دیگر [illegible] کند
لبن چون شیر با لبن کویند اما شیر کاو بهتر باشد چون مرهم بدان پخته کرده بکار برند زخم را خوب کند و جراحت را خوب یابد [illegible]
طراوت دهد و ورم صلب را نرم کند و چون کسی را خون از اعصاب بیرون رود غذای وی شیر بز کند [illegible] که زخم خورده [illegible]
و چون زود نافع باشد بهترین شیرها شیر آدم بود و بعد از آن شیر بز [illegible] چون شیر زنان با کندم ورم ناخن را [illegible] ورم کند
لسان الحمل چون برگ آن بر روی زخم کنند زخم را [illegible] چون بکوبند و به [illegible] بر دمها کنند [illegible] و چون بر خنازیر طلا کند دفع
آن کند [illegible] گرم را نافع باشد و سوختگی آتش را سود دارد [illegible] سگ دیوانه [illegible] **لسان الثور** که او زبان را گویند چون
بجوشانند و غرغره کنند [illegible] و جوشش دهان و ورم زبان را نافع بود **لوز مر** بادام تلخ چون بسوزند و [illegible] طلا کنند پاک سازد [illegible]
لوز حلو بادام شیرین چون بکوبند و بر [illegible] سگ دیوانه طلا کنند نافع بود و روغن آن جمیع مرهمها را شاید چون [illegible] روغن بادام
کرم کرده [illegible] و خشک دارد [illegible] نافع باشد [illegible] زخم [illegible]
[illegible] **لؤلؤ** مروارید [illegible] چون نرم سایند
[illegible] نافع بود [illegible] چشم [illegible] زخمی [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible] **ماش** چون کوفته [illegible]
[illegible] تحلیل دهد [illegible] نافع بود و چون بر زخم [illegible] چون بادام [illegible]
[illegible] **ماميران** چون داخل مرهمها کرده [illegible] و چون داخل مرهم کنند [illegible]
[illegible] زخم [illegible] نافع باشد و زخم [illegible]
باشد [illegible] زبان را نافع بود [illegible] زبان این مرهم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] **صفت مرهم ماميران** ماميران [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** چون بکوبند و داخل مرهم کنند زخم [illegible]
زبان [illegible] و چون [illegible] زخم [illegible]
زهر [illegible] داخل مرهم کرده [illegible] زخم [illegible] نافع بود [illegible] باشد

[illegible]

باشد [illegible] و [illegible] الرصاص و [illegible] و مرهم کرده [illegible] داخل کرده [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] داخل کرده [illegible] باشد [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] و ورم [illegible] نافع کند و زخم [illegible]
نافع بود [illegible] **[illegible]**
[illegible] نافع بود **[illegible]**
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] و ورم [illegible] **[illegible]** [illegible]
طلا کند [illegible] زخم [illegible] نافع بود [illegible] **[illegible]** [illegible]
و پستان [illegible] طلا کند [illegible] و ورم [illegible] طلا کند [illegible]
مانند [illegible] طلا کنند ورم را تحلیل دهد و چون [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] طلا کردن سود دارد خاصه اطفال را **[illegible]** [illegible]
[illegible] و ورم [illegible] طلا کنند نافع بود [illegible] و ورم زبان را نافع باشد
و روغن [illegible] نافع بود **مصطکی** چون کوفته داخل مرهم کنند زخم [illegible]
و [illegible] و پستان را نافع بود و زخم [illegible] نافع بود [illegible] باشد خشک کند [illegible]
[illegible] سود دارد و زخم [illegible] نافع باشد [illegible] زخم [illegible] ورم [illegible]
و ورم [illegible] نافع بود [illegible] **[illegible]** [illegible] باشد ضماد کردن
[illegible] سود دارد **[illegible]** [illegible] روغن آن باشد [illegible] **[illegible]** نافع
مرهم [illegible] روغن آن داخل مرهمها کردن [illegible] تحلیل دهد
و چون [illegible] طلا کنند نافع باشد و روغن آن [illegible] نافع باشد [illegible] و ورم [illegible] سود دارد **[illegible]** [illegible]
زخم [illegible] گرم [illegible] چون با آب گرم [illegible] و چون با [illegible] ضماد کنند ورم را تحلیل دهد و
[illegible] سگ دیوانه [illegible] طلا کنند سود دارد و چون با لعاب [illegible] بر زخم [illegible] طلا کنند سود دارد **[illegible]**
[illegible] **[illegible]** چون روغن آن [illegible] نافع باشد و چون داخل مرهم کنند و بر زخم [illegible] نافع باشد [illegible]

دیگر در جمیع حیوانات موذی را نافع بود و در پیش گوش که صدید بالاید حرف النون نانخواه چون با سرکه بکوبند و بر زخم گزندگی جانوران نهند
نافع باشد و چون داخل مرهمها کرده ورم را بخشکاند دبق ابو جعال بهری گویند روغن ان داخل مرهمها نمودن ریش پلید را بخورد و
زخم را باصلاح آورد و زرداب و صدید را خشک کند و زخم گزیدن جانوران را نافع بود مثل شیر و پلنگ و یوز و کفتار حماد چون با
ترب باشد بپزند بر گزندگی جانوران که از زند نافع باشد نرجس چون پیاز نرگس بپزند بر روی ریش دمل که از زند نافع بود و گوشت افزون را نرم و سست
سازد و برگ بیدبر هر موضعی که خواهند برگ بکشد و بکرد انچه برگ بدرد طلای بود مرکب از صندل سرخ و صندل سفید و [illegible] و پوست
چون بر ورمهای بزرگ مالند صلابت ان بشکند و تسکین دهد مثل کنار روی و درد دندان و اورام حلق و اورام [illegible] و بر جا دارو
[illegible] چون با زعفران بر روی کلف طلا کنند نافع بود و چون بر ریش پی که صدید بالاید و بیرون شود چون بر ان طلا کنند بشکند
و زرداب بطرف سازد و چون از ان غذا سازند مثل پالوده صاحب زخم را نافع باشد نفط چون بر گزندگی عقرب و جمیع جانوران
طلا کنند سود دارد نمل بپارسی مور گویند چون لطوخ کرده بر برص طلا کنند سود دارد نمر بپارسی پلنگ گویند خون وی چون بر کلف طلا کنند
سود دارد نوشادر چون با روغن گل بر برص مالند نافع بود دبن خام فیلان و جراح گویند که چون بخام با روغن بادنجان بر برص مالند رنگ شود و چند
روز بمالند و رنگ ان بگردد حرف الواو ورد الحمار چون بپزند و با [illegible] و دقاق کنند و سفیده تخم مرغ طلا کنند بر جایی که خون باز نمی ایستد خون باز
ایستد و زخمها را از چرک و عفونت پاک سازد و گوشت تازه برویاند ورق الغار بپارسی [illegible] گویند چون بکوبند و بر جراحت افشانند خون باز دارد
ورق آکه گویند چون بهق و برص را [illegible] و گزار را مالند نافع بود ورق الکرم چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و چون کسی را گزدم گزد
بیرون آورد ورق الکرم برگ رز تازه چون بر جراحت کهنه بالای مرهم نافع بود و چون از گزندگی بود ورق الکاد چون بکوبند و بر جراحت کهنه بالای مرهم
نافع کوفته کهنه بجوشد و گوشت تازه برویاند و ریشهای بد را باصلاح آورد ورق الآس برگ آس گویند چون بکوبند با شراب بپزند و بدان
غرغره کنند قطع سیلان مواد از لثه بکند و ملازه و حلق را نافع بود ورق الزیتون چون خشک کرده در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند و چون بر زخم
که از زند نافع بود و ورم و درد از ان تسکین دهد ورق الخلاف چون بکوبند و اب ان بر گزیدن جانوران طلا کنند سود دارد و بر درد و زخم نهادن در پستان
و ریش عظیم و رو و جراحت و زخم ورق الخشخاش برگهای خشخاش چون چشم پلید بر ان نافع بود ... جمع کرده بر زخم که از زند باد داخل مرهم کنند زود بپزند و خوب آید
وسخ الاذن چرک گوش چون با لب دهان نشاط کرده بر ورم و جسمی که گزند کویند طلا کنند نافع بود و شقاق لب را و کچکی را [illegible] حرف الهاء
هر عین شد بغایت خوش صورت و تاجی بر سر که حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام اثبان را شریف داد و چون چشم وی بر کسی بندند کو حوام و در بر طرف شود
چون زهره وی بر گزندگی سگ دیوانه و جانوران مالند نافع بود و چون پر او را بسوزند خاکستر ان را بر زخم ناصور بپاشند بهتر شود و چون پر او را
در زیر زبان مالند و ورم را بر طرف سازد و در روی ایشان بغایت گوشت نیک و چون روغن گوشت او در روی مالند و نزد پادشاه روند
هر چه اراده کند آنکس حاصل کند و چون تاج وی و وزیر بر عمامه نهند بر خصم فیروز شوند هر وقت هلیون مارچوبه گویند چون داخل روغن بلسان
کرده بطریق مرهم با پر مرغ و کنند و قطعه ای هندی گوشت برویاند و زخم ناصور را نافع بود هندبا کاسنی گویند چون برگ ان تازه باشد

بر روی زخم که از زند نافع و ریش را گوشت برویاند و چون بکوبند و بر ورم گرم که از زند دفع ورم کند و چون اب وی چکانند مار گزیده و عقرب گزیده
را و هم حیوانات را نافع باشد سوخاربون ورق وی کرار و شیح را نافع باشد و روغن ان که ترس او و رقه اوند سود دارد و در سوختگی
آتش را نافع بود حرف الیاء یاسمین همه رنگ ان خوب باشد چون خشک کرده بر ورمها سبل که از زند بپاشند و چون بکوبند و با لعاب بهزند
در درز زخم بنهند خاصه مثل دنبل که کنار او و رم حلق و کنار روی طلا کردن دفع ورم و درد کند افلاطون در زخم بند کوبید که روغن وی گرم شود و در مرهم کند
ختم جراحت بغایت نافع بود و چون بسوزند خاکستر ان بر جراحت بپاشند سود دارد یاقوت بهترین ان رمانی باشد و چون بسایند و بر زخم لب
طلا کنند زخم ناسور و شک را نافع بود و چون بر ورم زبان طلا کنند نافع باشد و چون بر زخم گوشه چشم و جفان طلا کنند ورم بنشاند و چون
داخل مرهم کرده و بجه زخم روی و دهان زخم بطرف سازد و چون در دهان گیرند گران خوب تر با اب داده شد منفعت بهم چو باد دارد و دول
ترین بازد و الله اعلم بالصواب تمام شد فصل دویم در بیان داروهای که در این کار بکار خواهد امد فصل سیوم در وصیت استادان از تعلیم و ادب وصیحت و طریق نمودن
اما بعد بدانکه آموختن این علم جراحی علمی قوی است و بعد از علم حکمت فاضلترین علمها است زیرا که در این علم بر علتها و مرضها حادث شود و در ان که گوهر جان
بعنایت ان بر پردازد و مردم هلاک شوند و سبب دیگر انکه مردم را در دنیا دشمن بسیار است و کسی را از ندهد توان یافت که او را دشمن نبوده باشد و بر علل
و امراضی که حق سبحانه و تعالی یاد داده علاج ان بر خود پیدا آورده که موت را که خلق از ان ناگزیر است پس هر گاه علتی یا دردی در ظاهر یا باطن بهم رسد
یا زخمی یا شقاقی بر اعضا حادث شود جراح باید که از ابتدا تا علاج کند و بسیار بوده که مردم بانکه زخمی که طریق ان ندانسته اند هلاک شده اند
پس واجب است در این علم شخصی که خواهد کار کند مهربان و صادق و پاکیزه باشد و اخوان از حق سبحانه و تعالی طلب دارد که چه بوی بر سد اما در دل ایشان
داشته باشد و نزد استادان دیده باشد که این علم را به مدت توان آموخت و خواند پیش کتابها آنچه ضروری باشد بسیار شد و تا صحیح در ست گوشت و کامل بنماید
و منکر بوده و طبعی که دانند که کسی منازده خود بر روی ... درو دشمان طمع بکنند تا باصلاح بپوشند و کارش را زود درو غیره گیرند و جلد دیگر بود
و در سخن گفتن و ... ... حسکی از ان شرح خوار و دجیره باشد زیرا که در بستن زخمها مردانگی و دلیری باید و دست دارد و ... استادان بر سیده باشد
نه در این کار باشد و صاحب مرهمهای پخته و خام و روغن ها و شستن دارد و ... در این کار واجب است تا علاج شود که اگر کسی داروی که باید
جا بگاه این علت بکار شود ضرر کلی بر زخم دارد رسد و ضایع شود و دست و مبارک قدم و بر ... و روز ... باشد که بیمار در ... توبه دارد
کارهای صعب ... و ... مردم بر سخن نکند چون اکثری زنان و دختران مردم بجهت علاج می باشند و حکیمی عیب خود را پنهان نتواند
و اگر بخلاف انچه گفته شد عمل کند خدا و رسول در حق او در امانت داید که هر کس کاری کند از اصل و فرع ان با خبر باشد و حاسد و غماز نباشد
که این کار عظیم است و در عمل دست کاری که ان در گوشت و پوست بود و استخوان مردم چون ... و رو دوختن و طاق کردن و ... شکسته را
باز بستن و پیوند دادن از جای رفته را بجا آوردن و سر جوش کردن را بدانست قطع داروها که او را انکار نباشد در زخمها که چون زبان توان
و در علاج حجامت زدن و زخمها که صاحب ان تب دارد و بیهوش باشد که پیدا بود که در بخیه زدن ضایع شود و اول داروی جراح
آنست که چون زخم ببیند صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستد صاحب زخم را تسلی سازد هر چند بد حال باشد اما بر مردم دیگر نیز

از ان مرهم کند اده وچون از جای بجایی روند دران زخم تامل نماید وجای صاحب زخم منزل بلند هوا باید وکشاده هرچند زمستان باشد وادبوی
نگاه دارند ورخت پاکیزه پوشند ونزد او مردم امد وشد نکنند ودستش ضمادها وطلاها وکارها ونحو آن باید که لازم باشد از براق آن کار از
انچه شکافند ودو زند ومیل گردانند وداغ کنند ومثل جا زبرو عقد بیرون کردن وبرهم فرمودن بیمار را از ماست ومرکه وترشی که در
زخم مضرت ان قوی است واندکی در عالم کون وفساد هیچ واقع نخواهد شد دیگر محافظت خود کردن است از ایلو واشک باخوام با برص باشد
باز جمی که بود چه که خورشید ان دماغ را بر ایشان کند وکوفت ایشان باکس باز کرده ومرهم از مرهم آکشن بر زخم کند اردو چون خواهد زخم جامه کردم آ
باطلب چیزی بیا زد بجهد انگشت مثل فلاخی از پوست خایه گوسفند که ستادان برتپیش دو زبازی کنند ونشاد با سره چنین بجهد بکار کردن ودرق نقره از انجا
چیزی جاذ دوان غایت سالم با بجهت انکار روی زخم از دور دیدن بهتر باشد که از نزدیک واگر در اردوی باشد در محافظت زمستان در خوردن وجاییا
چیزی بخورد که پشیمانی نبود ندارد که در علما مردم شیطان لعین فریب دهد وتاان اگرچه هرگز کوچه مفصود رسید انجمنی پاک باشد که بنده روزدین
غدار نما پای دار صاحب وکادب تعنتی شود واین ولایل روش که کوشش ساکهانی ندوان یافت وبرچه درشهرهای قدیم باشد چون بر بیند غافل شود
وازجراح وزخم شناس باشد وبعضی مردم راه نرود که کوچند زخم ابله ودنشک ورسرطان یا خنازیر وازخواح یا انواع جنبت هرچه بیند کامل باشد پنهان دارد
مکر جایی که پای عورات یا پسران ودیبیان باشد این نیز با اهل زخم بگوید تا خود را از محافظت کنند واز بود ونرد دو نا بر چیزی خود را نگاهدارند واز مرض
دور باشد خود را به انواع محافظت کند از نرد ودو در سرما وگرما بیمار را انقصان عظیم رساند وهیچ چیز بر مرد مراشی بوی زخم ادم وداش ادم هست که مرده با
بجهت انکه بوی بدان بجمع رگهاد وبیمار دیگر انکه از بوی بد سوزش دماغ وورم پرده که جانب بهم رسد وحرارت ظاهر شود ونزدیک کس که بوی بد از دور آید خوابیدن
نباید بد با بجهت انکه عرار در خشک افرف کرده باد وهم هلاک شد ویوشید رختهای خوب شود دانچه خود نتوان خورد درکشتند خورجهان زیک شد که ربع غظیم
ساند وباد شدن ربع بیماری باشد ورکما راست کنند وورم بالهم آید وگویند سرطان وجراح از ترد ودر گرما واهرای بابت شود خوردن ورق دشتن وبیک نوبت بیشتر
بهم رسد فصل چهارم در دانستن فصلهای سال که هر فصل زخم را چون نگاهدارند وچه مرهم کنند ودهد صاحب زخم را هم چه اتفاقم کند وهر بجه
والطعم چه خورد بدانکه هر فصلی از فصلهای سال حدی دارد ومیان ایشان کلی بوده باشد که افتاب به برجی رسد از برجهای انقلاب واین برجها حدی
داده که ازان کنند وحمل باشد وسرطان ومیزان وجدی معروف که افتاب اول حمل رسد بهار باشد تا باول سرطان رسد بعد ازان تابستان باشد تا
باول میزان واز اول جدی زمستان باشد تا باول حمل رسد ومردمان صحرا یا عرب وترک فصلها را حدی نگیرند ونگاه دارند اما فصل بهار اندان افتاب
حمل شمارد اند وهرگاه که برابر اید از حمل تابستان شمارند وهرگاه که شعر صور برآید غایت گرما باشد ودر آنوقت سهیل برآید وهرگاه که ثمانیه برج
برابر اول خزان بوده باشد وهرگاه که غایت سرما اول زمستان بوده باشد واندرون کاری باشد که مردم را باتش وجاهای گرم حاجت باشد اما فصل بهار
بهترین فصلها این فصل بود معتدل زیرا که روزها در گرما وسرما ودراین فصل زمین جنب رطوبت هوا در جنبش اید وگلها وبرگها بر آیند ودرختان در
جوش آید ومزاج مردم دراین فصل موافق باشد لیکن خونها در بدن روان شود وباشد وهر چه سده شده بگشاید وتو نها بهتر باشد ودرگها
مردم وطبع ایشان در این هوا موافق باشد اگرچه هر چیزی دارد که هر چه در زمستان سبب هوا پدید آید مثل جذام وخارش ودنبال اندام وعلما

و درهای بدانکه زخمها زود بهتر شود به کند در هوا افسرده وشکافش وشاخ بر نهاده سبب انقصار نمانده وجوانان خارش شده ودراین فصل اندیشه دارد انکه ظاهر است که دهنها
وخارش وورم ها هریک انجم ما بیند ومرهم سود بهتر این فصل مرهمها که خشک کنند وخشک دارد باید نوعی باید که معتدل بود ودر خشکی ومردی وکرمی که باشد ودراین فصل بهتر زخم
فصلها باشد بجهت انکه خوب بیرون اید ودر بدن باقی نماند وهر زخمی که دراین فصل بهتر شود دیگر عادت نکند اما دراین فصل زخم زود به شود به انجه که معتدل است وارد اوچه بهار
دیگر انکه بوسنداز کلها وبهار ها مگر انکه مکان صاحب زخم را خشک شود ودر سال نه بهتر باشد ودر سر اتبها ومنفذهای خوب خوش بو اهتمام نمودن ودر جهای آن
در گرمی ومردی پوشیدن وغذا از گوشت بره ماش وکباب کردن اگرچه افلاطون زخم بنده در همه تن گوشت وشراب منع نموده بجهت آنکه هم خون او زبان
زیاده شود ونقصان زخم باشد مگر زخم اید والا انکس که جایز دارد بیونجهای اثر در کش کوید قوت را قوی کند باید داشت تا زخم از ضعیف ونقوت شود اگر جای ما
علاقه آرد وبه بهتر از جاجه دراین فصل که موجب ورم زخم وخوره کردن زخم باشد واز ترشها پرهیز کند خاصه از ماست ودوغ وکشک ومرکه تا زخم
شود وناسور نگردد وهر زخم که از کیلها بجرد وکهنه کهنه شده وهر چه از سیماب بکند ناسور شود مرهمهای فصل بهار اگر دمل باشد وورم دارد وسفید باشد یعنی هر کف بوت
وصلب باشد دوا ورد باطلا کامل خطمی وسیر ولعاب دانه بهی وارد وتخود کند زخم چون چند روز بکند ودو برگ شده دو منعه کم مرغ اضافه کند پس ازان الو
باشد کوفته ویکجو کیتر او برگ سان آنکه کم ازند واگر برگ ش بکند کم کوفته اضافه کرده وروغن گل سرخ اضافه کنند تا از کشت ازین پس ازان گلها یک روز کهنه اید
وبالای زخم بنهند اگر زخم انگشت دست یا بازو باغل یا کناره وباشد بطریق دمل اگر قوت قوی باشد ومانعی نباشد فصد کنند از جانب مخالف ورم اگر در
همان دور دور ورم باشد والا که چند روز ازان گذشته بود دمل که زخم باشد فصد از جانب همان ورم کشایند وچون از این طرز جماعت کنند واتر دمل کشنده
واگر ازان گذشته باشد وسطح وچند پس ازان اگر غده دارد دمل کردن با مرهم جاگذاشته ومرهم زنگشته باید جبی دهند او را اگر بهوش شود وامر انکه غده وکسه از
بیرون آورد دمل زهره کوسفند تا دو فی الحال بریزه وطاب برکرده ببندند واگر خون بسیار آید سوخته کرم برکنند وسه روز بگشایند تا چرک بحلد پس ازان این مرهم
صفت مرهم نقره که زخم بکاهش را نافع بود دیکر ایسفیداج مثل روغن کاو که گذشته باشد ومثل موم سفیدا مثل زرد چوبی ال ورق نقره اعدد زعفران مثل کتیرا
دیکر بحیانند بکند اند وادویه که دارد صفت مرهم افلاطون زخم بنده اگر زخم اماس کند وورم بالا جو وصلب شود دوا برهم نافع بود ولعاب دانه ودری
مکلون لعاب ودجاری کتیرا امرداد سنگ شسته وتوتیای هندی زرد چوبه مامیران چینی همه را اصلاح کرده وروغن زیتون ومومسفید همه را باهم حل کنند
ودارو ودیان برند وبکار برند ودو زخمی که از دمل بود وشکافته اند موم سفید ومرداسنگ وروغن زیت ونزد چوبه واندکی همچو سبز مل کم دار
معمول گرده باشد واگر زخم بزرگ بود وچرک کارد بسیار بود وباشد وکهنه که از زخم کشیده باشد نفوذ بود ودری که بدانکه اگر مرده استخوان مانده باشد
روغن را بکار فند وبر موضع زخم که ازو بیرون اید مگر چنان باید که دیس ازان سوخته برکنند وبه بینند اگر چند در کشته وزخم بزرگ بدیم ابد مرهم
بابطریق که ارند صفت مرهم زنگار برگزیده سفیداب مثل مرداسنگ شسته مثل موم سفید مثل کافور قیصوری کتیرا از هریک دو درم سفید بیخ
با موم که حنه وروغن زیت داخل کنند وسه ورق نقره داخل سازند نافع بود واگر زخم چرک دارد وکهنه زده باشد نفوذ کرده باشد باید پرتیز زده باشد
در کامل بفسید سفید برکنند وسوزن زنند اگر قابل سوزن باشد والا بدوزند پس ازان سوخته بالای آن کنند وببندند وتا زخم بزرگ نباید آب نرسد وبکو
شوربای چرب دهند اندرد ونزد چوبه وسیاه دانه وبادیان وکم نمک باشد بهتر وروغن بسیار از زینت ازها یا روغن کرخیند بود

واگر زهر اب داده باشند اخر به درد و ورم کند زخم اندکی جدوار یا مومیایی بدهند و اگر بعد از ان بار دیگر خون روان شود باز سوخته بر ان کند زرد و خوب شود

پس از انکه بجرک به مرهم کند زرد چون صفت **مرهم صفایی که این زخمها را نافع باشد** و زخم را زود به کند کند رساید ده مثقال موم سپید

زر ... مثقال روغن زیت کند بعد از انکه روغن را با تش جوش دهند موم را حل کنند و کند زر در ان بریزند و بس زر [illegible] از ان [illegible]

طرفی کنند و بکار میدارد و اگر زخم از کشت باشد و ابر چون در اول حال باشد در این فصل نافع باشد و اهل کشت بند پس از ان کو به تا نرم کنی بسیار [illegible]

و باشد که موی باد بهتر فرود دنبا بود و بسیار کنند دهد کباب شوربا خوردن و از غذاهای بد دور باشند و خرده دفاع کند و حمام گرم نافع بود و در اخر و در اول زیان

دارد و مردمی نقصان دارد و شهوت کند مگر سخت تنها بود و حضر جا اگر سختی و ضعیف باشد باید **اشربه و اطعمه** هر روز صباح و شام شربت بهی نوشد در ان

زخمهای کرباشربت حشخاش کر خواب اورد و نان کوارنده و مثل کهک بغدادی و طعامها از گوشت بره و بزغاله و شراب نیلوفر و شراب انگور و دار [illegible]

مرغ جوان و گوشت تیهو و کبک و دراج و در ابتدا از خمر دل زرد و تخم مرغ نیم برشته کرده و کوکو بالای حلوا نافع بود و حلویات از نبات و شکر

و مغز بادام نافع بود اگر حبس کرکردم کوبند یا انگشت [illegible] باب اهداد با زهرهای حیوانات بکشند و طلا با ارشیاف نشا و انچه بدان ماند بکند از هر دو

ابو [illegible] و صندل و بوی ان کو ان کشند بود و در زخم و بوی سوخته خرز و هرچه بدان ماند نقصان دارد و اگر زخمی بود که بیش باید [illegible] دهند

در این فصل بهتر بود و اگر بر جایی بود که سرایت کند بهتر خواهد بود و مثل ابنک که بهر مردم جابجا بود و اینکه مرد به کند زجاجه دیگر و بر او ریزد و بکند نافع بود

و اگر بیش دهند که موضع نرم بود و خوب حرکت ابرون کند قیر ... از ان قیر پر از شما کند و بگذارد و قیر از ضبا کند و سخت باید نهادن باشد و هر چه بیش خورد [illegible]

از احوال زبان دارد **فصل یا سیبان** در این فصل سبب گرم شدن و جوش خوردن خون و گرم شدن به صاحب حرارت خشکی هوا و زمین و هرچه در این فصل

بها بیرون نیاید و در این فصل بیرون اید دمل و کاذر ... و سرطان و خنازیر و نقطه و کرو و شیخ و خوره و خارش و اماس و باد طاعون و اید بلکه دیگر

و نیز جهت بیماری باشد و زخمهای گرم قوی باشد و به بر طرف شود و دمل کنند و بود و دراز و اب به بود و متعفن بود و در زخم گرم در افتد و صاحب او اماس و زخم

قوی باشد گرفتن جانوران زبان کار ... نقصان باشد و ریش زود دیر بیاید و خون آید و خراج زود بیاید و دمل پید کرد و در زخمها غلط بود و دمل اما

زود ضعیف کند و بدن را الام ... از خاصه زخم کسی سبب باشد و حمام مضر باشد و بهترین زخم داران بود که گوشت و اب حمام خوب باشد و از ان اب

و بهترین اکه گوشت و اب حمام بد بود و دوا از ان آزاد کند و زخمها زود به شود و هرچه بود زنده کشی بود و در این فصل بکار خوب بسیار باشد که در اول کنند و بعد ایشان

بود که پیکس بود و مردم زخم دار ... ابوز ... پرستش به ... اکنون کو برای زخم دار و اتفاق باشد که نا صبور شود و در این فصل برود بر کرک بیند بیشتر نیل و

دکا بسی نافع بود و پرده کافور الود کردن و هرچه مزاحوش خیمه هوا و اب روان و سبزه بهتر باشد و رخت کتان پوشیدن و زخم را بسیار

چیزی بران نباید مگر چیزی نازک و برگ بید و تره بالای زخم کرداند و اندود و کوه خود را نگاه دارد و در این فصل سرکه بیشتر و اعد کردن

بهتر باشد از دو دیگر چه که نقصان سیار از نزدیکی باشد که حرارت بهم رساند بدان سبب که ان دو کند که نقصان ان کلی نیست و در خرابیها دارند

که چون باد باشد در میان تابر و بهتر شود و در این فصل حیار و مغز ان دهند و از ان نافع بود و نا و دیبا و مرکو و حوز و ولیو نقصان رساند و باید و

خوب باشد از سبزه و نبات و شکر و هکذا اگر زخم از چهل روز بگذرد که بغایت مضر باشد و اگر زخمی باشد که گوشت تازه بیاید و رنگ کوچکی بهم رساند

که ان زخم را بهرروز بر زبان دو نوبت بشوید بعد از ان مرهم کند زرد و در اول هر زخم اگر قوی باشد فصد کردن و حجامت کردن نافع بود و دفع

ورم از جانب کردن و در دی و جعلی و سپنده دست ظاهر شود و اگر از تخم و پهلو و پای مبتلا بود و مسهل دادن رفع ان شود و اسهال ان جمل کند

و اگر داند که خار ریشه هم فصد کند هم مسهل چه و هم داغ کند اما در فصل تابستان فصد و حجامت با ضرورت شود نافع نیست و کو اسپر و قطع

کردن و حجامت کردن در این فصل بهتر از دوات دیگر باشد **مرهمها در فصل تابستان** اگر زخم باشد که ورم کرده باشد در سیر کوبد و شیر و حنا عرق و

دقیق حشخاش و لعاب کتان و دانه زرد الو و مغز دانه بیخ الو که از مدبار د مرتش و بهب کاو حکمه طلا کند یا الو و اگر کشته و زرد باطلا و از زرد چوبه

و ماش و تخم کند زرد با نخل و هو و روغن کاو و افضا و کردن نافع بود و در این فصل مرهم سه و بکند از این بهتر چون بود و هرچه جایی بود که بهتر ان مرهم

باشد پیش کو کنار و لعاب بیخ خطمی و مرکب کبوتر و لعاب کتان و بعضی از تخم نافع باشد و اگر از بیخ نرگس و فندق بخته و بر دو شیر و بیخ کند زرد و

کاو کو بخته بشسته نافع باشد و هرچه در ریش می کند از مکان بر زرد و بر ان اب می بالاید برشته سه بر دو هر کاو و مرغ حل کرده بکند زرد و چون خواهند که از رونق

کنند همان کو در کار نه و مرهم بخته بران می نهند و چون برگشته ایش و کند م کوفته با لعاب کتان حل بوده بکند زرد تا چرک بر دم و خوب باشد پس از ان شما

کو انده **صفت مرهم سیبانی** که روغن زیت و موم سفید حل بوجه ال مرد ایسک مغسول بود حل کافور قیصوری ال روغن ... اگر گرم کرده موم

حل کند و بعد از ان جوش داده بکند زرد و بکند زرد و اگر ورم بر جایی باشد از بکلو و کنار و کوش و پشت بینی انکند ... و بکند در ان بود بیرون اورد و سوخته

بر سازد و اگر اندک باشد و الحسا با شادنج مدسی پر کند و سوخته بالای ان کند زرد و اگر کمی باشد مرهم بخته بکند زرد تا زایل شود و چرخ نا گوشت بخورد و اگر

چرک و ورم دارد بیش دهد تا چرک بیرون اید و فتیله کند زرد و بس از ان اخر مرهم کند زرد **صفت مرهم که زخم دمل و ریش بیرون آرد کند زرد** یا کافور باشد موم سفید

و روغن زیت اتفاق و سفیداب سرکه کند زرد و بغایت نافع بود و اگر اندکی لعاب کافور در ده بان داخل بود بغایت بهتر باشد **صفت مرهم دیگر** که گوشت بر ویاند

کافور قیصوری ... حل کرده ... از زیت حل روغن کند و کر روغن در شکوفه باشد حل موم سفید حل کوفته و چیز نافع باشد **صفت مرهم لاند** که اگر نیسان

در دو ... روز زخم از بر کند موم سفید و روغن زیتون بهم بکند زرد و فرو کرد و الادر و شسته داخل کرد زخم گرم کند و ورق طلا ... و سرکه دیگر باد ورق طلا داخل کند نافع

اگر زخم کاردی و خنجر و شمشیر یا تیر و دیگر و با کلوله بیرون آورد و مرهم با بیرون خورده تا زخم بر جه موضع باشد اگر بزرگ تیر ان نخورده باشد بهتر شود و والا پر دو پس اگر

زخم کاری باشد و فی الحال انرا قطع ... اعضا را باید سخت بیاید و بر کند و بعد درد و یا سوزن زنند و سوخته بران کند زرد و حکم به بند و پس از ان صاحب

زخم را در موضعی برد و سیع بجوابانند و بوشند و غذای چرب ... دو روغن و زرد چوبه و با دیان و دوا چینی به بندند و الیش نه دهند تا سه روز و تا

زخم چرک بهم رساند و حوارش اتر در ریش و افلاطون زخم بند و ابو عمال جایز ندارد و بجهه اگر فی الحال پیر ... نداده باشد تعجب تمام بر صاحب زخم باشد

و برگ بید و عناب و کاسنی و کاهو و فراش او در بر نهد و بوی کافور و کاسنی نافع باشد و بعد از ان زرده تخم مرغ نیم برشت و بعد از ان مرهم صفایی در ا

بکند زرد و درتا بستان از ان که اب کافور غلیظ کرده داخل کند و بکند زرد و اگر خواهد کند زود تر خوب شود صابون حلبی و موم داخل کند و اندک لعاب کرم ... اخاخ

کند و ساز و نوا ز و خواندن او از خوش فایده رساند و در این فصل از کرمای غلت کند که زخم را کرم نه افتد که کار مشکل شود و **اگر زخم از کشت یا** در اول

محافظت نماید و فصد و مسهل و حجامت کند و غذای موافق خورد و در شربت شراب خورد و بسبب هوای گرم نور زمین کشتغال ... در اقاب نقصان ... زخم ...

وکباب گوشت بره ومرغ جوان وشوربای پای وسر مرغ را بپزد ودو اسارزرا خوب صلایه کرده دران گوشت مرغ بریزد پس ازان روغن گاو فند
داغ کرده دران ریزد وچند عدد تخم مرغ دران دیگ بشکند وبی‌ازار ویاید که جوش زند تا اب ان وابی ان را شور شد بهم چیزی بغایت لطیف بود ودیگر خوردن
زخم را نافع باشد واخلاط غلیظ را دفع کند وبگشاید ومغز وبادام ورد والبقه واشنک را سود تمام دارد پس چون زخم بیش شود انجم مرهم بگذا
صفت مرهم که ابله واشنک را نافع باشد بگیرند روغن گل سرخ وموم زرد ودم الاخوین وکندر وهمه را بشکنند وقوتهای فند ازین هاهر مغسول
با هلیله بدین ... نهد وبگذارد واین درو فقد اول برای اشنک وابله بگذارد تا طفیان خود بکند وبعد خود بکند پس ازان انجم مرهم بگذارد صفت مرهمی که
کاتشک وابله را نافع بود ... مرداسنگ مغسول ... موم سفید ... روغن گل سرخ ... همه را بر ... بگذارد
پس ازان مرهم صفایی که ... عوض کافور ... مرهم کند وبگذارد بغایت نافع بود وانچیزهای ... کند وقت ...
در آفتاب ... نافع باشد ... خوب باشد وکباب گوشت بره ومرغ وطیهوج ودراج نافع بود ودو بهر دو روز
رخت را بدل کند ومحافظت کند از انکه کسی بوکرد که بغایت بد باشد اما اگر جراح ناصور یا سرطان یا زخم خنازیر بود خراج زخمی سوزناک باشد
وباصلابت وبا ورم ودرد بغایت ... حرارت دارد وآب ... کند ومسهل خورد وشربتهای سرد مثل کاسنی تازه
وخرفه وسکنجبین وتخم ... خیار وبادرنگ ... ماند وگوشت ... وطعام گوشت بره وبرگ کاسنی کوفته وکاهو وشان ... ان
کند ودر وبرگ بید ... ماند ... صندل سرخ ... وکل ... واگر خواهد ... مغسول ... ران
طلا کند ونوعی کند زخم را بازگرده وچون ... مرهم صفایا که کافور دارد بگذارد وچون ... مرهم کافوری آلوده کرده بگذارد
وانچه خورد چیزهای سرد ... خراج ... مثل پوست کدوی تازه وپوست خیار وبرگ کاهو وکاسنی ... خوب ... ابر ... آب ... اندازه
دور باشد وجماع ... بکند که ماده با ... بازکرده اما ناصور چون زخم بسیار ... ازان ... شود ...
سوراخ شده زخم را ... داده اند ... ناصور شود یا ... کرم پوشیده بود ...
چهل روز بگذرد ناصور شود ... وگوشت ... پس ازان این دارو بگذارد تدبیر
زخم ناصور ومرهم ان اول بمقام آنکه جراح تعیین کند که در جایی مقام کند که خوش هوا ... باشد ... وموضع زخم را
بسته دارد ... غذای او ... شراب ... باشد ... باشد یا ... جایی بود ...
بوی ... باشد صفت مرهم ناصور ... روز این مرهم بگذارد تا زخم را
آورد ولعاب ... لعاب ... کرده ... نافع بود مرهم ناصور مرداسنگ مغسول کرده ... مرهم
... اما زخم ناصور زخمی ...
... کند ... پس ازان ... روز ...
... آورده که زخم ناصور یا سرطان ... خشک کند ... مرداسنگ

مغسول وآبیران چینی وغذایی که در ناصور گفته شد وبرگ بید وبنفشه وکاهو پراکنده ... وآرد واز موضع چنانکه گفته شد باو غذا ازرده تخم
مرغ نیم برشت اما زخم خنازیر واین زخم خود را اعاف باید ... وشربتهای موافق واطعمه لایق بنوشد مثل شراب عناب وشراب گاو
زبان وفالوده وانزروت ... وچون بزرگ شود داغ کند بر جایی که کوشش بران رسد وبشکافد داغ بران کند ودران خلاص
اما جیب ... دارو دهند تا بیهوش شود پس ازان بشکافد وبیرون آورد ودواغی با تش سرخ کرده بران بمالد کند ولعاب دار بگذارد
وبرنهد وبعضی سوخته کنارند صفت لعاب دارو لعاب ... مغسول ولعاب خطمی ولعاب تخم کتان با روغن بادام بریزد تا علیحده
پس ازان بگذارند نافع باشد بعد ازان مرهم ... بگذارد پس ازان مرهم آبیران چینی که اند پس ازان مرهم صفایا بگذارد ... دارد
که اثر بر طرف شود وغذا واطعمه غلیظ نخورد مثل گوشت گاو وحلویات ... آبیران چینی ... نقصان عظیم رساند فصل پاییز
اما بعد بدانکه فصل پاییز ... دوفصل ... اعتدال ... تابستان ... هوای تابستان
خشک ... وفصل بهار برخلاف این باشد ... هوای گرم تابستان ... ورود ...
بفصل تابستان ... آب گرم در زمستان ... اسباب ... ونخورد ...
اید ... هوای خزان چون خشک است ... معتدل ... کنند
این ... بخارها ... ماده ... هوا ...
تا هوا ... واخلاط در حرکت آید ... بسیار ... مردم را واقع شود
وآب ... در هوای سرد وبار گرم شدن یا در آفتاب ... میوه ها خورده ... باشد ویا باک باشد
یا ... ورم ... اخلاط اندر حرکت آید وبیرون دفع شود بدین سبب چون
چیزی خورد ... ورم ... ورم حلق و
خنازیر ... ماده های بزرگ ... زخم ... نقصان کند ... واطفال ... این فصل ... بود
خاصه ... باشد ... در اول خوب بود ... سرطان ...
... ورم ... در این فصل ... مردم ... اگر چیزی ... خورد
خاصه ... وزخم را ... نبات ... لعاب ... نبات وقند ... مرغ ...
ونخود ... باشد ... مرغ ... باشد ...
خود ... در این فصل مسهل خوردن ... باشد ...
دارد واو را پرهیز نماید مرهم های فصل پاییز اگر دل باشد مرهم ... وخار ... وبرگ ... کل ... تخم ... اند
وخشک ... ورم بزرگ باشد ... تخم مرغ

شیر و ارده با فلفل و پیاز نرگس کند و اگر پوست محکم باشد گل شقایق و پیازان و پیاز لادن صحرائی با پنجه و مغز حب الغار کوبیده کند و بیارد و شود و با طلا چون
درد و ورم ضعیف از اعضا رفته بود و چهار صبح بکشایند چون سوراخ خواهد کند کلوفاز جاج پنجه و علاج قرو حادر ازو مرهم که کبوتر که او در مرهم پنجه بالای آن
نهد و چون زخم بکشاید کوچه کوفته و پنجه با کتیرا و روغن گاو بگدازد و اگر پیش بگذارد و چند کند و بعد از اول مرهم نهد و باشد و اگر جا باشد بنگاه قدر تا
جا که زخم نرفته باید و نه دیگر زخم معاودت تواند کرد و تا صرف شود زخم آن پیش نهد که اگر با خود زخم پیش تر است که ناصور شود و در فصل
غذاهای خوب خورد چون گوشت مرغ کرده و کباب شرحی که کوفته باشد معتاد و به سبب لاغری از آن در جای دیگر بسازند که دور باد و مقام مردم
از شهر و ده دور باید و خصوص از بازار که عفونت عظیم دارد و گوشت تازه باید بگیرد و بر آن گذشته باشد تا آنکه زود هضم شود و اگر حرارت بسیار باشد
حرارت عضو اماش و بریخ بطارق بخوری پنجه چنانکه مردم هند و ستان بریزند و روغن کاو و بهم و گوشت بوی کرده در بدو کرده و در بکس باشد نافع باشد
و اگر گوشت با آب خوب تا هر چند بوز بکار رود که ابرشم دارد و حمام کهنه باشد و چیزهای بخار ناک بخورد و آن دوشت نافع بود و بو زخم را اسید بود
خصوص ابرشمانی خصوص بر روی و پشت و دو زخم کهنگی را اگر جراح دست باشد که او را دو زخم کار و نافع بود و بر فصل بر زخم کار و چیز و کوفته بیکان
بیرون آمد و جای او را بریاحیات بکند بهتر باشد چون بعد به اجابت بود و بالای آن سوختگی بگذارند و اگر سوزن باید زد بزند و اگر باید دوخت بدوزد و پس از آن
بالای آن بگذارد و به روز دو هم ببندد و در بن کار سستی او را ناز باشد و اگر جا باشد که میخ انگار با پر چوب به پیش کم از آن بند و صاحب زخم
آب نهد **مرهم ملایم که زخم انگشت و امثال آن را نافع بود** و کرم که دارد صاحب زخم را و غذا از وی تخم مرغ نیم برشت نافع بود و پس از آن این مرهم بگذارد
بگیرد موم سفید و روغن زیت و مرداسنگ شسته و هم چند و زرنیخ و زرد چوبه و بگدازد بعد از آنکه پخته باشد در ظرف طلا و بگدازد و بعد از آنکه
دو سه روز بگذرد اندکی همین مرهم را گرم کرده سفیده تخم مرغ را بر آن زند و بر هم زند و بگذارد بعد از آن مرهم صفا باید گذارد تا چند روز خشک شود
و اگر زخمی باشد که زخم خورده و مدتها شده و بهتر نشود دوا این مرهم بگذارد **صفت** مرداسنگ و سال موم سفید و اسک و زرد و زرد چوبه هم و زرد چوب
و روغن گل سرخ هم بریزند و بگذارد پس از آن مرهم صفا بگذارد و چون داخل کند با صابون حلبی نافع باشد و اگر زخم خورده و در برگ آن
بگذارد و یا برگ کاسنی بکذارد و اگر ورم دارد زرد چوبه و زرد طلا کند نجات بود و دارد و اگر در فصل گرمی بد انگشت و امثال آن شود و اول بسیار کند
و بسیار بیرون آید و در بسیار کند خود در محافظت خوب کند و نیکو کند دارد و شراب و کباب و چای خطایی و قهوه خورد و اگر کسی باشد که شراب خورد
طریق نیکی چای و قهوه و در جمیع اوقات آب یا دو کرده بنوشد خود را خوب گرم کند دارد و فصد کند و مسهل خورد و اخلاط بد را از بدن پاک کند و هر روز
علی الصباح عسل مصفی بیاورد با آب روغن کوهی بارو غن مسکه تازه حل کرده بالای نان بمالد و بخورد و گوشت مرغ و کباب سرخ کرده و بعد از آن چاره
با نان بخورد و اگر سرخ کرده و بهتر بود دیگر آنکه ماش داخل آن پخته بکند و اگر زخم دارد بر موضع مرهم صفا بگذارد تا طغیان خود نکند زنگار بر آن
نزند که ناصور شود و ماده با خوردن بازگردد و تا او را مرهم های ملایم بگذارد **مرهم ملایم که زخم ابرو و انگشت را خشک کند** بگیرند کتیرا و موم سفید و روغن زیت
و زرد چوبه و روغن گل سرخ و بگدازد و پس از آن چون مدتی این بگذارد و بر همین مرهم سفیداب شسته قلعی اضافه کرده بگذارد و پس از آن این مرهم
بگذارد تا خشک شود **مرهم خشک کننده** زخم ابرو و انگشت و جمیع زخمهای دیرینه را بهتر باشد **صفت** بگیرند روغن زیت کهنه و موم

بنوعی

و موم سفید و مرداسنگ شسته و تو تیای هندی مغسول نموده
پس بهم زنند و به پزند و بگذارد نافع باشد و زود خشک سازد و اگر زخمی بر گوشه لبهای ردی باشد این مرهم بگذارد **صفت مرهم که زخم لب و دهن را نافع بسیار است**
تو تیای مغسول شسته و شاخ و عدس و طین مختوم همه را به پزند بگذارد و روغن بادام به پزند بگذارد تا خشک شود و اگر دیگر خشک شود بجای روغن
بادام روغن گل سرخ کند و باقی علاج آن در معالجات انگشت نگاه کند **اما زخم ناصور و خنازیر و سرطان** اما بعد از آنکه اول طول زخم بنگرد که
هر گاه معلوم شود بر جراح که زخم ناصور شده به جهت آنکه از چرب شده یا از آنکه مرهم بگذاشته اند یا گوشت بد آب بد بوده و در وی قوت یا جالی بوده
او در حرکت بوده و بدان سبب زخم بهم در حرکت بوده و هر گاه و زخم دارد در جای خود دارد و یا چند او را برکند و جای آن گردد و در جراحت بهم
که در لبها خون تازه و گوشت سرخ شده و بدان عادت نموده پس در این سبب نوعی نمایند که آنکه گشته بود و دفع آن بود از آنکه جا با بود و که مرهم
رسیده بود و یا کاهی بوده و کار کرده و خوب پاک کند پس از آن هر وقت مرهم بدان بگذارد تا به شود و اگر دیر شود و جهل بود در یکجا مقام بگیرد
دارد و مرهم بگذارد تا به شود و در جراح و مثل آن بوده و آنچه بدان مانند به خیر کند و اگر آب بد بوده و بکار بسته نسازد تا به شود و باقی در علاج نمود
نگاه کند **اما زخم خنازیر** هر گاه معلوم شد که خنازیر است و دانه گوشت که بر قلع شود و اول بدن پاک کند بفصد و مسهل و بعد از آن واقع که با نگاه کند که آن بیرون آورد و اول
چیزی و چند که بیرون شود بعد از آن نگاه کند و اگر در این بیماران نگاه کرده گشته معاودت کند و مرهم ... در وقت خنازیر آمد بگذارند و در فصل بند او را سهولت خنازیر
نگاه کنی بهتر از فصلهای دیگر باشد و دیگر آنکه در زمستان دارد و جای آن که مدت دیگر و زخم دوا خورد و ... زود تر به شود و بر حال که از بوی نگاه دارد **اما زخم**
سرطان هر زخم که بانی سرطان شود و سرطان ماده طولی باشد که چون در اول آن بدن را پاک نسازد یا چیزهای بد خورند و ناموافق که فساد آن را
زیادتی کند سرطان شود و علاج آن در علاج سرطان گفته شود و غذا در فصل چیزهای لطیف خورد و مثل شراب انار و شراب ریباس و غذا
موافق از گوشت بره و جلوکو و نان پاکیزه نافع باشد و پرهیز از روغن بادام و خشخاش بود و دیگر دارد **اما زخم خراج** زخم پلید و گشته بود و دان که
کم احتمال آن دارد و دفع گرمی شود و نقصان نرساند و غذا که موافق خورد و مسهل بفصد و مسهل خوب پاک کند **فصل زمستان** هر گاه که فصل زمستان در آید و در فصل پاییز
غذاهای باد و که خوب باشد بغیر گرم میرود و باران بارد و پس چون به سبب هوا سرد و خشک شود و آنچه از بخار ها هر روز از بدن بیرون شدی سبب
بخار ها در درون بدن بازگردد و در رگها و اندامهای شریف و مفاصل نشیند و به این سبب اخلاط پاک کند و در بدن ماند و بر هر موضعی که بیرون باید و بخارها در سینه
یا دماغ بر کردن باد و باران و سینه و بر هر جا بریزد و بخار سوزش و از سبب ها بیرون دفع شود و اگر بی در بهار آن ... کنند و بود و
در وقت دماغ و سینه و خصوص خراج شود با آن سبب که اگر خراج و در بهار و زمستان باشد بیرون بازگردد و بعد بسیار شقاق شود و شقاق کف دست و پاها
و زخمهای بیرونی چیز از فصلهای دیگر افتد چون افتادن و شکستن و بیرون شدن و سوختگی از آتش و آب گرم و روغن گرم و آنچه بدان ماند بسیار باشد و
و با نقصان کنند باشد بد آنکه سبب بیرون آمدن آن از درد و ابرشمی است و چون از اجزای متبدل باشد در فصل نقصان کند و اخلاط دو گونه
بود و زخمها بهتر شود سبب ماده و الم باشد در فصل بهار که گرم بوده مثل سنجاب و سمور و قاقم و در روغنها ملاحظه باید نمود و در فصل با زخمهای بد
نباید کردن و طعامهای خوش و تازه خوردن و طعامهای گرم خوردن مثل گوشت و بره در جاهای گرم منزل نمودن و در جای خوب نشستن و اگر بوی
عفونت ندارد و مقام کردن در هر چند زمستان با انتقام گرمی نقصان رساند و اما بوی روغن چراغ دور بودن که زخم را بد باشد از غم و صفرا و حرارت دارد

خاصه اگر اندکی حرارتی در مزاج بود نقصان باشد خوردن و آن شراب باید که از انگور بعید گرفته باشد و در حال در بار [illegible] که ماهی رنجه از آن
بکند چند تا نتوان کمتر شود و زیاده از نصف مثقال تا مثقال زبان دارد و خواب روز در رستن زخم را مضرت باشد و از مقامی که باشد
بجز بول بیرون نباید بلکه در هم آنجا جای باز دارد که شب بیرون نباید و جوهای رستن تحریک کند خاصه که دود خورد و نان برنج و لیمو و ترشی [illegible]
مانند و مثل نقصان باشد و در خورش خوب مثل گوشت مرغ و تیهو و کبک و دراج سلیم طبع کند خاصه اگر ماده دور بود و تا باز کردن و فق کردن
زخم را باید تا مرادانک او آن برانعقاد از آنچه حرکت بسیار معده و ورد و ماهم نرسد خاصه اگر مزاج باشد که رود و بیرون باز کرده و دو بهر جانب
بار دوم مقام تر دو بکند که پا بر برف و یخ نهادن زخم را بغیر دو صبر باز دو مدت صحیح باشد و آب سرد نخورد دیگر معتدل باشد تا او از آن بهتر شود
که اگر اندک بود هر گاه او از بهتر شود و چون در رستن دمل بیرون آید باد در صعب بر موضعی از اعضا افتد اگر مانعی بود و قصد توان کرد بکشاید
خاصه اگر در کردن با حلق باشد و الا نگشد بهواء که قابل صحت و اند بجوشد تا اندک شده و از انکه بی دهد و بجهد مفصل و ورم درد ما نع باشد
حقنه بهتر باشد و **اورام مفاصل در رستن** بجوش نضج کردن دمل و کشتن ورم و ریشها در مفصل هر چه طلا کند باب گرم باید بار زیاده در حمام گرم بکند
و بدانجه که هر جا کرم بکذارد و باد سرد بر آن زند آنجا بدتر بعضی دو شده کنند و تا تواند در رستن پیش نشد که نقصان باشد و بسیکی اگر جای
حس بعضی دور و تحلیل بکند بخلاف هوای تابستان که زود تحلیل کند دیگر اگر فتیله خواهد و هر بار که زخم بکشاید فتیله که از دو زخم را فرد کند و جانب
و هنها با نمد باب نکند و در زخم صحت شده ، تا پس اگر خواهد زود بهتر شود بالای فتیله مرهم بکند بکذارد تا بار زود از زخم خلاص شود و مثل زخم چنانکه در آن
بالا نکند به بیش و آن پس از آن مرهم ریل بکذارد روده و کرده و بشکل شتر او و زانافع بود و چشمهای زخم بکشاید مرزه و آب شل جای که باران بارد و از آن
بشو که بینه از کرم خوردن بسیار بهم رسد جراحت شدید و از دو طرف حلق و عقب سر و همچنین زانتی بود خاصه اگر رود و ورم دارد و از بوی مشک و نان
و روغن و داغ خوردن اکنا بهار از دو قدر ایخرد بحبه خورد و اگر شب نکرد دو اگر شب دارد و ماش بلو با جشمش و روغن بادام یا مغز بادام و کمتر خوردو و هندوانه
نافع بود و شیره کاهو خورد و چون سرما خورده تا این زخم را بهم رسد و سیاه شود بعضی را حمام گرم فایده دارد و بعضی را نقصان دارد و مرهم از کتل
دخل و شیاف مناد برنج در روغن پرخ یعنی بجد و کندم و کوجه و حلبه کتیرا الاغ و سیر کا و کتیرا زنان و بحره و انزروت دارد و بیخ برای جبینی وارد
القصب و بار داد اکلیل ملکم نافع بود و دوکرا و غیره تخم مرغ و کافور قیصوری و پیه مرغ بکذارد نافع بود و لعاب خطمی و اسپغول و نبات خورد و پاشویه
کنند از آب گرم و تخم زیره دار و به بکنند و آب گوشت خورد و بجای اگر قبض باشد و اگر شب کوفت ناک باشد جوشیده بسیار دواز اسبش می دارد و عرق
کند بر طرف بشود و اکلیل الملک ابخر الوقمر هندی خیار شنبر بدانه بیهی در و رو ر عرق کند و هر چه بر دمل می بکذارد و مثل اردجو و ارد باقلا
وار دبرنج و شکر و با مرغ وارد و کوز و داش و مغز کند بکذارد و با کل خطمی کوفته و ورق فرنس کلاغ همه را بهم زده بکذارد و بعد از آن ورق الجو و انجیر
کوفته که خوب سفید و شیره وار دبود و ورق نیلوفر و کا و زبان و گل خطمی وارد و جوشیده بکذارد و با پیاز و مغز الو و دانه تمر هندی نافع باشد
و اگر از انهار و غن کا و با روغن داخل کند لایق بود و اگر گوشت یدکلو آنکه از بعضی دار و ها یاد کرده شده در فصل ورم نگاه کنند و بکذارد
پس از آن مرهم بجنه جان بکذارد و چون سرگشته بداش و کندم کوفته با آب بپزد با همین آن خام که گرم کرده بکذارد نافع بود و فرو د کردن کل کو

نافع بود و چون کمتر شود و کرد دو کردن و در این بود نافع بود و در هم بوی کردن مرهم بکذارد و از این **صفت مرهم سوری** که اگر زخم دیر بر کشتی بکذارد
در حال که بماید از تو های هندی و تخم زیتون و سنبل و کل خطمی و برگ قرص نان کلاغ و ارد نخود و در روغن دنبه و بیاز برنج و ترس همه را باهم بپزند
و نیم کرم می کذارد و اگر کلوله از رحل سوخته و عاقر قرحا و صمغ کوفته در کرمی که بر زکند باز دانافع بود و بالای آن مرهم بجند بکذارد و پس از آن یک دو بار
مرهم بکذارد تا خوب بجبر کیک شده و اگر زخم را کشش بهم رسد و اگر ما بسکاف بکافند و چون چرک بیرون کند فتیله کذارد و دو و فتیله مرهم شما بکارد **صفت مرهم شیاف شبان**
که زخم را زود بهتر کند مردار و کل سرخ ال مرهم سفید و سل و با هم بکذارد و هوچه داخل کند و زرد چوبه و مردار سنگ شستر پس از آن پزد و بکذارد و شیاف اکرده
۲ بکار دوار ند و بالای آن نهاده مرهم کذارد و اگر برش فتیله لعاب دارد و بکذارد **صفت مرهم لعاب دار** و بکرند لعاب اسپغول و بحد و انه و وری و لعاب تخم پهی و لعاب کتیرا هم
بروغن بادام بجنه با سفیده تخم مرغ چون اندک کرم در مرهم ماند بجوش زده خوب بهم زند و بکذارد و نافع بود و پس از آن همین شما بکذارد و اگر در بیرون خوب کند با
سرما زند با صلب شود و کرم پوشد و بکذارد و از انکه در دو کند و روغن کنجد تا انافع بود و نیم گرم بر دو زخم بالیدن و جز ای کرم کرده و از دو چوب کرزیر موضع
زخم نهادن و در پای آتش هوا ربودن و مثل اصباح شراب ریحان و شراب بنفشه بادان و اینها خوردن و غذا گوشت مرغ جوان و طبیخ و به جوزه
و گوشت بره و کباب بودن و طعامهای موافق خوردن **چون در رستن زخم زنجیر** با کاردی کشیر و چوبه و فولاد و هر چه از آن مانند مثل و پیکان در زخم ماند که از آن زخم کشیده
باشد فی الحال جای زخم را بشکافند و بیرون کند و اگر بیرون نیاید دیر زنند و اگر باید و زخمت بدو زند و پس از آن سوخته بالای آن کذارد و خوب ببندد و لیکن بر
جایی که مرام درد اسپندر و در فصل ... دفع زخم بهتر از فصلهای دیگر باید نمود و بجهد آنکه زود در زخم فرو شود و ضایع و هلاک شود و اب نه هند و صاحب زخم را اگر
هوز پای چوب از آر دید جلو تی زهند **تو بای که صاحب زخم را نافع بود** و بکذارد و کندم ابقی رسیده و بیده و ساز نه و باب غوره و دو خبر و بر کرم چانکه از زخم
یاسید و شود و عزال خورد و کند پس از آن لعاب ده و بکه فی ابن بو بماند کند و چون بجوش آمد کم انفار داو و داخل آن آب بکند و اگر بیاید مجوش نابین از
آن دو بستان نار دو بخ که چون از کرده بشد لعابت بهد و داخل آن کند پس از آن روغن و بخشار ز بار و مسکه قرب و بشسار و غن و داغ کرده
بار ها زند و جوبه و اندک نا دیان و ادچینی و شکر و فلفل بیابید و از روغن بریزند و بجوش زنند پس در آن شور باریزند و صاف باید و کرد و
بکه و تخم مرغ در آنجا بکند و بجو را خود بر زنی بکذارد و نمو رانک صاحب زخم را باشد و سرد و زرده و مطبوخ در بکنو و صاحب زخم را از بان و در دو ماهی
کرسنه باشد و ضعیف شود و خون بهتر رسید و زخم بهتر شود و اگر از خون آمد از موضع زخم که روز دوم و سیم بکشاید و خشم بر باید کردن پس از آن مرهم و وقتی
کنار دو کرم کوب بند کنند و هر روز بکبار و زخم از آن کشیده و بیابد و رشت که هر چند بر زخم افتد و زخم خورده را بسیار نگاه دارد بر دو شغل کهن بسیار کرم
راز ندا و کذارند بسیار بیاکه به کشی پانند و بو هایا و رندا باشد که هلاک شود و اگر خون بسیار رفته زخم را کوبه بندند و بدست کمبهد و اندر و پس از آن
سفیداب سرب ۲ مثقال موم سفید ۳ مثقال مردار سنگ شسته ۲ مثقال
که خوب که بهم ایخته مرهم بکذارد
کرده ۳ مثقال روغن زیت ۱۰ مثقال و ورق تلوه ۳۰ عدد و بهم بر شته و بر کاغذ زرکی بکذارند و و بعد از آن بکذارند و بعد از آنکه دو سه روز بکذارد و شما بکذارد
صفت شما بکیرد روغن کل سرخ ۱۰ مثقال موم زرد ۵ مثقال کتیرا ۳ مثقال سفیداب باید گرفت همه ۵ مثقال بهم بر شته و شما کنند و اگر احتیاج باشد مرهم بکیرد
مرهم صنعایه بکذارد و بادام مرهم اقوه نافع باشد و از بوی نان خوردن احترام لطیف نماید و از بوی مشک و از هر بوی مثل بوی نرجس و بوی صندل و عود و عنبر

چه هر اینها نقصان رساند و خود را پوشد از آنکه سرما و باد زخم را گزند کند **اگر در فصل زمستان آبله و آتشک پدید آید** صاحب زخم را [illegible]
از آن بسیار کند بدانچه که آبله و آتشک را هوای گرم زود [illegible] موافق بود و باشد و در فصل [illegible] سبب برودت هوا اگر زود [illegible] زخم را [illegible]
ناصور شود و اگر در یک جا مقام کند زخم با [illegible] در هر وقت [illegible] باشد [illegible] اما در این فصل شراب خوردن در این نوع بهتر باشد [illegible]
موافق خوردن مثل گوشت مرغ و گوشت [illegible] طعام و کباب کردن نافع باشد اما در حمام [illegible] نخورد که آب سرد در حمام زخم را [illegible] خاصه اگر زخم [illegible]
و [illegible] باشد و عسل و روغن [illegible] موافق باشد و گوشت کبوتر و جانوران [illegible] دهند و [illegible]
[illegible] زخم را نقصان رساند و چون در اول [illegible] آتشک خواهد بود و [illegible] باشد [illegible]
جوشیده بخورد تا بخاران [illegible] گرم شود [illegible] شراب [illegible] دارچینی و بادیان و [illegible]
موافق باشد و از حلویات حلوای [illegible] و روغن بادام [illegible] نافع باشد **صفت [illegible]** [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] و [illegible]
و اگر [illegible] نبات [illegible] میوه‌های زمستانی [illegible] بخورد و اگر [illegible] قوت خواهد [illegible] عرق بادیان
با عرق دارچینی [illegible] موافق باشد [illegible] و [illegible]
و [illegible] اگر طعام خواهد [illegible] گوشت مرغ و اگر حرارت باشد [illegible] خالص [illegible] و اگر زخم [illegible]
[illegible] مرهم بکار برد
روغن زیت [illegible] موم سفید [illegible]
[illegible] زخم آتشک [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سبب [illegible] باشد [illegible] و [illegible] دارد
از اگر [illegible] و هر جا [illegible] و [illegible]
[illegible] سبب [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible] مرهم [illegible]
[illegible] مرهم‌های [illegible] بکار برد **بگیرد روغن زیت** [illegible]
چینی و موم سفید [illegible] چون [illegible] گرم باشد روغن تخم مرغ [illegible] بکار [illegible]
[illegible] گرم کرده [illegible]
[illegible] نقصان رساند [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] تخم مرغ [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] مرهم [illegible] بکار برد [illegible]

در حمام

در حمام گرم در آید [illegible] و [illegible] که بدن را [illegible] استخوان [illegible] اگر [illegible] استخوان از [illegible] باشد و سبب فصد و [illegible] **سبیل**
و [illegible] از اندرون استخوان بیرون آید [illegible] ملاحظه باید نمود و اگر آبله چون ناصور شود
[illegible] باشد و [illegible] بکار [illegible]
[illegible] این امر خوب محافظت کند [illegible] اعضای [illegible] باشد [illegible] از درون
دماغ و حلق [illegible] و از حلق [illegible] باید [illegible]
[illegible] باشد که از چشم [illegible] نقصان [illegible] **دارو [illegible]** **آتشک**
[illegible] چشم [illegible] آرد بگیرد لعاب [illegible] و لعاب [illegible] روغن بادام مرهم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کام و حلق و [illegible] چشم [illegible] مرهم بکار برد نافع باشد اقلاطون زخم [illegible]
[illegible] **صفت [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نافع باشد **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مرهم [illegible]** [illegible] موم سفید [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] **[illegible] گرم** [illegible]
[illegible] **صفت مرهم** [illegible] مرهم [illegible] موم سفید [illegible]
[illegible] **[illegible] روغن [illegible]** [illegible]
[illegible] مرهم [illegible]
موم [illegible] [illegible]
[illegible] موم سفید [illegible]
[illegible] **[illegible] گرم [illegible]** [illegible]
[illegible] **صفت مرهم** [illegible] موم سفید [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] **زخم [illegible] و [illegible]** [illegible]

و صاحب ازاکاه حرارت اندرونی بهم رسد و از تبهای عفونی و سیک و هر روزه و هر یک روز در میان اینجا ده بهم رسد اگر بر موضع شریف [illegible]
نباشد کشنده باشد و نوعی باید نمود که زود علاج شود که چون بماند حال آن بد باشد و در اول فصد کند و مسهل خورد و چون [illegible]
سبب ناداشتی و چینی نا نمودن این علتها پدید آید بدان آن خلاص شود و چیزهای سرد خورد چون شیرین کاسنی و لعاب اسبغول
و داروهای تبرید عناب و ماش و برنج و کشکاب [illegible] باشد و آنچه بدین مانند و [illegible] باشد و کافور و صندل
سنگ و آب برگ بید کردن و شیاف ساختن و ضماد ساختن [illegible] نافع باشد

زخمی پلید باشد که صاحب زخم [illegible] باشد چون ابتدا کند داغ کنانند [illegible] و داغ کنند [illegible] که صاحب زخم
[illegible] کرده باشد [illegible] **صفت مرهم** [illegible]
[illegible] باید نهاد **زخم سرطان** [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع باشد
[illegible]

[illegible] و بغایت تیز که استخوان را اگر ضرور باشد بشکافد [illegible] و از هیچ کاری دیگر [illegible]
[illegible] انگشت [illegible]
اگر از قطع ساختن [illegible] نقصان عظیم رساند و خواهد رسانید [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] فصاد [illegible] قطع سازند که قطره خون از آن [illegible]
[illegible] داغ کرده [illegible] مرهم [illegible]
اگر خون [illegible]
و بعضی سوخته گرم [illegible] لعاب [illegible] لعاب [illegible]
و بروغن بادام مرهم نمود [illegible] قطع سازند [illegible]
و غذای [illegible] مرهم [illegible]
[illegible]
آلتی باید [illegible] بغایت تیز [illegible] بغایت نازک باشد از فولاد
[illegible] روغن زیت [illegible]
آن باب باید [illegible] قطع [illegible] گرم [illegible]

جو که از میان خون بیرون آید بروغن زیت و خاکستر چوب [illegible] و جای [illegible]
[illegible] زخم [illegible] چوب [illegible]
[illegible] از فولاد جوهردار طلائم [illegible]
[illegible] پیکان [illegible]
[illegible] زخم [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب زخم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible]
[illegible]
[illegible]
زخم [illegible] نقصان [illegible] باشند
از فولاد [illegible]
[illegible]
[illegible] مرهم [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible]
[illegible]
[illegible] زخم [illegible] باشد
[illegible]
[illegible] زخم [illegible]

جنس ان از ان جنس پر بسته تر باید و از فولاد هموار باید و خوب پرداخته باید و سر ان پهن باید و بان زخمهای پوست در پشت
شکافند و پیش دارد و پس زخم چوب کنند و هر چه بر شکافته چهار شکاف باید بود و خون و ریم ان بیرون کردن و بر اندرید و یک
علاج کرده کردن و خوب به بندند بستن اگر خون بسیار اید جوشیده بر کنند پس چون دو روز بر اید ... کنند اگر حاجت باشد اما ایل
کی بران داغ کشند بر خنازیر یا بر موضعی که درد والی دارد و به میشود جراحان داغ کنند اما صفت میل بقدر یک وجب باشد و از
اهن هموار طایم باشد بد انطرف و چون خواهند بر موضع داغ کنند از مثل سر و شقیقه و انچه جای مانند مثل زانو و ران و کردن و بر همه اعضا داغ چون
نهاد و بر طلی که عصبی سوخته شود و از اتش چوب از مثل برنج کردن با داغ بهتر باشد **اما داغی که خواهند بر کشند بجهة خنازیر یا کاردن کنند** ان
از اهن طایم خوب باید که شکاف و هموار باشد و چون خواهند که بر خنازیر کشند کوشت را انجا باشد بهر جا که بر کوش برسد بکستره بشکافند و علاج
دکی باشد بیرون اورد و هر چه بود داغ بران کنند و کر خنازیر بسیار درشت کنند و بالای ان ... کنند و جراحان اول بیهوش سازند بعد
ان این داغ کنند و چون حرکت به جوانب کوشند که اندیوحای ... بر ... کوشند بهتر باشد و اگر جایی باشد که ... بشکافند
ان ... دیگر نفع باشد و خوب کهنه ارند **اما صفت فتق** ان بجهة بیرون اوردن رگها باشد از سر و بیهوش سازند و رگ
خنازیر از کنار بر شکافته بگیرند و بیرون اورند و داغ کنند و رکهای که ... بر ... دست و نوک انکشت بیرون اورند و بشکافند و رکهای
که جهة ... و ... که بر ... باشد بشکافند و بیرون اورند و داغ بر کشند و از جهة ضعف معده ... و ... داغ کنند
از ... و دوا ... و ... باشد ... رکها بشکافند و داغ کنند و بجهة زخمی که بهتر شود داغ بران در کشند یا ان ...
که ... میفزاید از نزدیک زخم بشکافند و داغ کنند **... و ... مرهم های ... و ... بر موضع مرهم باید نهادن**
تا زود بهتر شود اما بعد ... چاره ... بد ... از انکه ... دل خواهد بود یا خنازیر یا ماده خونی یا صفراوی یا بلغمی یا سودای
یا ماده سرطان یا خنازیر یا ... **اگر ماده دمل بود ...** ظاهر خواهد بود و ان اکثر در موضعهای کوشت ناک بیرون
اید مثل ران و ... و دست بر نزدیک ساعد ... و بر کنار ... و ... از انکه خبرهای ... کنند تا زود بهتر شود و اکر حرارتی ...
دارد و فصد باید کشاده و مسهل خورند و در اول باد مرهم های ... تا خوب ... بکند **صفت مرهم ...** ... و ... خطمی و ... شیر
و ... و ... بکوبند و بعد از انکه خوب کوفته باشند و اب و اخل کرده ... بکدازند و اکر اندکی روغن
کل ... و اخل کنند ... و ... خیار ... و ... و ... و ... و روغن کاو و لعاب ...
کتان و ... نجاست ... کنند باشد **صفت مرهم ...** بر انچه ... مزاج ان کرم باشد ... و ... و ... کا ... بکدازند
مرهم ... ... و ... و برک ... و ... و ... و ... نافع بود ... خوب کوفته باشند و با اندکی روغن کل
... ورم ... کنند **مرهم ...** کندم کوفته و ... و ... و ... بکدازند و ... و برک ...
درد و صلابت ورم ... و ... **مرهم ...** ... و باقلا و ... و تخم ... و کندم و ... و ... ورده

بزغالی

... کوفته ... و ... و روغن کاو و روغن ... تحلیل کنند و ... سازد و ... کند **مرهم ...** اما اول زخم ... که ... زخم را
بکنند و ... زود و ... و ... خواب ... و اکلیل الملک و کل ... و ... و ... و مرکب ... و ... و ... و ...
... و ... و ... کوفته و ... در اب حل کرده اگر ... باشد ... و روغن کل ... بکدارند و اگر ... مرغ ...
کنند باشد **صفت مرهم ...** ... و ... و اکلیل الملک و ... و ... و لعاب اسبغول کوفته ... بر ...
بکدارند **صفت مرهم ...** ... کل ... و ... و باقلا و ... و ... و ... کوفته و ... روغن ... مرغ بر ...
بکدارند **اما اکر زخم خنازیر ... بود ...** چاره ... از انکه ... بکنند ... اکر ... شود ... زخم ... شکافند ... و ...
از ... و ... خواهند ... و ... و ... ریشه و ... و ... بر ... و ... و ... سرکه و برک ...
اب ... بران کنند و اگر ... بران ... و ... طلا کنند ... و ... طلا ... خالص طلا کنند و ... کردد
فصل ... و ... طلا ... و ... مرهم ... و ... **مرهم خنازیر ... ماده ... سازد** ... و ...
و ... و ... و ... باشد **مرهم ...** ... بقول ... اکلیل
الملک و ... و ... و ... **مرهم ...** ... و ... و ... و کل ... و ...
... حل کرده ... **اکر ماده ... بود ...** افضل ان باشد که ... و ... طلا کنند
... کل ارمنی و برک ... و مرهم های ... اگر حاجت افتد ... دمل ... **و اکر سوداوی بود ...** سکنجبین ...
و مسهل لطیف و اکر حاجت باشد فصد ... و حجامت کنند و طلا کنند ... و ... و ... و ... لعاب ... و ...
حاجت باشد که ... مرهمهای مذکور ... و ... کردن و ... و ... بر ان طلا کردن **و اکر ماده بلغمی باشد** قی کردن ... و ... کردن و
غذاهای ... خوردن و ... و ... طلا کردن و ... لطیف خوردن و از انچه غلیظ بود دست کشیدن **و اکر ماده سوداوی باشد** ...
... و مسهل ان ... **اکر ماده سرطان و خنازیر باشد** هم باید اهم فصد کردن و هم مسهل خوردن و معده را پاک کردن بعد از ان
... و ... موضع ان ... و ... **اکر ماده بلغمی باشد** ... ان ... و ... مثل مسهل و فصد و حجامت
و ... و ... طلا کردن ... و ... و ... و ... و غذاهای ... خوردن ... و لعاب اسبغول
و کاسنی و تخم خیارین و ... و ... خوردن و ... بودن و ... باشند ... بودن
... و برک ... و ... و ... نافع باشد **... مرهم ...** ...
کوشت ... و ... و ... چون ... و ... و ... بیرون اید
اکر زخم ... باشد که ... و ... باشد ... و ...
... باشد ... معده ... باشد و ... و ... کنند ... طلا کنند ...

و برش کف شان و مرهم صفایی کند [illegible] و از آب منع کند و الا زیان کند **باب اول در معالجت زخمها که از چوب و الات باشد** مثل شمشیر و تیر و خنجر و کارد و سنگ

و پیکان مانده در زخم و کلوله مانده در مقام زخم خواه در استخوان و خواه در گوشت و معالجت و بیرون آوردن پیکان و کلوله و غیره اما بعد بدانکه

هر زخمی بر بدن انسان باشد [illegible] که حق تعالی به قدرت خود او را از آن نجات دهد افلاطون زخم بند گوید در روی [illegible] و [illegible]

شده بود و از [illegible] سخت [illegible] در وسط خلاص شد اما هر چه زخم بزرگ باشد سلامت تر باشد و زخم کارد و نیزه و خنجر بد باشد و زخم تیر بدتر از همه خاصه چون

بر موضع شریف خورده باشد اما هر کاه زخمی بر موضعی خورد و چاره نباشد الا آنکه زخم را ببندند خواه بخیه زند و طریق [illegible] آن باشد که فی الحال

جای زخم را تو بسته بر کند و اگر سوزن باید زدن بزند و اگر باید و حرکت بدهد و پس از آن بو خشم بر کند و طریق [illegible] که [illegible] از نخ

[illegible] و بسوزانند و هم کرم بر آن بندند و موضع را خوب محکم کنند و اگر باز دیگر خون روان شود همچنین [illegible] فی الحال صاحب زخم را که [illegible]

و اگر زخم بزرگ زده باشند و شکافته شود و بر روده رسیده و روده را اگر فرو نتوانند برد فی الحال [illegible] بر کرده و دم روده را [illegible]

بکار کنند و [illegible] جا بماند و خوب بپوشند و [illegible] روده از [illegible] هیچ [illegible] از زخمهای [illegible] دیگر زخم شده شود بر بالای چوب

پس از ساعت [illegible] هر چند اعمال کنند بهتر باشد و هیچ زخم و دارو [illegible] زخم [illegible] بهم نرساند پس از آن [illegible] آب دهند **صفت [illegible]**

چوب که صاحب زخم را دهند که عطش او [illegible] و هم [illegible] باشد [illegible] خوب [illegible] باشد و [illegible] زخم تواند باشد

پس [illegible] و کنده و آب در دیگ سنگی کرده بر جوش آورد و [illegible] در این میان می ریزد و [illegible] پس [illegible] و [illegible]

چینی و [illegible] داخل [illegible] اگر همه را انگور [illegible] بهتر باشد و روغن [illegible] یا روغن [illegible] روغن [illegible] داخل کند هر چه حاضر باشد و بعد چوب باید

[illegible] به [illegible] روغن [illegible] بالای آن باشد و [illegible] باشد [illegible] داخل کند بطریقی که چون [illegible] کرده باشد اگر

[illegible] جوش [illegible] رنج در آن [illegible] بکند [illegible] باشد و روز [illegible] پس روز چهارم اگر آب [illegible] **طریق**

کز آب که در زخم [illegible] چوب [illegible] و آب داخل آن کنند و در دیگ سنگی [illegible] صاف کرده باز بجوشانند تا نیم

[illegible] و اگر [illegible] از [illegible] کل [illegible] بجوشانند و آب بر آن کنند و عوض [illegible] آن [illegible] نافع باشد و صاحب زخم را

[illegible] آورده [illegible] مردم [illegible] که [illegible] بسیار [illegible] با دست [illegible] بوی خوش با خود [illegible] باشد [illegible] کردن با مردم زخم دار [illegible]

رساند و اگر [illegible] از آنکه [illegible] بهم رساند مرهم [illegible] **صفت مرهمی که صاحب زخم را نافع بود** بگیرند روغن زیتون و موم

[illegible] و مردار سنگ [illegible] چینی و [illegible] و [illegible] مرهم کرده و [illegible] بعد از چند روز این مرهم بگذارند **صفت مرهم**

که در زخم [illegible] و [illegible] باشد نفع [illegible] بگیرند روغن زیت [illegible] موم [illegible] کند [illegible]

[illegible] همه را [illegible] روغن [illegible] داخل کنند [illegible] اگر ورم کند [illegible] بهم [illegible] **صفت مرهم**

که زخم را نافع بود [illegible] روغن گل [illegible] موم [illegible] مردار سنگ [illegible] طین مختوم [illegible]

[illegible] مثقال زهره ادم [illegible] چینی [illegible] مرهم [illegible] و این زخمهای [illegible]

کز زخمها

بر نافع باشد **صفت مرهم صفایی** که زخم کارد و خنجر و شمشیر و پیکان و کلوله جمع مرهمها و زخمها را نافع باشد بگیرند روغن زیتون و موم [illegible] و کنند [illegible]

[illegible] بقدر حاجت و [illegible] که زود [illegible] **و اگر پیکان در زخم مانده باشد** [illegible] کوید که [illegible] حافظ [illegible]

دست [illegible] بود که از [illegible] شده [illegible] و از دست [illegible] و هر چندی که [illegible] آورد [illegible]

[illegible] الا آنکه در شب [illegible] که [illegible] بود [illegible] خواب [illegible] بیهوشی دادم از خود بیرون [illegible]

[illegible] از آنکه [illegible] و [illegible] که [illegible] مرهم [illegible] بر کرده و [illegible]

روز دیگر [illegible] بر بالای چرب دادم [illegible] که یاد کردیم [illegible] و از آن خلاصی [illegible] مرهمهای [illegible] کرد [illegible]

[illegible] و پس از آن [illegible] که [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] که گرد [illegible] بیهوشی دادم و پیکان را کشیدم و [illegible] زخم را [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] از آن [illegible] چوب [illegible] روزی [illegible] زخم [illegible] آب [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] الحال [illegible] جان [illegible] الحال که [illegible]

[illegible] و بعد از خانه خود بیرون [illegible] **صفت مرهمی که زخم [illegible]** خاصه زخم [illegible] روغن [illegible] موم [illegible] سفیداب [illegible]

[illegible] بجز [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] و جراحت را بهتر کند **اما زخم** [illegible] باشد زخم

و جراحت [illegible] را [illegible] **اما بعد اول** آنکه جراحت که شکاف [illegible] **دوم** آنکه [illegible] باشد **سیم** آنکه پهلو [illegible] **چهارم** آنکه [illegible]

[illegible] **پنجم** آنکه [illegible] باشد و [illegible] آن ظاهر [illegible] و بعضی [illegible] ظاهر بود و بعضی را گوشت [illegible] باشد و [illegible] بعضی

[illegible] و خون [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] ظاهر توان دید و بعضی در باطن باشد و بعضی [illegible] باشد که چون جراحت

بدان رسد [illegible] و بعضی باشد که جراحت را احتمال کند و اگر جراحتی بدان رسد خلاصی [illegible] باشد و [illegible]

و جراحت [illegible] باشد اما [illegible] بهتر از جراحتهای دیگر باشد و دل هیچ جراحت را احتمال نکند و جراحت [illegible] جراحتی که [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] رنگ روی [illegible] و قوت [illegible] و از [illegible] باشد که زخم بر جای [illegible]

[illegible] و باقی اعضا [illegible] باشد و هر که جراحت [illegible] مرگ بود و بعضی [illegible] که جراحتی که [illegible]

[illegible] زخم بند [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible] شود و بعضی را [illegible] که استخوان [illegible] و گوشت [illegible]

[illegible] زخم را [illegible] و [illegible] کم و زیاد [illegible] جراحت باشد هم [illegible] اعضا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و بجای خود باز [illegible] جراحت بعضی را خون بسیار آید و بعضی را [illegible] بعضی را هیچ خون [illegible] بعضی را خون با اندازه [illegible]

باشد که خون [illegible] و [illegible] هیچ [illegible] باشد و بسیار باشد که بعضی را خون برود و نقصان عظیم رساند **اما بر کاه [illegible]**

[illegible] هر زخم که باشد از [illegible] باید [illegible] جراحت را [illegible] و [illegible] بر نهند و محکم ببندند [illegible]

واگر ناسور میان جراحت چیزی نخشد چون موی و روغن و غیر آن که چون چیزی در رفته و دیر درست شود و از طعام و شرابها باید که خون اندرین باد
کند پرهیز باید نمود تا جراحت آماس نکند و درست گردد و اگر آماس کند جراحت خود بگلاب گرم کرده مو بگذارد تا گرم کند و بعد جراحت بنهند و ...
مند تر از انار ترش و شیر بن خشت که بر آب قابض پخته باشند و بر وی زخم آماس را زایل کند و دیگرهای دیگر اگر ... از جراحت بود هیچ سود دارد
واگر خون باز نه ایستد بستن فصد کند ... بر زیر آن نهند تا خون باز ایستد **اگر جراحت کرده بود دیگر مثل زخم تیر و کارد و تیر و پیکان و نیزه** اگر پیکان
بکشند باید که گوشت برکنند ... و سوخته بهم برهم نهند و اگر تاب نیاورد و بیهوش دارو دهند و بعضی باشد که پیکان با پیکان
که بر جایها خورده باشد اگر داغ کنند که بر جای خورده که اگر بکشند فی الحال خواهد مرد ... باید که از دهان بیرون که زخم بیرون باشد که چون ...
نان با پیکان کشیده شود و هلاک شوند ... زخم را باید که خشک ... و بمانند ... که مردم گویند خوب بود و هلاک شده و زخم
که در جراحت گوشت بود و خشک بند کردن بهتر باشد و اگر ... باشد ... چنان باید ... که حرکت و ورم کند و زخم درست شود و هر جراحت که
چنین باشد که فی الحال زده باشند خشک بند باید کردن ... که اگر خون ... باشد و هلاک کند ... و اگر بکی ... شده ... بار باید بند
اگر جای باشد که اندرون زخم غور کرده باشد باز بر آن جوک دارد ... خارش ... که جراحت را بگشایند پس علاج کنند و اگر جراحت
کهنه باشد علاج او علاج قرحه بود ... باشد و اگر جراحت عظیم باشد و آن عضو که جراحت بدان رسیده باشد بلند باید باز برید که زخم گشاده شود و از
بالا کشند تا فراهم آید و اگر جراحت سر او تنگ باشد و اندرون زخم گشاده شده باشد داروهای تیز گشاینده باید نهاد تا سر زخم را گشاده سازد و
چیزهای تیز گشاینده مثل روغن کاو ... که بند یا چوب ... که در سر جراحت بنهند گشاده شود و یا روغن زیت بر آن زخم نهند و اگر مرهم بادرون
قند با زنند در خورد اندرون جراحت و مرهم آلوده کرده بر نهند تا از فتوح کرگ را بکشد و گوشت تازه برویاند و بالا آید و اگر جراحت خشک
شود و به جان نیاورد و خشک دارد و چیزهای خشک کنند و باید که گوشت که بیرون بسته شود و اندرون قرحه گرده و حاجت باشد که بگشایند
بیا از برهم رسد **واگر جایی کوفته شده و خون در او فرده** داروهای تحلیل دهند و باید که نخست پس روغن دهند و خرمای تازه و زرد چوبه بر آن نهند
و چیزهای که مثل برگ بو او برگ رز کوفته و جنبه رو کنند و برگ صنوبر و کشته تازه و زنجبیل ... سیاه باشد که خون در آن مرده و اگر هم در رگ
واگر زخم در شکم کنند که بنازی مراق گویند بشکافند و روده بیرون آید و روده و ... اندرون شکم باشد که گرفته باشد فی الحال روده را بجای گذارد
و دوخته کند او روده ... با سوزن زنند اگر جراحت ... که باشد و روده و باد گرفته باشد در این مشکل باشد بجهت آنکه بجای نشود و هیچ باد گرفتن ...
صاحب زخم ... باید شد مگر آنکه علاج او ... کند اول آنکه بکوشند تا باد را تحلیل کند دوم آنکه جراحت را فراخ تر کنند و بجای گذارد
و تحلیل ورم و باد روده ... که پاره اسفنج تازه را بگویند نرم و گرم کرده در میان ... کند و بر آن گذارند تا ورم و باد به شود و پس بجای رود
و اگر زخم را بیشتر بشکافند و چون بجای رود دوخته و سوزن زنند باید زود ... به بندد و اگر به شراب گرم ... تحلیل باد روده کنند بهتر باشد از بهر آنکه
حرارت شراب ... گرم باشد و اگر ... تحلیل نشود زخم را ... که باشد بیشتر بشکافند و روده ... بیرون آمده بجای رود و دوخته چنانکه ... و دیگر
سوزن زنند خوب محکم ... و ... باید ... که زخم گذارد و باید که ... و سوزن زدن و طریق دوختن چنین باید چنین باید

دو لیسه جراحت را بدست بگذارند و چه دوزند و اگر جراحت دو بر و در زده باشد ... و زخم را بشکلی خواباند که میان شکم
در تهی باشد یعنی سر و پای را بالا نهد که از زخم اگر جراحت بالای ناف باشد بطریقی خواباند که زخم از هم گشاده نشود و چون جراحت به بندند باره بنهد
روغن زیت گرم کرده بر جراحت باید کردن و حقنه کنند از لعاب کتان و لعاب و ... و روغن بادام و روغن تیاه که
بلبان دانه و اگر جراحت بر روده رسیده مشکل باشد خاصه اگر بر روده‌ای صایم رسید و باشد بجهت تن درست نشده باید دوخت و اگر
باریک باشد و رگهای شریان در روی بسیار است و اگر جراحت بر روده‌ای فرو تر افتاده باشد علاج شود و ...
بر باشند در حالی از حال خویش بگردد و فرد ... شود و هلاک شود **اما جایگاه که جراحت بر جایگاه هلاکت باشد** جراحت چند قسم
بود یکی آنکه خون از آن موضع میرود ... مثل جراحت که بر گردن یا بازو یا بر سر یا کتف یا پهلو یا جگر و مثانه و ... و زیر زانو
و آنچه خون بیشتر سیلان کند گردن و اطراف جگر و بینی و مثانه و خصیتین و ... باشد و انگشتهای دست و پای انگشت پای که رگهای شریان
کم گاه و خون ... باشد و کرم در رفتن به آنکه از رگها باشد و آنچه ... و از حرکت شریان باشد و از جستن خون
چند نوع باشد اول آنکه بر شریان نهند دوم آنکه بر زیر ... نهند سیم آنکه اطراف را ببندند مثل بازو و کتف و ران و ... انگشت و
دارو ... که چون بر زخم نهند خون باز دارد ... و کف دریا و عناب باشد و هرگاه **جراحت ...** یا کوچک افتد از
آماس و تب خالی باشد و ... که عصب از طرفی ... باشد ... شود و تشنج کند خاصه اگر از میان بریده باشد ...
و اگر ... شود ... باشد و آنچه بر عصبها ... مثل عصبها ... که چون لیف ... باشد ... آماس کند و چون
آماس کرد آن عصبها درست ... زبان دارد ... بهم رسانند و ورم بهم رساند و آنچه بر عصب ... باشد بعد از ...
روغنهای گرم مثل روغن زیت بر نهند پاره ... که از ... تسکین درد کند و آماس ... و خواب آورد **و عصب ... کند** ...
و ... دوا ... داده ... تسکین ... باشد ... و آنچه در عصب ... موم در روغن حل کرده ...
روان ... گرم ... بر روغن زیت حل کرده بر آن بند ... و آماس را تسکین دهد **و اگر جراحت بر ... و پیکان ... زخم ...**
مرهم فرفیون ... و هر گاه که حرارت ... و ... و هر گاه که آماس کند ... دارد و
و ... روغن زیت ... بر ... مرهم ... در میان ... کرده ... جراحت ... زخم ... و اگر جراحت ...
شود ... باید ... که آماس ... و اگر ... باشد ... چیزی ... باشد ... کند که آماس ... کرده و تشنج کند بدین
سبب بر جراحت ... باید ... و اگر جراحت ... باشد ... مرهم ... چیزی کند ... شود و چون ... کرده و ...
زیت تا ... و آب ... جمع شود و اگر جراحت ... باشد ... چون فرفیون ... احتمال ...
باید دوخت و اگر جراحت بر ساق یا بر عضوی دیگر باشد ... و اگر عصبها ... باشد ... و ...
خوردن ... باید دوخت و اگر جراحت در بالا باشد ... و ساق ... روغن زیت ...

باید کردن و اگر در پاهن باشد طرف بالا چوب کند و هیچ حال نباید که گوشت که آب یا روغن بجراحت رسد علاج از علاج جراح کویم شیخ
و از زخم سنان بر روی نصابت رسیده بود و زهر آب داده و ورم کرده بود در حال از اضمادی کردم از آرد باقلا و ترمس
و آرد کندم و لعاب اسبغول و کتان و روغن بادام و روغن دنبه و خرما و زرد چوبه بر روی نهادم تا جراحت آن بر دو روان
کذارند پس از سه روز یا چهار روز که ورم کرده باشد آنکه آن روز بود در دو بسیار کند خاکستر کرم کرده از چوب رز در میان لخته
بجنند بر آن نهند اما جایی که بسیار خون نداده که باشد که خون را رود آن سازند و اما آتشکین درد باشد برگ حنظل و برگ سداب
کوفته بر نهادن سود دارد و پوست دنبه کوفته که گرم باشد در زخم تازه را بهتر باشد و کسی را که زخم رعشه خورده باشد او را
غذا کم دهند و هیچ چیز از غذا نیست اما پیکانها از شکل الی باشند که کرنه باید [illegible] بر کشند اگر در جای مانده باشد و بیرون نی
و نزدیک شریان و رگی نباشد که چون بشکافند نقصان رسد از آن باید شکافت و در این نوع احتیاط تمام باید بود تا پیکان یا هیچ پاره
شکسته نشود و پس چند نوبت بر باید از بود تا هم از موضع خود شکند و پس از چند ساعت آهسته بجنبانند پس از آن بجای بر کشند و هر گاه
دانند که محکم است و کشیده نشود دارو بیهوش کند و بر کشند و چون در استخوان باشد سر آن مشکل باشد و پیکان زهر آلود باشد و گوشت را تباه
خواهد بود آن گوشت را بر باید داشت و علامت آنست که رنگ گوشت تباه شود و بگردد و بد رنگ شود و اگر پیکان در استخوان محکم
شده باشد و بر سوهان کشید کرد و اگر دوان باید شکافت تا آسان بیرون آید و اگر پیکان یا سنان یا هر چه باشد در عضو شریف نشسته بود چون دل
و دماغ و جگر و شش و شانه و روده او را از آن نکشند بلکه اگر دو سه روز بگذارند صاحب زخم زنده باشد و اگر کشند بر دو در این حال مشکل باشد باید
گفت اگر رضا دهند بکشند و کار بوده باشد که جمعی جراحان کشیده اند و علاج نموده اند و اگر جراحت زخم گلوله تفنگ باشد و بر موضع خورده
که اندام شریف بوده گلوله غلطان بیرون آورده اند بطریقی که از آن باید بیرون زخم و نشد پس از آن اگر بر روغن زیت چوب کرده باشد و چون
گلوله رسد بالا کند [illegible] پس گلوله جا گیرد و بیرون آورد [illegible] و اگر گلوله [illegible] نشسته بود [illegible] طرف دیگر نزدیک مقابل رسیده
انگشت باشد که بیرون آورد [illegible] بشکافند و از آن طرف بیرون آورد و [illegible] پیکان تیر و سنان نیزه اگر از طرف دیگر آسان بود بیرون آورند
پیکان تیر و سنان نیزه از طرف دیگر آسان بود بیرون آورند و اگر نتوان از همان طرف که زخم خورده بیرون آورد و روغن گل [illegible] کرده
بر آن [illegible] گذارد و صاحب زخم را آب ندهند [illegible] تا عضو [illegible] همان بخط بر دو [illegible] زخم [illegible]
دارو و روغن [illegible] زخم [illegible] آب [illegible] بعضی که زخمهای [illegible] شوند و آب [illegible] بهترین چیزی
صاحب زخم را خوب [illegible] باشد خواه پیکان [illegible] غذاهای موافق دادن [illegible] زخم صاحب زخم را
آب ندهند و اگر جراحت [illegible] جراحان [illegible] باید که [illegible]
بهم رساند پس از آن اگر دو سه روز بر آید خود آسان بیرون آید و بعضی [illegible] تا از او دود بیرون [illegible]
مجروح [illegible] باشند بر آن گذارند بیرون آید بعضی [illegible] و [illegible] بیرون آورند [illegible] زخم [illegible]
و پر کنند

بر کسینه [illegible] باشد یا نرگس و بزر البنج و صمغ نیز نافع باشد و دوا روئیه که در دل بشکافد خوب است هر در باب بیرون آوردن پیکان و سنان
و بند و بیخ و هر چه که باشد بیرون آورد و دو شکم سوراخ را بشکافند و بر آن موضع نهند بیرون آورد و باقی علاج این در فصل دوم در داروهای مشروح
از عوارف [illegible] بنهاد کنند و بگذارند و نافع باشد والله اعلم باب دوم در [illegible] که از زخم [illegible] بسته و هر چه بر زهر آب داده بود
[illegible] بیرون زهر [illegible] بدانکه هیچ چیز دشمن آدم [illegible] بعضی طلب مال و بعضی طلب [illegible] و جمعی بر زبان [illegible]
که چون با زهر پیکان بر بعضی از اعضا رسد در یک لحظه مردم را ضایع کند و زخم [illegible] اگر چه که مضرت [illegible] خواه از ظاهر و خواه از باطن
اما در ظاهر بدن [illegible] بر بعضی از اعضای مردم [illegible] باطن باشد و داروهای زیان کار بر مردم [illegible]
و ضایع شود و پس [illegible] زبان کار [illegible] چون [illegible] بعضی مردم [illegible] زهر آب [illegible] باشند که [illegible]
که بر کسی زنند زخم دار شوند و [illegible] زهر آن [illegible] ضایع شود [illegible] پیکان تیر [illegible]
و هر چه [illegible] زخم [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] علاج [illegible] زخم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] گوشت زخم باشد [illegible]
تا از آن [illegible] زخم [illegible] زهر آب داده [illegible] نقصان رساند [illegible] باشد [illegible] مشکل باشد و هر چه
زخم [illegible] شده [illegible] تمام [illegible] زخم [illegible]
[illegible] زهر آب داده [illegible] زخم [illegible] گوشت [illegible] ورم دارد [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] خون بیرون آید [illegible]
زهر [illegible] روز آب نباید داد پس از آن [illegible] روغن موم [illegible] چوب کرده [illegible]
دفع مضرت زهر کند [illegible] زخم [illegible] صفت روغن [illegible]
آب داده باشد نافع باشد [illegible] موم [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
اول [illegible] زهر آب داده [illegible] نافع باشد [illegible] صفت [illegible] زهر [illegible]
بیرون آورد [illegible] روغن [illegible] مرهم [illegible]
هر دو [illegible] زخم [illegible] و اگر [illegible] زهر دار [illegible]
بالا در [illegible] روغن [illegible] ورم کند [illegible] باشد [illegible] ایشان [illegible]

ور رگ که شود در ریش و صدید بالا آید و اگر بر سر آن رسد و تدبیر نکنند گرد و اگر کسی را دندان زرد و در دیگر دو آماس کند و باشد که بزرگ که پوست انگشت
و زرد آب بالا آید و در این حال اگر دانه که بادر بود مباشد علاج آن زود و آسان باشد فی الحال روغن جوز خورد و اگر چوب ...
بر عضوی از اعضا رسانیده باشند و زان جای در پوست سرایت نموده باشد قی کند و شیر گاو و غذاهای چرب دادن و مالیدن روغن مومیا با
بر آن موضع و اگر حاجت به مرهم باشد این مرهم بکار دارد صفت مرهمی که زهر از جراحت بیرون آورد بگیرند روغن زیت و روغن مومیا و موم سفید و اهل
کنند و طین مختوم و صبر و ارخطا و زهر و فادزهر سفید و اسرب و اسفیداج و برگ ... دانه مرهم نموده بکار دارد و زهر از موضع جذب
بکشد و دفع ورم و درد آماس بکند و خواب آورد و در ریش و صدید ... صفت مرهمی که زهر ... چوب ... آورد
و دارو که بر عضوی از اعضا کشیده باشند دفع کند بگیرند روغن زیت کهنه و روغن تخم مرغ و ... و فادزهر ... و صابون ... بگیرد
و ورق نقره و موم سفید ... نافع باشد مرهم شاه نور دوری جراح و این شخصی از جراحان معروف
و جراحی نجابت کاملت و دارو شناس و کار بسیار در جراحی کرده و در زمان سلطان مراد پادشاه ... آورده شخصی ...
بود افلاطون زخم ... غلام ... افلاطون ... خود کی گرفته بود
و جراحی ... افلاطون ... روزی شخصی در صحرا بود ... جانوری او را گزیده
بود ... خارش ... پادشاه ... صباح ...
چنین حال ... پادشاه ... جراحان ... جراح حاضر شدند شاه نور ...
... حاضر آوردند ... و جراحت بسیار ... شیر گاو آوردند ...
تریاق فاروق دادند ... اعضا ورم کرده ... فصد کردند ... علاج ...
... شاه نور ... مرهمی ساخت ... پادشاه ...
نمود قریب دو سه هزار ... صفت مرهم موم سفید روغن
زیتون کهنه چوب ... روغن ... مومیایی و صابون ...
... طین مختوم ... اسفیداج ... تخم مرغ ... طلا کنند ... مرهم
بهتر بود صفت مرهم دیگر که نافع باشد ...
... صفت مرهم دیگر ...
و طین مختوم ...
و ...
و زهر طلا کنند و اگر جراحت ... صفت ...
والله اعلم

زر آب شده و مجروح شده بگیرند روغن زیت و روغن گل ... موم ... و کافور قیصوری و طین مختوم و خون سیاوشان و
بهم مرهم نموده بکار دارد نافع باشد و باقی علاج زهر کشیدن از زخم و پوست و اعضا خواه به مرهم و خواه به طلا کردن در فصل دیدم کتاب در
حروف تهجی نگاه کند و علاج باب سیم در زدن چوب و سنگ و ضربه و سقطه و کوفتن و کوفته شدن عضوی از اعضا اما بعد هر گاه
کسی را چوب زده باشند ... باشد ... آماس ... و عفونت ... چوب خورده ...
... باشد که ... کرم ... موضع ... جایگاه ... زخم ... خوب ... نگاه ...
چون ... آماس ... باشد ... پوست ... گوشت ...
... آماس ... گوشت ... چوب ... فصد
... چوب ... باشد ... کرم ... نافع باشد ...
... کرم ... پای ... کرم ...
... باشد ... زعفران ... چوب ...
... پوست ... نافع باشد ...
... نافع باشد ...
... آماس ... کرم ...
... روغن گل ... نافع باشد ...
... نافع ... روغن بادام ... و اگر عضوی شکسته ...
... زخم ... کرم ...
... زخم ...
خون ... نافع باشد ...
... باشد ...
... زخم ...
... نافع باشد ...
... مرهم ... زخم ...
... باشد ... زخم ...
... زخم ... خوب ...

پس اگر درد زخم و ورم کند رفاده از روغن زیت یا گل بر پاره پنبه بران نهند فایده کند روغن برزخم نهند و اگر رفاده از گشنیز تازه و زرده تخم مرغ آلوده کرده بکار دارد
وهم درد بنشاند و هم ورم را نافع بود و خواب خوش آورد و دماغ را بروغن گل و چرب کند پس اگر زخم چرک کند هر روغن که گفته شد بر اینجای مالند و اگر
عضو بریده یا از اعضا جدا شده و کوفته شده باشد و این بانواع باشد و اگر خون در زیر پوست مرده باشد بگیرد پوست جنبه کوفته و بکار بندند چنان که ورم
و اگر جنبه که ورم کرده و سیاه شده زردچوبه و گشنیز تر و زرده بلوط و خرما و روغن گل سرخ هم بر پرده بکار دارد و ورم و درد بنشاند اینجا اگر خود آورده اگر گوشت
تباه شود ضمادی با مرهم بکار دارد تا گوشت تباه شده را بخورد و این زنگار و مرهم که ذکر کرده شد و صفت مرهمی که جای اگر کوفته شده باشد ورم و درد بنشاند
و جراحات را بهتر کند روغن زیت و موم سفید و مرداسنگ و جاو شیر و زردچوبه که مر زرد و روغن تخم مرغ بکار دارد نافع باشد و اگر اینجای زرد شده با
وان زیر پوست چرک گرفته بود و مثل نیم خون که کوفته شده باشد یا ورم گرفته و زیران زرداب دارد زهره کوفته باکارد دران کشند یا بر موضع دیگر باشد
که کوفته شده دارو بر نهد که از دوش گل ختمی و گشنیز خشک و لعاب اسپغول و روغن گل سرخ بکار دارد پس از آنکه زرداب بیرون آید مرهم برگ بکار دارد و هر دو
از ماش و نخود و نیز خیارگوده آب نافع بود و اگر استخوان نرم شده باشد آن موضع را چرب کند و بسوزاند بکند و استخوان را بتراشد که اگر ریزه ریزه شده باشد
آن استخوان را بیرون آورد و مرهم بکار دارد و اگر استخوان های بزرگ ترکیده شده باشد از خوب ببندد و زفت طلا کند و هر گاه که هم استخوان شکسته و هم گوشت
کوفته شده روغن زیت بر موضع کوفته شده بکار دارد و اگر کوفته باشد و هم جای شکسته بود مرهم زفت بکار دارد و در سه روز بسته دارد تا به استخوان را محکم کند و دران
کوشد که ورم و اماس را بنشاند و چند روز بسته دارد تا خلاص شود و مرهمی ناخن باشد او را علاقی باشد از مهره کاو یا زهره آدمی بهتر بود و نیز مهره که گفته
نیز نافع باشد و اگر در زیر دوش یا اسباب یا چیزی آمد باشد و هم جای کوفته شده اگر داند که هلاک نخواهد شد فصد کند که فصد بهترین معالجات باشد و او را
و افتادن از اسب و شتر و بلندی و انچه بدان ماند اگر کوفته و جای نیز شکسته فصد کند نیز نافع و فصد اماش بریخ دهند و گرم بپوشند و بجا گذارند چوب زرد و ابگران نیز حب
باشد و اگر داند که جای دیگر شکسته فصور کرده و دست بکشد بلکه فصد بهتر کند که بهتر باشد اطلاع زخم بندکو و شخصی را در بازار هم در هم شکستن یا رحم چوب را
صورت خورده بود و چشم را از حد فرو بیرون آورده و بطرف استخوان بالای چشم شکسته فی الحال لعاب دانه و دری و لعاب دانه بهی و لعاب
ختمی گرفته بر چشم با دام از ابروی که تمام چشم را بر فاده و از طین مختوم و شاد نج عدسی بران با پیشه سوخته که تمام گفته اگر خون سیاه شده درد بود بهتر
شد اما ابن کودم زخم ابالای زخم باشد و هرچه کوفته شده در دو سه روز او را اب کز یا عرق کرده چند بهتر باشد و شوربای چرب نافع باشد پس از
آن مرهم با سیران چنین که چشم را از درد چشم بکشید دو روز اگر چه از دور کهار ابرو باشد باب چهارم در سوختن آتش و آب گرم و شربت و نبات و قند و دو نبات
و صابون و حلوا و سنگ گرم و موضع نمانان از روغن جوشیده و بر موضعی ریختن و هرچه مثل این باشد اما هرچه که هرگاه که آتش سوخته شود و هم باشد که گاه
نیز باشد موضعی ازدی بجوز و دیگری اگر آتش بر کسی افتد و بسوزد و گاه بسیار گاه موضع آتش دانه جون روی دیاه و بچه بدان ماند یا طفلی نازه
در جای افتد که آتش باشد و بسوزد و آن نیز در موقع باشد یا اگر زود با بجوشد اگر اینرا زود اصلاح نشد که از آن خشک کند بدارو های سرد چون صندل
سرخ و فوفل و صندل نوکر از آب و حب الثعلب و گلاب یاسمن و برانداخته و اگر کاسنی تازه دارد و بیو و زرده خایه مرغ و روغن گل سرخ بهم یا بزند
و بران طلا کند سود دارد و اگر گل نرگس کوفته با روغن گل بروی نهند سود دارد و اگر گشنیز و کافور و مازو بر ایشان طلا کرده بر آبله ها اند نافع بود

واگر مار

واگر مار زدی نیز بر روی چیل اجنبی آب بندد و خوب تیزه بکنند و بر آبله ها اندازند درد و سوزش را ابو برطرف سازد و لعاب نافع باشد و اگر هم ابله زده
و هم جراحت شده برزخم آبله بهوا رساند و روی نیز جوکه طلا کند و بر جراحت روغن ارده و گل سرخ نافع بود و اگر جراحت بسیار بود و باشد و درد و سوزش
برطرف سازد و اماس بنشاند و روغن کنجد و گل سرخ سایند و طلا کنند و اگر طین مختوم با روغن زیت طلا کنند نافع باشد و اگر گل ارمنی و کافور و صندل
و روغن گل بهم بر سرشند و طلا کنند نافع باشد و اگر حرارت در عضا باشد عدس ماش و برنج و اسفناج و روغن بادام خورد نافع باشد و اگر ریم پیدا شود
و ابله باشد مرهم سفیداب بکند و بگیرند روغن زیت و موم سفید و سفیداب ارزیز و مرداسنگ شسته و زردچوبه و زرد بلوط و روغن گشنیز که زیاده نافع بود
صفت مرهم که سوختن آتش را خشک سازد و درد و سوزش و اماس را بنشاند بگیرد روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ و زرده مرغ و بهم بر سرشند و طلا کنند درد او بنشاند
و کری را باید دارد صفت مرهم دیگر که سوختگی آتش را سود دهد بگیرند روغن گل سرخ و انشسته کنم و کافور قیصوری و گلاب و بهم حل کنند و بران کند و ارد
نافع بود دارد و اگر سوختگی آتش استخوان را سوخته باشد بگیرند روغن زیت کهنه و زفت رومی و زرد چوبه و شادنج عدسی و توتیا و بطالیه و گشنیز و موم سفید
و طین مختوم و اقرص همه بود و بکار دارد و اگر سوختگی آتش موضع عصبها را سوخته باشد روغن زیت و لعاب دانه بهی و لعاب دانه قدری بود و زرده بیضه و روغن
بیضه مرغ و لعاب بگیرد و با سیران و مرداسنگ شسته و خورده بساید و موم سفید هم بجوشد و بکار دارد و اگر موضع انگشتان و استخوان و عصب سوخته باشد بگیرند روغن
زیتون و موم سفید و سفیداب کرده و اصل هم نافع بود سفیداب ارزیز و خورده و با سیران و شادنج عدسی و طین سفید و طین مختوم و زفت و پیه و مرداسنگ و توتیا
بهم بسایند و مرهم نموده و سفیده تخم مرغ حل کرده و هم گرم کرده بکار دارد و اگر اب گرم بر موضعی ریخته و ابله زده یا جراحت شده اگر ابله زده باشد گویند کتان را بگلاب
و سفیده خایه مرغ طلا کند سود دارد و دفعه اگر درد و سوزش صعب باشد و اگر ابله زده باشد و جراحت شده باشد همان مارزدی نیز را بر این سایند طلا
کنند بهتر بود و اگر گل ارمنی با گل مختوم نیز با آن یاد کنند ابله و درد و سوزش کند پاره پنبه بر دو در گلاب تر کرده و بران زد کنند و برگ کاهو و کاهو و
چند بار بران بپوشند و اگر مجروح شده باشد و درد و سوزش کند مرهم مذکور بران نهند مرهمی که درد و سوزش را دفع نافع است بگیرند روغن زیتون و موم زرد و
سفیداب سرب و مرداسنگ شسته و توتیا بهم مرهم نموده و مصالح کنند سایند و طلا کنند نافع باشد صفت مرهمی که جراحت آب گرم و روغن جوشیده و شیره
و قند و دو نبات گرم و صابون و حلوا و سنگ گرم و هرچه بدان ماند مثل چربهای آهن گرم و نظایر آن ابله زده باشد از این صورتها فی الحال پیه ماند و گره بر
آهن سایند و باشند یا طین مختوم و شادنج عدسی یا مرداسنگ یا توتیا یا گل ارمنی و هرچه بدان ماند طلا کنند و اگر ریش شود و جراحت کرده و درد کنند و
اماس دارد دیگر دارو و طلا کنند بگیرند روغن گل سرخ و موم سفید و سفیداب قلعی و شادنج و زرد چوبه و مرداسنگ و مومیا هم مرهم نموده بکار دارد و اگر ورم و درد
و اماس کند در جراحت بروغن گل سرخ و موم سفید و اب گشنیز و زرده بلوط و کندر و زعفران و مرداسنگ و زرد چوبه بهم مرهم نموده و سفیده تخم مرغ حل
کرده بر جراحت می اندایند و اگر نیز هم برگ کدو نافع باشد هم سوختگی آتش و هم بجهت هیچ طرفی باشد صفت مرهم بگیرند ابک شسته خایه چون فصل دوم در
حروف تهجی در الف در کنار کتاب یاد کرده شده و مارزدی شسته که در انجا گذشته در همان فصل دوم روغن زیت و موم سفید و مرداسنگ شسته و توتیای
شسته و سفیداب و لعاب کتان و لعاب کنار و روغن تخم مرغ بهم مرهم نموده بکار دارد و جراحت نافع باشد صفت مرهمی که سوختگی هم آتش و هم بخار را نافع باشد
بگیرند ابک شسته که مذکور شد و مرداسنگ شسته و سفیداب سرب و روغن ارده و موم سفید مرهم بکنند و جراحت نافع بود صفت مرهمی که گوشت و پوست بر آرد

بعضی استخوان رسیده را نافع بود اگر در کاسه سر باشد مثل اطفال که در شور باد بیفتند اُفتاده باشد چون بمغز رسیده هلاک شود اگر در اطراف روانه
جانب راست باشد بهتر بود اگر در کتف و سینه تیز بود زخمی و هر ضربه از بوجهش و شکستن و کوفته شدن و افتادن و چیزی بران خوردن در جانب
امید وار تر باشد و هرچه در جانب چپ باشد بد باشد و چیزی گران برداشتن و لگد ستوری بر شکم یا پهلو خوردن بد باشد خاصه ناموافق و اگر اندک
دردی در مفاصل یعنی شانه و زیر پستان و دو زانو هم رسد از اطلیه انار و جوز و بید و با قلا و مومیایی و رزد چوبه و بیخ حلبو که عوام انرا
رنج آزار گویند گرم طلا کنند نافع باشد و روغن مومیایی مالیدن و آب ناخوردن یا کم آب که در عرق گرخورده خورد ابوشنه نافع باشد باب پنجم
در سوزنکشیدن و زخم شدن اندام ازآب گرم و روغن المابعد بدانکه هر بار زده روز و روز کشیدن شب شده و تمام باشد که خود را از گرم آب اشده و یا یک
سازند و درین وادی خود را اطلاف کنار ندو چند شرط نگاه دارند اول آنکه دارو خود نبازند و دیگری آنکه در ظرف مسی ان نخورد و بکار زنند اما اول آن
باشد که چون خوابند و ادو کشند هم بدین را الکلاب و آب کافور بمالند پس از آن نوره بدین نوع بسازند اهک خوب بستانید بگذارند و آب حل کنند و لعاب
حلبه و لعاب اسپغول و لعاب خباری و روغن گل سرخ در آن داخل کرده چند عدد تخم مرغ در آن داخل کند پس در هم زنند تا خمیر شود روغن گل چرب کنند و نافع
بروغن که چرب کند تا حرارت آهک از دماغ باز دارد و هر چه بدانطرف باشد مغزت آن کم باشد و زنخ و رنج و بهتر باشد از جهتهای دیگر و جهتی بامالت کلاه
با حاکم چوب و زرنبهار داخل کرده موم کمی نافع باشد و مضرت اهک آنست که هوای حمام گرم و خشک بود و منفذان بسته و حرارت آهک با مزیج مرکب گرگ
و چون به بدن رسد و هوا در روی اثر کند و چشم را ضعیف کند و دماغ پریشان سازد و حرارت و بکار بافرو دان بدن انگیخته و زنده و درد سر
خصوصا چون حمام نو باشد و مغز استخوان را بگداز دو بعد از آنکه دارو از بدن شسته شد بدن را الکلاب مسح کند تا خوب پاک شود و بعد از آن روغن گل مالند
و اگر کسی باشد که ضعیف باشد و سوء مزاج را نقصان عظیم رساند خاصه اگر شهوت واقع شده باشد و در آن جنده و زنگ نوره کشند فصد و حجامت و کسل نافع
باشد و نقصان کند **و اگر کاه ادباواخ** از سوختن نوره بهم رسد اگر آبله زده روغن گل و مار زنیم طلا کنند و اگر جیره و چشت افتاده باشد سرب و ماد هم بسایند
طلا کنند و اگر خواهند اسفیداج و ماذو طلا کنند و اگر جراحت شده باشد انزروت بکذارد **و صنف هم نافع** بگیرند روغن گل و موم سپید و اسفیداج سرب و مرداسنگ و کافور
قیصوری و توتیا و شاد و مرهم کند **و صنف دیگر** که رفع سوزش و جراحت و ورم کند بگیرند روغن زیت و موم سپید و سفیداب و کندر و دم الاخوین و مرداسنگ
و زرد چوبه و کتیرا و لعاب دانه بهی مرهم نموده بگذارد و نافع باشد **اگر از آب گرم سوخته** و جراحت شده یا آبله زده یا کبیره که در پشت در جایی نشیند و اگر سوخته است
روغن گل و سفیداب و موم و خود دانه که آن خوانند کوبند و اگر سپید تخم مرغ و سرب و سفیداب قلعی و کافور قیصوری و روغن زیت و موم بهم بکذارند نافع
باشد و اگر آبله زده سرب و آب شیرو انجیصه و سپیده تخم مرغ طلا کنند یا آب ماز و نافع باشد و اگر کیسه دانک برو ضم کشیده باشد و سوزش کند موم و روغن بالد
بار و غن کدو و گلاب و موم و تخم مرغ و کافور بر آن موضع طلا کنند **باب ششم در گزیدن ماران و عقرب و جانوران موذیه و زخم دندان انسان**
و بوزینه و سگ خانگی و زنبور و پلنگ و سگ دیوانه و جمیع جانوران گزنده المابعد بدانکه انواع ماران و طبقه ایشان بسیار است بعضی آن باشند که
گر زود بکشند و حالت بکمتر تجربت پیش نه به علاج گزیدن او نیست که در حال انجار قطع کند یا داغ کنند بطرفی که انجا حس شود و جا که آن زهر
بمورد و اگر جایی باشد که توان برید بایست البته داغ کند داغ قوی بر دور آن بطرفی بند بکذارد پس تریاق کبیر دهد و بعضی ماران باشند

کزیدن ایشان

کزیدن ایشان بسیار صعب باشد و بکونی دیگر بود و بسنگ خلاف و آن بزرگ گیا است و دیاوه قسیه بیشتر زهبت نه بد و بکونی دیگر باشد که زلوازق
و آب دهان مثل لعاب اند و دهان وی بهم زده و درام علاج جست و بعضی سرخ باشند و بعضی سیاه و بعضی خاکستری و هر چه در صحرای خشک شود
باشد بد باشد و زیاده در صحرا و ابرستان بود و باشد و بعضی مردمان پندشته اند که زهر افعی برود است از بهر آنکه مار زده را دیده اند که سر بایا فروپژ
شده و در بعضی اسباب دانست که زهر ایشان سرد است بکلی سبب فرو مردن حرارت غریزی یعنی میرد و بعضی قبیل فرج شود و جسد ایشان و درین باب بسیار است
کانو ما تا بان برد و درمان زند و مانده و چون در کستان ما مرد چون و برابر سبب سموم باشد که سرد است و درمان ماران ماری باشد که چون
الکلیل الملک چیزی باجی بیرداردو ادر الکسک ان می گویند و لون اسپیداهی و زندی زند مرهم از جود او بکند او زدم اوجمان شود خواهر چونه
و خواهر پرخده و بیرون غرغره که چشم بهوی افتد بس از سه روز هلاک شود و ان باشد که زهر جانوران و در سه روز قبل بمرد و زهر و آدم و درین سان و هم که
آدم بسیار باشد و بعد از وشنی بود و زند که مرده صاحب جهت مال و بهای بسیار و دشت مردم می گفتند که زهر رنج دشت شب او و ما زرد و شخص را زوه
بی در کستان و در انکال بر تخم داور ما ابسه زده ادم و تریاق فاروق خوب و شمس بره بر پای وی زده بود و نیز آنال زرد آب از کل تو مده ان
بیرون فشرده ادم و جند داد خالیده در زخم طلا گرم و شراب سیر بن بزرنافع بود و روغن کاو و گره کرفته باشد و درین باب بسیار دور است
از آن علاج شده بیرون آمد با چندان پوست بر نوح بیج افتاد که کسی با وی زهر آمده و سه سال بماند و در همان ساعت هلاک شد و کونی دیگر باشد که چون
کسی را چشم برو افتد بیرون دود و در حال شخص بهر جنبه رسیده بود و بامتراحت مشغول شده بعد از ساعتی بیدار شد بر فت ماری را دید بر این
از بالای او به بدوی زده هم آب مرده بود و دم نماند و هر که را بگزد تن الاسبا شود و چندان ورم کند که مردم ان را عجب دارند و هر که زده
رسد بعد از دوسه روز که گوشت بهم رسانیده باشد بر هر کس از دور که آن بوی رسد شیخ و صرع و فالج و جبره و مالیخولیا و برسام بهم رساند و بکشد
و هر که در نزدیک و باشد بعد از دو ساعت بمیرد و چه کنند که تا زنده یکی بسیج صاحب زخمی که مار باشک دیوانه یا جانوری و در آن کند و با تحب
و برص و کوه و سیدان الهام و تر زند که مرض زود مشتعل شود و از بوی گوشت صاحب زخم جبره و جدری و یرقان و ماس و نیم و برسام و وهبای
کشند بهم رسد خصوصا اگر کسی صفراوی مزاج یا سوداوی باشد که این دو کس را خطر بیشتر از انجای دیگر باشد و هر چه علاج جنین ماری باشد
که چون نظر بکسی اندازد اگر کسی هلاک شود و اگر در حال دود و ورم چنانچه بدستور یا نیز مخلصه بر خند تکس باشد که علاج **و گزیدن عقرب**
ماری باشد که بسنگ خلاف ورکزیدن او خواق پدید آید شود و رنگ روی بگرد و دفعه رشود و آن اعضای رشود و حیات بر سر آید و چشم بهم بند
و درد و سوزش بسیار کند و بکشد **گزیدن برافعی** گزیدن او مثل زخم سوزن باشد شتاب یعنی با لعاب رسد و بیرون انداخت خون بسیار بر آید و از کزیدن
او چشم تاریک شود و حیات چیده آید که شب بیش علت نه به ماری دیگر باشد که در رنگ زنبور او جاهای گرم و شوره زار مقام کند و گزیدن
او درد صعب و سوزش بسیار کند و ماده قی صفراوی بر آید و نشان گزیدن او آن باشد که جای زخم سبز شود و در ساعت بکشد و اگر از وی خلاص
یابد کر این دارو حاضر باشد جوز السرو سایده ماء الاس و ماء العسل بدهد بادزهر آب و دو درم زراوند و شراب بر که باید بو کوی
و پوست بیخ بلوط و آنکه جو بهم بگذارد و بر موضع زخم زده طلا کنند بعنایت سود آرد و درد و زخم ان و ورم بنشاند و بهم طاین در این طلاکردن

سود دارد و اگر مار افعی کسی را گزیده باشد علامت او آن باشد که نشان دو دندان او پدیدار باشد و از آن موضع که نیش دندان [illegible]
می پالاید چون حاله گوشت چند بار شسته باشد و آب از گوشت [illegible] باشد که [illegible] آب ناک از وی می پالاید و پس آن باشد که آماس
سرخ و گرم شود آن اندر آن موضع پدید آید و درد بر آید و گاه [illegible] که از سوختگی آتش بر آمده باشد پس از آن سبز شود و [illegible]
حرارت اندر احشا پدیدار شود و تب و [illegible] ظاهر شود و عرق سرد بر وی نشیند و لون او به سبزی گراید و تشنج اندر روی و [illegible]
و نفس متواتر و نبض [illegible] صفراوی پدیدار شود و [illegible] پدید آید و از بن دندان خون آمدن گیرد و سر گردان باشد اگر [illegible] خون آید
بیم هلاک شود و بعضی را [illegible] فی الحال تریاق فاروق [illegible] و شراب [illegible] و اگر [illegible] حاضر نباشد [illegible]
و اگر قضیب [illegible] بریان کرده باشد که بدو سود دارد و اگر [illegible] و [illegible] و مرهم [illegible] چند [illegible]
بسیار بدهند [illegible] باشد و سنگی که مهره مار گویند با خود دارند و ضماد [illegible]
بگزد از بینی و دهان و گوش و چشم خون روان شود فی الحال آنجا آماس کند و باشد که بعضی [illegible]
و باشد که نسیان [illegible] و علاج آن باشد که قی کنند و شراب [illegible] باشد که [illegible] و هلاک شود و ماهی
خوردن سود دارد و کباب گوشت بره خوردن و جوز [illegible] سود دارد و [illegible] شراب و ضماد کردن بباقلی [illegible]
اگر [illegible] و سداب نافع بود و اگر [illegible] بر طلا کنند سود دارد اما مار آن که [illegible] اگر [illegible]
شود [illegible] فی الحال تریاق فاروق خورد و سرکه [illegible] بر جای زخم طلا کنند و [illegible]
بسیار نافع باشد [illegible] و سداب خوردن سود دارد و [illegible] این علاج بود علاج عقرب گزیده اما بباید که عقرب [illegible]
گرم و شور [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اندام و چنان پندارد که برف [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] آماس پدید آید [illegible] و لعاب از دهان [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] زبان و ورم کرده [illegible]
دهند و تریاق [illegible] باشد و اگر حاضر باشد [illegible] بر جای زخم طلا کنند [illegible]
[illegible] کرم کرده [illegible] خوردن [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] علاج عقرب گزیدن اطفال [illegible] عقرب [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] طفل [illegible] باشد [illegible] عقرب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زخم [illegible] کرم کرده [illegible] با آب برف [illegible]
[illegible] و اگر طفل شیرخواره باشد [illegible] بگوشت [illegible] بدهند [illegible]

و جمیع طفل

و چون طفل بود و در ضرورت [illegible] که ضعف باشد که عقرب [illegible] و کژدم [illegible] نافع بود و اگر [illegible]
اگر [illegible] برگ [illegible] و اگر [illegible] بهم [illegible] گرم [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] و اگر کسی را عقرب بگزد [illegible] نافع باشد
[illegible] کسی را که عقرب [illegible] و [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] نافع بود و عقرب [illegible] و آماس [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] طلا کردن سود دارد [illegible]
[illegible]
کند [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
و [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] خوردن سود دارد و روغن [illegible] نافع بود [illegible] طلا کردن سود دارد [illegible]
[illegible] طلا کردن و طبیخ [illegible] نافع بود و تریاق فاروق و تریاق اربعه [illegible]
[illegible] دندان [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طلا کند [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] زخم دندان [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] انسان را نافع بود [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] تریاق فاروق [illegible] نافع باشد [illegible] زخم دندان [illegible]
[illegible] زخم [illegible]

1

تا زخم را زهر کشد و بهتر شود مرهمی که زخم و جگال دندان آدمی را نافع است باز اول لعاب کتیرا و لعاب حلبه و دانه بهی و مخلصه و طین مختوم با روغن جبسان و بیضه مرغ

مرغ و صمغ و خطمی با یکدیگر [illegible] صفت ضماد طلا که [illegible] و روغن [illegible] و زرد چوبه و مرداسنگ

و بعد آب و موم بعد مرهم کرده [illegible] کباب کرده [illegible] اگر مار دندان بزند [illegible] عارض شود که از گزیدن دندان

انسان و علاج همان علاج اما در اول باید [illegible] نافع باشد اما گزیدن سگ خانگی که دیوانه نباشد

نگاه داشتن ایشان به باشد که در هر خانه که سگ باشد یا صورتی فرشته در آنجا نیاید [illegible] ریان کار داران بمون هم

بمون باشد [illegible] طایفه باشند [illegible] و دروغ گو و فساد کار [illegible] دو بار [illegible]

صفت [illegible] و بد اخبار و حریص و حاسد و بی رحم چون کسی [illegible] در دل نگاه دارند [illegible] شخصی از مردم

را [illegible] مردم خوب [illegible] هر کس [illegible] احوال او پرسیدم [illegible]

بمون [illegible] احوال [illegible] و دختر قاضی [illegible] بودم شخصی [illegible] لطیف در بیا

و عاقله و با حیا بود [illegible] هم [illegible] تمام [illegible] روزی [illegible] بود و آن بمون را [illegible]

سبب بعضی چیزها [illegible] روزی [illegible] در خانه [illegible] رفته بودند [illegible] بود [illegible] و از آن

با پرداخته تمام [illegible] در خانه چون [illegible] دختر های خوب از آن عورت [illegible] آن بمون

در خانه [illegible] رفته [illegible] آورده [illegible] بالای آن [illegible] بسیار

دانهم [illegible] آن عورت [illegible] چون ایشان از حمام [illegible] در حال [illegible] جای خود [illegible] و چون ایشان بخانه

می [illegible] احوال [illegible] چون [illegible] آن عورت [illegible] و

می [illegible] کند [illegible] و [illegible] چون بخانه آمدم [illegible] حالی دیدم [illegible] پاره پاره کردم [illegible]

هم چیز را [illegible] صرف کرده [illegible] حال چون این چنین چیزی [illegible] آن عورت [illegible] حکم پاره پاره [illegible] علاج

سگ خانگی که دیوانه نباشد چون بگزد جای زخم را [illegible] و چند روز مرهم گذارند [illegible] همین کافی باشد و هر روز

تازه می کنند و [illegible] و بادام [illegible] بود و آرد [illegible] اما گزیدن سگ خانگی دیوانه [illegible] و برگ [illegible]

و [illegible] ضماد کردن سود دارد و مرداسنگ [illegible] طلا کردن سود دارد [illegible] باشد

عسل کردن سود دارد [illegible] و نمک و آب [illegible] نافع باشد پس از آن اگر زخم [illegible] مرهم

کند صفت مرهم نقره که گزیدن سگ خانگی که جراحت شده سود دارد [illegible] روغن زیت و مرداسنگ [illegible] عسل [illegible]

موم [illegible] مرهم بود [illegible] جراحت را بهتر کند اما اگر کسی را زخم کند [illegible] باشد

نباید [illegible] زخم [illegible] نقصان کند [illegible] سود دارد و اگر دیوانه باشد بدتر بود و هر چه [illegible]

کردن [illegible]

نبات کند [illegible] دو سال [illegible] در عالم [illegible] پادشاهی [illegible] چنین باشد [illegible] مردم [illegible] تمام [illegible]

[illegible] بیاید [illegible] و سنگ [illegible] و باید [illegible] باشد [illegible] آب [illegible]

[illegible] طلا کردن [illegible] تمام [illegible]

[illegible] و [illegible] نافع [illegible] طلا کردن [illegible] مفید بود [illegible]

[illegible] طلا [illegible] نافع باشد [illegible] طلا کند سود دارد [illegible] نهادن [illegible]

[illegible] علاج زخم [illegible] باشد [illegible] اما گزیدن [illegible]

کار باشد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] طلا کردن سود دارد [illegible] نافع بود [illegible] علاج او [illegible]

[illegible] نوع نافع باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] طلا کند و آن [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible]

[illegible] چون [illegible] و [illegible] خون [illegible]

[illegible] علاج او علاج [illegible]

چون [illegible] دست [illegible]

[illegible] انگشت [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible] علاج [illegible] اعضا [illegible] باشد [illegible]

از اعضا [illegible] قطع [illegible] این نوع [illegible] قطع [illegible]

قطع کند [illegible] خون [illegible] روغن [illegible] باشد [illegible] و اگر خون

[illegible] روغن گرم [illegible] آب [illegible]

بوده [illegible] صفت [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] آتش کند چون [illegible] در آن [illegible]

پس [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] خون [illegible] آن [illegible]

[illegible] خون [illegible] روغن [illegible]

داغ کنند نافع باشد و چون برگ آن را بکوبند و آرد و مرهم کنند صفت مرهمی که چون بگذارند زخم را بروباند و درد و اماس را بنشاند
بگیرند موم سفید و روغن زیتون و کتیرا و کندر و مغل و [illegible] و روغن تخم مرغ با سفیده تخم مرغ به آن لت داده بگذارند و اگر درد و اماس آرد
پارچه بروغن زیت گرم کرده بر بالای مرهم کنند و بوی [illegible] و گل [illegible] دارد صفت مرهم اسفیداج نافع بود [illegible]
و درد بنشاند و اماس نافع بود بگیرند روغن موم و روغن گل [illegible] و اسفیداج و زرده تخم مرغ و کافور نافع باشد [illegible] بگیرند اسفیداج [illegible]
و [illegible] مقول و آب بقلة الحمقا و [illegible] و لعاب اسپغول و آب [illegible] مرهم نمود بگذارند [illegible] و مرداسنگ و اسفیداج ارزیز و موم سفید
و سفیده تخم مرغ چهار [illegible] مرهم نمود بگذارند در غایت نافع باشد [illegible] هرگاه ضربه بچشم خورد مثل آنکه چیزی بر روی چشم خورد یا به خشم خورده
که از روی [illegible] چشم رسیده باشد و درد کند [illegible] چشم رسیده باشد فی الحال [illegible] و دیگر [illegible]
انگور [illegible] بر [illegible] چوب کرده [illegible] [illegible] چوب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] داخل کرده [illegible] عرق [illegible] زبان [illegible]
باشد [illegible] نافع باشد [illegible] و خون روان
خطمی و لعاب دانه بهی و کتیرا [illegible] و روغن بادام و برگ [illegible] بکوبند و اگر [illegible] خون روان باشد [illegible]
[illegible] و لعاب [illegible] نافع بود [illegible] قطع [illegible] باشد [illegible]
بر روغن خوب داغ کرده [illegible] طریق قطع خون نمایند و آب [illegible] عرق [illegible] چوب [illegible]
[illegible] و چون [illegible] مرهم [illegible] و اگر درد کند و اماس [illegible] بر ساق [illegible]
[illegible] بروغن زیت [illegible] بالای مرهم [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] اردو و [illegible] باشد [illegible] داغ کرده [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] خون [illegible] باشد و اگر خون [illegible]
[illegible] کباب [illegible] نقصان [illegible] زخم [illegible] نقصان [illegible] چوب کنند
[illegible] فی الحال قطع کرده [illegible] قطع [illegible]
و در این نوع [illegible] چشم [illegible] و هم [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سلطان [illegible] حکام و ارباب [illegible]
[illegible] علاج این طایفه [illegible] علاج [illegible] دنیا باشند و دیگران [illegible] بیرون آورده [illegible]
[illegible] گرم در چشم [illegible] و چون رگهای [illegible] باشد [illegible] خون آید

و در این کار مرد بسیار [illegible] که خواهند [illegible]
[illegible] پادشاهان و اکابران [illegible] خوب [illegible] قطع کنند و در هند [illegible]
و او و این عمل کنند [illegible] گرم [illegible] قطع [illegible] دست [illegible]
خون بسیار [illegible] چوب [illegible] گرم کرده [illegible] چوب [illegible] رسیده باشد [illegible] قطع [illegible]
و جان [illegible] خون [illegible] اول [illegible] دست [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] دست [illegible]
و [illegible] واقع شود مثل [illegible] خون بسیار رود و چون [illegible]
[illegible] و [illegible] هلاک شود [illegible] هلاک شود [illegible] داغ [illegible]
آن [illegible] باشد [illegible] خون [illegible] آب [illegible]
کرده عرق کرده [illegible] آب کرده [illegible] چوب [illegible] آب [illegible]
و [illegible] باشد صفت [illegible] [illegible] و باشد و آب
[illegible] پس از آن [illegible] آب [illegible] جوش [illegible]
کرده [illegible] و پس [illegible] خشک [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] و [illegible] روغن [illegible] داغ کرده باشد [illegible]
آن [illegible] کنند [illegible] آب [illegible]
پوست پاک کنند [illegible] و آب [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] و اگر عرق چوب [illegible] نافع [illegible]
[illegible] چوب [illegible] دور کنند [illegible] آب [illegible] کباب [illegible]
آن عرق [illegible] چوب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کباب [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] زخم دور کنند [illegible] صندل [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] قطع شده بعد از آن [illegible] روغن [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] دو سه روز [illegible]

بازان

از انکه دهن انها دکر بسته کشاده شود و زخم خوب از او باخ و چرک و ریم پاک شود این مرهم که ارد صفت مرهمی که بکار اید درد و اماس
و سوزش و جوابا از زخمدار قطع شود و بر طرف سازد بکیرند روغن کل سرخ روغن تخم مرغ ... و لعاب دانه بهی ... لعاب جاری
... و خطمی ... و کتان ... و زرد چوبه ... و بعد اج مرتب ... و کندر ... و کتیرا ... بجیر تخم مرغ ...
هم را کوفته و بیخته و لعاب کرده واصل هم شود و چنان باشد که غبار پس بهم بر زنند و اکر روغن تخم مرغ بشود سفیده تخم مرغ حل
کرده بعد از ان کم مرهم پخته باشند و خواهند که بکذارند نافع باشد پس از ان مرهم صفایه کذارد
اما بعد ... اکر خنازیر ماده بلند زشت باشد بر اندام مردم و علاج کردن ان واجب است بجهت انکه هر زخمی یا مرضی که هر اقوال است
با بنهان داشت هم نغم باشد و این مرض را پنهان نتوان داشت و بر صورت بنابت کریه نماید به باشد خاصه بجهت جای نشستن
و با مردم چیزی خوردن و از ان دور باید بود و با ایشان چیزی خوردن از ان دور باید بود و با ایشان چیزی خوردن و دست
کردن بد باشد به انکه کران بیزار بوی و پس ماند ... خوردن کیرد و بمیراث ... پس علاج انست که چون کسی به چند
فی الحال علاج کند اول بفصد و مسهل و پس از انکه ماده پاک شود داغ بر سر کشیدن چنانکه بجا دادن قرار داده که هر کو بن چند از چند
تا جایی که برسد بامیزه به بر ند و داغی سرخ کرده بر ان بکذارند چنانکه در باب الف ساختن الات ان کفته شده و صورت ان کشیده شد
در باب هم و چون چند روز بکذرد داکر خنازیر خشک شده و جراحت پر شد جنها ... اکر ماده در کردن باشد و دو سه عدد بر ان زیر پوست
باشد و اردی بیهوشی بدهند و از ابکافند و انچه در میان ان باشد مثال کیسه با زهر یا غددی که در کوشت حیوانات می باشد
بیرون آورد و ان جا باکه رک دارد کمان کمر از ان او بیرون شده و در زیر پوست داغی را سرخ نموده بر ان کشند تا دیکر معاوده
نکند و بعضی را اکر در بر کردن باشد و ماده ان باشد که اول بکا برامده باشد از ا باید بشکافت و اکر دو سه جا بر امده باشد ان را
باید شکافت و اکر دو سه جا برامده و هر باهم بر کشته و هر چه بزرک باشد بشکافند و داغ کنند و انچه در ان بود بیرون اورده و داغ بر بالا
ان کند که بیرون اورده باشد و دیر و فردا باشد و شر سد که از این نوع کسی هلاک نشود مکر انکه رک ... بالا بریده شود که محل خطر
باشد و بعضی باشد که بر زیر بغل و ران ... باشد و زرداب ... طریق انست که از طعامهای غلیظ پرهیز کند و از ترشی و طعام ترشی
خوردن پرهیز کند و جماع این علت را زیاده کند و اکر قی کند نافع باشد و بدترین این مرض را اعراضی باشد که نقصان کلی ... باشد
و حب ... از انکه ترسد خوردن سود دارد و حجامت در این علت نفع کند از بهر انکه ماده او را جوب کند خون لطیف را
بکشد و غلیظ را بکذارد و ان جای غلیظ بدتر شود و اول بدنه را پاک سازند بکیاهای نافع پس از ان داغ کنند و بکافند و اکر خواهد
چیزی چند هلاک کند شاید ما دیکر باشد بی انکه بشنوند چون سرب و اکستر تاز که سود دارد و سیخ ... ازنکا ... جون بکافد مسلی
داغ کرده بر ان بیان بکافند کند اکر ... کفاف شود و ده بار بسه بار سرخ کرده بران کنند و از پس ان سوخته چسبانند و بکذارند
و بعد از انکه ... اید مرهم کذارند و اکر دیکر ... درآب ... خوردن عرق کزاب هزار ... بهتر باشد و چون داغ کنند بهتر شده و شوربائی که ...
سنده درغ

کو در زمستان سرما خورده و بعد از انکه فصل بهار شود دیکر زخم او کشند باشد و شر که دیوانه شود و بر سر جای خود حمله آورد و سک دیوانه
بر جنس باشد و از عادت خود بکردد و کاه باشد که میان شهر در آیند آورده اند که شخصی روباهی داشت و از کوچکی او را پرورده بود تا میان
او را انکه کو در بهار دیوانه شده بود و صاحب را بکزید و ان مرد نیز از کزیدن او دیوانه شد و هر که را بر سیدمی خوب بدندان او را بکزد دار را
چند روزی چند کونه پس از ان خود هلاک شد و هر جانور از این طایفه که دیوانه شود چون حال ضعف او را چند انتظار او دیده شود و از
هر سه دو وی داند که دیوانه است دیکر روباه و انکه از این طایفه باشد شبهای زمستان هر تو دهم می شوند و هر شب یکی بنوبت در میان
می خوابند و علامت دیوانه شدن حیوانات ان باشد که چشمهاشان سرخ شود و آواز به بریدن افتد و باشد و باشد که بدن ایشان
اماس بیشتر باشد و ضد اینه جوش ... و از کزیدن این نوع جانوران چون جراحت شود دیکر ان باشد که جراحت شود و به انکه کم چند
روز بکذرد اندیشه های به چه ... شود و خشک ... و حواس و اختلاط عقل ... و اختلاج بر دو فواق و خشکی دهان و تشنکی پدید اید
و خوابهای آشفته بیند و در روشنی جواهر بکریزد و جا باشد که کسی در انجا ... و از اب روان بترسد و انکه ... اب روان بیند حیال
ان جانور در نظر وی در آید علاج ان باشد که او را فی الحال فصد کنند و جیاره کس ... وعده دروید و سعد ... و روغن ... فی
الحال حلاب بدهند از هلیله و ... و عناب و ... و دوغ ترشی و غذا کوشت به ... و بر زخم ... شور با نافع بود صفت مرهم ...
هر جانور که از این طایفه بکزد از اول بر باید ... تا جوک ... زرداب از ان برود بجهت انکه نقصان رساند ... بنهاد ... نافع ...
بکرد تا بکر ... و جا دستر ... کرم ... کند و زرت بادی ... بیرون ... و ... بنهادن سود دارد و ... که کوشت
و پوست ... جراحت کند ... که کوشت و پوست ... جرو ... زنکار ... مرهم ... درد ... ب ... اعلول ... و تخم فرسپون
هم را کوفته ... اطریفل هندی بر بر ... و پوست ... که ... ریش کنند و دیر بیرون ... و دیدن حیوانات عرق بادآور ...
تر ... و استفراغ باید نمود ... جراحت شود ... طعام ... باید کردن ... نافع بود ...
دادن سود دارد و اکر کسی را زخم ... بر دوران ... ... باشد ... بیرون ... زخم ... نقصان عظیم ... باشد ... با انواع
بیمار ... بعضی باشد ... چون ... سیاه ... و ... باشد ... و بعضی دیکر
بر وضع ... و بعضی ... و بعضی ... باشد بعضی ... که ... باشد و بعضی ... مقابل ... و بعضی کوچک ...
و بعضی خورد ... سرخ و سیاه ... انواع ... صعب ... باشد ... سوزش و درد ...
... کرده ... اور ... و از ... بول ... خون ... و ... بیرون آید بعضی را
درد ... حادث شود و ... کند و بکند و این ... صعب ... علاجی که در انواع علاج ...
کرد ... اورد ... از ... انست که چون در حمام روند درد ... چون بیرون ایند ...
حمام ... باید شد که علاج انست صفت ... که ... و ... کوچک ... و ... ترکیب ...

۸

وعنکبوت و بوعالی وچهل پا و سام ابرص و ... و ضفدع و بوم و تریاق مذکور نفع کند ... زراوند مدحرج پنج ... عاقرقرحا
دو قوه ... بسیار ... ازمان ... در جمیع سرطان نهری ... عصاره حنظل ... از هر یک ده ...
وعصاره ... بسند ... جوزی باشد طلا کردن ... و باقی ... باشد هرچه از اینها حاضر باشد سود دارد و
... الرمان ... جمیع ... با شراب ... بسیار ... حب الصنوبر ... چهار جو
چهار ... سیاه ... الاس ... المر ... المر ... عصاره ... العالم ... زرنیخ ... زراوند ... اصل ...
و ... اب ... باشند سود دارد و عنکبوت از گزیدن او باد ... افتد ... پیدا شود و ... علاج
ربیلات ... آوردن و شور ... شراب ... سود دارد ... باشد ... چون عنکبوت
چون ... بکند ... با گزیدن ... و ...
نابود ... گزیدن ... چهار ...
... وعلاج ... علاج ربیلات گزیدن چهل پا این جانور ... چهار پا دارد
... با چهل پا ... جون ... با ... طلا کنند ... تریاق ... طلا کردن و خوردن
سود دارد ... گوش ... بسیار باشد و اگر در گوش ...
گوش را ... گزیدن ...
... بسیار ...
...
... علاج
... سود دارد ...
باشد ... چهار پای دارد ...
...
... علاج
او علاج ربیلات ... طلا کردن ... سود دارد ... نافع بود گزیدن زنبور ...
...
در حال ... افلاطون ...
...
...
...
برمیان ...
...
... صاحب ...

بلک

بازان ... اگر ... باشد ... سوخته ...
جراح ...
که ... جشم ... روغن بادام ...
حرب ... روغن ... نافع باشد ...
آمده باشد ... افلاطون ... گرم ...
... جشم ... لعاب ...
... لعاب ... لعاب اسپغول و لعاب ... روغن بادام ...
... جشم ...
...
...
وا ... لعاب ... اسپغول ... لعاب ...
با روغن بادام ... روغن ... مرهم ... نافع باشد ...
این مرهم ... روغن بادام ...
... نافع باشد ... روغن ...
و روغن بادام ... روغن ... نافع بود
... لعاب ... نافع باشد ...
... نافع باشد ...
... روغن بادام نافع باشد ... روغن ...
و اگر ...
جشم ... اطفال ...
...
... جشم ...
... روغن بادام ... لعاب ... لعاب ...
... اسپغول ... روغن بادام ... نافع باشد ...

خواهد زرد چوبه و موم سفید و سفیده تخم مرغ اضافه کنند نافع باشد صفت آنکه زخم بچشم رسیده اگر چیزی در آن خورده باشد مثل سیخ یا چوب دیگر این
چیز نافع باشد چوک و برم را پاک سازد و گوشت بر دارد بماند و ورم و سوزش را نافع بود و خواب آورد و دفع اماس کند بگیرند روغن بنفشه
یا روغن زیت انفاق و زرد چوبه و مرداسنگ مغسول و لاجورد مغسول و توتیای سفاله مغسول نموده لعاب دانه بهی و مامیران چینی
و شادنج مغسول و لعاب کتیرا او همه را باهم بپزند و با سفیده تخم مرغ حل نموده نیم گرم بچکانند و در کوفت چشم دارد و مامیران و نهادن نقصان باشد
بلکه بالش طعام و حلوا را گرم کنند و بچکانند و بغایت اجزا آن فایده باید که در شستن نه آهسته باشد و اگر چوک و ورم بیار رود خواهند زود پاک شود
بگیرند لعاب مردک و کتیرا و لعاب کتان و روغن گاو و کنند باهم بپزند و بچکانند و نافع باشد صفت مرهمی که زخم ابتدای چشم را مفید باشد
و هم زخمهای بدن را
دهند و نیم گرم بچکانند و کمای حلوا خورده و حسک بسازند بگیرند روغن گل سرخ و گل مرداسنگ و گل توتیای سفاله گل دم الاخوین چکه و شیشه گل
زرد چوبه گل شادنج هندی گل کندر بسایند و گل مامیران چینی گل همه را باهم سرشته مرهم نمایند بچکانند نافع باشد
صفت آنکه کسی مثل کرده و اثر زخم کرده اما بعد به اکثر بر عقرب باشد زشت و بالا از آن بهتر اکثر نمود در چشم کردن دشوار است هرگاه میل از آهن یا فولاد در آتش سرخ نموده
چشم گشاده چه از آن بهتر بخوابند بعد و هرکه بهتر باشد نفس مثل جون جنین چیزی باشد فی الحال لعاب دارد که ازند و بعضی بسفید کتیرا تخم چهار
آن چیز نافع باشد بعد از آن لعابی دارد و بچکانند صفت لعابی که در بدن میل کشیده شد حال دکر ازو بگیرند لعاب دانه بهی گل و لعاب
خطمی گل و حبابی گل و لعاب اسبغول گل و تخم کتان گل و روغن بادام گل یا روغن زیت گل یا بابونه گل بپزند بچکانند بعد از آن بغایت نرم
هم گرم باید نهاد و غذا شوربا بدار آمادش و بیرنج و روغن بادام و جواب نهند و شبانه روز بچکه شوربا دهند و اگر بسیار خواهد عرق کند
و کلاب دهند و جون دو سه نوبت این مرهم بچکانند باز مرهم بچکانند و اگر ورم و حرارت باشد ضماد شیافی که شسته باشد نافع باشد
و هم بعد از آن و هر روز شراب نیم گرم دهند که اورا نافع تر باشد از هم غذا و اگر چیزی بر چشم رود و خون بیرون این مرهم بکار دارد
و هرروز باشوربا کند و بهم خوب کند تا بعد شب و باع سر کردن و بدن و کف پا و ناف و شقیقه را چرب کنند صفت مرهمی که بدین دفع آید
بگیرند روغن زیتون و موم سفید و کندر و زعفران و مرهم کنند تا از آن نافع باشد و درد و اماس و سوزش چشم و اکثر بر این مانند
با دارد صفت مرهمی که زخم میل کشیده در احتیاج نموده درد و الم بر طرف سازد بگیرند روغن بادام یا روغن گل سرخ تازه که
بر آن است و موم سفید و مرداسنگ مغسول نموده و شادنج هندی و مرچیا بدکانه و دم الاخوین چکه شیشه توتیای سفاله و کندر بسایند
و آب مامیران و زرده بچه دفع هم نموده بچکانند و بغایت نافع است و هم زخم را بهتر کند و باره بعد بر روغن زیت یا روغن بنفشه یا بادام
بر بالای مرهم بچکانند و در منزل بخوابند و اگر معتدل باشد مقام بگیرد در جهاتی که در وصفی انتم گذشت چهار این نافع باشد و از
بر زدن نگاه باید داشت و درجه و گشنیز بو کنند و گلاب و گل کند و کردن نافع باشد و اگر تابستان باشد بر روی گل نحاره بنشیند و از دود
زمستان بر فرشهای گرم و خانه که هوای آن بلند باشد نافع بود و هر چند و از دود حمام محتمل کرد حتی هم اینجا بو شد رود و بر محل کلاب
گرد دی باشد و آب بهر روز دامن چشم رساند که نقصان رساند اما قطع نمودن و این امری دشوار و کاری عظیم است
وداری

شده و در زخم زدن بجوز در مرهمی که گفته شد در زخم زدن بجوز و مرهمی که گفته شد در زخم چشم برای این علت را سود دارد باب صفت خبازه
خار بر ماده صعب باشد و در بچه شود خاصه آنچه زخم اسکالی چند فرد شود و بد باشد در شهرهای سرد و خاصه در زمستان و حمام باشد
زخم خارزد احشوص اگر بد تنها باشد و ورم در اعضای دیگر پدید آید مثل یا دخمه و اعضای رئیسه و اگر بچه تمام فرد شود و ورم پدید آید
و باشد که زخم رگ کند و رگ بد در این نوع خطر عظیم کلی باشد یکی آنکه قوت ضعیف شده و زخم اگر بزرگ منقطع شود و بعد از آن زخم هم
هلاک شدن کسی را که زخم بوزند و معده بیرون باشد و باد و فراخ کند و شکم و آب خوردن در تمام زخم داراییم استسقا باشد و ...
خوردن مثل خربزه و امرود و سیب و هندوانه و کاهو و کلم و ماهی تازه و شیر و سرکه و شراب درستی تمام اقضی باشد و اگر ورم دور
بعرق آید مثل شهم بچه و کاد کندم که حرارت آورد که اگر عرق کند از ماده سردی باشد و اگر عرق بکند چیزها گرم بالده و کلیه بسیار خورد و دم ...
صندل و شیر و این چیزها باشد پس از آن کوبه و لعاب دانه بیرنج و نخود و کندم و خطمی و تخم کتان و قرص کلاغ و خرباش و اش و دانه
شفتالو بپزد و دو سه نوبت بچکانند و با شکاوحل کرده نافع باشد صفت مرهم که داخل زخم خبازه و دردها و بعد از آن داغ کردن در روز
بهتر کنند بگیرند روغن زیتون و در پاتیل کنند و آتش نهند و از آن گرم کرده و مرداسنگ شسته خوب سایده مثل کرده داخل نموده و بعد از آن
لعاب دانه بهی و لعاب تخم کتان و لعاب تخم حلبه با آن روغن داخل کرده و بپزند تا غلیظ شود و بکار دارند صفت مرهم دیگر این مرهم اکثر جاها
که خبازه را بهم بپزند داروهای سوراخ کننده ران بنهند این داروها نافع باشد هم خبازه را نخچه کنند و بکشاید و هم ماده را از آنجا بکشد و کسی
باشند که ایشان بکشادن و بریدن و داغ رسند اگر در بکی خطر باشد این بر دفع آن توانند بود بگیرند فلفل ازرق جزوی اشق جزو جاوشیر
جزوی مرداسنگ جزوی بورق جزوی کندر جزو موم جزو روغن زیت جزو نوشادر سوخته ده جزو زنگار جزوی دارد
هم بکوبند و صعفه و ابرک حل کرده بپزند و اگر خواهند که زیاده باشد قوت آن نخ موی و زرنیخ رومی و زراوند که دار بریک کوفته بکشند
هم بپایند و برشته و بلک کوفته و بپک نرم از دو جو دارد و با قلاب سفید بادام تلخ و جگر زاریدم هم کوفته و بخته دو دیگ داد دیس چون بخته
منش باید داد و اگر شکافته قبل آنکه مرهم صفا به کبر روی بپوشد صفت مرهم زنگار که خبازه را نافع بگیرند زنگار سه درم موم و بلکه الایاد
از هر یک درم روغن زیت گل هم سرشته بکنند و هم کار ماده بر جه و بانیم هم کوشت مرده خورده شود و بعد از آن داروهای ردو با
بکار دارد صفت مرهم ردوباشد بگیرند روغن زیتون و موم سفید و کندر و زعفران و زرد چوبه و لاجورد و مرداسنگ مغسول و اسفیداج سرب و مامیران چینی
بکار برند نافع باشد و بعضی خبازه باشد که ماده آن ماده سرطان باشد و مردم کنند از آنه و برسند که بشکافند و در آن سبب هلاک شوند صفت آنکه ورم
بلغمی باشد و زیر حلق یا کنار روی و هر جا باشد مثل آن جایی که پر آب باشد و بسیج کرک خار در کار بزرگ شود و او را بهوش کنند پس از آن بار
بشکافند و پرده در آن میان باشد مثل زهره کو سفند پر آب بیرون آورد و از آن داغ کنند با آنکه میل بران کنند و سوخته کنند و بعد از آنکه حرکت
از بو کند و ارد و طعام طرف شب نخورد و دشوار باشد که در علاج چشم بکار گرفته اند و سر از نجوید در مرهمها که گفته اند بگذارند صفت کسی که ... و علاج
چاره نباشد از آنکه صلب بشد بازم یا ماده که آخر سر خوانده است در او اول آنچه مرب بر آن بنهند تا تحلیل یابد و بعد و الا اگر زیاده شود و بزرگ گردد و صلب

باشد مرهمی که از دنانم شود و بپاشد [illegible] اگر زخم باشد خیرهای بچه که از [illegible] و آنچه دردی باشد بیرون آید و اگر ماده باشد
بعضی و اسهال در اول بچوشد پس از آن برهم بگشاید و اگر شود بپوشد بگشاید و اگر خواهد بگشاید باشتره اگر غدد با غران درد
بیرون آورد و اگر بر جایی باشد که دانه که از رگی بهم رسد از رگ بکند و سران برود و داغ کند و برهم از این نوع باشد زود علاج شود
و آنچه بر موضع سرف باشد باو اند که از آن زیاده می‌شود و از آن بچه بلکه اگر برهم بر که بگشاید باشد که هرگز بهتر نشود و از آن ازرق بکند از او
باید کردن بسیار بود که اندک چیزی چنان شد که مردم را کشته و زخم کسانی که پروای آن ندارند درست نباید کرد به آنچه که درد کرده باشد
و ایشان معالجه کنند و درد و درجه بی احتیاطی نیابند و دست از آن بردارند و اخو الامر بالاکسیر شد و باشد هرگز تا جراحت شفی را بود
باشد که هر روز دو نوبت بر سر آن آید معالجه کند تا خطا نشود باب هم در دمل و آنچه ماده اگر کم به و آنچه بشود و خطا کم باشد بر رو
ماده باشد که از خون غلیظ باشد و در بدن بهم رسد و هر اندامی که باشد و سرهای رگ از آن ماده پدید آید شود و جمعی باشد که بچه خورشیدی
بی نظم با شهوت قوت و جوانی باشد دمل پدید آید و جمعی را جاری بدان زایل شود و جمعی را در آخر جاری که دمل پدید آید بچه
در آخر جاری پرهیز کرده باشد یا ماده ایشان سره و بر تن بوده و بدن در جلد خود دمل که پیدا شده و چون قوت بهم رسید و از او بیرون
دفع کرده و بعضی مردم خون آورد و اگر خیرهای غلیظ و شیرین زیاده از وسع خورند بهم رسد و بعضی را آنچه خون بد که از میوه‌های ایناک بهم رسد
و در بدن می‌خواهد جوش زند نقل آن خون به بیرون دفع کند و بعضی را آنچه اعراض و اطفال را آنچه شیرهای بد که از طعامها خورده باشد
بیرون بود و در عماد و دملها واقع شود بر هر قدر بر علاج آن‌ها انست که پرهیز کند از جمیع خیرهای که بد باشد و اگر از خون بود فصد کند و اگر از
خلطی دیگر باشد مسهل آن خورد و فی الحال دارو بر وی کند از دملها اول چیزی بر آن نهد اگر چند که قوت نداره و بی خواهد نشست چون ماه
دفع آن برداشتن و تغافل کند و بعضی جا باشد که چون پا نشیند نقصان آن بر عضو دیگر رسد و بعضی جا باشد که اگر دمل شود دو کشید نقصان
بیرون خواهد یافت پس هر این نشانه باشد و هر چه صلاح وقت داند در آن کوشد و غذاهای موافق او را فرماید تا بخورد و بعضی باشد
که اشک شود و پنهان کند و خیرهای سرد خورد و این بد باشد و هر چه جراح بچند بصاحب زخم هر چه باشد بگوید تا خطا نشود پس از آن مرهم با بی آن
بر آن کند از مرهمی که در جای دیگر گذار باشد آن بکند و پس سبب که هر درد ماده وایی باشد که چون آن ده او در آن محل که بی شود دارد ده
قرار از نافع باشد پس چون بخشی شد که دمل خواهد بود و باید بچه که سران بگشاید در اول خیرهای برانند که از صفت مرهم بچه کردن دمل
ارد باقلا و ارد جو و ارد کنجد و کل خطمی و جاری و انجیر و تخم خرمای هندی و خیار شنبر و آلو بجارو با بونه اگر رسان باشد آنچه را اهل کرده بر و
و بکار دارد بچه شود صفت دارو ی دیگر که دمل زود بچه شود و درد و سوزش را تسکین دهد بچه قاره دکو دوارد باقلا و سعکه و دوغ از رنگ
و خطمی دارد برنج و جاو برنج و سلم و کنجد و کاو زبان تا زبچه بامهم و در بی نهد سود دارد تا بچه و ریزد آن بکند ارد صفت دارو بچه کردن دمل
ارد گندم و نان گندم در آب و روغن گاو حل کرده و گرم کرده بر نهد که زود بچه شود صفت دارو ی دیگر که زود بچه کند گندم خاییده بر انداب بچه مرهم
کند اخیه با اندکی زفت در سلامت اندر رد خطمی که بچه کند بر دارد و چون روغن سوسن بر انداب و آنچه خشک و رماء العسل بچه دیگر مردک

همچنان ناکو فته و نان ستبر برانند بهت و تخم مردک اندر شیر کوفته بر انداب بهت صفت دارو ی دیگر که دمل را بچه کند روغن گاو بکو فته و دهم
خمیر ترش در روغن کرده تخم مردک کوفته و سنبول ناکو فته از هر یک بکوفته و نیم انجیر سه دو قیه صبر و تخم کتان از هر یک بچند درم هم را در شیر تازه بجوشانند
و ضماد کنند دارو ی معتدل و اگر دمل سخت باشد و گرم نباشد در بچه شود در کی که بر آن عضو مضروب باید کشادن و مجمع بر نهادن و حجامت
کردن و خون غلیظ بیرون کردن و کسانی را که دمل باشد که با به در یا ضعف دارد و چون در سرگشایند سر این کشان که از د
و آلو و مغز آن و آلو بالو بهم کوفته بکار برد و بچه پاره دارد بر بچه دارد بکوبد و گندم و ارد ترمس و شیر و انیس و مردک ناکوفته و گل خطمی و جاری بر هم
نمود و باروغن گاو بکار برد و اگر اندکی برکین کبوتر داخل کنند و گلوله از آنچه در حروف نحی و فصل دوم یاد کرده شد برا آنجا که ارد و مرهم
بچه بر نهند تا سوراخ شود صفت گلوله که چون بر دمل که از سرگشاید بگیرند خرد زهره و بکوبند و شیر و از آن گیرند و در خرقه کرده دور آن بچه بند
تا بچه شود یا بر پنبه یا موم استخوان سفالو گلوله بچه ارد و بخود و بر زخم که بگشاید نسر کشاید و مرهم بچه بالای آن گلوله باید گلوله کردن دمل را که بعد از سر کشاید
بگیرند دو درم شوره و بکوبند و گلوله سازند بقدر نخودی و اگر موم استخوان سفالو بالای آن حل کنند بهتر بود گلوله کردن دمل را سوراخ و هموم را سرگشاید
سرگین کبوتر و کرم صنوبر خشک کرده و خون زهره و موم سفالو بهم زنند و گلوله کرده بکار برد و مرهم بالای آن بند زخم و سوراخ گلوله کردن بچه بعد از بچه
بگیرند شیطرج هندی و آب که سوخته و سرگین کبوتر و کرم چوب صنوبر بهم صلایه بود و با آب حز زهره حل کرده و گلولها سازند و خشک کرده هر گاه که خواهند
کار فرمایند گلوله که زخم بکشاید اگر جه عمیق باشد بگیرند صابون و سرگین کبوتر و اصل قثا الحمار و شیطرج و آب که سوخته و حز زهره و زراوند گرم چه
صنوبر بهم گلولها کرده خشک بکار برند و مرهم بچه بالای آن نهند گلوله کردن بجهت زخم که در حال سوراخ تواند کردن صمغ کوفته و صابون
و شیطرج و زراوند کوفته بهم گلوله کنند و چون بر سر کشاید به اتش و گندم حل کند با آب دهان ناشتا و بکار برند تا چرک پاک کند و چون در سه نوبت بکار برد
و چرب پاک شود پس ضماد که از صفت ضماد دمل که بعد از آنکه سوراخ شد بکار دارند لعاب تخم کتان و لعاب دانه نوذری موم چند روغن گل سرخ هر یک بچه درمی
همه را بکار برد هم و سه نوبت هم در روده و آن ضماد و هم چرک را خوب پاک کند صفت ضماد که زخم دمل را زود بهتر کند و گوشت تازه برآورد
بگیرند لعاب دانه نوذری و کتیرا دوبه و لعاب خطمی و سقدونج مرسب و فلیس مختوم و مامیران چینی و کندر و زنجبیل و گوشت سرخ سایده
بهم یکجا زده و صفت دوای که گوشت تازه بر آورد و زخم را بر کند بگیرند روغن زیت و مرداسنگ و سفید شسته از کره دو قیراط و ذه و اسبغول سایده
کنند و از روغن و دم الاخوین و مرزه و ورق بابونه نیز یا سایده باشند هم را بهم مرهم کنند و بکار برد صفت مرهم دیگر این مرهم را
اسرار النافع کو پنه بعضی از مردم بدین نشان از زخم سوختن و شکستن و جراحت رسیدن و آنچه پدید آید و چون بکار برند دفع آن کند اگر چه
سالها بر آن زخم گذشته باشد یا تازه باشد صفت روغن کلنج و مرداسنگ شسته و سرکه خوب بر روده و بارو سکل خوب بر زد پس از آن صمغ
الرصاص داخل آن کرده با اندکی کافور و موم چند بار آن بکار برد و نگاه دارد مرهم دیگر که گوشت زیاده را بخورد و چرک پاک سازد و ناسور را
نافع باشد و چون دملها صلب و در جاهای طبی باشد یا گوشت بانبت ورشت و باد و به جایی که بر اعضا چیزی هم رسد که تو آن را بکاف که صلب شده و از آن
که دانند و خواهند که زایل کند مرهم بچه چند روز از این که مذکور شد بکار برند پس آن چون سرکشد و بعد از آن صلب شده باشد دارو بکار برد و دفع آن کند

باب نهم

واند ... چنان تراشیده از ان موضع که با سبزه بر شوان ... بگیرند زنگار ... که معمول کرده باشند و از زردت ... [illegible]

رگ کهنه حل کرده پس عسل ... و دیگر ... مرهم دیگر که گوشت ... [illegible]

شکاف ... زنگار ... معمول ... موم ... مرهم ... مرهم دیگر که ورم صلب ... [illegible]

زنگار ... مرهم ... اما ... زخم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان ... باشد ... [illegible]

[illegible]

کرده ... گوشت ... باشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گوید ... [illegible]

کُنند وی ... ان باشد و بیرون آید ... [illegible] ... زنان باشد ... [illegible]

والا مرهم ... [illegible] ... مرهم ... [illegible]

اگر ... باشد و اگر چند جا باشد ... [illegible] ... پس از ان مرهم ... [illegible]

و باشد که ماده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هم او بوده احوال بسیار داشت و نسخه بسیار بوده او وی بیمار داشت و بعضی چیزها خوب مجرب در خدمت او فوا یافت مرهم سار روغان فرنگی که نه روغن
زیت و موم سپید و کندر و زنجار بود و روغن را بر بار کند و همه را گرم باش هموار بریزد و بالای کاغذ فرنگی کرده بر زخم نهند بهتر شود و زنی بود که سال
زخمی چند بر پشت دست داشت که هر وقت چرک پیدا بود و آزار می‌کشید مجرب و به نوبت بوی داد هم چنان شد که پیشتر هرگز نبوده و زخم ناسور
و انگشت و زخم چرب یار او زخم کهنه بهتر درمان را کار ده مجرب بر هر وضعی و عضوی که چیزی باشد که بگذارند نافع باشد و هر جا که نیش باید داد و دمل
نیش دهند و هر جا خواهند که زود درست باشد [illegible] بر نیش یا زخم چرک آن بیرون کشد و از اعراض و زخم نگاه دارند که بهترین همه چیزها
در زخم اعراض است و هر که باد برده و ورم گرم باشد اگر بتعجیل علاج باید کرد علاج کند و اگر مسهل باید داد بدهد و شیاف [illegible] مالیدن و صندل سرخ
و بوم در بندی نافع باشد و از جماع بسیار و مدتها پرهیز کند تا نقصان رساند و محافظت بدن در زخم درستی باید نمود که چون چیزی بهم رسد کار
مشکل باشد اما گاورس [illegible] و جوششهای ریز بر بدن پیدا شود خارش کند مسهل [illegible] بدهند و [illegible] موم روغن ازرق
کند و بران بمالند و [illegible] در حمام بمالند و در آب کار [illegible] نافع باشد اما ماده گرم هرگاه در بعضی از اعضا ماده گرم پدید آید [illegible]
در آن ماده باشد و سرخی و ورم و تهیج و بی‌تابی و [illegible] صحت یابند علی الصباح [illegible] تخم کاسنی [illegible] و تخم خرفه [illegible]
کشکاب [illegible] کند و فصد قیفال [illegible] نافع باشد [illegible] شیاف ماميثا و صندل سرخ و گل ارمنی طلا کند و [illegible] نافع باشد و کشنیز
و [illegible] طلا کند و مسهل خورند و اگر از ماده [illegible] شود و چیزهای [illegible] باید [illegible] و علاج [illegible] علاج آن باشد و اگر ماده
سرد باشد و بلغمی علاج آن کنند [illegible] شیاف و طلاها که در علاج ماده بلغمی یاد کرده شد و اگر خارش گرم باشد [illegible] و در بعضی [illegible] اعضا
اگر خونی باشد فصد کنند در حال اگر مانعی نباشد و اگر صفراوی باشد علاج صفرا کنند و اگر بلغمی علاج بلغم و اگر سوداوی علاج سودا باب هشتم در
خوردن [illegible] از اعضا مردم خوردن و زخم کند [illegible] اما بعد [illegible] که [illegible]
[illegible] باشد از علاج آن اگر [illegible] در جای [illegible] و [illegible] که هیچ چیز [illegible] نباشد چون [illegible] درست باشد و چون
اندک [illegible] مردم [illegible] چیزها باشد [illegible] باشد [illegible] شود و هر که اندک [illegible] باشد [illegible] باشد و بران
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] کنند و [illegible] کند که [illegible] ضایع شود [illegible] [illegible]
اما در شهرهای گرم [illegible] باشد بعضی [illegible] اعضا [illegible] که [illegible] از اعضا که باشد دل را
[illegible] کنند و اگر در موضعی [illegible] از عضو [illegible] شود [illegible] و چون [illegible] کرده شود و آن اگر [illegible]
در عضوی باشد از اعضا [illegible] درست بیرون آید و در عضوی [illegible] در بدن [illegible] هیچ چیز [illegible] ان را
[illegible] باید کند و اگر در عضوی [illegible] کرده [illegible] و از بیرون [illegible] اگر [illegible] کرم [illegible] را
در این باب [illegible] بیرون آوردن [illegible] و چون بیرون آورند اگر [illegible] و در مرهم [illegible] باشند و اگر اندک [illegible]
[illegible] صفت مرهم [illegible] زرد چوبه و موم و روغن زیت و [illegible] مرهم نمود [illegible] نافع باشد [illegible] شود و اگر

[illegible] خوردن و زیاده کنند و فصد و مسهل لایق بود و [illegible] کرده از برده و هر جا که بیرون آمده مضرت [illegible] بیدن بار کرده و بعضی
[illegible] باشد و بعضی را بیرون نباید و آن [illegible] باشد [illegible] بیرون [illegible] و اگر بیرون نیاید [illegible] باشد با
چیزهای سرد خورند [illegible] و بیرون نیاید [illegible] زرد شود و بی قوت و [illegible] و بیهوش [illegible] و خواب گران آورد
و بعضی را [illegible] و [illegible] و بعضی را کام خورش کند و بعضی زبان ورم کند و بعضی را ماده [illegible] و بعضی
بسیار بوده خورد [illegible] باید بودن و از خانه بیرون نیامدن و حمام در خانه خود بسازند [illegible] در حمام [illegible] کند باشد و [illegible]
خورده شود و [illegible] چوب چینی دادن [illegible] اوستادان قرار داده اند که [illegible] باشد که بکنند و اگر دو باره و [illegible] چوب
کورند [illegible] رساند [illegible] اعراض [illegible] باشد مرهمی که زخم [illegible] اما [illegible]
[illegible] باید [illegible] و هر زخم که [illegible] باشد [illegible] زخم انگشت [illegible] مرهم [illegible] که [illegible]
روغن زیت کنند و روغن گل سرخ [illegible] زرد چوبه [illegible] مردار سنگ و این [illegible] باید [illegible] و [illegible] و با موم
زرد مرهم نمود [illegible] زخم اول [illegible] و چون [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] نافع بود روغن زیت و موم سپید [illegible] کند و [illegible] مرهم نمود [illegible] بسیار کند و اگر زخم [illegible]
بار وی [illegible] مرهمی که [illegible] روغن زیت و [illegible]
و دم الاخوین [illegible] مرهم [illegible] روغن گل سرخ و موم سپید و تخم مرغ بهم مرهم نمود [illegible] مرهمی دیگر
[illegible] چون بگذارند [illegible] روغن بادام شیرین و موم و [illegible] چینی و شادنج مغسول
و لعاب [illegible] مرهم نمود [illegible] مرهمی که زخم [illegible] روغن زیت
[illegible] و اگر [illegible] روغن زیت روغن گل سرخ باشد [illegible] مرهم داخلیون [illegible] زخم و در [illegible] صلب
نافع بود [illegible] روغن گل سرخ و موم سپید و لعاب حلبه و لعاب [illegible] مرهم نمود [illegible] باشد و در
[illegible] و زخم [illegible] روغن گل سرخ [illegible]
و لعاب [illegible] با موم سپید [illegible] کند و باشد مرهمی که [illegible] اگر از زخم [illegible]
[illegible] مرهم نمود و [illegible] روغن گل سرخ [illegible] نافع باشد [illegible] مرهم [illegible] چینی [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] روغن گل سرخ و موم سپید و چوب چینی [illegible]
با روغن گل سرخ [illegible] که آب [illegible] مردار سنگ [illegible] داخل آن نمود مرهم سازد و نافع باشد مرهم [illegible] و هم
در زمان [illegible] انگشت [illegible] بر هر عضو که باشد [illegible] شود و گوشت [illegible] مردار سنگ [illegible] و سایده
[illegible] روغن زیت بهم بپزد تا سیاه شود بعد از آن [illegible] و دم الاخوین [illegible] سایده [illegible] که از [illegible]

نافع بود هر که در صدر و زهر شود مرهم بو حنا بغایت نافع باشد زخم انگشت بگیرند روغن زیت و سفیداب و زنگار و توتیای هندی باهم بکوبند
با موم زرد بگدازد و در دوا ریزد و بعد از گوشت بر آورد مرهمی که اطبای هندی کشته بود و خواهد خشک شود بگیرند روغن زیت و زهره دم
و پیه خوک و پیه بز و مرداسنگ سوخته و توتیای هندی و مامیران چینی زنگار سوخته و شادنج شسته و کهربای سوده و لاجورد شسته و طین مختوم زهره مرغ
خاکی و کبریت و سفیداب سرب و شنجرف مغسول و سیر سوخته همه مرهم نمود و با موم سفید بگدازد و بغایت نافع بود مرهمی که در اکثر زخم که گوشت
در وی و دماغ و چشم افتاده بود و بهتر کند ... و اسفیداج ارصاص و روغن گل سرخ و پیه بز طلا کند در لطف و بر طرف شود
مرهمی که زخم گوشت بر طرف سازد کافت هندی و توتیای ... و روغن گل و پیه بز و قبل بگدازد مرهمی که زخم گوشت که عظیم باشد و دیگر
پیه بز مامیران چینی و هم فرنگ و فاک ... و سفیداب ... روغن زیت و موم بگدازد و مرهم کند مرهمی که زخم
گوشت و دماغ و چشم و گوشت را بهتر کند مرداسنگ شسته زرد چوبه و توتیای هندی موم سفید روغن زیت مرهم سازد نافع باشد و درد و کردن کرم
و سرکین خر نافع بود و گل که بر آتش افکنند و از بوی مشک و حرزه و نان و روغن جوشیده نگاه داشتن و عرق کردن و در حمام گرم بودن و بخیه
بعضی ... و ... و حلق و فساد دین کوچ و جوشش ان می باشد و از آنچه اطبا ... روزی که خواهند چینی و هندی کرد و سال ... و اگر خشک کرد نهر باشد و از
بهوزی ... الوان ... روا که ... باشد و هم وقت خود ... شبه ... و باقی در فصل علاج در فصل چهار فصل نگاه کند
و علی نابه والله اعلم **باب ششم در ابو والنگک فرنگ و علاج ان** اما بعد بدانکه ابو والنگک فرنگ و وبا و جوشش ان اتشک گویند و ساز و حان
فرنگی گویند و در فرنگ این علت بسیار باشد و چون در ولایت ... انگک از انجا خیزد بدانکه که خراج در ولایت بسیار باشد و مردم ان جا نیز ضعیف
باشد و زنان خورد ... باشند و چون انگک و ابو بادرون بدن باز گشت کند چون کسی با ایشان دخل کند حرارت زخم خراج که با درون باز
کشد جماع ... بسیار ... آب سفید کند بران فرج ... آب درون مرهم شود و طلاق زخم که طبیبان خواهند که انرا بیرون کند جوشش
کند و ابو شود و ریش کرده و سبب زخم و جماع ... آب و رم ... و از ریش کنند و بهتر ... بهتر شود و زنان ... وقت باشد
که اگر چوب چینی خورند با درسیماب روند و در سیماب ... جان در خطر نهاده شود و سبب ان یاد کرده نشده و چوب چینی خوردن سهمفرت در هر
سرد و سرد و هر جا که ... باشد معرفت قوی رساند و هلاک کند باشد خاصه اگر در ولایت ... باشد مثل اصل ... و هر جا که ... حاصل شود در آب
جوال ... که چوب را ... سرد و خشک باشد و طرب ... باید بالاتفاق و باید ... نقصان رسد اگر ... باشد بجا باشد که ... نزدیک باشد و در
سحر چوب ... و ... و سرد و ... بهر ... شود ... که در ... و ... و از ان زود ... آمده است
کس ... کرده ... و ... اگر و ... اگر ... و ... از ... زودی ... کس ... که ... باشد که ... و ...
دو ... بیب باشد و ... گوید که ... کسی ... و ... روز ... و ... چهار روز ... جوشش ... و ... آورد
با چهار روز ... و ... جوشش کند و بعضی ... که ... سرباره و بعضی ... و ... کسی ... دوا ... کند ... از ... کی
جوشش کند و فیلان ... که اگر ... از جماع و چوب چینی و عرق ... کند ... و هر سال جوشش اغاز کند از اول

اندام باشد **روغنی که چون زنان خوب کرده باشند زخم اندرون فرج را بهتر کند و سبب اتشک باشد** بگیرند روغن گل سرخ و مامیران چینی و کافت هندی
و موم سفید و کندر و مرداسنگ شسته و چوب چینی ... بکوبند و بگدازد و وقت حاجت ... ماند ... ساخته بود و در ... بیاری حیض **مرهمی که چون**
زنان بعد از پاکی حیض ... زخم اندرون فرج اتشک ... ... روغن گل سرخ موم و کافت هندی و شادنج مغسول
و ... مرهم کرده با موم سفید برداشته ... که چند روز جماع کنند **صفت ... ادرون** بگیرند ... ... که سفیداب کند بعد از آنکه
نرم کرده باشد ... از آنکه زبان بران زند طعم فاک دارد **مرهمی که زخم ابو و اتشک و فرنگ را**
گوشت ... و اندرون ... و گوشت چشم و ... باشد و بود بگیرند روغن ریت و موم سفید و مرداسنگ شسته
سفیداب سرب زرد چوبه کند و شادنج و توتیای هندی و ... مرهم بود و بگدازد **مرهمی که گوشت ... و اتشک ... کند**
موم سفید و روغن گل و مرداسنگ و کافت هندی و توتیای هندی و پیه بز و سفیداب سرب همه بود و بگدازد و **مرهم ... بهتر کند**
روغن گل سرخ و ... و کافور و شادنج ... و مرداسنگ شسته و صابون بکوبند نافع باشد **مرهمی که زخم ابو و اتشک و فرنگ را ... کند**
بگیرند روغن ... شنجرف ... و از ان بگدازد و اتشک ... و ... هر ... که ... و ... سرطان ... و ... بهتر ... **کند ... فرنگ**
بهتر کند **روغن ... فرنگ** بگیرند ... مغسول ... در خطا ... ... و طرق ... بود که ... و ...
و بگدازد تا خشک شود ... مثقال و صابون ... مثقال ... مثقال مرداسنگ شسته ... مثقال ... لاجورد
شسته ... مثقال ... سفیداب سرب ... ابیض ... باران و صاف کرده با روغن گل سرخ بجوشانند و صاف کرده پس از ان
شادنج ... و زنگار ... مرداسنگ ... توتیای هندی ... مثقال ... مرهم کرده
کار ... بغایت نافع باشد **صفت مرهم که زخم ... و ... نافع باشد** روغن گل سرخ و موم سفید و کندر و سفیداب
و ... و مرداسنگ ... مغسول کرده و ... و لعاب ... و لعاب ... تخم ... و شادنج ... مرهم بود و بگدازند
... و اتشک ... نافع باشد مرداسنگ شسته ... شنجرف ... و ... روغن گل سرخ ... شادنج ...
لاجورد ... سفیداب سرب ... مرهم بود و بگدازند و از ... هر روز ... و ... نافع باشد و ... کردن
و جسمی که خواهد خلاص شود چوب چینی ... دو سال ... چوب ... خورده و بعضی ... اول ...
و ... باشد و بعضی ... و بعضی ... جوشش کند ... و بعضی ... باشد
و بعضی ... و بعضی ... و بعضی ... و بعضی
... و علاج ان چوب چینی ... والله اعلم **باب ... چوب چینی خوردن** اما بعد بدانکه
چوب چینی ... نافع باشد و مردم
کس ... که ... خواب ... و ... نافع
باشد ... که ... و ... در ... که ... چوب

خوردن چهره و ورم زیر پرده اما چوب چینی مثل الجزو الکت که مخصوص نیست و بعضی بیماریها که از انواع است مثل کوفت و سرطان رحم و اطلاق جیب
کوفتاد نافع بود و دوا از جذام و ضعف معده و گرمی اوز و درد قولنج و تشنج و کزاز و فالج و حبس البول و سوزش بول و ... و دیگر
و دفع بجهت ادویه مسهل و پاک کردن معده و درد مفاصل و کوفت طانه و فساد کوچ و درد مثانه و ضعف چشم و بر چه برابر ماه و سال بکند تا
نفع بیع رسانده از فصل بهار و خزان باید خورد و ایلاق و شهرهای سردسیر و در شهرهای گرم مثل بصره و بغداد و امثال آنجا خوردن در اینجا واجب بود و باید که
در جایی که شمال آن گشاده باشد و بیماری دیر کشد باید که خوردن چوب چینی بهتر باشد و در خوردن آن چنین شرط بود اول آنکه خود را بیاکند و
زیاده از سوداء و اعراض کند ... ضایع شده چیزی از اموال و غیره ... باشد و طعامهای پاک و گوشت بره و بزغاله خورد و در خانه که پوشیده و فرشهای
خوب گستر و دور باشد از دشمنان و کسی که بر خاطر او گران بود و از حرکت بسیار و دشنام و عرق آوردن و دیدن ... و دیگر و غبار و آنچه مشابه آن
باشد پرهیز کند و از سبزی و بزی و بعضی از مزه مانند دیگر چیزها پرهیز کند و از طعام ترش پرهیز کند و از طعام شب پرهیز کند و در گرمی و ... اگر مهربان باشد نیز
بود و دست از طعام بکشد و بالای طعام چیز نخورد و از اعراض نفسانی و جماع پرهیز کند از باقلا و عدس و ماش و ... همچنان مانند ان ترش
و انار ترش پرهیز کند و بعضی مثل بعض پرهیزهای دیگر که مردم نیازمند آن باشند و اول چوب چینی ضایع کنند چنانچه که خیلی ضعف خوردن و ادان
ان مثل شراب و دوا کشیده دیگر اگر خواهند و بعد باید که چند روز اول از همه خوردنیها پرهیز و بعضی نمک که ان نقصان رساند و حب
کرم و ترشی و موافق ... همه چیز بهتر از آن نیست و هر کس به طریق بدهد و بگران کوفت وی معاودت کند و حکیم با چوب چینی بی وجه
کرباده و ماده نماز و ... ترش باشد و بعضی مسهل خورد و ادوار بعد از و همه مردم اطبا به موافق ان کوفت کرده اند و بعد ان چوب درچوب که عرق آورده
اخلاط را مبادا اکثر کثرت آورده و هلاک کنند با کوفت زیاده شود و هر کس را چوب دهند باید که قوت بدن و دیگر باشد و ضعف دل نداشته و دوزده
آمده شده تواند بود و ورم و ... مسهل ضعیفی نباشد زیرا اگر باشد که اخلاط ورم را از جا حرکت داده و میل بسیار در حال فنا شود و دو کرات در مرد و ...
باشد پس از آنکه خواهد چوب چینی ابتدا کند اول ... تا بار زدهم ما ... نخوداب گوشت بر ... از قبل و فال و نیا فارغ البال شود و پس
یک علی الصباح روز اول شربتی از قند بجنبر و عرق بیدمشک بنوشد و پس نخوداب گوشت بره ... شیر زلال که بر ما ... باشد ... به
مو زعفران دو دارچینی و چند قرنفل باشد و اگر نا شام چیزی خواهد شربت گاوزبان با همچنین عرق بیدمشک بخورد و یک ورق نغز بنوشد
بر فراش خوب که بستر پاک نرم باشد خواب کند و فرش بغدادی نافع باشد و بوی عود و عنبر و صندل نافع بود و دو سه روز که دو آب خورد پس از آن
این کیشته در اب اندازند و هشت مثقال آب دهد چوب چینی ... خورد پوست هلیله زرد ... هلیله سیاه ... گاوزبان گیلاس
جوشانده ... السنا ... المکی ... کشیز ... بعد از آنکه جوشانیده باشد بر سیاوشان ... عناب بعد در
علی الصباح ... از نبات مصری و عرق بیدمشک قرنفل و ... نبات ... گرم بنوشد و جوشیده ... خورند و نخوداب
و شربت همان شراب گاوزبان و عرق بیدمشک بنوشد از آن روز گذشت ... فرو ... گوش ... ادام مکرر ابالدیش
ان جوشیده ... اب کرده ... کلمه ... افتابی ... السر ... اضافه بوده ... ابریشم ... بعد الکو ...
و ... بطالع شربت ... صباح ... باره ... پس از آن نخوداب گوشت بره ...

تا شام شربت گاوزبان و همان عرق و اگر شراب خشخاش نیز هنگام نافع بود و پس از آن نماز دیگر ... و شراب اعاده و باد ریح بومه السکیع الکل
قبل العصب ... و نخود ... اضافه کرده و نیز ... و ... جدا جدا در گلاب ... و پس از آن ... تا شده و صاف نموده
بر پاره ... که چشم از آن گشاده باشد ... و نیز ... داخل نموده و همان شربت از نبات و عرق بیدمشک بنوشند و جوشیده بالای آن خورد و باز دا
بخوابد و اگر روز چهارم و پنجم نیز ... بر داشته چهار مثقال اضافه کنند و ... و اگر خوف ... دارد و ... بیماری دیگر باشد پس از آنکه عطا
خورده کار خوب کند ... دیگر ... و اگر ... بعد از ... ناشتا پس از آن بکام ... باید ... که چوب ... وجه
باکره پوشیده و اگر ... آنکه ... خواهد ... بانظری کند که در این کتاب یاد کرده پس از آن ... حمام بیرون اید و ... روز ... بعد ان
ابتدای خوردن چوب کند و چهل روز ... بعد از اول ... از چوب خوردن ... چهل روز ... کند بعد ... چون به کار آید
و صاحب چوب نتواند که چهل روز ... بیجه ... و بال باشد و جماع تا ده یوم ... آن نقصان رساند و شراب پس از چهل روز که چوب خوردن تمام
معرفت رسانند و چون ... نیز ... که بعضی ... مرد ... خوردن ... فوت ... اگر احتلام شود ... بحر
شهوت ... آن بعضی باید ... آنکه شب ... باشد ... عرق ... باشد ... آب گرم ... در همه
جنب ... بیرون آید و هرچه ... آب شود ... بماند و ... کشید ... باشد ... بسیار بود ... عرق ...
حدوث مرض بدن بازگردید ... عرق بیرون آید مثل ... سینه و حلق و حلقوم و خشونت ... دماغ ... و ... چوب ... به
بازه چرا که از آن چاره نباشد اما شرط دیگر در آداب چوب که جماع نباید کرد و در هر جایگاه داشته ... الماحد ... اگر چوب ... تعلق
... باشد ... در یک ... در ... جانوران ... کند و ... باشد و ... و ... بوده ان که چینی جانور باشد مثل ...
و ... جانوران ... بیرون ... در فصل بهار ... دارد ... ان ... به
... هر سال ... آن جانوران ... دست ... فرود ... هر کس ... شود ... باشد ...
... شب ... مرهم کند ... پرهیز کند ... در فصل ... در همان فصل باشد ... کسی جمع کند ... اطفال ...
... بیرون ... و ... حکیمان ... باشد ...
این آن بود ... در ... ماه ... و ... وادی ... چوب ...
... و چون ... باید ... روز ... ولایت ... مردم ...
... مردم ... جمعی مردم ... ولایت که مردم ...
می آیند و چون ... حکیمان تجربه ... معلوم کرده اند
و شربتی ... و خورش ... گرم ... و اگر ان که
... مرهم ... و ... برگ ... گرم ...
... حوصله ... و مثقال ... کسی که ... باز ...

پاک بوده تمام باشد و روغن بسیار نبود و چشم پید برابر ناخن شود پس از آن بیست حصه کند هر حصه شش مثقال و هر روز یک حصه تقریبا پس از شام در کاسه چینی
یا کاشی در آب پاک که آن آب شیرین باشد و گوگرد نه [illegible] باشد و گوارنده بود و باشد و [illegible] در آید و سبک باشد و سحر در دیگ سنگین کند و دیگ بند کرده باشد
و گوشت و چیزی در آن ریخته باشد و دیگر سر آن بظرف کاشی یا سفال بگیرند و خمیر آرد که نم کرده [illegible] باشد و دو سه روز بیک گرد و باتش نرم [illegible] بجوشاند و هم
آن از چوب زرد [illegible] باشد و در رشتی چوب [illegible] باشد که گرم [illegible] بشوند و بوی گوگرد [illegible] که بهتر پاک شود و [illegible]
که بهم آید پس بگیرد و نگاه دارد و [illegible] را از لحاف نیز بطریق لحاف خواب بسته کرده فراز گیرد و آن نگاه دارد و در خانه باشد که روز آن
بسته باشد اما هوای بند داده و اگر در صحرا باشد در اندرون خیمه باشد و پیش از آنکه عرق کند [illegible] آن دیگر در آن نگاه دارد و یک [illegible] از آن
نگاه بدارد و قریب سه چهار پیاله از آن بر ناهار بنوشد تقریبا شانزده مثقال تا بیست مثقال و کم از آن خیری کشیده و بخار آن بر سر و روی و نگاه میدارد و دوازده
دو پیاله در آن عرق بنوشد و عرق کند و بعد از آن فراش خوب [illegible] کند و نگاه دارد و اندازه دو خود [illegible] عرق کند و عرق [illegible]
شود و شربت از قند و عرق بید مشک و [illegible] بنوشد و اگر گوشت بره و فربه بود و بعد از آنکه پخته باشد و با زعفران و دارچینی داده بریان [illegible] طعام
کند یا حلوا کند و بنوشد و [illegible] کند و نبات و جوع و ناشتا [illegible] باشد چند و صندل خورده از قند و نبات بهتر نافع بود و هوا [illegible] و خوب [illegible]
خوب باشد و حلوا که در چوب چینی فراداده نافع بود **صفت حلوای چوب چینی که مانند [illegible] حلوای [illegible]** که هر شب [illegible]
[illegible] بادام و برنج خوب [illegible] و بعد از آنکه [illegible] کرده باشد [illegible] نرم کرده [illegible]
خشک سازد و در [illegible] کرده باتش [illegible] از روغن سرخ کند پس [illegible] و نبات [illegible] زعفران [illegible] گلاب [illegible]
آن بود و در آن بریزد و بعد از آنکه نیم گرم کرده باشد [illegible] بادام [illegible] نرم کرده [illegible] و هر شب [illegible]
و آن آب که از چوب باقی ماند بجهت طعام پختن و آب خوردن و [illegible] صرف کند [illegible]
[illegible] هم چنین [illegible] و هر [illegible] گرم کند در حمام آب چوب جوشانیده و در ظرف
بزرگ کرده و در آن درآید [illegible] و [illegible] آب چوب که خورند [illegible] و در لب آب روان و جاهای [illegible]
[illegible] و با مردم [illegible] بودن نافع بود و سازهای خوب [illegible] و افسانه گفتن و آنچه بخاطر نافع باشد **اما از هوا [illegible] که در چوب [illegible]**
قند و عسل [illegible] و نان بی نمک و حلوای قند و نبات و عسل و [illegible] و هر چه لذیذ باشد [illegible]
[illegible] صندل و [illegible] و نبات [illegible] نافع بود [illegible] طعامها گوشت [illegible] طعام کردن و گوشت مرغ و کبوتر و دراج و کبک کباب و بریان
[illegible] زعفران و دارچینی [illegible] و طعام [illegible] باشد و اگر [illegible] بریان [illegible] روغن [illegible] گلاب
گرم کرده باشد **صفت [illegible] مرغ** بگیرند مرغ جوان و [illegible] داخل کرده [illegible] داخل [illegible]
در آن بریزد [illegible] نمک [illegible] باشد [illegible] از چوب [illegible]
و دست بازی [illegible] کردن [illegible] باشد و سواری [illegible] و حرکت کردن [illegible] نقصان رساند و در عرق [illegible]
[illegible] کند و اگر [illegible] بود [illegible] چوب [illegible] روغن [illegible] بادام [illegible] اگر بجهت بواسیر

بول باشد عانه و زهار هر روز روغن کدو و روغن یاسمین چند چوب کند و از جماع خود را محافظت کند و اگر بجهت کوفت طاری باشد و کوچ از
مقام خود چه [illegible] از [illegible] بجا برده و اگر [illegible] این سوف [illegible] **[illegible]** که در کوفت طاری و کوچ در چوب چینی خوردن بجا
[illegible] و مصطکی و زیره و [illegible] هندی در چوب چینی و صمغ عربی و [illegible] چوب [illegible] کرده [illegible]
و اگر کوچ [illegible] باشد درست کرده اما [illegible] باشد که [illegible] و مقام خود باشد و اگر ضعف چشم دارد [illegible] در میان چوب [illegible]
[illegible] روغن [illegible] چوب کند [illegible] بمالد و اگر درد [illegible] روغن [illegible] روغن یاسمین [illegible]
کند و اگر زخم کهنه [illegible] بروغن چوب چینی چوب کند [illegible] روغن چوب بمالد **[illegible]** [illegible] روغن [illegible]
[illegible] چوب چینی [illegible] و مرد [illegible] که [illegible] زخم بود [illegible] روغن چوب [illegible]
[illegible] و [illegible] و روغن [illegible] پاک شود و اگر [illegible] باشد [illegible] از آن [illegible]
از آن جماع کردن سوزش [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] و خوب پاک کردن [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد تمام کردن [illegible] زخم باشد از [illegible] کردن [illegible]
کردن و اگر [illegible] باطنی [illegible] و هر جا که چیزی [illegible] باشد [illegible] چوب [illegible]
هر روز [illegible] **صفت چوب چینی** [illegible] که زخم [illegible] عرق [illegible]
خورند [illegible] مثقال چوب چینی [illegible] مثقال نبات [illegible] و بعد از آنکه علی الصباح شربتی از قند و عرق بید مشک [illegible]
[illegible] از این شربت بخورند و بعضی [illegible] بیست حصه کنند [illegible] و بعد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از جماع و اعراض پرهیز کنند و شربت قند و نبات و طعام [illegible] و از [illegible] چوب خوردن [illegible] **اما [illegible]**
چوب چینی بعضی [illegible] خورند و [illegible] که [illegible] چوب [illegible] باشد و چوب [illegible]
آن بود [illegible] علی الصباح بر ناهار [illegible] نبات [illegible] بادام [illegible] مثقال [illegible]
در چوب [illegible] باشد [illegible] و جماع [illegible] نافع باشد و گوشت مرغ کباب کردن با طعام نمودن
و این چینی [illegible] پاک کند [illegible] و بعد از خوردن این [illegible]
اما حلوای چوب چینی [illegible] باشد [illegible] چوب خوردن [illegible]
[illegible] در فصل بهار [illegible] باشد کوچ [illegible] و کوفت [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] و کسی که چوب [illegible] باشد [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] داخل کند [illegible] روغن [illegible] و [illegible] کرده چوب چینی
[illegible] کرده [illegible] زعفران [illegible] بادام [illegible] نبات [illegible]
آن بود [illegible] نافع باشد و این [illegible] و نان [illegible]

انتهای دیگر سهل باشد و اگر کند نیز نافع باشد و هفت روز این حلوا بخورد زیاده روز غذا نخود آب گوشت بره یا مرغ باشد و اگر مکتب جزو اجل
این حلوا کند مقرر باشد اما نیز چوب چینی بگیرند شکر با نبات و صاف بپزد و لت کرده عوض تخم مرغ آنکه کبیر و صندل و طلوع ده و پس از آن چوب چینی
حلوا کرده هر آن روزی دو خفقان و ضعف دل بوده اند و طپیدن دل و دوار و صداع و ماشرا نافع بود و مالرق بیدمشک بخورد روغن چوب چینی
چوب را نیمه بریزد کرده و در ظرف چینی در چه یا بستان روغن کنجد با سداب بر آن ریزد و در آفتاب چار ده روز هر روز صاف کشکد و ابدا نافع
سیما برد چشم را اگر چون بکاراند با شه روزده تخم مرغ فی الحال بهتر شود مرهم چوب چینی که چون دمل و زخم صاحب شک و ابدار انگه اند بهتر شود دیگر
روغن مذکور روغن دنبه و توتیای هندی مردار سنگ و کات هندی و چوب چینی سایده و مامیران چینی و سفیداب سرب هم را با موم بخته بگدازند و مرهم کرده سات
نافع بود دیگر دفع چوب چینی در درد شکم که در چوب چینی خوردن با اسهال یا ضعف واقع شود یا دردی زیاده شود و هم کوفت که در چوب خوردن واقع
نتواند شد سود دارد دیگر چوب چینی و السنبل الطیب و کبابه و قاقله ریوند چینی هر یک برابر کرده شادنج عدسی و مغز البب هر را با عسل کف گرفته سرشته
و ورق نقره در اخل کند در درد شکم کوفت رحم و سرطان رحم را و درد معده را و زهار و جهلو را نافع باشد و بعد از چوب نیز خوردن نافع
بود باب بیست و دوم در زخم که کرم افتاده یا بوزه یا ناصور شده اما بعد بدانکه بعضی زخم سبب که با خوردن گوشت جراحت رسیده باشد و مرهم
بر آن جایگاه نرسد یا سرد تخم سنگ بوده و امثال آن زخم خورده شده و بوجه هم رسانیده کرم دران افتاده باشد علاج آن بود که از اکثر دادگیر روغن
گاو که گرم شده باشد مهیا سازد بابی نوع صفت مرهم که زخم کرم افتاده را پاک کند و کرمها را بکشد بگیرند روغن گاو گرم شده با مامیران چینی توتیای هندی
و صمغ کوش و کرم چوب صنوبر و انزروت و سفیداب سوخته و عسل بکار به مرهم کرده بگدازد کرمها را بکشد و اگر زخم عمق آن باشد فتیله ساخته در جزء زخم
کرده بگدازد و کرمها را بکشد و زخمها را پاک سازد و اگر شراب بشویند نافع بود و با کبیس و جوز السرو و سرشوینده نافع بود و اگر کرم را در زخم در گوش و در
هر موضع که باشد بکشد انجرهم و طبیخ افسنتین رومی و طبیخ قنطوریون و طبیخ قرسیون و در در شراب طلا کنند برود و از زخم و عصاره بوده
اندر این باب سخن بوده اند صفت مرهم که کرم زخم بکشد روغن سداب و موم بگدازد و طبیخ قرسیون و قردمانا و آب برگ شفتالو هم بر زده بگدازد و کرم
بکشد و زخم را پاک سازد نافع باشد اما زخم بوزه شده اگر بوزه و ورم کرده و سیاه شده یا سبز و درد دوامی بسیار کند آب گشنیز و بر آن طلا کنند با طبیخ
اسفناخ تازه کرم کرده بر آن بندد و مرکبین شیرخورده بود دارد و بوی رجع و بختج نافع بود و آب سماق کرد نافع بود و مرهم که در دود ورم را نشاند
صفت مرهم که امان در دو ورم بگیرند موم و روغن کنجد در برهم و کیشیر تازه و زنجبیل و طین مختوم و زرد چوبه و شادنج بهم مرهم کرده
بر رود و مرکبین شیری دارند وی که در وقت فی الحال بر طرف شود و اگر سبب ورم و بوزه جزئی نمیدانند آنکه باشد که بدان رسیده بود و درد
واماس کند بگیرند روغن جاری و موم سفید و جدوار حنطا یا دو قار و زهر مامیران چینی و طین مختوم مرهم نموده بر آن کد ازد و زرد چوبه و سنگ گشنیز
را بهم صلایه کرده واخل آن کند و بگدازد و دوده کرده روغن که طلوا ساکه اند و عرق که آب که خورند نافع باشد و چنبر دود و کرمان در
بگیرند نافع بود اما ناصور شده باشد و بدان سبب درد کند و ورم دارد و از او خون بیشتر شود و پاک سازد و مرهم بگدازد و ناصور بود بگیرند
روغن بلسان و روغن با روغن کنجد و موم سفیداب و مردار سنگ و زرد چوبه و زنجبیل و کشنیز و طین مختوم و توتیای هندی و انزروت
و کات هندی و سرخ بگدازد و مرهم کنند و بر آنجا نهند صفت روغن عرق بگیرند چوب چینی کرده و آتش بر افروزند و چون سوخته شود صاف

درمان

درمان خبر کنم اف نارسیده که ملک کرده باشد و باب باران خبر کند وصف را در امیان بگیرد چون در دو بر آتش کنند بر گاه خبر کی شود
از او بیرون آورد و در جای بگذارد تا سرد شود و پس بازکند و از بر سنگ سماق نرم سایند و بکار دارد و باقی علاج آن در ناصور گفته شده در فصل چهارم
از کتاب مذکور و این کتاب و معالجه تمام باید کرد تا بر جمیع معالجات واقف شود باب بیست و سیم در بیرون آوردن آهن و انداختن چیزی که خورده و
پیکان و جمیع اعضای بدن مثل چشم و گوش و روی و لب و گوش و بنا گوش و بینی و حلق و گردن و دست و بینی و پستان
و سینه و شکم و هر چه از آن نگاه داشتن بر بهتر کردن آن باشد اما بعد بدانکه اگر بعضی از اعراض و بکار معده باشد و اگر پیکان بالای پلک چشم
آید اگر در پلک چشم باشد از اعراض بود و اگر بر درد از مجاری بود و آن بگوید که باشد مثل ضعف گدری که بر جای چسپنده باشد قوت بدواد
و معالجه و طرف شب که چیز خورده و از جماع پرهیز کند و بیرون کند و اگر از صلب شده فی الحال پیکان بر ازد و نمک کند و چسبنده دیر شود
و اگر بوک و پیه با مرهم گدازد مرهم سبز الغلال بگیرند روغن کنجد و موم سفید و سفیداب و مامیران چینی و شادنج عدسی و ورق نقره و جدوار خطایی
با هم را و کات هندی بگدازد و اگر پلک بالای چشم چیده از شود و بر روی که شود و از اینکه خورده باشد بکاهد و اگر زخم باشد مرهم قلیل کنند کرده
و اگر صلب شده بگدازد و اگر امیاد و کنند که معالجه کنند و اماد دست نباید کرد و هر چه در زخم باشد اگر چه خرد باشد بگذارند و بیرون آورد و هر چه زخم بود و چیزهای که
تحلیل کند بگدازد و آنچه صلب باشد اگر درد کند و در گرم شود و بگدازد و معالجه هر یک از اینها در جای خودش باید کرد و شده و کاه وار بر لب بر خوردن
بیرون کردن آغاز کند با ملک از انگشت و از بیرون کند و باشد که بر پشت بینی و در بیغاز شود و صلب کرده اند اگر صلب شده مرهم کند از نرم شود و اگر
اخراج پیکان دیر با چهار شکاف کند و اگر خورده بود در پوست و صلب نباشد و چون دست با گذارند بطرف بالا نرود و بگذارند و بیرون آورد و بر از نمک دارد
سازد و اگر صلب شده نرم کند مرهم پخته و چوک بیرون کند و از بوکه دارد و اگر چون زرد دانست اگر در بدن مرهم کنند نرم شود و بطاک شده و بعد از سبب عمل باشد
این چنین چیزها را معالجه کردن و اگر در زیر کلف نشسته باشد در زیر بازی باشد و صلب شده مرهم نرم کند بگدازد و پس از آن اگر بیرون نیاید شود و بیرون کشیده و اگر قبل
کند از و با مرهم بگدازد صفت مرهم قلیل بگیرند روغن کنجد و موم سفید و سفیداب و مردار سنگ شسته و زرد چوبه و زنجبیل مرهم نموده بگدازد و در زیر کلف
را بگات کند و اگر توان شکاف بشکافد و الا مرهم بگدازد و در زیر کلف را بگات کند و اگر توان شکاف بشکافد و الا مرهم بگدازد و هر چه بیرون آید
که گذشته بر هر عضو که چه در آمد نباید و کنند دست نباید کردن خاصه آنچه بر روی و چشم و حلق و گردن باشد که آن ناچار باشد از معالجه که از آن مرا
کرده باشد و خاصه پشت بینی که از آن علاج علاج باید کرده و هر جا در وی صلب باشد و اگر خورده بود و در زیر پوست و شکاف آن آسان باشد از آن بشکافد بعد
انگاه او را بیهوش کند و بغلطاب کند و بسته نرم بپزد و اگر آن شکی بود در مقابل پیکان با دارو برزند و نمک بر سازد و اگر زرکش باشد با شتره بیرون کشد
دوم بیرون کند که آنرا اینه و بر پوست دست بوده و کرده شده و علاج ندارد و نا علاج و قلیل علاج ان باشد و علاج و قلیل علاج صابر و ثابل باشد و پس از آن گرد داغ کند
دو سه روز چرک و بعد از آن پس مرهم بگدازد صفت مرهمی که بر پیکان شکافته و بیرون ریزد و نمک کند نافع است بگیرند روغن گل و موم زرد و چرم و مردار سنگ
و سفیداب سرب و ورق نبات و اطریفل زرد و موم مرهم نموده بگدازد و اگر ورم و درد و فسادی هم رسد بشود از پس شکافتن انزروت بگدازد و بگیرند روغن سرخ
و مردار سنگ و انزروت و شادنج و زنجبیل و کندر و ماميران چینی مرهم کرده و پر آنکه از بعد آب سود دارد و اگر بشکافد و در بیرون آن کشد سفیداب کند
چرک و ریم پالودن گیرد با مرهم بگدازد دیگر بگیرند موم و روغن کنجد و طین مختوم و لعاب کنجد و لعاب کنجد و روغن کنجد و توتیای سفاله بگدازد

و دیگر ورم و آماس و درد و چه آمده در آن زخم که داغ بر آن کشیده اند لعاب بزر کتان و زرده خایه و موم و روغن جبان و کنند و زخم بدو مرهم کرده
بکنند و نافع بود و دوده و دیگر کوه دود و سرکه گل شیر بر آن نهاده نافع باشد و بعضی را چوب چینی نافع آید چون دو سال گذشته باشد تا آن زمان خلاص شود
خصوصی که کافور باشد و ورم و زخم بهتر شده باشد یا زخم بود و بهتر گردد و یا هر چند وقت باز معاودت کند و هر بیماری که آن معاودت کند
او را چوب چینی نافع باشد اما بعد از آن که زخمها گشته بکار آورند نافع باشد باب بیست و چهارم در شکستن که بعضی از آن بهتر باز و دو شد بالا
آورند و شکل استخوان سینه و پهلو و غیره اما بعد اگر شکستن با انواع باشد بعضی را باشد که بشکند موضعی و خون روان شود و بعضی را آنجا شکسته شود و خون
بیرون نیاید و در زیر پوست باشد و این مشکل باشد و بعضی را جایی بشکند و استخوان بیرون افتد و بعضی را شکافته شود و پوست و گوشت و استخوان اما هر قسم شکستن
و خون بیرون آید جراحت را فی الحال سوخته و قند بپرند بکنند و خشک کنند و اول بهتر بود خاصه اگر در زیر پوست شکسته بود و استخوان و گوشت و پوست کوفته شده و بعضی را که استخوان
بیرون آمده باشد از آن بهتر بندند و سوخته و قند بپرند نافع بود و اگر زخم مشکل باشد و آب ... بکند پس آن عرق که آب کرده بندند و خون اگر روان باشد باز سوخته
بپرند ... و اگر شکسته باشد آسان مشکل بود و اگر بکرده جای افتاده یا چوب زده باشد یا از سواری اسب و درخت و ... جانه که انداف یا شکم درد کند که چیزی بر آن بشمر با بروی
خورده هلاک شود خاصه اگر ورم کند و در رو پاره بود و داغ و ورم دارد و پهلو و که بد هلاک شود و ابو ... بروی که جای شکسته که آن جا رود ما نیز نافع بود و چون کرده اسبا
و کنز رود اگر باید و وقت بدوزد و اگر سوزن باید زود بر شود و در هر انواع جراحتهای سر خاصه در شکستن استخوان و پاره بیرون کرده باید که از هوای بیرون نگه دارند
اگر چه تابستان باشد و چادر او در زخم مگر چوب ... اما هر گاه که استخوان سر شکسته شود مشکل باشد از بهر آنکه استخوان سر بر خلاف همه استخوانها باشد اگر بشکند و زخم خورده
مغز رسد هلاک شود و اگر بازدرون مغز رسد مشکل باشد که بر و به واگر پاره چه شده باز بسته شده و درست شود و از بیرون باید کردن فیلان تو جراح که بهتر بعضی را دو
کی بر سر زده بود و نه بر ده و مفاصل متعدد از یک بند انگشت بر یکجا خورده بود و دو استخوان مقابل آن جدا شده و از ابرو شکسته و ... رستم اما زیرا از افضوری رسیده
بود و بهتر شد اما دو ... در آنجا هم رسیده بود که نشان هلاک بود اما آن ورم از آن بود که جای استخوان ورم کرده بود و از اخاکر چوب زرد و روغن زیت
بهم کرده بر نهادم تسکین ورم شد و اگر تب پیدا آید باشد هوای خانه باد روغن و شمال که نه باشد و ضمادی از آرد جو و روغن گل و بابونه و آب کم
بر هوا با جراحت نهادن و کل خطمی و تخم کتان و حلبه که در میان زفاد کرده از او بران کنند تا اندک حرارت ... باشد دفع ورم و درد و آماس کند
اما اگر بعضی بشکند استخوان نازک باشد و هفت پرده که در اندرون استخوان به پرده اول رسیده باشد سهم تر باشد و درست شود و اگر به پرده دوم
رسیده نقصان کند بود و خوفناک و اگر پرده سیم رسیده کشنده بود زیرا که پرده سیم باشد بر مثال پوست تخم مرغ دقیق سمانه ... بر روی مغز و اما هفت
پرده به هم گرد و تا اگر کسی را فوقی باشد و دیگری رها باشد و استخوان که ... باشد و کرد او فرمید و تا آن همه افتاده در امان باشد و شش بند
دارد و شکل پیوندی به آن در هم آمیخته چنانکه آن بود از آنجا که ... دو محکم تر باشد و چون به جنبانند رسیده از بعضه تا بعضه سه پاره به هم نهاده
و این پاره که چنین بر ایشان باشد و سوراخ دارد از بهر منفذ بکار و حلم نی و سر با به بر یکی سر دو پاره و پس سر از آن دو پاره بار یکتر است و نازک تر
بجهت آنکه رگها بر اینجا سوار است و بجهت آن شش پاره باشد که اگر یکی را آفتی رسد دیگری سلامت باشد که اگر یکپاره بودی چون آفتی بوی رسیدی
بود فی الحال ضایع شدی و دیگر آنکه در یک استخوان سختی و نرمی نا ممکن بودی و اگر زخم رسد بعضه را فی الحال بر کنند بغشه بجیده و سوخته کنار د
و به بندد محکم و اگر دری بهم باز شود دفع ورم کند بر دفع زیت و خاکستر چوب رز و آب ... بود و نهاده که هم بهتر پس از آنکه چنانکه

در رسیدن جراحتها حرب و غیران که نشد مرهم کنار د اما شکستن بینی استخوانها سطره آرد و اگر کنده و محکم اگر بشکند به باشد به آنچه که رگهای عصبانی
دماغ که بر ده و کنار ... ممکن بود که از آن آزار به دماغ رسد و ورم کند و چون دماغ ورم کرد پرده و خشا بر رگها گیرد تا به دل بجا اسب که بر رگهای
به دماغ رسد و ورم پیدا شود و می کند تا به دل رسد و دل کوچک است از ورم از آن پوشیده منفذ آن تنگ شود و در حال هلاک شود و از این بر بندد باز شیشه
حجامت سینه پر کرده یا سوخته که از د و بر بندد و اب ... و مقدار چنان که در هر جا گرفته شود که آب و عرق کرده بندد اما شکستن پس سر آن سبری است و چو
باشد و از آن به صدر باشد که کشنده است و زفاد و بجهان قسم بر بندد و آنچه در آن باد شد بکار روان را بند اما شکستن میان سر که در میان سر که فی الحال بکسر رسیده
هلاک شد اند و هر جراحت که بر ماه و ... میان سر باشد از تب و حرارت خالی نباشد و از آن بهتری پیدا نباید مگر آنکه بمغز رسد بر از سوخته و قند بغته کرده بسته
با نرم کنند اما شکستن شهرهای زیر ... کتف مغزت آن نیز قوی باشد و اگر دو پاره شده بود تفتابت رشت شود و مگر آنکه فی الحال ... بجا آرند و در رفت
هلاک کند و اگر باز شکافته شود و بغشه پر کرده سوخته کنار د و علاج چنان زود بر باشد اما شکستن بند دوم چشم به باشد خاصه اگر کوفته شود و علاج است که اگر خون در رگ
پست بود و شکسته به بندد و در رفت و اگر استخوان دو سه پاره شده هلاک کند البته اما شکستن بیخ گوش اما نیز بر بندد و اگر گوشت و پوست و استخوان شکافته
به باشد خاصه اگر رگها جراحت کرده به آنکه در دماغ حرارت پیدا شود و چهار روز هلاک شود پس کار آنکه باشد زفاده بر بندد و آماس و ورم پیدا شد و سوخته کنارد
در رفت کنار د اما شکستن بینی بینی به دو بخش است هر گاه که استخوان بینی بشکند شود و چه اف پیدا شود و کی آنکه حس بوی یا بد بر طرف شود و دوم آنکه بینی کج شود و بس
روز اول علاج کنند و علاج آن باشد که میلی از چوب ساخته و در بینی کرده بجای بر نهند و از چون بجای در رفت ... بر بندد و اگر چیزی در آن کنار د
متل شود و بر بندد و منفذ بسته باشد و پنبه در آن باید نافع باشد و بر رفت و انجا فیاد و مغات الوده کرده هلاک کند و اگر آماس پیدا آید و درد کند و حلیوع
بر بایه نهادن تا آماس را تحلیل کند و اگر روغن زیت و کرد ابا و کند ضماد کنند و بر نهند نیک باشد و اگر جراحت شده و خون روان باشد سوخته بر بندد و اگر
دماغ و ورم پیدا باشد بدان واسطه که حرارت باد در بر رسیده و پهلو که به در رنگ بزرگ شکسته شود هلاک شود اما شکستن دندان را شکسته بندد فیروزی
اندرون باشد جراح دست باندرون دهان کند و از بیرون زفت هلاک کند و اگر آماس کرم پیدا شود ضماد محلل بکار دارد و در دو سه هفته هلاک کند اندرون درست
راه و بسته دارد شکستن چنبرگردن هر گاه که ترقوه بشکند شود و استخوان باز از روی دوش بیرون آید که باشد که استخوان نیز شکسته شود و در اینجا باز آورد و طلا
از زفت روی بر افکنند و چند روز بسته دارند و بالا بر آورند و هم چنان خوابد و بالشی در میان کتف وی نهند و اگر شکافته شده باشد سوخته کنارد
و اگر آماس بکند جراحت را باید دوخت و مرهم بر نهاد تا مدت بکماه از جا بر نجنبد تا درست شود شکستن کتف از کتف چیزی به پهلو باشکند
و اطراف و هر جا که بهتر باشد کم شکند و شکستن آن بس سخت و انه و اگر شکافته و جراحت شد و جراحت را بغشه پر کنند و به بندد و زود با سوزن زه
و سوخته کنارد و اگر استخوان بیرون آید و ورم بسیار باشد هلاک شود و بدان سبب که در دبیل بار دهد و بکشد و در این نوع مجمع بر نهند زفاده
زرد و ... و نوع و اگر و خون غیار بند خورد شکستن استخوان پشت از دو گونه باشد یکی آنکه مهره بشکند و از جا بیرون جهد و بسیار
از آن بر آید و دیگری آنکه دست توان داشت و از این خطر کلی رسد بجهت آنکه فی الحال او را زی ایشان بشر ده باشد تعفن نیک شود و بعضی البعض ...
پیدا آید و اگر خون کیفی بر آید باشد که هلاک شود و باشد که چنان بکار باشد و دیگر شاید بر بندد پس اگر جراحت از اینجای خورد برده او را گنه باشد

و بدست نگاه دارد و رفت کند و اگر بالای زخم کند و تا اماس نکند [illegible] دهد و اگر در زیر پوست شکسته بجا آورد در خاده [illegible] **شکستن استخوان پهلو**

هر استخوان پهلو که بشکند [illegible] باشد [illegible] و اگر جراحت شود و هر استخوان بیرون آید بجا بازند و طلا کنند [illegible]

[illegible]

شکستن مهره‌های پشت چون در میان [illegible] [illegible]

[illegible]

شکستن بازو [illegible]

[illegible]

شکستن ساق [illegible]

شکستن شانه [illegible]

[illegible]

شکستن قدم و انگشت پای [illegible]

[illegible]

خورد و **مرهم شکستن کتف و زنخ** فی الحال و سوخته باز داشته علاج پرسازد و ببندد و اگر استخوان بیرون آمده باشد بجا آورده و طلا بیاندازد از زفت پس از آن بخیه

بر آن بندد و دارو ... و چون کرک ... مرهم ... و این مرهم زخم ... و کنار چشم ... زخم شود و ... و اگر ورم کند زرد چوبه ... و موم و کتان

و کوفته بگذارد **مرهم ریش که زخم کتف ...** گیرند موم ... و روغن گلسرخ و لعاب کتان و کندر ... مرهم شود بگذارد و اگر حاجت باشد بسوزن

زند و گلاب دهد و شوربای چرب دهد عوض آب ... **مرهم شکستن ...** بجا آورده ... و اگر ورم کند و استخوان نرم شده باشد ... همان

چوبه و زفت ... و هر دو ... شوربای چرب خورد و پس از آن چون کرک ... مرهم کند **صفت** بگیرند روغن طیبان و ابریشم سوخته و صدف سوخته و موم ...

چوب ... سوخته و کندر مرهم کرده بگذارد و گلاب خواهد گلاب دهند و عرق ... نافع باشد **مرهم شکستن ... و کنارهای ...** روغن گلسرخ و

... و افیون ... و انزروت و موم ... مرهم کرده بگذارد و اگر جراحت باشد ... و سوخته و بسوزن زنند ... و اگر حاجت

باشد و غذا شوربای چرب خورد و نان کعک ... و ورم ... **مرهم شکستن ...** از اینجا آورند

اگر ... باشد ... بسوزن زنند ... باشد ... بسوزن

... و غذا شوربای چرب خورد ... پس از آن ... مرهم ... **صفت** روغن طیبان لعاب خطمی لعاب

... و کندر و موم ... مرهم شود و بگذارد و اگر ... **مرهم شکستن ...** اگر جراحت باشد ببندد و

از آن شوربای چرب دهد عوض آب گلاب و عرق ... و این مرهم بگذارد **صفت** روغن گلسرخ مرجان ...

موم کندر زرد ... مرهم شود و بگذارد **مرهم شکستن ...** از خوب ... و سوخته ... و اگر ورم ... بران ...

شوربای چرب دادن و مرهم ... بران نهادن **صفت** روغن گلسرخ موم ... مرهم شود و بگذارد ...

مرهم شکستن ... ... شوربای چرب دهد و غذای موافق دهد ... و این مرهم بگذارد **صفت** زرد چوبه ... و کوفتن ...

... مرهم ... پس از زخم ... این مرهم بگذارد **صفت** بگیرند ... و خون سیاوشان ...

... و روغن طیبان و موم و کندر ... مرهم شود و بگذارد **مرهم شکستن استخوان سینه** چون استخوان سینه بشکند و جراحت ... باشد از ...

... بسوزن زنند و سوخته ... و اگر ورم دارد ... طلا ... بران کنند **رفاده** روغن زیت ... و چون زخم

... بران کنند و چون ... و جراحت ... و طلا کنند **طلا** بگیرند ... رومی ... بگذارند زفت ...

کنند تا ... و اگر جراحت شود ... استخوان ... **مرهم ... استخوان ... بادرست کند** بگیرند

روغن طیبان و موم ... **مرهم شکستن استخوانهای پهلو** اگر جراحت شده باشد جراحت را

... و سوخته ... و پس از آن رفاده ... و پس از آن مرهم ... **مرهم** افلاطون زخم ... اینمرهم بگذارند

استخوان ... و جراحت ... روغن طیبان موم ... رومی ...

... مرهم شود و بگذارد و پس اگر جراحت ... و طلا ... از زفت

رومی بران اندازند و بالای آن رفاده بگذارند ... روغن طیبان **مرهم استخوان پهلو ...** از زراوند ... فی الحال طلا بکنند از زفت

رومی و اگر آن حاضر نبود طلا از این نوع کنند تخم مرغ ... و ... از حنا و ... و ... و جو ... اندکی بر آن

کنند و ... و غذا شوربای چرب ... **مرهم شکستن مهرهای پشت** اگر جراحت باشد و خون بسیار آید جراحت را ...

... با نبات و سوخته کنند و اگر حاجت باشد ... بسوزن زنند و اگر ورم دارد ... رفاده ... روغن ... بالای

آن کنند و آب ... شوربای چرب دهد و پس از آن این مرهم بگذارد و ... روغن طیبان و ... موم ...

... منقول ... و موم ... مرهم شود بگذارد و اگر ... جراحت ... فی الحال طلا

از زفت رومی بگذارد ... روغن گلسرخ بر آن ... طلا کند و اگر ورم دارد موم و زرد چوبه ... و حنا و روغن گل ... بگذارد

مرهم شکستن ... اگر جراحت شده باشد ... و غذا ... و سوخته کند و عوض آب گلاب ... شوربای چرب و این مرهم پس از آن بگذارد

که چرک دهد بگیرند روغن زیت و موم ... مرهم ... و بگذارد و اگر ... جراحت نبود استخوان را بجای

خود ... زفت رومی ... طلا کنند و بران بگذارد ... و پس اگر ورم کند رفاده

از روغن زیت و ... بران بگذارد اگر جراحت شده باشد ... بگذارد ... مرهم بگذارد

بگیرند روغن طیبان ... و ... **مرهم شکستن سر قلم دست**

... بگذارد فی الحال اگر جراحت شده ... و ... مومیائی و ... پس از آن سوخته کند و اگر حاجت بود ... بسوزن

و گلاب خواهد گلاب دهند شوربای چرب ... از طلا ... و روغن زیت ... و اگر ...

... باشد ... اگر ... باشد ... ورم کند ... مرهمهای ... و پس از آن ... این مرهم بگذارد

... استخوانها که بشکند ورم کند ... باشد حاجت ... همان مرهم ... و اگر حاجت

... باشد ... **مرهم** ...

لعاب کتان ... خطمی ... مرهم ...

... و خطمی ... مرهم کرده بگذارد ... زخم ...

... و ... باشد ... از ...

... و ... پس از آن ... **مرهم** ...

نافع باشد ... و پس از آن مرهم ... و مرهمهای ...

... بگذارد **مرهم شکستن استخوان پشت دست و اطراف و انگشتان** هر جا که بشکند ... علاج ... **مرهم**

شکستن ... ... **مرهم شکستن ران** ... اگر جراحت ... استخوان ... و ... سوخته ... حاجت

[illegible]

بوده بند و ... [illegible] ... حرب ... و مرهم ... که اندود و اگر جراحت شده ... طلا کنند و ... بند کند و ... آب زم ... حالة

و ازان مرهم بگذارد صفت [illegible] ... مرهم ... و روغن ... مرهم کرده بگذارند و ازان مرهم که در ... زخم

ران ... باد ... مرهم شکستن ران و زانو اگر جراحت شده ... بند و اگر ... شکسته ... بند کنند ... طلا کنند ... مرهم

بران کند ... مرهم شکستن ساق اگر جراحت شده ... جراحت ... برکند ... بند ... اگر شکسته ... باشد ... بران ... و ... دارد

وطلایی اندازد ... و ... تخم مرغ ... در بندی ... بگذارد ... پس ازان مرهم صفاهانی کذارد مرهم شکستن ... قدم و ...

انگشتان و پای ... باب ... ازانجا ... بدانکه ... زخم ... ازان ...

با طین مختوم و ... و طلا ازرق بران ... جابر کند ... دو استخوان بیرون آمده باشد ... اعضا ... شود

و استخوان ... زخم ... اگر جوان باشد ... دراین نوع شکستن ... خوب کنند

و مرهم صفاهانی بگذارد ... فصل ... در حروف ... که ... باقی ... و ... زخم را ... بیجاج

باب ... بیرون شدن بندها از مقام خود و ... جهت ... آوردن ان بندها بمقام خویش ... آنکه ... هر بندی ... ازجای ... بیرون آید

جاره ... ازانکه ... بیرون آید ... اگر ... تمام بیرون ... باشد که ... بحال خود باشد ان

ازجا کرده ... اگر ... بندی ازمقام خود بیرون آید ... ورم کند ... باشد که ... ورم کند ... شش

ان ... باشد ... در هر بندی که ... بمقام خویش ... چون بندکردن ... شانه ... و ... شانه ... کتف

پا ... و ... زخم ... بیرون ... اول ... کل ... زرد و آب زم ... و ... جاری

پس ان را بجای آورند و محکم ... و طلا ... بر پاره ... بران ... بندند ... پس ... چند ... لاتق ان ... مثل ...

و چوب ... بران بندد و ... و ... ملاحظه کنند و اگر ورم کرده ... باشد ... که ... ازان ...

بازکنند ... که ... کرده ... ان ... جراحت ... باشد ... ورم ... بی ... دهند ...

آب ... و اگر ... افتاده ... و ... سواری ... و ... کشتی ... افتادن ... واقع شده اگر ...

... باشد ... که ... بیرون ... طلا ... دهم ... اگر ... حرارت ... باشد

شکسته و ازجا بیرون شده را بجا آورند محکم ... تا یکجا باشد ... باب ... بیرون شدن بندها از مقام خود ... طلا کنند ... جابجا ...

... و ... تخم مرغ ... کرده ... بر پاره ... طلا کنند چون خواهند بازکنند ... کم

و ... بازکنند ... و ... ورم ... خواهند ... بازکنند ... بان بگذارد ... و ...

و روغن زیت ... ورم ... و ... چون طلای ... کند ... بان بگذارند ... ازان ... بالای ... کنند با

بر کار ان ... درد و ... و ... و ... بپزند ... پس ازان ... ازان ... گرم ... آرند

ورای

دران ... آرد ... اگر ... باشد ... و ... بازنگذارد ... چهل روز که در مقام خود ... گوشت اگر ازجای خود بیرون رود

... و ... اسهال ... باشد که عضوی ازمقام خود بیرون رود ... باشد ... ورم ...

... بجای خود ... ناسور شود ... جراح باید که دراین چیزها ماهر باشد تا غلط نشود باب ... و شستن ... و ... آن ... و باشتی ...

در شهرهای قدیم که بعضی ... از ... علق ... و ... خارش کند و ... علاج ان باشد که فصد کند و مسهل خورند و ... خود

دارد علاج بهترین این باشد که ... بیرون رود ... بر گرد ... صندل ... مرهم ... علتی بود که از موضعی چیزی ... مثل ...

... باشد که ... اگر ... شود ... اطراف بسیار باشد ... بود

و علاج ان که خواهند بیرون ... شهرها ... فصد کنند و مسهل ... صندل ... طلا کنند باشد که بیرون ... باید اگر

بیرون ... پس ازان ... مرهم بران ... بیرون ... ازان خلاص شود صفت موم ... و ... مرد ... قدم ... گرم

... و ... تخم مرغ ... کرده و مرهم کنند باب ... و ... آنکه ... خراج ... زخم

... و در شهرهای قدیم مثل بغداد و بصره و مصر و شام و اصفهان و اطراف ... و بعضی جاهای دیگر نیز باشد و ان امالس کرم ... باشد

اعضا که ... باشد و ابو ... و افلاطون و ... جراح و ... از جراحی ... حکمت ... و جالینوس و ... و ... بوده

و گوینده ... باشد که ... خراج ... اعضا ... باشد ... و ... گرم ... دارد

... و مسهل ... باشد که ... اعضای گوشت ... ظاهر شود و ... اعضا ... گوشت ... ها

با انگشتان ... اگر خراج ... با اسهال ... اسهال ... بطرف ... و با اسهال ... بعض

باشد و هلاک شود ... و ... بسیار شود ... سوزان ... بیرون ... گرم ... بسیار شود ... بیرون ...

... خراج ... چون ... خراج ... شود ... و ... شود ... باشد که ...

... و اگر ... و ... یک ... و ... اعضا ظاهر شود ... بسیار ...

اسهال ... بسیار ... باشد ... خراج ... خفقان ... ضعف ...

... باشد که ان خراج ... ظاهر شود ... باشد ... هلاک ... خراج قوت ... نگاه دارد ...

... و ... گوشت ... و ... و ... شراب ... باشد و خوردن ...

خوب ... خوردن و اگر ... بسیار ... و ... بشکافد ... کردن ... و ... و ...

... انگشتان دست ... باشد ... خراج ... بشکافد ... باشد ...

... و اگر ... خراج ... بیرون ... خراج بشکافد حرارت ... صعب ...

... چوب ... بیرون آمده ... و ... محکم ... شود

و اگر ... ناسور شود و علاج ناسور باید که ... باشد ... بیرون ... باشد ... ناسور ... جراح

باشد دیگر اخراج بچه کند روغن سوسن یا سرخ بیخ نی فارسی انگشتی مکس خانه انگشتی بهم بچه بگدازد و بر بچه نهد شود دیگر بوی که بچه مرده بیرون
کاو کند زفت رومی و انگبین و زنگار و قیصوم را مع بچه بگدازند بچه شود دیگر اخراج بچه شود اشق و جوز السرو و مقل و کوکب شسته و روغن گل هر کوفته و بیخته
بگدازند و دیگر اخراج بچه کند نیم مثقال و صمغ بسپید دانه و اگر دو سرگین کبوتر و مرهم داخلیون صابون و موبرسیاه و انزروت کرده و بور و تخم مرو کاکوفه
در شیر بپزند و بگدازند بعد از انکه بیرون شد اشق و کندر کوفته بگدازند تا چرک بکند پس از ان مرهم صفا بگدازد و باقی مرهم دبیل که یاد کرده شد و بر رو دران
برگ کاسنی و کاهو طلا کند و می چند برگ بید تازه نیز نافع باشد باب در پستان زنان و مردان اما بعد بدانکه در پستان بود و نوع باشد یا ورم داده
یا خارد و اگر ورم دارد ماده و عوام شده و ماتی بود فصد کند فی الحال و مسهل خورد و اگر مانعی بود و بشافت طلا بر ان مالد و اگر تر در پستان کرده شد و پیشتر بنه یاد
در اندرون پستان کنند و کنند و بجوشید و چاره بنا شد از انکه جزهای بچه بهند تا مرکب بد فعل را دایه دیگر شیر دهد و بجای دو کباب بریزن و شیر کرم دارد و شیر گاو کرم
دارد و شد انگبین خورد و بر روغن بادام و اگر ماده کرم باشد شربتهای سرد خورد و اگر ماده کرم و سرد باشد معتدل خورد و بچه که از دو دانه که در دمل یاد کرده شد
چون خواهد که بکلوله کند روغن زیت کن بجنش دیده بر جا باو کردن بزرگی خورده آن باشد و بیرون آید و از بوکها آرد و در خم قید با کی و کند بخور واد
بر روی قلم مرهم بگدازد و مرهم نیز نافع بود مرهم زخم پستان بگیرد روغن جیان و روغن زیت و روغن گل سرخ هر کدام حاضر بود باشد و موم سپید و کندر
و زنگار مرهم کرده بگدازند و اگر خورد گرد بود بار اول اشق در رک و کندر و کندر کوفته بهم لت کرده بران گذارد تا چرک برود و بعد ازین
ان این مرهم بگدازد نافع باشد و همان مرهم صفا و مرهم نقره و مرهم سفیداب نافع باشد و اگر درد و گلنار و ورم دارد پوست دنبه کرم بران گذارد و اگر
طلا بر ان کند هم دارد و سرخ و چرم و جوز مازو و روغن گل وزن و کندر و مازو و حلگسته و خطمی در بار اول کند نافع باشد دیگر زخم پستان طلا کند و چوب زرد آلو و
ورد و ماش و بیدسی و کشمش و تخم مرغ و زعفران روغن خالص نافع بود و اگر ورم کند همان بچه بگدازد با بجکه کند شد و چون گرم شد همان مرهمها با گه شد بگدازد
و اگر سیاه شود با اخراج با سرطان باید چاره کرد و اند که خواهد افتاد و مرهمهای بچه بگدازد و چون زان پاک کند جراحت را مرهم صفا بگدازد و مرهم نقره کرده
صفت مرهم که چون پستان افتاده با قطع کرده با کرم افتاده با اخراج با سرطان با خازیر بود و دو مثقال بگدازد بهتر شود دیگر بگیرد روغن جیان موم سپید ازرد
چوب زرد با کنده زیتونی نافع طی سی و سفیداب سرب و مرداسنگ شسته و خاکی هندی هم وزن مرهم بود و زهره ادم سه مثقال دو دانه ان کرده و کی کند و روغن ازین
مرهم که اورد روغن زیت و سفیداب قلعی و زرد و چوبه و مرداسنگ مرهم کند با موم زرد و بگدازد و باقی مرهم بگاه دارد در زخم سالها و جراحتها یاد کرده شد
دیگر کند و نافع باشد والله اعلم باب بیست و ششم در شکستن استخوانها قلم دست و بازو و ران و پهلو و سر استخوان که در جای افتد اما بعد بدانکه این
استخوانها که در بدن باشد مهره و دستها و گرباشد که باشد اندازی بزرگ و چون اماس کرم یاورم ده و عضا بهتر و فتن هنی که گاه باشد که تاریخی
استخوان از ان جبان بیرون آید و ان جا باز درست شود و که بران حاجت نباشد و گاه باشد که گستی زودی بربچگی کند تکلیف بود و که ان استخوان بزرگ
با یاری درستی شد قلم بزرگ با ینجه در نهی افتد قلم دست بزرگ که این سبب بزرگ زد بهبود و برجای نیاید و شخصی در بعضا دعا بود و در نهی افتاده بود
چون برکتف باهی و دیگر واز بیرون آورد و بنداز نهی افتاده بود و بزرگ زد بنشسته بود و بعد از چند روز ورم و درد و سردی ظاهر شد و روز
بروز ورم کرد و انتقال نیز شد پس از ان بچه که شستم تا درست دی هم جا که از ان علت دردی کرد چون نرکش دو درست انجا در آمد
خانکه بیرون شستم چنانکه همه ان جا که بزرگ کاسته از او تا کشته تا بهتر شد شخصی دیگر و او بسیار بر پنجه رسیده بود با دو چوب دیگر بر پنجه بود

دارد

و بهتر با درست و نو
زارد و اماند و برکها رسید و قلم دست نرکید و بود و درم کوچک بهم آمده و برزگ بی شد بعد از ان نرکش دو از ده کند قریب سال تا بهتر شد قلم پس
گاه باشد که بره ای استخوان خوا قلم دست و بازو و ران و پهلو و بر استخوان که بزرگ و ریحادث شود و اگر نه دمل قیمتر بجا باشد که از استخوان دور باشد و اگر
باشد ماده و کرم باشد گاه باشد که از استخوان بر آید و بزرگ و این علل بهم رسد و گاه باشد که در نرکید ان دو جا بزرگ و از ابر شا شد و انجا باشد تو بر و باید گفت آنکه
وان پاره ای ضایع شد و از زخم بیرون آید و بعضی بزرگ که جان بکجا و باز بهم درست شود و بعضی که اند چون مغز و در قلم هست شود و سبب بهوا کثافت و عفونت شد ان
بهوای پر زند قلم که مغزان سه شود و به بو شود و چرک با هر سد و عفونت چرک استخوان در ابر گاه شود و به بیرون دفع کند و حکمت در این اگر قلم در اندرون دمل
چیزی تا باشد و دست که کار ضروری دران باید و نافذ که زده و از ابر گاه شود و به بیرون دفع کند و مرکوا که هم بر ان خورد زند و بر روی و بیت که اگر هم جا که در بیرون
آورد و ان قلم بود ی هر گاه چنان اندازی بهم رسیدی بجا که شد ی و این قلم که در بیرون که مثل کسی مرده و چند که بیشتر غلط است که استخوان سخت این اندازه قلم
شده که چون روح از ان مفارقت کرد و صلب گشته و اگر نه چون کسی صحیح باشد چنان است که لعنت شده فی الحال پاره پاره شود و به گاه و ورم کرده باشد که از
بچه بگدازند همان بچه که بر دمل که اند نه باید که انست تا مرکب بد و اگر ضرور شود که باید شکافته چهار شکاف بجنبش دهند پس از ان مرهم که اند همان مرهم
اماره و قیماکرده و مرهم بگذشته روغن جیان بایدجو گرد ان زخم نرکید ان استخوان امان نرباشد و انبوه و زرد و بخورند بگاه دارد شوهر عداتهای موافق خورند و دو
مرکبی شیر و کرمان دارد و قوت و بنه بوند اما انچه معروف از سازد مثل کباب گوشت بره و گوشت جیهو و جلوگو و ترشی و بریان و انچه از چنانچه مثل هست خود دانم
و هر چه بیرون باشد فی الفصل اعضا ان رساند و جماع و ترد و دیگر ما خوردن و بریا خوردن والله اعلم باب بیست و هفتم در زخمهای که ودر ان زخم افتاده یا خراج
اما بعد بدانکه بعضی زخمها باشد که از اعاجت به داغ باشد چند چیز باشد اول خنازیر که چون بشکافته الف داغی بر البان کشند و بعضی بر اتکاله کوشش با
بجو باشد و داغ بر ان کشند بعد از انکه بازتر شکافته بود و بعضی خنازیر باشد که چون داغ بر دو دار ان کشند حالی کافی باشد و نفع داغ ان بود که بر جا کار شود
وار و چون داغ کند ان رطوبت و چرک و زرداب کم شود و خشک گردد دیگری خورده و آمدن باد و بگالب و در چشم و کردن هر گاه در بی خنازیر برد و بر
و کردن ورده و زرداب و چرک سپید اگر چرک و ورم ارزکی باشد اول ان رگ را داغ باید کرد با ودر ان زخم را از طرف بطرف شود دیگری گردن
داغی با حیوان که نا دمسته کسی را کزد و ورم و اماس نجابت رسد و دانه که هلاک شود و دور برده در زخم را اشل ان داغ کند از شده اگر زخم
شود و ناسور شد و ان بر داغ کند از نه دیگری زخم گوشه چشم و صدغ که چشم ضایع شد و باد از بود و کند و باشد و زخم ان قرحه شد و با چیزی بران خورد و موبه بر
چه ناسور شود و دور از داغ کند بار کی که مثل ان باشد و داغ دیگر دیگری که زخم زد کوش یب چون بماند و ریم و زرداب زیاده از مقدار بماند و فرج
قید و باشد داغ کند دیگری زخم زیر حلق و کتف اگر ماده و باشد یا ورمی باشد یا صلب باشد بشکافته و بیرون آورده فی الحال داغ بر ان کشند دیگری زخم کید
پستان و بغل چون ورم صلب شد و چیزی در ان جیان لغو کند باد اچون رود بیشتر گوشت زخم باید در ان برد و با خنازیر که برود بیشتر داغ کنم
با رو چند جا پر زدی بیشتر بود و از داغ کند تا بهتر شود دیگری اندام به هر موضع که افتد چون داغ یا عضوی دیگر از داغ کند و طرفی داغ ان باشد
که اگر کسی بود از این داغ بران کند و اگر زخم بهین بود و بر دو دان کشند چو اگر بر زخم داغ خوان کشیده که داغ بند انگشت با بخار دو دان گشته
دیگری ناسور است ان زخم است که دو سه سال گذشته و بهتر نمی شود از ان شد و ناسور باشد ان را نیز داغ کند و نه بر موضع که باشد داغ توان

گذشت و گاه باشد که ناصور نزدیک [illegible] افتد و دشوار خشک شود و از او داغ بر باید نهاد تا بهتری پدید آید و گاه باشد که بر پشت [illegible] و گاه بر روی

و پهلوها و [illegible] استخوانها پهلو نزدیک جگر و گاه زیر سپرز داغ کنند و آن آلتی باشد دو شاخ و گاه باشد که زخم نیش [illegible] اگر بهتر شود و چیزی [illegible]

[illegible] بنشیند کند داغ آن نفع تمام پدید آورد و از آن [illegible] علامتی شود و گاه [illegible] داغ کنند خاصه اگر رطوبات

بالا [illegible] بهتری پدید آید شود **باب داغ کردن استسقا و زخم زیر ناف** هرگاه مرض استسقا علاج نشود و چون داغ نهند [illegible] و جگر [illegible]

ناف و گاه باشد که زخم پدید آید شود و از آن داغ کنند و زخم [illegible] استسقا [illegible] و بیرون آمدن آن را داغ کنند **دیگر** استسقا [illegible] کرده

و [illegible] استسقا [illegible] را داغ کنند [illegible] پشت **دیگر** [illegible] داغ [illegible] زخم آن **دیگر** [illegible]

و [illegible] آن **دیگر** [illegible] داغ کنند **دیگر** [illegible] زخم ساق [illegible] بیرون شدن [illegible] داغ کنند

دیگر [illegible] دست و بازوها داغ کنند [illegible] بهتری پدید نیاید [illegible] پس از آن داغ کنند [illegible]

دو سال [illegible] بهتر شود و داغ باید نهاد **باب [illegible] و زخمی که بر پیوندهای هر عضوی که افتد با رگها و یا زخمها که در اندرون گوشت**

استخوان باشد اما بعد بدانکه هرگاه باشد که بسبب [illegible] پیوندها [illegible] شود بسبب رطوبتی که در پیوندها باشد [illegible]

[illegible] بر پیوندها [illegible] و چون زخم بر پیوند [illegible] و رگ [illegible] باشد [illegible] بهتر شود و اگر [illegible]

[illegible] ان عضو [illegible] حرکت باید کرد [illegible] و اگر ورم [illegible] پیوند [illegible] باید کرد

زخم [illegible] مرهم [illegible] **صفت مرهم** [illegible] لعاب [illegible] لعاب [illegible] و [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] نافع باشد **صفت مرهم** [illegible] پیوندها [illegible] کنند [illegible]

[illegible] **صفت مرهم** [illegible]

[illegible] نافع باشد **اگر زخم بر رگ [illegible]** [illegible] استخوان [illegible]

[illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible] زخم [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باشد **مرهم** [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] **مارهم** [illegible] اندرون گوشت [illegible]

[illegible] زخم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گوشت [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] کار کردن [illegible]

نود

نمود و **صفت** مرهمی که چون [illegible] دهند [illegible] استخوان [illegible] نافع بود [illegible] روغن [illegible] مرهم نموده بگذارند

هرگاه ریشی یا زخمی در میان استخوانها بود و باشد و گاه باشد که از میان استخوان بسبب رطوبت [illegible] گرداند

[illegible] و چرک [illegible] گوشت و پوست [illegible] و گاه باشد که [illegible] استخوان را

پاره پاره بیرون [illegible] و در این نوع [illegible] لطیف [illegible] که طبع را [illegible]

و صفرا و سودا و بلغم [illegible] و اگر این ورم [illegible] حاجت [illegible] باشد [illegible] پوست [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] داغ کنند [illegible] حاجت باشد [illegible] استخوان [illegible]

استخوان [illegible] گوشت [illegible] کباب [illegible] گوشت مرغ [illegible]

[illegible] **صفت** [illegible] روغن [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] استخوان [illegible] مرهم [illegible] **مرهم دیگر** [illegible] روغن [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] زخم طلا کردن [illegible] **فائده در بیان داروی بیهوشی** [illegible]

بریدن و شکافتن و داغ نهادن [illegible] چون [illegible]

[illegible] داغ کنند [illegible] چشم [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] چون [illegible]

[illegible] علاج بود [illegible] چون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] **داروی** [illegible] بیهوش شود [illegible]

بریدن و خواه داغ کردن و پیکان [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] بیهوش [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] شربت [illegible]

[illegible] **صفت آن** [illegible]

[illegible] درم اول [illegible] درم [illegible]

[illegible] خشک شود [illegible]

[illegible] داغ کردن [illegible] پیکان [illegible]

بدان مانند اصلاح و مطلقا چیز دارو شود تا ما دامی که بدارو ... گفته شد بیهوش نیاورند صفت داروی دیگر که چون بر دماغ کسی مالند بیهوش طرفی

بیهوش شود و دیگر قوی تر باشد بگیرند چوز بوا دو درم اول ام و ه ل ام ... ح ب و ب ام ت و ل س ح و م ادب ل ام سنگ تب رطل

بگیرند سنگ هم را بکوبند و ... در شیشه کرده در آفتاب چهل روز بنهند در میان سرگین اسب کنند و سر آن محکم کنند تا خشک شود دیگر

چنین کنند تا چهل روز پرورش خورد پس از ان شیشه را بشکنند و بیرون آورده با مشک صلایه کرده بر هم زنند و هر کس بوی ان رسد بیهوش شود صفت دارو

که چون بر دماغ کسی مالند فی الحال بیهوش شود دیگر بگیرند ... ح ل ی و ب ... س ح س د و س ... در شیشه کرده در میان

سرگین اسب در آفتاب بنهند تا خشک شود پس از ان بیرون آورده و در حالت بیرون آوردن دماغ خود ببندد تا بوی به دماغ وی نرسد و همچنین تا بطریق

مذکور چنین کنند بعد از چهل روز که دارو ها در ان خورده بیرون آورده با مشک صلایه کرده بر دماغ کسی زنند در حال بیهوش شود چنانکه خبر از خود ندارد پس

ان سرکه بر دماغ او مالند یا بخور سرکه بر دماغ او مالند یا بخور و روغن گاو دماغ را چرب کنند بیهوش آید صفت حب که بعطای اهل باشد چون کسی بخورد بیهوش شود

بگیرند ... س ل ل ... و ب را ب ... بجند و افیون خالص و ... ارو ح ... و اهم را کوفته و چهل

روز در شراب کهنه اعانه کرده در شیشه در آفتاب بنهند و چون حبی از ان بکسی دهند فی الحال بیهوش شود چنانکه از خود بیخبر باشد بزرگان و سکه در حلق

وی کنند بهوش اید و بعضی دو حب دهند از این زیاده نتوان داد و حب الملک در بغداد شخصی را دراین فن از پیران قصه چنین دریده

در زمان بصفاهان اورده صفت حب بیهوشی که بعطای یک ... بدرس ... بیهوش ... بگیرند ... ل ح ... ی دال

و س ح ... ف ... ی ۲ درم جوز بوا دو درم ... اول ح ... ی ۲ درم ح ل ح ... ۲ درم شراب بدو ... خالص

کرده در آفتاب تا چهل روز پرورش داده دیگر را شراب کهنه اضافی کنند پس از ان حب کرده بهر کس دهند بیهوش شود و چون خواهند

بهوش آید سرکه و بادام در حلق وی کنند بهوش آید صفت اول در عقد سیماب و حب سیماب و معروف سیماب و صفت کشتن ... و غیره

زخمهای خشک و صفت مرهم ان اما بعد بدانکه معدن سیماب در ختا باشد و ان موضعیست که هموار است و کیا ... در انجا چاهی باشد و چاهیست

دران صحرا که از ان چاه سیماب گویند و هر کس اسب خوب فربه دارد که می تواند دران چاه ... فرسنگ مقابل پنج فرسنگ بدواند جهت منافع بسیار برد و دران

راهی که بر خواهند گشت کوچه خورده که دواند در ... آمده و سیماب فوت می کند که ان اسب در چاه اندر کشد و چون نظر وی بر آب

افتد چون انکه اسب را دیده باشد ان شخص اسب را بران روی گرگ خورده کرده بگیرند و مقابل سه فرسنگ در عقب مرد و اسب بیاید و چون

توانند گرفت ماند کرده و در بکشتن از حرکت ... در ان کوه سیماب پس ان شخص از ان جا ... دارد و دیگر ... نافع بر دارد و از ان

بهره یابد ... صفت کشتن سیماب و ... دیگر بگیرند و ... سیماب پنج مثقال یاد ... مثقال اجزای ان برابر باید ... و ... خشک

مصطکی هر یک برابر سیماب صلایه کرده ... گردان چندان ... که سیماب در میان دو انام ... و پس کرده تا ... کرم ان سیماب باشد میان

خاک کرده ... در ... دو در میان خیر ... گرفته و از ... و در ... به وی ... بکشید

... که کشته شده باشد ... جمع شود ... باب ... صلایه کرده باب ...

کرد ...

که به بوشه باشد چنان طرق ... کردی تازه ... گرفته ... آتش کنند بعد از ده و ... بیرون آورد ... با شد ... آتش دارد و ... گیرد

باز چنان ... دست دهان ... دارد ... داخل کرده ... دارو در ... و ... روز ... باب صلایه کرده باز ... گرد

تازه کنند ... بشکند ... بیرون ... کار ... تا هر چه خواهد ... نافع ... شود ... رنگ ... زخم باشد ... کرد ...

بجهت ... خشک ... زخمهای کهنه ... داخل مرهم کرده طریق ساختن خشک ... داروی ... زخمها ... اما بعد ... که ... رطوبت در مرهم

بسیار ... زخم غالب کند ... هر وقت تازه دارد ... حاجت باشد که از ... خشک دارو ... اما هر ... مرهم ... اول مرهم خشک کنند

کنار زخم چون ... بهترین جهت ... خشک دارو که ... صفت خشک دارو ... ان بود که زخم ... درمان ... فی الحال ... باشند ... جا

باشد که زخم تازه باشد ... گوشت ... خشک دارو ... باشد ... خشک کند ... در اندرون گوشت ... باز ...

حاجت باشد ... زخمی که کسی ... موضع ... باشد مرهم ... جراحت ... خشک دارو ...

که باشد که ... مرهم ... خشک دارو ... جسمی باشد که ... مرهم نفع نکند ... خشک دارو ... زخم ...

اما ... که جراح ... خشک دارو ... جهل است والله اعلم ... خشک ... دیگر ...

... جراح ... که خون روان باشد ... خشک ... زخمهای ... است خشک دارو

که زخم ... بسیار ... خون ... از جمیع زخمها ...

خشک دارو باشد ... صفت خشک داروی ... که زخم را خشک ... مرهم ... صفت ... مرجان سرخ

سوخته صلایه بوده ... باید ... خشک کند ... باشد ... داروی ... که چون ... زخم باشد خشک کند ... باشد ...

... خشک ... داروی ... که ... روان باشد ... زخم ...

زخمهای ... نافع باشد ... خشک دارو ...

... باید ... داروی ... که زخم ...

حلق ... نافع ...

... نافع باشد ... خشک ...

... باشند

...

... که زخم ... خشک دارو ...

... نافع است ... که زخم ... خشک ...

... خشک ... خشک دارو ... باشند

از اندرون و بیرون بهتر کند عصاره لحیة التیس ۳ مثقال توتیای هندی ۳ مثقال کات هندی ۳ مثقال شعلوج هندی ۲ مثقال مغسول بوده باشند **خشک دارو**
که زخم را خشک کند بعد مردار سنگ بگیرند و در آفتاب بنهند تا منجمد شود پس بسوزند و خاکستر آن را نشادر و مردار سنگ سوده طلا کنند **دوی دیگر** که زخم
ناسور را خشک باشد خشک شود کات هندی ۲ مثقال زنگار سوده ال کندر ۲ مثقال خون سیاوشان مثقال پاشند زخم را و پاره خشک کند **خشک دارو**
که زخم را خشک کند مامیران چینی کندر ۲ مثقال مروارید ناسفته ۲ مثقال صلایه شود پیشتر تر شود ضم بهم صلایه بوده بپاشد خشک نماید خصوصا زخم قضیب و غیره را
دارو دی زخم ناف بوجمای از در کن که بچهٔ شیرخواره ناف او دور کرده بود جراح باو کند که مرهم کند زرد و غافل از اکر ناف پوسیده شود
و جراحت با مزدور شود توتیای هندی ۲ مثقال توتیای شاده مثقال مردار سنگ ۲ مثقال مامیران ۱ مثقال همه را کوفته نرم ساینده و چنانکه مانند غبار شود
بعد از آن در ظرفی کنند که بر روی آتش نهاده باشند تا نیم گرم شود بعد از آن دارو در جهیز داده و انگاه اخوب پاک کنند و سر انجا یار که جرمی بر دوان ای م
پیدا کنند و سوزن زند باید و زرد پس از آن خشک کنند و یکشبانه روز که از نافع باشد غذا احلوا کباب گوشت برهٔ لاغر **اما روغنها در زخمهای**
بلغمی چون داخل مرهمها کنند در بدن ش شود و هر جرم زهر دار بیرون کشد **روغن کرطوا** بهترین روغنها بود زخم بوزده نافع بود و ورم صلب را
دور کند و تحلیل دهد و درد زخم را ساکن و در مرهمها کردن خارش زخم باز دارد و گوشت نو بر دیانه و چون در اول بر آن درمان کنند زخم را
ناسور نکند **صفت** بگیرند پاره کرطوا خشک و ریزه ریزه کرده در شیشه ما پر چند نیز آن جوبهای که در دهنه زده که تمام دهنه بگیرد و سرهای چوب از
دو طرف دهنه بیرون باشد و مشتعل سازند که روغن آن گداخته شود و روغن کرطوا آن باشد **روغن مومیایی** نافع بود زخم اندرون و بیرون را
و اطفال که زیبنده باشد و در مرهم کردن گوشت تازه برویاند و اگر زخم سوم زهردار بود از هر یک اشتر مومیایی و روغن گلسرخ در آن بریزد
و بجوشانند و بگذارند **روغن چوب و ار صفرا** در جمیع ورمهای صلب بگذارند زهرافعی و غیره حیوانات زهردار در اخل مرهم کرده نافع است
مثلا یکمثقال چوب و ار اعلا در دو من آب بجوشانند که نیمی بماند با روغن گلسرخ یا زیت باعافی سرشته نگاه دارند **روغن بابونه** سیج و درها
و درد پاوز آنو و هم که فهای زهردار رساند با روغن دارو در روغن گل سرخ حل نماید **روغن گل گاو** زبان ابرشیر و امراض معقده باد بواسیر را نافع است
بطریقی روغن بابونه سازند **روغن مامیران** در درد مقعده و زخم مقعد و زخمها و خنازیر داخل مرهم کرده درست و باقی اندامها را نافع است
بگیرند مامیران چینی در آب افشانند و بجوشانند و با روغن گل بقوام آورند **روغن چوب چینی** زخم آتشک بهر جا باشد و خارش مقعده و زخم میان
در ران آتشک و غیره و زخم ناسور و زخم دل و خنازیر و صفه چشم را نافع باشد بگیرند نیم استار چوب چینی درشت سوده بجوشانند و
صاف نمود با روغن گلسرخ و بابونه و دنبه تازه و بقوام آورند و نگاه دارند **روغن نسرین** در درد شکم و زانو و خیزرانی نافع بود بوجعها
آنچه و در کرش که بضعف قوت جاذبه و دافعه و ماسکه را نافع بود دیگر بگیرند روغن مصطکی و روغن کندر و روغن مامیران چینی و با هم سرشته
چنانکه هر یک جداجدا با روغن گلسرخ و نگاهدارند و اگر روغن سداب داخل کند ورم خایه و زنان را تحلیل دهد بول کشاید و ضعف معده
را زوال دهد شیره و قوت بدن نگاهدارد **روغن سداب**
مخلصه بکوبند در یکمن آب افکنند و دو مثقال خیره سرشته
بگذارند و با سه مثقال سداب بجوشانند با روغن گلسرخ تا آب برود و روغن بماند زخم بهایم و حیوانات زهردار نافع بود و ورمها

تحلیل

تحلیل دهد و درد قولنج و پشت و زهار و شکم را ساکن گرداند و قوت باه و دماغ زیاد کند و اگر تقویت خواهند با زهره گاو و جدوار یا بار بوجینی **مالند**
روغن روغن جمیع زهرها تحلیل دهنده است خصوصا زهره گاو **روغن بابونه** زرد و کبود و جنبه انواع زخمها را که در دماغ و سر
و گوش و گردن بود و در کف دست و پا در مرهم کردن زود بهتر کند **روغن جابیر** جوزه شدن زخمها و درد ان و ورم سکین دهد و بود
زدن را نافع باشد بگیرند چابیر شیر حل نموده در آفتاب آتش دارند نگاهدارند **موم روغنها** موم روغن

کنجد یا روغن مانند

باب اول در معرفت ادویهٔ سرد دارو اگر صداع زایل کند اکلیل الملک عصارهٔ وی با روغن گل بیامیزند و بر سر
صداع گرم را مفید بود اسطوخودوس خل و ند صداع با آب یا شراب عسل بیاشامند از این بیماری خلاص یابد بابونه به پزند
و بر سر طلا کنند در صداع گرم مفید بود [illegible] با روغن بنفشه سعوط کنند مفید بود در صداعی که تولد آن از ریاح غلیظ بود
افیون مسکن صداع سرد بود افیون مقدار اندک از وی با روغن گل که از زیت ساخته باشند بیامیزند و بر سر مالند درد را ساکن
کند بزرقطونا با آب بیامیزند و بر پیشانی و مقدم دماغ با روغن گل طلا کنند مفید بود در صداعی که از گرمی آفتاب پدید متولد شده
باشد و اگر وی را با سرکه انگوری بجوشانند و بر سر ضماد کنند درد که سبب آن حرارت بود زایل کند بقلة الحمقا با سویق جو ضماد
صداع گرم را مفید بود بنفشه تازهٔ وی بوییدن مفید بود در صداع و موی و چون وی را با [illegible] بجوشانند و آب
طبیخ آن نیم گرم بر سر ریزند صداعی که از تب پدید آمده باشد زایل کند جندبیدستر بجوز با ضماد کنند در صداع بارد مفید بود
دهن ورد [illegible] در سرکه انجبات تولد کرده باشد نیکو بود اگر با سرکه طلا کنند در صداعی که از آفتاب و شرب سموم و خمر [illegible]
متولد شده باشد نافع بود دهن خیری بر سر و صدغ مالند در درد صداعی که تولد آن از اخلاط مختلف باشد مفید بود دهن یاسمین
بر صدغ مالند یا در بینی چکانند صداعی که سبب وی سردی بود زایل کند دهن بنفشه در صداعی که از گرمی متولد شده
از مالیدن وی منفعت قوی [illegible] دهن بان در صداعی که سبب آن برودت بود فایده مند بود ورد
بوییدن وی تسکین حرارت دماغ بود ورق القرع برگ کدو بر سر نهند و چون گرم شود بردارند و دیگر بنهند درد سری که
از گرمی بود ساکن کند ورد با گلاب بوییدن تسکین حرارت دماغ بود زهر حنا مسحوق با سرکه بر پیشانی طلا کنند صداع گرم زایل کند
[illegible] با سرکه حل کنند و بر صدغین مالند صداع گرم را نافع بود جوز بوا نرم بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند صداع گرم [illegible]
وزن دو حبه از آن سعوط کنند قطع حرارت دماغ کند و صداع گرم ساکن کند و اگر در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند
سوء المزاج گرم را مفید بود و اگر با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر سر مالند صداع گرم را زایل کند خاصه صداع [illegible] لبانه
کباب بسایند و با گلاب بر پیشانی سر مالند درد را در ساعت زایل کند و این تجربت مشک
صداع بارد را نافع بود و دماغ معتدل را نیکو بود [illegible] با کافور در زعفران بیامیزند و سعوط کنند
نکند ماء الورد [illegible] بوییدن [illegible] از روغن [illegible] استنشاق کنند صداع [illegible] تولد
کند [illegible] بوییدن و بر سر مالند صداع گرم را زایل کند [illegible] بجوشانند و سر به بخار وی بدارند در صداعی که از گرمی بود ساکن
کند سرمکی با شراب بسایند و بر سر مالند درد را زایل کند [illegible] سحق کنند و با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر سر مالند
صداعی که از گرمی بود زایل کند خاصه از گرمی آفتاب [illegible] بکوبند و با سویق جو بیامیزند و بر پیشانی ضماد کنند مفید بود
نیلوفر بوییدن نافع بود در صداع گرم اگر وی را در آب بجوشانند و بر سر ریزند تسکین حرارت دماغ بود صبر سقوطری
با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر صدغ و پیشانی مالند درد را ساکن کند صندل [illegible] قدری از وی با قدری از [illegible]
بیامیزند و با سفیده تخم مرغ بر پیشانی مالند درد را زایل کند [illegible] باز دارد اگر با گلاب

بسایند

بسایند و قدری کافور با وی بیامیزند و بر پیشانی مالند درد را زایل طلا کنند صداع گرم را نافع بود
و اگر با آب بسایند و بر پیشانی مالند همین کار کند خیری بخور کنند یا بر سر مالند صداع گرم را
مفید بود عصیر [illegible] حماض وی درد سر صفرایی ساکن کند و شراب وی در این باب اقوی بود
عروق الصفر [illegible] با روغن بیامیزند پس از آنکه سر را به آب نمک شسته باشند بمالند در صداع قوی
که کهنه شده بود که از نفخه [illegible] تولد کرده باشد مفید بود [illegible] با سرکه بیامیزند و بر صدغ
و پیشانی ضماد کنند [illegible] صداعی که پس از نفاس پدید آید [illegible] با روغن گل بیامیزند و بر سر ضماد
کنند در صداعی که از گرمی آفتاب تولد کرده باشد نافع بود [illegible] با روغن گل و سرکه بیامیزند
و ضماد کنند درد را ساکن کند شونیز یک کف در سرکه بجوشانند و بخار آن ببویند و با روغن گل سعوط کنند
صداع مزمن را زایل کند [illegible] ابن زهر که از خواص وی آنست که خداوند صداع اگر [illegible] با وی
صداع وی زایل گردد و از منفعت تمام یابد [illegible] ابن زهر گوید اگر خداوند صداع [illegible] بخود بیاویزد
صداع از وی زایل شود خشب الساج با آب بسایند و بر صداع مالند صداع گرم را نافع بود خس با سرکه [illegible] کنند
صاحب صداع صفرایی را مفید بود و خواب آورد [illegible] با آب سرد حل کرده ضماد کنند درد سر را نافع بود غالیه
صداعی که سبب وی سردی بود بوییدن وی زایل کند درد سر را اگر از گرمی [illegible] تشنگی و مالیخولیا [illegible]
و [illegible] بیمار [illegible] سرد راحت یابد بوییدن صندل و گلاب و کافور و خوشه و نیلوفر و مانند آن مفید بود روغن بید مشک
با روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با گلاب و سرکه بیامیزند و سرد کرده بر پیشانی نهند سودمند بود اگر حرارت
میانه بود سرکه با روغن برابر کنند و اگر اندک بود سرکه ثلث روغن و اگر بسیار بود سرکه زیاده از روغن و گلاب [illegible]
[illegible] و برگ بید و برگ کوکنار و برگ [illegible] و عنب الثعلب بکوبند و با سرکه و گلاب بیامیزند و ضماد سازند
نافع بود و اگر حرارت سخت قوی بود سویق جو و بزرقطونا با گلاب و آب برگ بید و آب غوره بیامیزند و ضماد کنند چون گرم گردد
بردارند و دیگر سرد کرده بکار دارند ضماد خنک از پس سر [illegible] که مبدأ عصب بود [illegible] تا مضرت [illegible] به عصب
نرسد گلاب بسیار بر سر نهادن بغایت سودمند بود [illegible] درد سر بیفزاید در وقت انحطاط داروی خنک و روغن
بابونه [illegible] سرد مقدار حاجت کم کردن واجب بود درد سر که از آفتاب تولد کند اگر [illegible] علاج
کرده شود زود زایل گردد و اگر نه علاج دشوار [illegible] درد سر که از آفتاب خیزد بخارهای بد بر انگیزد [illegible]
دماغ متصاعد کرد [illegible] سبب استفراغ ماده بخارها [illegible] درد زیاده نگردد روغن گل [illegible] بیامیزند [illegible]
در بینی چکانند مفید بود و خوردن آب انار ترش و شیرین و کشکاب و سویق جو با شکر نافع بود [illegible]
و خرمای هندی و آب غوره [illegible] و قلیه کدو و مغز خیار و کشکاب و سویق جو [illegible] آب غوره
سودمند بود اگر طبیعت را ببست [illegible] ماهی تازه کوچک که با سرکه پخته باشند [illegible]

سود دارد و طریق وی آن بود که تا ناد را بآب سرد ریزه کنند و یک ساعت بگذارند و آب از وی بریزند و باز دیگر چنین کنند بعد از آن

با دوغ ترش یا سرکه یا آب انار یا آب غوره و [illegible] تناول کنند اگر [illegible] بسیار [illegible] سرد خیار و کدو و سیب

و انار ترش و ترنج و مانند آن خوردن و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با سویق جو و شکر بیامیزند

و تناول کنند نافع بود [illegible] برگ کوک و کدو و اسفناج سودمند بود و اگر بسبب فساد صفرا و غلبه حرارت بود

باز در [illegible] دماغ [illegible] شدت تشنگی و درشتی زبان و [illegible] و تلخی دهن و [illegible] ربع بود و [illegible]

زرد باید استفراغ و تسکین حرارت بشراب بنفشه و آلو و خرمای هندی و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت [illegible] و اگر حرارت

اندک بود استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و مانند آن نیکو بود و تسکین حرارت بشراب غوره و نارنج و سکنگبین و مانند آن نیکو بود

و اگر در حلق یبوست بود [illegible] لعاب بزر قطونا و شراب بنفشه و مانند آن سود دارد و اگر حاجت بتسکین حرارت دماغ بود

بزر قطونا با شکر مناسب بود و گشنیز خشک و بنفشه اجزا برابر کوفته [illegible] با شکر بیامیزند و [illegible] دو مثقال [illegible] دو درم

یا سه درم بکار دارند [illegible] و حرارت [illegible] اگر طبع خشک بود در [illegible] شکم [illegible]

[illegible] نرم کردن مناسب بود بوره و نمک بسیار در آب و [illegible] نیم [illegible] تر کرده بردارند [illegible] بود

بعد از استفراغ آب بنفشه و نیلوفر و آب برگ بید تر و گلاب و [illegible] بعد از استفراغ [illegible]

سودمند بود اگر [illegible] غالب شود [illegible] بر سر [illegible] و [illegible] بر سر نهادن سودمند بود اگر [illegible]

بیمار ضعیف بود [illegible] بنفشه [illegible] خطمی و نیلوفر و خشخاش و [illegible] و گل سفید و بابونه اندک در آب

جوشانند و روغن بنفشه بر وی افکنند و بیمار [illegible] تا بخارات [illegible] دارند و [illegible] بر سر [illegible] کنند تا بخار بر گیرنده

شود و اگر [illegible] یک هفته بگذرد و صداع زایل نگردد [illegible] بابونه و خطمی ضماد کردن مناسب بود

[illegible] نرم بسیار بر سر ریختن [illegible] کوکنار خوردن و روغن بابونه بکار

[illegible] بجای روغنها [illegible] گلاب و کافور و بنفشه و صندل و مانند آن بپیمایند سود دارد

[illegible] که طبع را نرم کند [illegible] سود مند بود [illegible] آلوی سیاه [illegible] آب بروی

[illegible] بالا آید [illegible] بجوشانند و [illegible] آب یا گلاب [illegible] صاف سازند و مقدار نیم وزن

[illegible] حاجت بود نیم دانگ یا دو دانگ سقمونیا با وی بیامیزند و بکار دارند جلاب که طبع را نرم کند

[illegible] نافع بود [illegible] سود دارد [illegible] با سه [illegible]

[illegible] سرد آمیخته بیاشامند اگر حرارت قوی بود [illegible] لعاب بزر قطونا [illegible]

آب

آب یا گلاب بیامیزند و بقوام آورند مطبوخ هلیله که آنجا بکار آید پوست هلیله زرد بیست درم و یکمن آب

بجوشانند تا بثلث آید بمالند و سی درم شیرخشت یا هفتاد درم از این مطبوخ بیامیزند و بالایند

و تناول نمایند اگر شیرخشت نباشد سی درم از جلاب مذکور با چهل درم ترنجبین بیاشامند نقیع هلیله

که درین باب مفید بود پوست هلیله زرد پانزده درم در [illegible] سکنگبین بکوبند و آب آلوی سیاه صد و سی درم اندک

اندک بروی افکنند و بمالند و بپالایند و با سی درم جلاب یا ترنجبین بیاشامند یا انار ترش و شیرین با شحم بکوبند

و سی درم از آب وی با سی درم جلاب یا شیرخشت تناول نمایند مطبوخ بنفشه که در اینجا بکار آید عناب بیست عدد

[illegible] و مرصوص ده درم بنفشه خشک هفت درم در آب بجوشانند و بالایند و بیست درم شکر و بیست

درم ترنجبین و بیست درم [illegible] بر وی حل کنند و صاف کرده بیاشامند حب بنفشه که درین باب سودمند

بود گل سرخ سقمونیا از هر یک دانگ بنفشه یک درم نرم بکوبند و با لعاب بزر قطونا سرشته حب سازند نقیع صبر که در اینجا

مفید بود آب کاسنی یکمن [illegible] صبر سقوطری بیست درم در شیشه کرده در آفتاب نهند و در وقت حاجت سی درم بیاشامند

[illegible] یا فلفل دراز بود و سود [illegible] یک درم [illegible] سوده با شربت بیامیزند اگر حرارت قوی بود و در حلق [illegible]

بیاشامند قدری سرکه با آب آمیخته بیاشامند طبع را نرم سازد و صفرا فرود آورد ضماد که درین باب سودمند بود تخم کوکنار

[illegible] و صندل سرخ و سفید و فوفل و گل سفید از هر یک جزوی افیون نیم جزو کوفته و بیخته با سرکه و گلاب سرشته بکار دارند و

[illegible] کرده بر پیشانی نهند و اگر بیمار را ضعف و بیقراری و قوت وی قوی نگردد و حرارت بسیار بود افیون و آب کوکنار

حل کرده طلا کنند اگر حرارت بغایت بود و درد بنهایت اندک کافور یا اندک افیون در روغن بنفشه یا روغن بید حل کرده

سعوط [illegible] چکانند غذا از آنچه درین باب گذشت یاد کرده شد تناول نمایند اگر درد سر بمشارکت صفرای معده بود

نخست با سکنجبین و آب نیم گرم قی کردن مناسب بود اگر اول با هیأت زه خورند و در عقب آن قی کنند اولی بود بامداد با آب

[illegible] شراب لیمو و شراب ریباس خوردن مفید بود سرکه و گلاب و روغن گل بر سر نهادن سود دارد اگر حاجت باستفراغ [illegible]

صفرا بود تدبیر آن مفید بود بابونه و برگ سعد و گل سرخ در آب بجوشانند و بعد از استفراغ بر سر بنهند [illegible] بر سر باد [illegible]

بابونه و روغن بود [illegible] تقویت دماغ [illegible] اگر [illegible] باهلیله زرد [illegible]

[illegible] مناسب بود و حاجت [illegible] تمام [illegible]

و قطع [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]

و بیمار [illegible] سرخ و سود [illegible] آید [illegible] سودمند بود اگر قوت

و فصل [illegible] مناسب [illegible] طبع [illegible]

مطبوخ هلیله و مسهلات [illegible] نرم کردن [illegible] شربت و غذا [illegible] یاد کرده شد سودمند بود [illegible]

[illegible]

بیماده بود درد سر و چشم را گران باشد و تری از بینی بیاید و اندکی نفاسد از جنس رعونت بسیار بود و بول سفید و رقیق

روغن ... گرم کرده بر سر نهادن کافی بود و اگر برودت قوی بود داروی فرفیون و امثال آن روا بود روغن سوسن و

قسط و یاسمین و مرزنگوش و بان و حب الغار سود مند بود نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت با بوره آب

پختن و بر سر ریختن مفید بود شیر خوردن و مشک بوییدن و سرکه بر خاکستر ریختن و بر سر مالیدن درد را زایل

اگر درد سر بسبب خلط ناسب بود در آفتاب نشستن و سر برهنه کردن سود مند بود اگر در معده ماده مناسبه نباشد

که بخار ازو بدماغ بر آید شراب انگور و خوشبوی بادنجره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دود قوت قطر اساليون

و مانند آن سود دارد و اگر در سرا باد با سرما بود قفا را اشک دادن و طبیخ مسهل نرم داشتن و آب سرد و سرما

و حرکت بسیار و نیز غم و اندوه و جماع و قرآن دور بودن مناسب و غذا نخود آب یا روغن زیت که نانه و سکنجبین

و خردل و نیز دکر یا و فلفل و حلتیت و سیر و مانند آن دادن آن مفید بود اگر با طبیعت یبوست بود حقنه با خردل و انکام

اگر انجیر خشک در ماء العسل جوشانند و تناول نمایند مناسب بود اگر درد سر از ماده بلغم بود و اگر ... سر

و کسل و کثرت خواب و نشان و آمدن رطوبت از بینی و بسیاری اشک و آب دهان و خواب ... بر دو ...

و تفاوت و بول رقیق و سفید تنگ و چشم درد و آن ماده صداع بود اگر ماده دیگر باری نکرده جهت ...

بجهت درد ماده که در تن آمیخته بود میل العضو درد مشکنند و آن عضو از دفع وی عاجز آید و ... داروی

بیماری اگر صلب بلغم بود حقنه با نخود بیامیزد و تنک چشم درد و بی سرخی گرم آید و کری در طبیعت پیدا آید در این حال ...

یا حب اسطوخودوس و حب ایارج و شبیار دا با ایارج فیقرا و تخم حنظل و مانند آن فرمودن بعد از آن غرغره کردن ...

گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطول موافق ساختن و بر سر ریختن و عطسه آوردن و ... آب

کودن و ضماد موافق بر سر نهادن سود مند بود صفت حب ... پوست هلیله کابلی چهار درم صبر سقوطری دو ... دانه

و انیسون و زعفران از هر یک یک درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته حب سازند و از وی دو درم ... آب

بر سبیل شیار بکار برند صفت حب دیگر صبر یک درم ترید نیم درم تخم حنظل و محموده دو مثقال و کثیرا از هر یک دانگی ساخته آب

کرفس و آب بادیان تناول نمایند حب دیگر که درد سر با سبب ... بود ایارج فیقرا القدم شحم حنظل و انیسون از هر یک دانگی دو درم

افتیمون و مقل و کثیرا از هر یک دانگی با آب کرفس حب سازند و در وقت حاجت بکار دارند حب دیگر ایارج فیقرا

نیم درم پوست هلیله کابلی چهار درم ... و پوست بیخ کرفس و غاریقون و بسفایج و فراسیون از هر یک

سه درم ترید ده درم بزر الانجره پنج درم افتیمون چهار درم کوفته و حب سازند مانند ... فلفل

و بر سبیل شیار هر شب دو درم یا دو مثقال صفت حب ... که در بینی ... مفید بود ترید یک درم شحم حنظل و ملح نفطی

نقصان باه که از ضعف بدن بود و قلت غذا شود علامت آن زردی رنگ و لاغری بدن علاج تقویت بدن و زیادتی

غذا و نوم و فراغت و سرور و غذاهای لطیف ... چند که تا رغبت آید و گوشت کوسفند جوان و شراب و مثلث ...

نفع دارد و کباب گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و هریسه و کرنب و دارچینی و خولنجان و زنجبیل و فلفل و دار فلفل بقدر ...

بزر ... و معجون ... نفع دارد نقصان باه که از جهت یبوست که غالب بود بر الاحلیل و علامت او قلت آب ... رنگ

بیرون آمدن ... و منع از حمام و غذا اهر ... مثل گوشت مرغ و بره و زرده تخم مرغ و شراب و ... ترکیب ...

... در شصت مثقال ... نمایند و ماهی تازه فایده دارد و ...

... گوسفند و ... گندم و جو و نخود و برنج ... کنند ... و ...

... بعد ... ساخته جام ...

... کنجد ... مثقال ... اول ... نقصان باه که ... نمایند و از فکر و تعب اجتناب نمایند

... و ... و بیرون آمدن و منع از ... خصیه ... و ...

... الاحلیل علامت ... بیرون آمدن ... شراب ... نمایند

... زنجبیل پرورده و معجون حلتیت صفت او حلتیت طیب ... یک ...

... نفع ... صفت آن مغز بادام و فندق و ... حب صنوبر ... و حب ...

... زنجبیل ... فلفل ... خصیة الثعلب و خولنجان از هر یک جزو ... و عسل ... شربت ... مثقال

... گوشت ... و دارچینی ... کاسه ... ده درم ...

... و عسل ... شربت ... حب ... تریاق ... داروی ...

... بلغم ... اختیار نمایند ... مرغ ... و ...

... و ... ترکیب ... ساخته ... مثقال ... جوز ...

... و قضیب ... و ... حلتیت ... نیم درم ... مرغ ...

... و ... خاصه ... و قطن و کشنیز ... و قضیب و خصیه و ... بعد ... ضعف ...

و غذا ... دارچینی و کباب خولنجان و ... و ... گوشت گوسفند جوان و شراب ... و مثلث ...

کثرت غذا و تولید ریاح ... مانند ...

خولنجان و دارچینی ... در نقصان باه که از ضعف ... بود علامت ...

و عدم ... از ضعف ... بود عدم قوت ... حاجت ... دماغ ... رطوبت ...

علامتش آنکه جماع در هوا بغلبه رطوبت [illegible] صاحب [illegible] در جماع [illegible] و در حالت [illegible] و اگر ضعف از جهت حرارت بود [illegible]

صاحب وی بر جماع در هوا [illegible] و اگر نقصان [illegible] از جهت یبوست بود علامتش [illegible]

جماع و نفع از رطوبت علاج تبدیل مزاج [illegible] گرم و تر [illegible]

بود مطبوخ [illegible] و اگر بلغم غالب بود [illegible] صندل و [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] علامت [illegible] بود [illegible]

[illegible] علاج [illegible] ضعف بدن [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] و آنچه [illegible] علامتش آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۳۴

[illegible] شد

یا امام رضا

فاش اهو شدی فاش زوارت شدم

یادگاری حاجی صالح ابن عصفوری

یا آفتاب جمالت که قبله‌گاه من است

ماه رجب محمد خباز ۱۳۰۲ غره رجب



